



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳۴ جلسه و دو مجلد، به بحث پیرامون «مدیریت» پرداخته است که شامل سه دوره می‌باشد:

۱. آموزش سیاسی که شامل ۷ جلسه از تاریخ ۷۰/۸/۲۷ الی ۷۰/۱۲/۵

۲. ساختار تشکیلات که شامل ۱۵ جلسه از تاریخ ۷۰/۹/۳ الی ۷۰/۱۰/۷

۳. بررسی رابطه‌ی مدیریت با توسعه نظام ولایت که شامل ۱۲ جلسه از تاریخ

۷۲/۱/۲۵ الی ۷۲/۶/۱۰ انجام شده است.

این مجلد شامل دوره‌های اول و دوم می‌باشد و دوره‌ی سوم در مجلد دوم تقدیم می‌گردد. این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست آموزش سیاسی:

۷.....	جلسه ۱
۳۳.....	جلسه ۲
۵۱.....	جلسه ۳
۷۹.....	جلسه ۴
۹۵.....	جلسه ۵
۱۱۵.....	جلسه ۶
۱۳۹.....	جلسه ۷

فهرست ساختار تشکیلات:

۱۵۱.....	جلسه ۱
۱۶۹.....	جلسه ۲
۱۷۳.....	جلسه ۳
۱۸۷.....	جلسه ۴
۲۱۳.....	جلسه ۵
۲۲۹.....	جلسه ۶
۲۴۵.....	جلسه ۷
۲۶۹.....	جلسه ۸
۲۸۱.....	جلسه ۹
۲۹۷.....	جلسه ۱۰
۳۱۷.....	جلسه ۱۱
۳۳۷.....	جلسه ۱۲
۳۶۱.....	جلسه ۱۳
۳۹۱.....	جلسه ۱۴
۴۱۷.....	جلسه ۱۵

بسمه تعالی
آموزش سیاسی

جلسه ۱

۱۸۰۳

تاریخ: ۷۰/۸/۲۷

فهرست:

مقدمه اول: یکی از ابزارهای مهم در مسئله رشد، مسئله آموزش و معرفت است

الف - علم در پرورش انسان اصل نیست

ب - عمل به علم است که برای پرورش لازم است

۱ - عمل بر خلاف علم اثر برعکس می‌نماید

ج - پرورش منحصر در علم عینی و عمل ذهنی نیست بلکه عمل در میدان حساسیتها نیز هست که فاعلیت و تصمیم‌گیری است

۱ - فاعلیت و تصمیم‌گیری اساس است

- عدم استمرار فاعلیت و تلون در نظام حساسیتا موجب تشتت و تضعیف قدرت است

- هیچ عملی صورت نمی‌گیرد الا به تصمیم

۲ - استمرار و بقاء تصمیم بالاترین مرتبه کار است که در پرورش اثر دارد

- استمرار و بقاء تصمیم نه در شکل تلون و نه در شکل تنسک بلکه باید به معنای تهذیب و رشد در تصمیم‌گیریها باشد

۳ - ضوابط تهذیب تصمیم‌گیری

- حفظ ثبات و جهت

- قدرت محاسبه و مراقبه و پرهیز از تلون و خشک

- شدت ظرفیت اراده باید متناسب با موضوع طرف اراده باشد

- در عمل فکر کردن هم قدرت ذهنی باید متناسب با موضوع طرف فکر باشد

۴ - توسعه موضوع در جهت بندی

مقدمه دوم: تأثیر تشکیلات و منافع آن در تهذیب تمایلات

الف - در تشکیلات هم نظام تمایلات و حساسیتهای فرد توسعه می‌یابد و هم تمایلات تشکیلات توسعه می‌یابد

ب - تشکیلات بوسیله بهینه‌سازی و نمره دادن عناصر خود را رشد می‌دهد

- ۱ - با نمره اولاً ظرفیت تصمیم گیری فرد رشد می کند
- ۲ - ثانیاً عملش بهینه می شود
- ۳ - ثالثاً فرد نمره دهنده با این کار، خود را نیز بهینه می کند
- ج - تشکیلات مانند یک معلم اخلاق و یک رفیق عرفانی از عناصر مراقبت می کند
- د - تغییر ضوابط تشکیلات متناسب با مراحل رشد ضروری است
- ۱ - رشد ضوابط به معنای رشد موضوع تشکیلات است
- ۲ - رشد ضوابط نشان دهنده تولی و تعهد سیاسی در آن نظام است
- هـ - بهینه سازی تشکیلات وقتی ممکن است که بتوان سیاستگذاری بهتری را انجام داد
- ۱ - در دستگاه الهی، بهینه سازی، در ابتدا روی انسان، بعد فرهنگ بعد محصولات اثر می گذارد
- ۲ - بهینه سازی تشکیلاتی بستر پرورش و تهذیب فرد است
- در تشکیلات تعهد سیاسی در مرتبه بالاتر از فرهنگ است
- تولید فرهنگ را نیز موضوعاً نمی توان با توزیع و مصرف آن مساوی قرار داد
- ۳ - تعلق به پذیرش تصمیم غیر در تصمیم خود است که موجب تهذیب تصمیم و تهذیب تمایلات می شود
- ۴ - در تشکیلات در هر رده ای باید خود را مسئول رشد و تهذیب رده بعد تشکیلات بداند
- ۵ - تسلیم شدن به تصمیم تشکیلات برای نفس سخت تر از تسلیم شدن نسبت به تصحیح خود است
- تذکر چند مطلب:
- ۱ - تنظیم سئوالات هر جلسه و ارائه آن بدوستان و تأثیر این مطلب در بهینه
- ۲ - مسئله تشویق و توبیخ
- ۳ - مسئله برگه های وام و تمدید آن
- افراد باید احساس کنند که اگر بیرون از تشکیلات باشند برایشان ضرر دارد
- در تشکیلات این گونه نیست که عده ای کار سیاسی - عده ای کار فرهنگی عده ای کار اقتصادی کنند بلکه امر تولی به ولایت و کار فرهنگی و اقتصادی مربوط بهم است
- تعاون در همه ابعادش باید تشکیلات باشد
- در تشکیلات، سیاست، فرهنگ و اقتصاد هر سه با هم رشد می کنند

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سومین جلسه ای که درباره مسائلی که مر بوط به کار جمعی است صحبت می کنیم. طبیعتاً از این به بعد مقداری تحلیلی تر بحث می کنیم لذا مجبوریم با یک سیر مقدماتی آغاز کنیم. مبانی ولایت الهیه در نحوه مدیریت پیاده می شود و اما اینکه این مطلب معنای استکبار در امر اداره دارد خیر؟ و فاصله با مسئولیت و سرپرستی الهی در امر اداره (که می شود ولایت) چیست؟ را انشاءالله عرض می کنیم هر چند مبانی فلسفی را هم که در خدمتتان هستیم تدریجاً به اینجا باید رسید.

مقدمه اول: واضح است که انسان برای رشد کردن علم لازم دارد یعنی اگر بشر باشد و قدرت فهم او (به هر تعبیری که فهم را لحاظ بفرمائید چه بر تعریف کسانی که علم را حالت نفسانی می دانند و چه آنها که ابزار ولایت می دانند) اگر علم و آموزشی در کار نبود برای بشر رشد حاصل نمی شد یکی از ابزار مهم رشد مسئله معرفت است، که منهای معرفت اصلاً تکلیفی نخواهد بود. که ارتباط بین مولا و عبد در کیفیت این که تبعیت از رضایت مولا کند، وجود علم یا ارتباط تمثلی یا انعکاس دو کیف ربط است، به هر حال علم، لازم است و شما هر صنعت و کاری را که در نظر بگیرید نمی توانید مسئله آموزش را به طور مطلق از آن حذف کنید ولی آیا علم، بشر را تهذیب می کند یا خیر؟ آیا علم می تواند در پرورش آن قدر اصل شود که بگوییم چیزی نیست جز خواندن؟ (این را هم نمی شود گفت).

تفکر و تأمل و کار فرهنگی یک کاری است که برای رشد لازم است هر چند کافی نیست. برای پرورش عمل به علم لازم است شما اگر عرفان اصطلاحی را (از اول تا آخر کتب اخلاق را) بخوانید عمل فرهنگی هم بکنید یعنی مدرس و آموزشگر آن باشید دقت کنید و تحلیل های خوبی هم از اصطلاحات جدید اخلاقی و روانشناسی تحویل دهید، ولی یک روز، روزه نگیرید یک رکعت نماز نخوانید یک سجده نکنید یک صلوات بر محمد و آل محمد نفرستید این چه اثری دارد؟ شما که خارج از عمل نیستید. شما عمل می کنید. نهایت در غیر آن کیفیتی که اطلاع دارید انجام خواهید داد اثر آن علم بر عکس می شود یعنی انسان می داند که شرب خمر بد است ولی شرب خمر می کند با یک عملی اثر آن علم را نقض می کند. کارش در امر تهذیب سختتر

می‌شود، علم می‌شود وسیله، ولی نه برای خود آن جهتی که علم در آن جهت است، علم توحید و خلاق و معارف و احکام هست ولی عمل بر خلاف همه اینها انجام می‌شود، آن وقت می‌شود مثل دکترهای دانشگاه‌های خارج که به این مطلب علم دارند و بر خلافش عمل می‌کنند. یعنی می‌شود وسیله ای برای به دست آوردن امکانات اجتماعی برای جهت و سیر دیگری. در آن صورت ارزش علم از دست می‌رود و می‌شود وسیله ای برای غیر خودش می‌شود دکان برای کار دیگری، صاحب این علم، هنر نفاق را برای فاسد کردن پیدا می‌کند و تبرز به ایمان را برای الحاد وسیله قرار می‌دهد، علمی هم که بر علیه او (عالماً و عامداً) تمام اعمال را صورت می‌دهد، اثر ضدش را پیدا می‌کند. ترکیب شده و چیز بدتری می‌سازد. ولی اگر عمل، با آن علم هماهنگ باشد، تأثیر بسیار خوبی پیدا می‌کند.

اگر تنها دو عمل را ملاحظه کردیم (یکی عمل عینی و دیگری عمل ذهنی) آیا پرورش انسان فقط با همین دو محقق می‌شود؟ خیر، این دو بر عمل دیگری متوقف هستند که آن، عمل در میدان حساسیت‌هاست و نامش «فاعلیت و تصمیم‌گیری» است. یعنی شما حساسیت‌های مختلف دارید، می‌توانید اراده تان را روی یکی قرار داده و آن را سنگینتر کنید. چیزهای مختلفی را میل دارید یکی از آنها را رجحان می‌دهید بنابراین «فاعلیت و تصمیم‌گیری»، اساس است. اگر در اثنای کار میل دیگری پیدا شد و فاعلیت اول رارها کرده، سراغ کار دوم رفتید، نظام حساسیت‌ها مرتباً در هم ریخته و تشتت در آن پیدا می‌شود و در نتیجه قدرت‌تان تضعیف می‌گردد، مثلاً یک کار را باید شش ماه انجام دهید، حین انجام آن پس از سه ماه یک حادثه و قضیه و تحریکی دیگر برای یکی از امیالتان پیدا شد و آن را «کان لم یکن شیئاً مذکوراً» گرفتید یا از اینجا می‌خواستید بروید حرم، در راه دوستی به شما برخورد کرد و آن کار را رها کردید بعد همراه آن دوست خواستید مجلس روزه بروید نرسیده به مجلس روزه یکی دیگر از دوستانتان رسید و گفت ضمناً فلانی‌ها می‌خواهند بیایند خانه تان. به آن دوستان گفتید ببخشید و رفتید به طرف منزل. در راه منزل به فکر افتادید که بروم فلانی را هم دعوت کنم آنجا که رفتید به منزل زنگ می‌زنید که ما امشب نمی‌آییم و اینجا هستیم.

تولنهای مختلف در شکلهای مختلف، قابل ملاحظه است. حتی در نوشتن یک رساله یا نوشتن یک فهرست یا جزوه می‌تواند تلون پیدات شود. گاهی تلون در شکل وسواس بروز می‌کند و به نظر می‌آید دقت است ولی در واقع دقت نیست. به نظر می‌آید که می‌خواهد کار را بهتر انجام دهد ولی در حال رشد نیست.

مهمترین نکته آن است که عمل خارجی صورت نمی‌گیرد الا به تصمیم. عمل ذهنی هم صورت نمی‌گیرد الا به تصمیم. عمل در میدان حساسیتها و میدان تمایلات نیز به تصمیم گیری است. استمرار و بقاء یک تصمیم بالاترین مرتبه کار است و برای پرورش مؤثر است. ولی نه در شکل تلون و نه در شکل تنسک، بلکه در شکلی که به دنبال تهذیب و و رشد در تصمیم گیری باشد رشد در تصمیم گیری چگونه است؟ اولاً: با حفظ ثبات و جهت ثانیاً: قدرت محاسبه و مراقبه لازم دارد که از تلون و تنسک پرهیز کند. بتواند موضوع تصمیم گیری را در جهت متناسب با هر مرحله، رشد دهد. یعنی اگر امروز نماز خواند فردا هم استمرار داشته باشد و نماز بهتری به جا آورد. اگر خدا به لطف خود احسان فرمود و امشب بلند شد مناجات کرد فردا شب هم بلند شود ولی با حواسی جمعتر، با دلی سوخته تر و با محاسبه ای بیشتر. حساب نفس را برسد و آن را محاسبه کند مثلاً حالا که برخواسته و گریه می‌کند، برای چیست؟ آیا برای فراق دنیاست یا برای فراق محبت مولاست؟ حاجتهای دنیائی تو را خسته کرده و تو را بیدار کرده تا در شب نماز بخوانی، و متوجه بوده ای خیال می‌کنی برای توبه بلند شده‌ای؟ یا از دوری محبت مولا به تو سخت می‌گذرد؟ خستگی ات از کدام دسته است؟ موضوع طرف اراده باید عوض شود شدت ظرفیت اراده هم متناسب با آن باید عوض شود.

تصمیم گیری برای کارهای کوچک ظرفیتهای کمی را لازم دارد اگر ما امروز تصمیم بگیریم بستنی بخوریم مقدمات زیادی احتیاج ندارد با نیم ساعت یا کمتر می‌شود مغازه ای پیدا کرد و بستنی خورد. ولی اگر بخواید بستنی را درست کنید کمی سخت است. حالا، اگر می‌خواهید امروز به امری از امور مسلمین رسیدگی کنید، و در مقابل یک طاغوت قیام کنید. ظرفیت و شدت متفاوت است. قیام کردن در مقابل طاغوت سطوح مختلف دارد، از پایین ترین سطح تا بالاترین سطح آن، و نمی‌شود با آن به طور یکسان برخورد کرد. موضوع طرف تصمیم بر حسب اینکه موضوع کوچک یا موضوع بسیار بزرگ باشد قابل ملاحظه

است. و ظرفیت شدت تصمیم هم باید متناسب با موضوع باشد. این موضوع وقتی بزرگ شد تفکر در پیرامونش هم بزرگ می‌شود.

در عمل فکر کردن هم قدرت ذهنی و تحرک ذهنی در سطحهای مختلف است و هم موضوعاتی که موضوع فکری است. یعنی یک موقع می‌خواهد امر درست کردن بستنی را اصلاح کند که یک ماده غذایی است یک وقت پوشاکی را و یک وقت منزلی و یک وقت شهری را و یک وقت صنعتی را و گاهی یک نظام را و یک وقت هم در امر مستکبرین فکر کند که چگونه در سطح عالی با آن مقابله کند.

نتیجه مقدمه اول این است که یک عمل خارجی، عمل ذهنی، عمل روحی یا فاعلیت در میدان حساسیتها، این سه اگر هماهنگ باشند، برای ساختن وسیله هستند و بهینه سازی در پرورش اصل است یعنی مرتباً وضع فکر و عملمان باید بهتر شود، عمل چگونه بهتر می‌شود؟ یعنی عمل به نحوی باشد که محور اعمال، عملی باشد که، موضوعاً موضوعش در جهت بندگی خدا بزرگترین موضوع باشد. فکرو نظام حساسیتها و تصمیم گیری هم همین طور، این بهینه سازی گاهی فردی انجام می‌گیرد یعنی این تهذیب را گاهی شخص خودش به تنهایی انجام میدهد مثلاً خودش به تنهایی ورزش می‌کند و مثالهای مختلفی که در حرکت عینی وجود دارد، گاهی خودش به تنهایی ورزش می‌کند و مثالهای مختلفی که در حرکت عینی وجود دارد، گاهی خودش به تنهایی فکر می‌کند گاهی محاسبه و مراقبه می‌کند. ولی ممکن است برای فکر انسان در شرائط مختلف، مسائل مختلف مطرح می‌شود. مثلاً اگر مسئولیت اداره جایی را نداشتید یا با توجه به شدت و ضعفهای آنرا، تصمیم نداشتید آن را بپذیرید، طبیعتاً در مقابل آن حساسیتتان هم زیاد نیست. چون تمحض خاطر شما روی مسائل دیگری است که موضوع فاعلیت شما قرار دارند. ولی اگر مسئولیت یک تشکیلات در هر سطحی بر عهده شما افتاد محاسن و معایب آن کار موضوع حساسیت شما می‌شود. یعنی مسئولیت و عهده داری مسائل متناسب با مسئولیت را برایتان طرح می‌کند گاهی اینجا نشسته ایم. در مشکلات نظام اسلامی فکر می‌کنیم و یک وقت به ما می‌گویند شما درباره فلان موضوع فکر کنید و مشاوره بدهید. همین که گفتند فکر کنید مشاوره دهید ما احساس مسئولیت جدید می‌کنیم یک توجه جدید پیدا می‌کنم و

چیزهای جدیدی را متوجه می‌شویم حالا ببینیم اساساً تشکیلات چه نفعی دارد؟ و منافع کار جمعی چیست؟ در کار جمعی باید سرپرستی جمعی وجود داشته باشد، باید مراقبه و محاسبه جمعی باشد تا رشد فرد و تشکیلات حاصل شود، (فهرستهائی را که در مقدمه دوم عرض می‌کنم خوب عنایت کنید)

مقدمه دوم: تشکیلات، نظام تمایلات و حساسیتهای فرد را توسعه می‌دهد، هم از نظر موضوع هم از نظر شدت، نظام تفکر و نظام عملکردش را هم توسعه می‌دهد. باید نظام تمایلات تشکیلات نیز (هم موضوعاً و هم شدت تولى در آن) توسعه پیدا کند. وقتی تشکیلات و افراد با نسبت تأثیر اصلی توسعه پیدا کردند. «موضوع عملکرد تشکیلات» در یک افق جدید واقع می‌شود. سؤال این است که یعنی چه که می‌گویید تشکیلات موجب تهذیب فرد شود و تمایلات تشکیلات هم مهذب شود؟ و نسبت تأثیرش هم بالا رود؟ انسان گاهی تشکیلات را به عنوان امری می‌بیند که برای درست کردن یک بخاری تقسیم کاری انجام می‌شود. گاهی برای تهیه یک مقاله همکاریهای به وجود می‌آید و تقسیم کار انجام می‌گیرد بعضی کار فکری و بعضی کار اجرائی انجام می‌دهند. اما گاهی اینگونه نیست گفته می‌شود که اگر تک تک افراد بخواهند خوب بفهمد باید چه کنند؟ می‌گویید باید اول: تصمیم بگیرند برای خدا کار کنند. دوم: این تصمیم گیری که برای خداست یک میل را بر میلیهای دیگر غلبه دهد یعنی در حین مطالعه می‌خواهد چرت بزند ولی برخوردش غلبه کرده و نمی‌خواهد، کارهای مختلف و میلیهای مختلفی بهسرانش می‌آید باید مراقبت و محاسبه کند. مراقبه ای در کار باشد تا تصمیم این شخص استمرار پیدا کند، بعد می‌گوئید حالا که قدرت تمحض پیدا کرد (دیگر با جولان ذهن و تترق احتمالات) سراغ موضوعات دیگر نمی‌رود. مثل آدمی که می‌خواهد نماز بخواند و یادش به همه کارها می‌آید غیر از نماز، نمی‌شود، یا می‌خواهد در یک بحث دقت کند حواسش به همه جا متوجه می‌شود، غیر از بحث. باید تهذیب در میل، انجام گیرد تا تمحض و تمرکز درست شود. چگونه این تمحض پیدا می‌شود؟ بهینه سازی در تصمیم گیری به وسیله محاسبه و مراقبه پیدا می‌شود، تا ظرفیت شدت عمل را در تصمیم بالا ببریم، موضوعش را هم بالاتر ببریم کار فکری هم باید مواظبت داشته باشد، می‌گوییم در این صورت تشکیلات می‌تواند به این فرد کمک کند به این صورت که وقتی فرد حاصل عملش را آورد، به او نمره

می‌دهیم. از طریق نمره می‌خواهیم او را به نحوه عملکردش متوجه کنیم. غرض دوم از نمره خوب شدن مقاله است غرض اولش خوب شدن مقاله نیست غرض اول این است که عنصر شخص پرورش پیدا کند.

زیرا اگر پرورش پیدا کند و ظرفیت سیاسی اش بالا رود، ظرفیت تصمیم‌گیری اش افزایش پیدا می‌کند، یعنی فاعلیت و تصمیم‌گیری او قوی‌تر می‌شود. ظرفیتش شدیدتر شود یعنی تمایل تشکیلاتی و تمایل همکاری اش بالاتر و فرد به دنبال آن موضوعاتش هم عوض شده، بالاتر می‌رود و اصلاح می‌گردد، حالا اگر کسی خیلی خوب مقاله نوشتن و لکن حاضر نیست همکاری تشکیلاتی داشته باشد یعنی صرفاً بلکه تهذیب فردی می‌کند. جدای از تشکیلاتی نمی‌توانید با هم در بهتر شدن معاونت کنید. حالا کسی که نمره داد پس باید مواظبت داشته باشد که از طریق نمره اش می‌خواهد کار این آقا را کنترل کند. از طریق کار خودش را کنترل کند، مذكر شود، اگر نمره حالت تذکر به تقوی است مطلوب است و الا بد است. باید حین مناظره برادران عزیز که در خدمت پرورشی برادران هستند و سؤال می‌کنند باید متذکر به خیر باشند اما فقط منحصر به این مطلب نیست. الان به عنوان مثال تشکیلات خودمان برای شخصی که در جلسه شرکت می‌کند یک ساعت و نیم بحث عرض می‌کنیم تقریباً دو یا سه مطلب اساسی جدید در بحث هست بقیه بحث، مثالهای متناسبی هست تا اینکه مطلب تمام شود، این دو سه مطلب را می‌توان بریده از مطالب فلسفی قبل ملاحظه کرد و کلی جزئی کرد بالاتر از این می‌شود نسبت به مبنا و لوازم آنها را ملاحظه کرد، و دقیقاً این بحث را به عنوان ثمرات قبل دید. حال یک نفر می‌گوید که ما ببینیم با وضع قبل و ترتب اصول را هم ببینیم، سطح فعلی کار، در کلی و جزئی کردن است به فرض اگر کسی خودش را زحمت دهد چند سال باید کار کند که بر اساس مبنا و لوازم مبنا ببیند، کار سطح عموم الان این نیست. اگر بخواهد در تشکیلات این کار را انجام دهد باید در جای دیگری از تشکیلات کار کند الان سطح متوسط از عموم روی کلی جزئی کردن قرار داده شده است.

پس از درست یک ساعت و نیم هم وقت نبرداری به او می‌دهند، یک ساعت و نیم هم مباحثه، یک ساعت و نیم هم جلسه توجیهی و یک جزوه هم در اختیار دارد. شخص شش ساعت کار کرده به اضافه اینکه یک

متن بسیار عظیم در اختیار او قرار دارد. آن متن هم متناسب با این مرحله از کار ارزیابی شده است، یا فهرستی را که می‌دهیم متناسب با مرحله دوم، یا ترتب اصول، می‌باشد (و اینکه بگویم بر اساس بحث‌های مثلا ۶ ماه یا ۳ ماه گذشته، هرگز بررسی نمی‌کنیم) ممکن است کسی که بخواهد آن طور بررسی کند جایگاه دیگری باشد در تشیکلات، در اینجا این است که در سطح همین جلسه کلی و جزئی شود. خوب آوردند توجهیه هم کردند مثل قانون و قاعده برای اصل دسته بندی امور را قبلاً معین کرده اند گفته اند ۱ - مبنا و ملاحظه لوازم ۲ - ترتیب و ترتب اصول ۳ - کلی و جزئی کردن . این سطح پایین که کلی و جزئی است برای مدت فرضاً ۳ یا ۶ ماه وقت قراردادیم گفتند خوب بروید روی این تقریر بنویسید. با نوشتن تقریر کار سهل می‌شود نه سخت تر نوع دوستان در گزارشهایی که داده اند توانسته اند در عرض ۶ ساعت تقریر بنویسند. الان کار در این سطح است بسیار خوب. حالا شما در مناظره حاضر شدید صرف حضورتان یک تعاون سیاسی است. خود جزوه را که در این سطح نگاه می‌کنیم جزوه بسیاری خوبی است و یک سرویس فرهنگی به دوستان است. یعنی جزوه از نظر فکری امداد و کمک برای رشد دادن است. نمره که می‌دهند فقط کار فرهنگی نمی‌کنند کار سیاسی هم می‌کنند یعنی تصمیم گیری شما را اصلاح می‌کنند. زیرا شما ۳۱ ساعت وقت داشتید کار کنید. حالا ۳۱ ساعت کار نکردید و با ۲۰ ساعت کار کردن ضعیف گرفتید. نمره که می‌دهند گزارشی را که برادرها پر می‌کنند و گزارش به عنوان یک کار سیاسی لازم است. خود ارزیابی، محاسبه تشکیلاتی است ورقه می‌دهند به برادرها که بنویسید از صبح تا آخر روز نسبت به تشکیلات چه کرده ام. وضعیت گزارشی را که می‌دهند با وضعیت نمره ای که آمده با وضعیت صورت حضور و غیابی که مسئول تشکیلات نوشته است همه وسیله «بهینه سازی تصمیم گیری فرد» می‌شود.

اگر تصمیم گیری فرد بهینه شود چه فایده ای دارد؟ وقتی تشکیلات مثل یک رفیق عرفانی مثل یک معلم اخلاق مراقبت می‌کند برای اینکه رفیقش بلند شود مشغول نماز شود مشغول ذکر و زیارت شد اگر مراقبت فرهنگی وجود داشته باشد که تصمیم گیری فرهنگی شما مواظبت کنند کم کم شدت اراده پیدا می‌شود آن وقت که شدت اراده پیدا شد اسم پولی را که اضافه می‌دهند، استخدام نیست. برای پول کار نکردی. پول

می‌شود مثل جایزه ای که در زمین فوتبال عده ای مسابقه در رشد دارند بعد جام را می‌دهند به کسی که برنده شده‌است این جام را بنابر ارزش ریالیش نمی‌سنجند که بگویند ۵۰۰۰ تومان یا ۵۰۰۰۰ تومان این عنوان دیگری دارد، اگر کسی توسعه ای پیدا کرد و بر اساس توسعه اش بشود ضابطه تشکیلاتی و تشکیلات را تغییر داد بگوییم دیگر سطح را از سطح کلی و جزئی کردن در بیاورند نمرات بیاید روی اصلی و فرعی کردن نحوه محاسبه و مراقبه هم از این شکل به شکل دوم بیاید، دیگر لازم نیست سئوالات قبل از جلسه مناظره مکتوم باشد سئوالات دو روز قبل چاپ و پخش شود. اگر تصمیم گیری سازمانی عوض شد، معنایش این است که موضوع فعل سازمان یا طرف تمایلات سازمان عوض شده است. تغییر نکردن ضوابط بسیار بد است معنایش در جا زدن یک تشکیلات است وقتی افراد رشد می‌کنند بلا فاصله ضوابط جدیدی وضع می‌شود.

«ضوابط» یعنی چه؟ یعنی می‌گویند بر چه اساسی نمره دهید، بر چه اساسی جزوه تهیه کنید، چه جزوه ای خوب است. ضریبش چقدر است وضعیت سیاسی و فرهنگی‌اش با هم چه نسبتی دارد، حالا تشکیلات مجموعه قوانینی را دارد و مجموعه عناصری که در رده های مختلف دارد وقتی موضوع کار عوض می‌شود یعنی موضوعی بالاتر از موضوع قبل پیدا شده است که طرف تعلق شما و طرف اراده تشکیلاتی شما قرار گرفته است این امر انجام نمی‌گیرد مگر اینکه تولی یا تعهد سیاسی در آن نظام بالا رفته باشد و همچنین عملکرد فرهنگی یا عملکرد موضوع تشکیلاتی هم بالاتر رفته باشد. یک شدت بیشتری می‌تواند موجب شود تا یک موضوع طرف میل، عوض شود.

این را که عرض می‌کنم در تشکیلات کفر به صورت دیگر هم هست نهایت این که آنها اقتصاد را اصل قرار میدهند و شما پرورش روحی را اصل قرار می‌دهد. تعهد سیاسی آن است که در یک تشکیلات ظرفیت تولی بالا رود، نمره اول مربوط به تعهد سیاسی و نمره دوم مربوط به کار فرهنگی است ولو تشکیلات موضوعش کار فرهنگی است ولی آیا اصل بر همکاری است، یا اگر کار در شکل همکاری انجام شود نسبت تأثیر بیشتری دارد و فرهنگ ایجاد می‌کند؟

فرض ندارد که یک فرد بتواند فرهنگ یک ملت را در همه شئون عوض بکند خوب اگر کسی مبانی اش را متعهد شد و خدای متعال هم عنایت کرد و توانست، و لیکن آیا در همه رشته ها ممکن است کار را به انجام برساند؟ مگر اینکه بگویید امام معصوم به هر چیزی نظر کند تا آخرش بیان بفرماید آن هم برای اعمال در خارج اگر از طریق عادی باشد باید لشکری، جمعیتی، یا افرادی باشند، چون عمل، جمعی است. اگر قانونی که گذاشته می شود موضوع دارد و موضعگیری نسبت به موضوعی است اگر مرتباً موضوع عوض شود، طرف ضابطه عوض شود، کاشف از آن است که ظرفیت آن مجموعه افراد بالاتر رفته به چه شرط؟ به شرطی که موضوع در جهت بالاتری صعود کند یعنی قبلاً برای نمره دادن کلی جزئی کردن اصل بود، چند ماه آینده (انشاء الله) ترتب اصول اصل می شود، طبیعتاً ضرائب هم متناسب با آن عوض می شود، نحوه کنترل کردن، نحوه گردش کارها میل تشکیلاتی و نحوه تصمیم گیری تشکیلاتی نیز عوض می شود نسبت تأثیر هم باید افزایش یافته باشد.

بهینه سازی تشکیلات وقتی ممکن می شود که شما بتوانید سیاستگذاری بهتری کنید و ضوابط بهترین وضع کرده و بهتر اجرا نمایید. اگر سه رتبه قائل شویم سیاستگذاری، قانونگذاری، اجرا، در تشکیلات که خود اینها را بنفسه بیاورند بد است در تشکیلاتی که بنویسند بهینه سازی سیاسی یا توسعه سیاستگذاری، بهینه سازی ضوابط یا قانونگذاری بهینه سازی اجرائی. این بدین معناست که موضوع تشکیلات رشد انسان است باز اگر در این سه بهینه کالا موضوع قرار گرفت بعد از کالا، فرهنگ پس از آن انسان قرار می گیرد. این می شود مثل سیاستگذاری کفار که می گویند اول باید لذات جدید آورد تا بعدش تحرک روانی جدید پیداشود، اگر اول مراقبه، روی بهینه سازی انسان، بعد فرهنگ و پس از آن محصولات صورت پذیرفت، بیدن معناست که در آن، فاعلیت و اختیار تقدم دارد. این بهینه سازیهاست که عرض شد مدهای تشکیلاتی است برای پرورش فرد و خود، بستر و دامان و مهد پرورش فرد می شود و تهذیب اجتماعی در آن پیدا می شود. تهذیب اجتماعی مقدم است بر تهذیب فردی. مقاصد شما باید حکومتی باشد و باید این امر برای شما تمام شده باشد، مثل فلان عارف بزرگی که در حیات است برای ما نقل کردند که ایشان یکی از ریاضاتش این بوده که ۳ سال با

احدی (حتی با همسرش) حرف نزده است کارش را با اشاره گذرانده است. اگر آن نوع تهذیب را تهذیب می‌دانید و مدد اسلامی می‌دانید خوب ما با کسی که ادراک اجتماعی نداشته باشد نمی‌توانیم کار کنیم باید اول صحبت کنیم درباره اینکه کار امام خمینی(ره) تهذیب است یا کار این آقا. اگر کسی قائل شد که تهذیب اجتماعی بالاتر است آن وقت نمی‌تواند تعهد سیاسی را کمتر از موضوعات فرهنگی اهمیت دهد عملکرد سیاسی را نمی‌تواند کمتر کند طبیعتاً پر کردن برگه های خود ارزیابی برای کنترل عملکرد است که آقایان عملکرد هر روزشان را در آن بنویسند و بعد هم نظریه کسی که حضور و غایبها را می‌نویسد و بعد هم نظریه کسی که نمره می‌دهد، درستون ملاحظات نوشته می‌شود. جمع بین اینها با ضریب خاصی که برای نمره دادن مشخص می‌شود، این عمل در فرهنگستان یک کار سیاسی است یعنی قبل از اینکه ما بخواهیم بگوییم که احتمال دارد که ایشان دروغ می‌گویند می‌گوییم، اعتقاد داریم که دروغ نمی‌نویسند چون اگر این اعتماد نباشد که هیچ نمی‌شود کار کرد، چون قبلاً این طور رسم بود که ورقه را به فرد بدهند بنویسند بعد ساعت را هم احتمالاً کم بنویسد، خیراین طور نیست، می‌خواهیم اعتماد را بالا ببریم اعتماد داریم یعنی چه؟ می‌خواهیم وضعیت تصمیم‌گیری عملکرد سیاسی فاعلیت تعلق تشکیلاتی ایشان را کنترل کنیم، می‌خواهیم تعهد تشکیلاتی را برای رشد خود او بالا ببریم چون اگر ما افراد توانا داشته باشیم از نظر سیاسی می‌توانیم تشکیلاتمان را توانا بکنیم اگر پرورش دادیم فقط آموزش تنها، بلد بودن تنها شرط نیست. اگر عین خود حقیر و بهتر از من مسائل را یاد داشته باشید و بگویید ولی تعهد سیاسی نباشد معنایش ین است که کار جمعی تشکیلاتی انجام نمی‌دادید، در آن صورت کار تشکیلاتی انجام نمی‌پذیرد یعنی طرف تعلق مسائل جمعی در شکل عملکرد جمعی طرح می‌شود و نمی‌تواند غیر از یک امر، به موضوعات متعددی پردازد اگر فرض کنیم شخصی خیلی نابغه است و به اندازه ۴ نفر کار کند، تشکیلات می‌تواند در سعه ظرفیتی که پیدا می‌کند کارهای چندین نفر و دهها نفر و صدها نفر را حل کند. اما اگر در سطح افق بالای سیاستگذاری کشور هم بخواهیم صحبت کنیم باز با عملکرد تشکیلاتی خیلی وصیعتر می‌توانید به آن کار پردازید (تعاونوا علی البر و التقوی)، کمک به (بر و تقوی) به صورت تشکیلات می‌تواند واقع شود (مثلاً اگر خودتان یک

تعاونی فرهنگی تشکیل دهید از پایینترین سطح تا بالاترین نقطه) تعاونی فرهنگی کوچکترین هم تا حد یک مدرسه هست نه اینکه نیست، در عمل آموزش، همیشه، در یک جایی چیزی تولید می‌شود و در جای دیگر آن را مصرف می‌کنند، در یک جا بخاری ساخته شده و می‌آورند در مغازه می‌فروشند آنگاه بخاری را به منزلی می‌برند و اهل آن گرم می‌شوند. این یک جایی تولید شده هرگز تولید فرهنگی را با توزیع فرهنگی که آموزش و یا مصرف فرهنگی که بکار گیری آن است نمی‌توان مساوی گرفت.

ما نمی‌توانیم از مصرف کننده بودن تکنولوژی غرب بیرون بیاییم مگر اینکه بتوانیم تولید فرهنگی داشته باشیم و سپس در دانشگاه و مدرسه آموزش داشته باشیم. تا آنچه را که تولید کرده ایم تدریس کرده و عده ای بخوانند بعد آنهایی که خوانده اند آن را به فرمهای مختلف برای مردم به کار گیرند اگر مهندس راه و ساختمان است کار کند اگر دکتر است نسخه دهد. طبیعی است که در حین کار کردن، ضعفهای کار هم مشخص شود و آنهایی که هم که مشغول تولید هستند ارزیابی مجدد می‌کنند و چیز جدیدی می‌آورند وقتی چیز جدید آمد، اولی کارائی خودش را در جامعه از دست می‌دهد مثلاً الان شما منقل و هیزم را برای مردم کردن زمستان استفاده نمی‌کنید.

مسئله تعهد سیاسی در یک تعاونی فرهنگی «اصل» بوده و مقدم بر کار فکری و فرهنگی است اگر سرپرستی فرهنگی انجام نگیرد کار فردی و پراکنده انجام می‌گیرد و نوع شما سال قبل از وضع گردش کارها گله مند بودند خیلی وقتها می‌گفتند که کارهای فرهنگی سرپرستی نمی‌شود. طبیعتاً سرپرستی شدن بدون این که روابط سیاسی، تعهد سیاسی، تعلق به «پذیرش تصمیم غیر در تصمیم خود» (همان که قبلاً هم بحث فلسفه اش را کردیم که موجب تهذیب تصمیم خود و تهذیب تمایلات اجتماعی خود می‌شود) انجام نمی‌پذیرد.

تمایلات اجتماعی وقتی می‌تواند توسعه پیدا کند که تصمیم دیگر را نسبت به تصمیم خود بپذیرد اگر نپذیرد این تعهد سیاسی نیست، این را معنی استکباری و حاکمیت بر ولایت خود نگیرید، معنی سرپرستی جریان رشد خود بگیرد لذا هر رده ای باید خودش را مسئول رشد و تهذیب عملکرد اجتماعی و تشکیلاتی رده بعد

بدانند و نسبت به آن مواظبت و مراقبت داشته باشند و بدانند مسئولیت آن نزد خداوند، خیلی زیاد است نه فرار از آن صحیح است و نه توجه به تمایلات نفسانی خود کردن صحیح است.

برای شخصی وقتی که بهینه ساز تصمیم گیر می شود در عمل بهینه سازیش حد اقل ضریب، ولی در عمل سپردن تصمیمش به تصمیم گیر، حداکثر ضریب را می زند غیر آنچه برای نفس مشکلتر است، تسلیم شدن به تصمیم تشکلاتی است نه اینکه بهینه سازی تصمیم گیر برایش سخت تر باشد، اگر انشاء الله چنین چیزی هست من چند چیز مختصر را هم که به صورت اجرائی انجام می گیرد عرض می کنم. انشاء الله سعی می شود که از این به بعد برای ماه های آینده فهرست سئوالات قبل از جلسه اگر ممکن شود همراه جزوه و اگر ممکن نباشد با تأخیر یک روز تقدیم برادرها شود معرفی و اعلان سئوالات برای این است که تدریجاً به وسیله خود این سئوالاتی که می دهیم هم جلسه، هم افراد و هم ممتحنین را در رشد، کنترل کنیم.

مطلب دیگر مسئله نمره دادن و روشنتر کردن جریان رشد برادرها است و مطلب مهم دیگر مسئله تشویق و تویخ است تویخ سازمانی برای این نیست که تنبیه کنند کسی را، برای این است که متذکر او باشند به یک انضباطی، کارها بر اساس یک ضرائبی برای فرد معین می شود، که به عرضتان می رسد هم از نظر سیاسی هم فرهنگی که نسبت بین اینها جمع می شود و ضرایب آنها، معین می شود و به صورت امتیاز اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خدمت آقایان عرضه می شود.

فرضاً اگر کسی به دلائلی مستحق این شد که نصف حقوقش بر حسب ضرائب کم شود این طور نیست که بلافاصله در همان ماه کم شود بلکه به او تمام حقوق را می دهند و در مقابل آن قرار داد وام می بندند، ولی وامی است که دو سه مرتبه تمدید می کنند می گویند ان ماه می توانید گذشته را با شرکت فعالتر جبران کنید اگر در این ماه نشد، ماه دوم دوباره تمدید می شود با یک تفاوتی که مثلاً اگر من در ماه گذشته یک عمل را باید جبران کنم در ماه بعد دو عمل را باید جبران کنم و در ماه سوم سه عمل را، حالا کس می گوید اگر این طور در دسر دارد من نصف حقوق را نمی خواهم، ولی نصف حقوق را نخواستن یک طرف، عدم تعهد تشکیلاتی خیلی بدتر است چون می خواه که شما حتماً کار تشکیلاتی بکنید، باید افراد طوری باشند که

حس کنند اگر بیرون از تشکیلات باشند برایشان ضرر دارد نه ضرر اقتصادی و مالی بلکه ضرر پرورش فکری و روحی. آیا شما، به هر حال می‌خواهید در حکومت اسلامی کار کنید و تشکیل سازمان دهید یا خیر؟ و آیا می‌خواهید پرورش یک سازمانی را در بخشی به عهده بگیرید؟ ممکن است کسی بگوید اگر قضیه حکومت اسلامی و ولایت الهیه و اینها است، ما می‌خواهیم آزاد باشیم و جایی خدمت کنیم که مشورت دهیم از ما تشکر هم کنند و هیچ وقت احساس سنگینی بار مسئولیت را نکنیم، یک راه هم همین آخوندی است که آخوند قائل به حکومت است به روش آخوندی که عملاً زندگی غیر حکومتی است. وقتی می‌گویید آقا دستگاه کفار تشکیلاتی عمل می‌کنند هجوم به ملوای ما می‌برند و ما آنجائی که شرائطی آماده می‌شود اگر سعی نکنیم، یک وقت میدان عمل این است و کسی برای رشد سرپرستی تشکیلاتی نمی‌کند. اگر تشکیلاتهائی هم هست تشکیلاتهائی است که خودشان سرگردان هستند مبائی از مبانی اسلامی دستشان نیست ولی یک موقع جائی هم هست مانند فرهنگستان که مدتها مبانی اداره اسلامی دستش نبوده است و به صورت روز اداره شده است، اما حالا یک احتمال و روزنه امیدی باز شده که قواعد تشکیلاتی اسلامی پیداشود، آیا بهتر این است که تا یک زمینه ای پیدا شد آدم اعلام حضور کند بگوید ما مدتها به فکر این بودیم که جائی پیدا شود بتوانیم در آنجا تمرین کنیم تجهیز شویم و کار فرهنگی کنیم ولی چه بهتر که در جائی باشد که کار تشکیلاتی انجام می‌گیرد و بهینه سازی در عمل تصمیم گیری به وسیله تشکیلات یک امر مهم است اینکه ما بتوانیم کاری را در تشکیلات احراز کنیم این یک امر مهم است بالاتر از حل یک مشکل فکری است اگر ما در چنین تشکیلاتی پرورش یافتیم و به امور مسلط شدیم انشاء الله می‌توانیم خدمات بیشتری در نظام ولایت الهی ارائه دهیم، این یک حرف دیگری است، به نظر من می‌آید که اگر کسی متوجه باشد تنها کاری که مسئولین اجرائی سیاسی می‌کنند، که عمل اجرائی سیاسی بالاتر از عمل فرهنگی است و همه هم در آن شریکند اینطور نیست که بگوییم یک دسته امور را اجرائی و دسته‌ای را سیاسی و یک دسته دیگر را کار فرهنگی بدانید، این درست نیست. امر سیاست و تولی به ولایت و تشکیلات امری است که مال همه است عین کار فرهنگی که مال همه است یعنی نمی‌شود شما در عالم تهذیب بگویید که شما یک عده را به

کشاورزی و دارید و یک عده هم بروند دنبال ذکر و در گوشه عزلت خودسازی کنند، و عده ای هم در مدرسه مشغول درس باشند، این طور نیست، مسئله تهذیب و ولایت امری است که هم باید زارع داشته باشد، هم عالم و هم صنعتگر داشته و هم تاجر داشته باشد و همه باشند. مسائلی است که جزو ارکان و قوائم است مثل اینکه بگویند همه انسانها، هم دارای میل و حساسیت و هم دارای محاسبه و قدرت تمیز و هم دارای عمل عینی هستند، این منحصر به تنها یک فرد نیست برای همه این مطلب هست و لذا ضوابط را هم می نویسند، اولین چیزی را که من بر آن تأکید دارم این است که هم ضوابط تنظیم و نوشته شود و هم برگه-هائی که گزارش خود ارزیابی افراد است و نیز گزارش ارزیاب تشکلاتی ارزیاب سیاسی و گزارش ارزیاب فرهنگی نیز انجام شود.

برادر حسینی شاهرودی: مشکلی که من فکر می کنم که از موانع کارهای تشکیلاتی و فعالیت سیاسی است این است که تزامم و عدم تناسب کار تشکیلاتی و کار فردی در بیرون از تشکیلات است مثلاً ظاهراً این طور باشد که برای بعضی از برادرها تزامم می شود بین درس حوزه آنها با ار در تشکیلات آن وقت تقدم با یکی هم به آن صورت تمام نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما مثلاً می گوئید من ۴ ساعت می توانم اینجا باشم ما هرگز نمی گوئیم کسی که برایش ۴ ساعت محرز شده است، ۶ ساعت کار کند. ولی آیا این ۴ ساعت را که به تشکلات می دهند در کجای تشکیلات بدهند و با چه صورتی دهند که با نظم تشکیلاتی هماهنگ باشد.

برادر حسینی شاهرودی: این درست ولی از آن طرف این طوری است که چون برنامه های کاری تطبیق داده نمی شود با کار فردی مثلاً خود بنده نه صبح به آن درسهائی که می خواهم، می رسم نه بعد از ظهر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت می گوئید که به صورت خشک به من گفته اند بیاید در مناظره بنشینید و نگاه کنید که آقای زید دارد در آنجا صحبت می کند منم مناظره ای را که در ماه یکی یا دو تا باید خودم صحبت کنم حرف زده ام پس نیایم، یک وقت این طور نگاه می کنید، ولی یک موقع می گوئید که شرکت من در آنجا به معنی حضور فردی نیست به معنای حضور سیاسی من می باشد اگر گفتید حضور

سیاسی است طبیعتاً تفاوت پیدا می‌کند مگر اینکه شما می‌گوئید که اصلاً من جزء نیمه وقتها هستم نمی‌توانم در یک سری از امور شرکت کنم، آن وقت سؤال می‌شود که تشکیلات ضوابطی برای مثل شما نیمه وقت را دارد، به مقداری که برای شما تمام شده است که اینجا باشید، تشکیلات باید جایگاهی به شما دهد که در آن نظام بتوانید شرکت کنید جایگاهی را که به شما می‌دهد به نسبتی است که شما وارد تشکیلات هستید ممکن است دیگری که ۸ ساعت کار می‌کند بعد از مثلاً ۵ سال همان طور که شما به درست خارج می‌روید او یک برجستگیهای سیاسی پیدا کند نه اینکه سیاسی به معنای فعالیت سیاسی بلکه به این معنا که به صورت تشکیلاتی می‌تواند کار فرهنگی کند حالا کسی آن توفیق را پیدا نکند این طبیعی است و لذا نمراتی را هم که از اول می‌دهند ممکن است ضریب او بالاتر قرار گیرد ضریب شما به حسب ۴ ساعتی که می‌گذارید تشکیلات برایتان معین م‌یکند که چه کارهایی را می‌توانید انجام دهید. نسبت به بقیه طبیعی است که شما نه شخصاً متعهد هستید، نه تشکیلات متعهد است. ولی تذکر تشکیلاتی می‌دهید یعنی مثلاً برای شما ثبت می‌کنند که فلان موقع غیبت داشته اید بعد می‌گویند که همکاری و تعاونی سیاسی شما این درجه است (تعاونی سیاسی در نظر تشکیلات کمتر از نوشته نیست).

اگر کسی در تشکیلات نباشد پای یک درس خارج باشد که همه آمده اند حاضر شده اند مثل یک هیئت هر که محکمتر به سر و سینه می‌زند دور و بر او بیشتر جمع می‌شوند این یک شکل است که شما هر چه قویتر باشید در یک درس خارج، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. دیگر به این کاری ندارد که شما قدرت اداره تشکیلاتی هم دارید یا نه؟ علاوه بر این آیا می‌توانید کار فرهنگیتان را هم توسعه تشکیلاتی دهید یا نه؟ یعنی می‌تواند در یک زمان روی مسائل متعدد مهم یک نظام نظر دهید؟ یا باید به ترتیب روی مسائل کار و بررسی کنید. فرضاً اگر شما این سعه را داشته باشید که روی مسائل مهم نظر دهید آیا می‌توانید موضعگیری بلندی را که رهبر دارد در چند موضع پیاده کنید یا نه؟ اگر تشکیلات نباشد قطعاً قدرت انجام این کار را نخواهید داشت چون به نظر ما می‌آید اقسام تعاونی فرهنگی سیاسی اقتصادی وجود دارد اما نه در شکل تعاونیهای موجود، بلکه در شکل تشکیلات و در قالب «تعاونوا علی البر و التقوی».

و به نظر ما می‌آید که کارها یا مستقیماً به وسیله نظام دولت می‌چرخد، یا تشیکلاتهای تعاونی که بازوهای ولی فقیه هستند در سطوح مختلف کارها را انجام می‌دهند هر چند در سطح یک مدرسه ابتدائی یا بالاتر در سطح تحقیقات تولیدی (آنهم در زیر بنای مثلاً فلسفه تنظیم امور) به هر حال اینها واحدهای کوچکی هستند که سراسر در هر جا و در هر سطحی که باشند تعاونی است بعد از اینکه مثلاً ولی فقیه برجستگی را در یک کار ملاحظه کرد ممکن است این تعاونی را وارد نظام نماید، و ممکن است بگوید که خیر، اگر این در بیرون از تشکیلات فعلی باشد بهتر می‌تواند توسعه پیدا کند. بدون این که آن را در خود سازمان بیاورم، یاری و کمک می‌کنم، تا وقتی که بتوانم نظام سازماندهی و اداری کشور را عوض کنم. مثلاً آیا واقعاً به نفع است که ما جزء یکی از سازمانها باشیم و تحرک و ضوابطمان در آن چارچوب قرار گیرد؟ یا خیر، این بهتر است؟

برادسی حسینی شاهرودی: منظور بنده این است که یک مقدار حال افراد و وضعیت بیرونی افراد ملاحظه شود. یعنی فرضاً نوعاً دوستان طلبه هستند و طبیعی است که یک کار بیرون دارند. یک مقدار ملاحظه شود، فرضاً الان نه صبح می‌شود برنامه گذاشت نه عصر، یعنی ما فقط یک ساعت و نیم اینجا خدمت شما هستیم ولی عملاً کل صبح و کل بعد از ظهر از دست رفته است، این چند ساعتی که ما در طول هفته هر روز به طور منظم ۱۰/۵ تا ۱۲ هستیم طبیعی بود که دیگر مشکلی ندارد، اگر آن طور بود کاربرد بیشتر می‌شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظرتان این است که ضوابط تشکیلاتی پیشنهاد شده اصلاح شود، در ضوابط تشکیلاتی که اعلام می‌شود حتماً پیشنهادها مرور می‌شود به وضعیتی که برای رشد یک تشکیلات هست حتماً دخالت داده می‌شود. اصل کار این است که تصمیم‌گیری، تفکر و عمل عینی آقایان، مدد شود، نمود عمل عینی دوستان در رتبه اقتصاد و لکن معنای تفکر آنها تولید فرهنگیشان است که همکاری می‌کنند و تصمیم‌گیری هم نظام تمایلات آنها است، امیدواریم که در هر سه مورد مدد و تعاون داده شود و در تعاون هم به طرف سرپرستی و رشد و توسعه باشد نه اینکه به طرف اینکه هر کس راضی شود بلکه به جهت اینکه بعداً دیده شود که ظرفیتها بالا رفته یعنی ببینید بعد از یک سال واقعاً آدمهایی هستید که شما را هر جا بگذارند بلافاصله بتوانید یک تنظیمات تشیکلاتی و اصولی را برای آنجا معین کنید که افرادتان در

آنجا رشد و توسعه پیدا کنند و بتوانید آن موضوع را مرتباً بهتر کنید و درباره اش به نحو بهترین انجام مسئولیت کنید.

برادر غمامی: حضرت عالی فرمودید آنچه را که انسان بدان علم دارد، عمل می‌کند، این عمل آیا باید مطابق موضوعاتی باشد که در تشکیلات است یا ممکن است موضوعی در خارج باشد که به رشد علمی او بیشتر کمک می‌کند؟ علمی که حضرتعالی می‌فرمائید علمی است که در رده‌های بالا قرار دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علم، نه به مفهوم کلمه و نه خصوصیت ما عرض کردیم که علم یعنی حرکت در فکر و کار فکری، کار فکر یعنی می‌شود که سرعت انتقال و حافظه و تترق احتمالات برای انسان بهتر پیدا شود. تمحض در کار فکری یک رشد فکری می‌آورد آن وقت بر حسب موضوع هم یک ظرفیت عمل فکری داریم یعنی می‌تواند مثل یک دونده خوب بدود و یک مقصد داریم (که نشان می‌دهد دویدن شخص به کدام سمت و تا کجا است)، از جهت موضوعی که درباره اش فکر می‌کنیم نیز می‌شود موضوع عوض شود. پس هم ظرفیت بیشتر در قدرت فکر یعنی هم شدت حافظه و هوشش باید تقویت شود تا احتمالات بیشتری ببیند، موضوعات بیشتری را توجه کند، جمع بندی بهتری کند و هم باید موضوعی که درباره آن فکر می‌کند عوض شود.

یک وقت شما درباره عظمت مسلمین فکر می‌کنید یک چیزهایی مد نظرتان هست یا فکر می‌کنید درباره اینکه یک کالا را چگونه به خارج بفروشید. یعنی از جهت نحوه کار کردن یک ظرفیتی لازم است و موضوع طرف مقابل ما هم یک ظرفیت لازم دارد یعنی سطحهای مختلف دارد. مثلاً ممکن است یک زن ژاکت ببافد برای او گل انداختن در این ژاکت یک فکر می‌شود مدتهای مدید مثلاً یک هفته موضوع فکر کردن او قرار گیرد. برای یک رهبر هم اعلان موضوع در مقابل رهبر آمریکا یک موضوع فکری است. یک رهبر فکر می‌کند که ظرفیت تحمل مسلمین و مستضعفین چقدر است نقطه ضعف مستکبرین که طرف من واقع شده اند چیست؟ نسبت بین اینها را در یک موضعگیری چطور می‌توان معین کرد که همه اینها تقویت روحی شوند و هم او نتواند از تواناییهایش استفاده کند؟ من روی نقطه ضعفش دست گذاشتم. این ممکن است فکر رهبری

مثل حضرت امام خمینی(ره) یا آیت الله خامنه ای را یک هفته بگیرد. ایشان فکر کرده و به نتیجه ای رسیده است، آن زن هم فکر کرده که آن گل را در آن ژاکت بیندازد او هم به نتیجه ای رسیده و بعد از یک هفته دست به کار می شود که ژاکت ببافد این هم دست به کار می شود که اعلامیه بدهد.

موضوع و مسئله فکر کردن بر حسب موارد فرق دارد، یک وقت مسئله برای شما این است که من چه راهی پیدا کنم که نان حلال برای زندگیم تهیه کنم، فکر محترمی است ولی یک وقت شما فکر می کنید که مسئله گرانی را چگونه حل کنید، در واقع بالا رفتن حساسیت به دنبال بالا رفتن مسئولیت تشکیلاتی می تواند منظم شود، ممکن است یک نفر به تنهایی و به شکلی جداگانه روی موضوعات مختلفی که نظرش را جلب می کند فکر کند ولی در یک تشکیلات فرق دارد، تشکیلات بستر پرورش است همان طور که خود تشکیلات پرورش پیدا می کند ما اگر در حکومت اسلامی نبودیم یا مثل ۵۰ سال قبل بودیم هیچ دلیلی نداشت که در مسالئ برنامه و عملکرد، به این معنا، فکر کنیم. اگر هم فکر می کردیم شاید معقول نبود. مثلاً اگر در زمان رضاخان یا قبل از آن کسی می گفت: شما در چه فکری هستید و می گفتیم در فکر نظام مدیریت و برنامه ریزی هستیم و اکنون رسیده ایم به فلسفه ولایت. حتماً شما را مسخره می کردند، ولی حالا می گویند که ولی فقیه گفته است اگر شما توانستید، چنین و چنان می کنیم ولی آن موقع معنا نداشت. در زمان طاغوت همین ۲۰ سال پیش شما اگر مطالبی پایینتر از این را می گفتید حتماً اعدام می شدید. معنای براندازی همین بود که کسی فکر کند درباره اینکه چگونه تأسیس نظام شود، شما سابق در چارچوب خاص حکومتی حق داشتید بنشینید و فکر کنید، ولی الان شما در عمیق ترین سطوح به بررسی و حل مسائل و معضلات علمی جامعه می پردازید.

مسئله نظام مدیریت و تولی به ولایت الهیه و فهم اینکه فرهنگ رتبه دوم یا انعکاس پذیرش و فاعلیت است و این مرتبه نیز متناسب با مشیت امداد می شود تا برسد به رتبه سوم یا اقتصاد. این، یک مسئله اسلامی در فهم حرکت، زمان و مکان و رشد است. و اینکه ما می گوییم که توسعه رشد برادرها و رشد تشکیلات و موضوعات یک مسئله ای است که با کار انفرادی امکان ندارد. یعنی شما اصولاً مثلاً در ورزش چگونه

می‌گویید که بدون ورزش کردن شما نمی‌توانید رشد کنید در عین حال می‌گویید که ورزش جمعی کردن در شکل کار جمعی یک ورزش خاص دیگری است که محیط خود را می‌خواهد شما در غیر محیط تشکیلاتی نمی‌توانید ورزش تشکیلاتی کنید. اگر خیلی جولان ذهن داشته باشید می‌توانید تفکر تشکیلاتی داشته باشید ولی عملکرد تشکیلاتی داشتن به این نیست.

برادر غمامی: در تغییر ضوابط، باید اصول حاکم بر ضوابط داشته باشیم تا اگر چه ضوابط تغییر کرد، آن اصول تغییر نکند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما استراتژی حرکت را قبلاً نوشته ایم اینکه جهت گیری کلی چگونه است (و انشاء الله بعداً خدمتتان خواهیم داد) دوستان کمی در عمل، پرورش عملی پیدا کنند، بعداً به تناسب به آنها گفته می‌شود.

برادر غمامی: از این جهت عرض می‌کنم که اگر هر روز ضوابط تغییر کند انگیزه را پایین می‌آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً یک نفر می‌خواهد برای یک سال برنامه ای برای خودش بریزد بعد این برنامه را در این مقدار ساعتی که ما قرار داده ایم موظفیم کار کنیم نه خارج از این ۴ ساعت را نباید بکنیم ۵ ساعت ولی در ۴ ساعت باید موجب این شویم که فرمان دچار تلون و آشفتگی نشود. مثلاً به صفحه اول که رسیدیم فکر کنیم ظهر فلانی در منزلمان هست یادم نرود چیزی تهیه کنم، اینجا یک یادداشتی بکنم، به صفحه دومی که رسیدیم می‌گوییم که فلانی هم تلفن زد یادمان باشد به او هم جواب دهیم اینکه فکر شما مرتباً این طرف و آن طرف برود مفید نیست. محاسبه و مراقبه تشکیلاتی باید حاصلش این باشد که شما افرادی بشوید دارای شدت در تصمیم گیری، از نظر ظرفیت و موضوع و عملکرد تشکیلاتی هم که مرتباً بیشتر قدرت پیدا می‌کنید، البته نفر بیشتر، به خود شما می‌رسد، فکر نکنید که این نفعی است که فقط به یک عمل تشکیلاتی می‌رسد یعنی یک طرف فرد است و طرف دیگر آن تشکیلات و یکی هم نسبت تأثیر در خارج است که این سه با هم بالا می‌آید و الا شما نمی‌توانید از افرادی که هیچ اطلاعی ندارند یک تشکیلاتی درست کنید که همه کار را درباره کارهای فرهنگی انجام دهند. نمی‌شود هم از افرادی که

هیچ گونه تصمیم گیری ندارند کارهایی بخواهید که تصمیم گیرهای بزرگ لازم دارد، نمی شود از افرادی که هیچ گونه عملکرد عینی ندارند کارهای عینی بزرگ بخواهید، حتماً باید این سه هماهنگی پیدا کند، تا انشاء الله شرح صدر اسلامی برای همه به صورت تشکیلاتی حاصل شود و هر کس در منزلت خود بتواند ارزش خود را بالا ببرد و بتواند در یک شرائط محدود، خدمتگذاریهای بزرگی ارائه دهد.

برادر غمامی: این تغییرات هم به نظر مهم است مثلاً شاید با نظام سابق ایجاد شده باشد که شاید کارهای بیرونی و تبلیغات بیرونی یک مقدار محدوده اش برای افرادی که کار کمتری می کنند بوده ولی تأثیری که باید بگذارند برای خارج توسعه پیدا کرده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما اگر ظرفیتها را بالا بردید باید طوری شود که بعد از یک سال روی ساده ترین عضو گروه که دست بگذارید. بتواند مثل بهترین عضو گروه رد فروع بر اصول را انجام دهد اینکه می گوئیم سئوالات را هم به آقایین بدهید و آنگاه از طریق سوالات هدایت کنید خواندن افراد را، این خود، کنترل مجدد است در امر مطالعه یعنی این بار به حساب اینهک فلان سؤال را از ما می کنند فلان مطلب را می روم می خوانمی، اگر شما مطلب را انتخاب کرده باشید من نیز مطلب اصلی را آماده می کنم، ابتدا به نظر می آید که این حفظ می شود و لکن شما مطلب اصلی مربوط به یک دوره یک ماهه را مورد بحث قرار داید و ربط بین این اصل را با بحثی که ظرف سه یا شش ماه گذشته بود در نظر داشتید، مجبور می شود که تأمل کند که چه چیزهایی را مربوط به شش ماه گذشته مطالعه کند، البته تدریجاً آنها را هم ورق می زند، بعد مرتباً تکرار اینکه سطح مراجعه را بالا ببریم ایشان خودش به بحث مسلط تر می شود بعد گفته می شود که ایشان که حالا بر مبنا و روبنا مسلط شده است مسائل اجتماعی را به وی بسپارید. کم کم مسائل اجتماعی را یاد می گیرد و اهل فکر می شود کم کم خودش می تواند میدانهای بهتری را پیدا کند.

برادر غمامی: دوستانی که مسئول ما هستند و دوستانی که قبول زحمت کرده اند و امتحان می گیرند انتظار داریم که انگیزه های خود آنها هم بالاتر رود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته دوستان در هر سطحی که هستند باید در همان سطح باقی نمانند هم ضوابط هست و کار آنها هم باید شد کند یعنی کار آنها هم کنترل می‌شود و به آنها در عملکردشان نمره داده می‌شود. و عملکرد آنها نیز خوب ضعیف یا ممتاز خواهد بود این طور نیست که در تشکیلات جائی وجود داشته باشد که بگویم در اینجا کاری به رشد ندارد.

برادر حسینی: بین مدیریت تألیفی با مدیریت نظام ولایت یک تفاوتی باید باشد، اینجا که فردی که فرضاً در سطح بالائی بوده اجبارش کنیم که شما حتماً باید در این سطح فکر کنید یعنی زمینه ای فراهم نکنیم که بتواند مبنای خودش را جریان دهد آن فرد را در آن رتبه ای که هست بالاتر ببرد یا از آن رتبه پایین تر بیاید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه مثلاً عرض می‌کنم این فرد که سطحش بالاتر است باید کار متناسب با خودش را انجام دهد.

برادر حسینی: کسی که بتواند رد فروع بر اصول کند دیگر لزوم نیست که ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی زوم کار تشکیلاتی برای او هست.

برادر حسینی: در نظام مدیریت الهی می‌توان این دو را جمع کرد ولی اینکه ما اجبارش کنیم بیا پایین تر فکر کن این می‌شود مدیریت تألیفی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، هر کسی که ظرفیت تصمیم گیری و ظرفیت تفکر و ظرفیت عملکرد دراد باید موضوع را برایش معین کرد این ضابطه می‌خواهد.

برادر غمامی: منظور آقایان این است که به هر حال تشکیلات سطوح مختلف را در خودش داشته باشد. اینکه مثلاً کسی می‌تواند در تئوری سازی کمک کند اگر بگوییم تقریر بنویسد و بگوید، و یا در ویراست جزوات همکاری کند، این قطعاً رشد او به حساب نمی‌آید بلکه پایین آوردن مرتبه اوست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که، کسی در ۱۰۰ جلسه توانسته برابر با هر موضوعی که وارد می‌شوند (این از مسائلی است که لازم است عنایت کنید) مثلاً شاید کسی بهتر موردی را می‌فهمد یا کنترل

می‌کند، در عرض یک سال که صد جلسه است با آزمایش و امتحان، میزان کارائیش معلوم می‌شود همان طور که ما ده سال است که امتحان می‌دهیم.

برادر غمامی: نه به آن معنا. به آن معنا نیست که مستقلاً ارائه نظر کند

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در هر موضوعی که نظر ما را می‌نویسند یک صفحه ای بنویسند که نظر ما بر اساس مبنای توسعه یافته تر این است و بگویند ربطش بر مبنای شما این است و مبنای شما در اینجا به بن بست می‌رسد و لو به این فرع نرسیده باشیم می‌گوییم اینجا کجاست می‌گوید در ۱۲ مسئله دیگر که شما جلو می‌رود آنجا اشکال می‌شود و اشکال هم صورتش در این حرف نیست. می‌رسیم به این دوازدهمی می‌بینیم بله راست می‌گویند. حالا یا ۱۲ یا ۱۵ بالاخره رسیدیم به چنین جایی و بن بست دیده شد، حالا که بن بست شد می‌گوئید که من گفته بودم آنجا بن بست شد در مسائل قبلی هم نشان دادم که چطور می‌شود، نظر خودم را گفتم حالا نظر شما ولو در یک صفحه و فهرست تنها باشد توضیح مفصل نباشد آخر کار این مبنای توسعه یافته تر را روی سر می‌گذارم اگر بگویند این کار را نمی‌کنم و در مبنای توسعه یافته تر حرف نمی‌زنم بلکه در مبنائی که خودتان دارید فرع را بر اصل رد می‌کنم و می‌گویم که اشکال اینجا وارد است اشکال اینجا هم مربوط به خود این مصداق نیست اشکال از ضعف مبنای شماست اگر به این مبنا اضافه و کم نکنید این اشکال باقی می‌ماند. حفظ کردن این مبنا پاسخ اینجا را نمی‌دهد، اشکال دوم، چیز جدید تأسیس نکرده است و لکن همان مبنا را صلاح می‌کند.

و کم نکنید این اشکال باقی می‌ماند. حفظ کردن این مبنا پاسخ اینجا را نمی‌دهد، اشکال دوم، چیز جدید تأسیس نکرده است و لکن همان مبنا را اصلاح می‌کند.

سطح دیگر این است که می‌گوید ما در این هم نظر نمی‌دهیم بلکه اشکالی که بر اساس مبنای اصالت وجود یا اصالت تعلق یا اصالت مادیت بر این مطلب وارد است بررسی می‌کنم، یعنی اگر بتواند اینگونه رد کند حتماً ما گفته ایم که نوشته هایش را در ۵۰ نسخه تکثیر کنند و به همه بدهند، یعنی اینطور نیست که راه برای رشد در هیچ سطحی بسته باشد.

برادر حسینی: یعنی حد وسط گرفتن همان تألیفی است. یعنی باید بشود که افراد را در تشکیلات جلو برد نه

اینکه بگوییم حالا حد وسط کار دوستان چیست ما سطح را در همین حد وسط قرار دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه آن را حد وسط قرار نمی‌دهیم در حد وسط قرار نمی‌دهیم در حد

وسط کار عمومی را تقسیم می‌کنیم اگر کسی توانست یک ویژگی را اثبات کند و او کار بالاتر می‌دهیم.

برادر محسنی: ما به سهم خودمان شکر می‌کنیم خدا را که سرپرستی شما را داریم پینشهاد من اینکه هر

چند قوت یک بار اینگونه جلساتی داشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر دو هفته یک بار این جلسه تشکیل می‌شود و در بین دو جلسه ما

ضوابط را خدمت مسئولیت گروههای عرض می‌کنیم و آنها ضوابط را به برادرهای می‌رسانند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

بسمه تعالی
آموزش سیاسی

جلسه ۲

۱۸۰۴

عنوان کلی: ضرورت تشکیلات و تأثیر آن در تهذیب

تاریخ: ۷۰/۹/۱۱

فهرست:

- ۱ - موضوع مورد فعل گاهی موضوعات جزئی و گاهی موضوعات بزرگ است
- توجه به موضوعات جزئی و غفلت از موضوعات اجتماعی
- غفلت حوزه از توجه به علوم انسانی و تجربه
- ۲ - ضرورت تهذیب در جمیع امور و ابعاد فعل
- بهینه سازی فردی و بهینه سازی اجتماعی
- تهذیب، حاصل بهینه سازی روی نظام تمایلات است
- تمحض، حاصل بهینه سازی فکری است
- ۳ - معاونت در امر فرهنگ باید بصورت تشکیلاتی باشد نه فرد یا هیئتی
- توجه به این مطالب که قوای ابلیسی در امر دنیا چگونه همدیگر را معاونت می کنند
- الف - معاونت در امر فرهنگ صرفاً با تولی به ولی فرهنگ میسر است نه اشکال تراشی
- در توالی فرهنگی اولین مسئله شرح صدر و اخلاق است
- ب - ضوابط در تشکیلات باید به حسب رشد افراد عوض شود

ج - در تشکیلات اسلامی عناصر نسبت به کالا اصل است

د - در تشکیلات اسلامی عناصر وضعیت تصمیم گیری نسبت به تمحض فکری اصل است

۴ - بزرگترین آفت انسان در هر سه بخش سیاست - فرهنگ - اقتصاد تلون و تنسک است

- نحوه اشکال کردن در بحث نباید منجر به تنسک شود

۵ - توضیحی درباره کیفیت کار دفتر و نحوه ارزیابی

- ارزش برگه‌های خود ارزیابی و تأثیر آن در تهذیب

- اینکه حجت کار فرهنگستان بر شما تمام است و نسبت به آن مسئولید و این حجت به دانشگاه و حوزه

تمام نشده است

۶ - چند تذکر اخلاقی

- لزوم تذکر به یکدیگر

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گفته شد که آدم دارای سه نحوه فعل هست، یک افعال عینی و خارجی و یک افعال ذهنی و یک افعال روحی. و هر سه این افعال هم به لحاظ موضوعی که نسبت به آنها فعل انجام میگیرد و هم به لحاظ نحوه انجام دادن فعل و هم به لحاظ فاعل «قابلیت رشد» داردی عینی میشود گاهی «موضوع» مورد فعل انسان یک چیز کوچک باشد، که مثال عینی آن را قبلاً گفتیم، مثال خیاطی کردن یا ژاکت بافی کردن، و اینکه یک زن در فکر برود که این طرح و نقشه اش را چکار کند؟ و حاصلش این بوشد که یک چیزی را تهیه کند. هم به لحاظ نحوه عمل کردن و هم به لحاظ شخص فاعل، هر سه اینها میتواند مورد توجه قرار بگیرد و اینکه موضوع کوچک است یا بزرگ، نحوه عمل نسبت به موضوع در سطح پایین است یا بالا با توانایی آن فاعل در انجام آن کار کم هست یا زیاد، اینها هم می تواند مورد توجه قرار بگیرد. اما در مورد «مفاهیم ذهنی» هم گاهی لوازم یک مطلب را انسان ملاحظه می کند، گاهی اصل توضیح یک مفهوم را در اصولش و گاهی در مابنی آن و گاهی در توسعه طلب کار می کند، این مطلب را در جلسه قبل عرض کردیم، که اگر انسان از یک سطح بالاتر بیاید، قدرت فاعلیتش در سطحش بالاتری ارتقاء می یابد و این مطلب با بهبودی وضع در همان سطح فرق دارد، بهبودی در آن سطح یک مرتبه است و بالاتر آمدن مرتبه آخر و همچنین در «سطح عملکردنش» نیز گاهی کیفیتش بالاتر بیاید و گاهی ممکن است موضوع مورد فعلش ارتقاء سطح پیدا کند، این بهینه سازی چه در مرحله عمل عینی، چه در مرحله عمل ذهنی و چه در مرحله نظام حساسیتها و «تهذیب اوصاف نفس» می تواند مطرح باشد، نفس می تواند در موضوعات کوچک شخصی و فردی جواد و کریم و مهذب باشد و از امور اجتماعی غفلت داشته باشد، کم نیستند عرفائی که سنگینی اجتماعی آنها بسیار زیاد است، یعنی محل توجه و انظار جمع زیادی از مردم هستند، و لیکن آنها خودشان اعتنایی به این مسئله ندارد بخواهند یا نخواهند اثر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی دارند، بطور مثال، آقای بهجت بخواهند یا نخواهند عده ای از طلاب هک به دنبال معنویت هستند متأثر از رفتار ایشانند، ایشان وقتی دخالت در امور انقلاب نمی کنند و یا دخالتش در موضوعات کوچک است، طبعاً در مردم

وانقلاب اثر داشته و مطلبی را در نظر دوستانش بزرگ یا کوچک می‌کند، اگر ایشان به حدی وارد کار بود که مثلاً اعلام می‌کرد من حاضر هستم در شورای نگهبان شرکت کنم، من حاضر هستم آنجا باشم و هر کاری از من بر بیای انجام بدهم، بودن ایشان روی یک قشر وسیعی از جامعه اثر می‌گذاشت، تأثیر فعالیت‌های روحی ایشان، وزن مخصوص ایشان را در جامعه در جایگاهی قرار داده است هک عده ای از او متأثرند، خواه بخواهند، خواه نخواهند، حال این تأثیری که دارد، اگر مانند کفش آهنی شده باشد، طبعاً دیگران را هم از راه رفتن خسته می‌کند. اما اگر اسلحه برنده شده باشد می‌تواند قلب دشمن را نشان بگیرد و بشکافد، پس بنابراین موضوع تهذیب باید در جمیع ابعاد کاری فرد باشد بلکه نه تنها موضوعات مورد مقابله نفس و آن چیزهایی که از خاطر می‌گذرد امور کوچک و خرد نباشد بلکه می‌تواند موضوعات بزرگ اجتماعی مانند ولایت اجتماعی و امر مقابله با کفار را هم ملاحظه کند. این طبیعی است که نوع آقایانی که ریاضت وحی و ریاضت اسلامی می‌کشند، آنهایی هستند که مخالف نظام هم حرف می‌زنند، تأیید هم می‌کنند، ولی چقدر تأیید از آنها لازم هست؟ آیا به همان اندازه ای که می‌کنند؟! یا بیشتر؟! مرحوم اقا حاج میرزا جواد ترخانی تهرانی در سن پیری به جبهه رفت و بند توپ را می‌کشید، این اثر می‌گذاشت. مرحوم اشرفی اصفهانی رحمه الله همین طور، این اثر می‌گذاشت. به هر حال همه می‌دانیم که انقلاب اسلامی که پیروز شد، امام رضوان الله تعالی علیه، خاصه علوم انسانی دانشگاه را با ذلت نزد حوزه فرستاد، این کلمه از رهبر کبیر انقلاب است که فرمود، «دست احتیاجتان را به طرف حوزه ها باز کنید» اگر حوزه موضعگیریش به گونه ای بود که می‌توانست تمام مایحتاج آنها را بدهد و متناسب با این مرحله قد علم می‌کرد و می‌توانست زمام ولایت فکری جامعه را در علوم انسانی، در آنچه که مربوط به رشد انسانی است بدست بگیرد دانشگاه با ضعف به روحانیت برخورد نمی‌کرد. اگر حوزه هیچ چیز هم نداشت ولی اعلام می‌کرد که باید در این مورد کار کنیم و این مطلب را قرص می‌گفت، آنها اینگونه برخورد نمی‌کردند در حالی که در ابتدا از موضع ضعف بخش تجربی دانشگاه را از عهده حوزه خارج کردند و در بخش علوم انسانی نیز صرفاً در کلیاتی نظر دادند که در این قسمت روش عینی و تطبیق را نیز به عهده خود آنها گذاشتند.

یک وقت است انسان با تعصب از حوزه دفاع می‌کند و وظیفه حوزه را منحصر در احکام تکلیفی، توصیفی، ارزشی می‌داند. اما یک وقت است که می‌گوید: اصلاً وظیفه حوزه نگرهبانی از دین است، چه کسی گفته که نگرهبانی از دین در تقسیم کار، در شرایط انقلاب ما به گونه ای باشد که شما عمل را به دست دیگران بسپارید؟! باید گفت که در موقع اضطرار لااقل باید سپردن کار را به دیگران به دلیل اینکه علوم اسلامی برای کار نداریم منحصر در موضع اضطرار دانست. به هر حال نمی‌بایست که رهبر انقلاب اسلامی تا آن طرف دنیا را هم صدا بزند که اگر کسی طرح اقتصاد اسلامی دارد ارائه دهد، اما حوزه های علمیه ابداً در این باره حساسیتی نداشته باشند که بخواهند احساس وظیفه کنند. این را برای این گفتیم که می‌شود موضوع فعل گاهی کوچک، و گاهی موضوعی بزرگ، گاهی افعال شخص، یا امور کلی التزامات کلی، یا اینکه موضوع فعل امر اداره مسلمین باشد. موضوع طرف فعل در سطوح مختلف، مختلف است. در تهذیب هم همین طور است، گاهی تهذیب، تهذیب اجتماعی است. به این معنا که آثار و لوازم فعل را در اعلائی کلمه توحید بسنجیم و گاهی تهذیب، تهذیب فردی است، یعنی آثار فعل را می‌توان نسبت به هدایت یا اضلال یک نفر به اینکه آثار فعل را درباره خود فرد مورد دقت قرار داد و کاری به غیر نداشت. می‌شود اثر عمل را نسبت به یک نفر، دو نفر، ده نفر جامعه اسلامی مسلمین و اسلام مورد سنج قرار داد. به هر حال از این موضوع که بگذریم: بهینه سازی باید هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی در تصمیم، تفکر و عمل انجام بگیرد بهینه سازی تصمیم، ابتدا در نظام حساسیتها و تمایلات اثر دارد، بهینه سازی ورود نظام تمایلات تهذیب را می‌آورد و لکن تهذیب گاهی تهذیب فردی است، گاهی اجتماعی است، گاهی نسبت به نظام ولایت است، نکته مهم این است که تهذیب اجتماعی باید به صورت تشکیلاتی صورت گیرد. همکاری اجتماعی در تهذیب چگونه است؟ درباره فکر شنیده ایم که می‌شود مباحثه کرد، می‌توان مناظره علمی درست کرد، می‌شود آموزش داد این کارهایی است که می‌شود در امر فکر انجام داد، همکاری کرد، درباره تصمیم هم همین گونه است. نظام و تشکیلات سیاسی در تصمیم گیری انسان را مدد می‌دهد. در این مدد، اصل نسبت به «فرهنگ» است، اصل نسبت به اقتصاد یا هنر است. در تشکیلات فرهنگی شما هنگام مطالعه کردن، گاهی حواستان پرت می‌شود

به طور مثال حین مطالعه به فکر کسات فرزندت می‌افتی این عدم قدرت تمحض باید از بین برود، یعنی باید در این نیم ساعتی که مشغول به کار کردن هستم ممحض در این نوشته باشم، حواسم جای دیگر نباشد. این یک ساعت و نیمی که آمدم در این بحث ممحض در این باشم، البته من شما برادران عزیز را به این نکته توصیه می‌کنم که توجه به خدا بعد از وضو گرفتن و یا تجدد وضو و بعد «دو رکعت نماز خواندن و از خدا خواستن» اثر بسیار دارد، دستورات شرع را سبک نشمارید، این را که برایتان می‌گویم من باب ت «و ما بنعمه ربک فحدث» و همچنین تذکر اخلاقی است، من یک موقع شرایط داخلی منزلم بسیار متشنج و شدید بود. در شدیدترین وقتش، بهترین مقاله را تونستم با یاری خدا بنویسم، یعنی وقتی که وضو می‌گرفتم می‌آمدم دو رکعت نماز می‌خواندم و از خدا می‌خواستم که خدا یا ما می‌خواهیم مشغول نوشتن بشویم، در دفع وساوس ابلیس از تو تقاضای کمک داریم. این راهم عرض کنم: من امتحان کرده‌ام تکه شما هر گاه که مشغول کار بزرگی می‌خواهید بشوید، ابلیس زود می‌فهمد، انواع راههایی را که بلد هست برای انحراف شما از آن کار درست می‌کند. خدا می‌داند این راه، من نه یک بار، نه دو بار، نه ده بار، زاید امتحان کرده‌ام. اما علاجی هم ندارد، شما نمی‌توانید شرایط جانبی آنان را بگونه‌ای درست کنید که به شما فشار نیاورند. هر قضیه‌ای را رعایت کنید، یک قضیه دیگری مطرح می‌شود. آن چیزی که در شرایط باطنی شماست به وسیله پناه به خدای متعال و ائمه معصومین تضمین می‌شود، من وقتی که دو رکعت نماز «باذن الله» تبارک و تعالی می‌خواندم می‌آمدم مشغول نوشتن نامه‌ای برای حضرت امام می‌شدم، کانه هیچ فشاری و هیچ خیالی باندازه یک پشت گوش خاریدن هم وجود نداشت، نه فقط در آسایش ذهن، بلکه در جولان ذهن و برای من راحت بود که مطالب را ببینم و بنویسم و الان هم که گاهی به آن نگاه می‌کنم، می‌بینم که عمده مطالب به صورت بسیار واضح در آنجا بیان شده، تازه بعد که ما پیش نویس را نشویتم آمدم خدمت برادر عزیز جناب آقای میرباقری و برادرمان آقای نجابت با همدیگر مباحثه می‌کردیم مقداری از آن را آقایان تخفیف دادند که اگر از آن حذف شود بهتر است و لکن چیزی در مباحثه «قطعاً» بر آن افزوده نشد، این امر ابداً مربوط به بنده و فکر من نیست. فکر من را که شیطان بگونه‌ای شرایطش را فراهم کرده بود که هیچ نتواند کار بکند، مشغول

شدن به چیز جزیی در آن زمان این بود که بگوییم: حتماً در اول کار باید مشکلات داخلی را حل کنیم، بعد سراغ نوشتن نامه برویم آنهم برای یک چنین بزرگواری. آن هم جمع بندی کل مطالبی را که تا حالا به آن رسیده ایم. و من شما هم کرده ام افرادی را که وقتی شروع به کار کردند برایشان مشکلی پیدا شده، اول به مشکلات جانبی پرداخته اند، اول به مشکلات جانبی نگفته اند که ما «حالا کار داریم». نهایت زورمان نمی‌رسد که خودمان این کار را بکنیم بیاییم از خدای متعال بخواهیم همین نماز عادی معمولی را هم که قبل از شروع جلسات می‌خوانیم، (مثل نماز صبح) خیال نکنید که حالت خاصی یا به اصطلاح معرفیت را پیدا کرده ایم که نماز را می‌فهمیم، چون آن حدیث مبارک که می‌فرماید اگر کسی تطهیر کرد و وضو نگرفت، بر من جفا کرده است، اگر وضو گرفت و نماز نخواند، بر من جفا کرده و اگر وضو گرفت و نماز خواند و دعا نکرد جفا کرده است، و اما اگر وضو گرفت، نماز خواند و دعا هم کرد، اگر من اجابت نکردم، جفا کرده ام، عرض می‌کردیم خدایا ما می‌خواهیم مشغول کار بشویم از تو تقاضای کمک داریم. البته من این نکته را خدمتتان عرض کردم (در حاشیه مطلب) برای اینکه لازم بود تذکر بدهم اولاً اگر یک وقتی برادرها دچار خناس هستند، نترسند، خناس در صورتی ترس دارد که خدا و ائمه کمک نکنند، خناس حتماً در وسوسه سراغ همه می‌آید، بسیار هم خطرناک است برای اینکه مرتباً رفت و برگشت دارد (از جوانب مختلف) که فکر را متشتت کند، قلب و میل و دل را متشتت کند، در عباد تلون بیاورد، نگذارد عمل انجام شود ۱۰ و شما قدر این آیات بزرگوار معوذتین را که نمی‌توانید بدانید و لکن خواندنش را به همان اندازه ای که می‌فهمید، ساده نگیرید. خیال نکنید اینها کم اثر دارد، دوم اینکه از خدای متعال در کارهایتان کمک بگیرید که کمک هست. و «ان الراحل الیک قریب المسافه»، هیچ مسافری، سرمنزل وصولش نزدیکتر از راحل به طرف خدای متعال نیست. و در همه امر راحل الیک باشید. فکر نکنید که این امر در درس لازم نیست، در درس هم گناه وجود دارد، «اشد از گناهان کبیره متعارف» و در درس هم «راحل الیک» هست و در درس هم «قریب المسافه» هست. این را به شما توصیه می‌کنم، توجه داشته باشید، که در درس نیز انواع خطرها وجود دارد، خیال نکنید فقط انحراف در مطلب است، گاهی انحراف در توقف در مطلب هست به هر حال چه تلون، چه تنسک باشد، در

فرهنگ نیز آلامی هست. عین سایر اموری که درباره شهوات عینی قابل ملاحظه است از کبر و حسد و ریا و امثال ذلک از آنچه را که شما ها الحمدلله همه تان می‌دانید و اگر برادرها به خاطرشان نباشد خوب است مرور ساده ای ولو بر فهرست کتاب اخلاقی «مقامات علیه» مرحوم حاج شیخ عباس رضوان الله تعالی علیه داشته باشند، عین همین ملکات رذیله در باب فرهنگ و در باب امور فکری هست، نه اینکه عین اینها نیست، نهایت متناسب با آن مرتبه، اگر داعیاً الی الله شد، امور حلال جلوش هست و باید مواظب تهذیب باشد و اگر داعیاً الی النار شد، امور حرام در آن وجود دارد، به هر حال صورت دیگر اینها عیناً در «حالات نفس» وجود داشته و همه اینها درباره امور فردی و اجتماعی وجود دارد والبته «متناظرش»، عیناً که می‌گوییم معنایش این نیست که خود این عمل به صورت حاضر هست بلکه با کنه و روحش حاضر است، تا برسد به امور اجتماعی به هر حال تصمیم‌گیری هم اصلاح فردی و هم اصلاح جمعی دارد. اگر بنا باشد یک جمعی حرکت کنند و از جایی به جایی بخواهند بروند، چند حالت مختلف امکان وقوع دارد، یک احتمال این است که به طور مثال یک نفر که می‌خواهد تا جمکران پیاده برود دیگران با شاکلتراشیها و نق زدنهای خود، مانع حرکت او شده و جلوی او را بگیرد و او مجبور شود با تأنی و تحمل فشارها خود را به جمکران برساند، اما احتمال دیگر این است که در رفتن به جمکران عده ای نیز به صورت هیئت او را همراهی می‌کنند، در احتمال سوم یک جمع به صورت تشکیلاتی هر کدام برای دیگری وسیله شده و همدیگر را در یک نظام معاونت می‌نمایند مانند اراده یک نفر در یک انام که این اراده منشأ تحرک قوا هست ولی همه قوا هم مؤید اراده هستند، و به صورت نظام، کار انجام می‌گیرد در این صورت انسان از همه ماشینها قوی تر است، موضوع حرکت و سطحش عرض می‌شود و ارتقاء پیدا می‌کند، دیگر به معنای هیئتی حرکت کردن و جمع کمی نیست، فقط برای خسته شدن نیست، بلکه در تشکیلات قدرت اینکه خصوصیات کار را هر کدام به یک نحوه به عهده گرفته و در آن واحد اعمال مختلف در یک جهت انجام بگیرد پیدا می‌شود، اگر پیدا بشود چه می‌شود؟ فرقی تنها مثل فرق راه رفتن و حرکت با دوچرخه نیست (این فرق کوچکی است) فرق بالاترش مثل حرکت با هواپیما است. که دیگر مسائلی را که در باب اصطکاک با جاذبه زمین طرح می‌کنید، در آنجا به گونه ای دیگر طرح

می‌شود. شکی ندارد که هواپیما با هوا اصطکاک دارد، ولی موضوعات اصطکاکش از قبیل سنگ و سیمان و پستی و بلندی زمین نیست، موضوعات دیگری است. آنجا هم چاههای هوائی و موضوعات سهمناک دیگری است ولی از قبیل موانع زمینی نیست، دوستان من این را بدانید که تا تشکیلاتی نشوید امید نداشته باشید به اینکه کار درستی انجام می‌دهید. دستگاہهایی که برای کفر و برای ابلیس کار می‌کنند، چگونه کار می‌کنند؟ در ماه بیست هزار صفحه مطلب جدید در ریاضیات ارائه می‌دهند، این جنود ابلیس هست. این دستگاہ کفر است، عده ایشان خیلی زیاد است، قدرت برنامه ریزی و اداره دارند به هر حال ماشینی ساخته اند. اگر جمع کمی عددی بود، فرقی نداشت که یک نفر روی آن موضوع فکر کند یا ده نفر یا صد نفر یا یک هزار نفر یا یک میلیون نفر، چرا؟ شما اگر هزار نفر را در یک کار بدون تقسیم، نسبت به جهات مختلف به گونه ای وادار به حرکت در یک مسیر کنید که همه یک راه را رفته و یک کار را بکنند، در این صورت هیچ گاه سرعت سیرشان افزوده نمی‌شود. اگر ده نفر یا صد نفر یا هزار نفر با هم از اینجا به طرف تهران حرکت کنند، سرعت سیر افزوده نمی‌شود زیرا، همان کاری را که عیناً این یکی می‌کند آن هم دارد انجام می‌دهد. تبه طور مثال نوشتن یک صفحه از کتاب با حفظ کلیه خصوصیات موضوع اگر نیم ساعت طول بکشد و فرضاً یک میلیون نفر هم مشغول نوشتن صفحه اول آن کتاب باشند در نهایت یک صفحه نوشته شده که در یک میلیون ورقه تکرار گردیده است. اینکه می‌گویند تولید ۲۰ هزار صفحه مطلب جدید در ماه به چه معناست؟ آیا بدین معنا که همه آنها یک کار را انجام می‌دهند یا اینکه در خدمت کفر یک ماشین تولید درست شده است، به گونه ای که آنها قدرت آرایش نیروی انسانی را برای فساد در ارض پیدا کرده اند و مقاصدشان را می‌توانند در خارج محقق بکنند، حالا اگر یک میلیون نفر باشند که به همدیگر مرتب نق بزنند، نق فرهنگی بزنند، همان یک صفحه را هم نمی‌توانند بنویسند، دلخوش به این باشند که اشکال کرده‌اند، از ابعاد مختلف اشکال کرده اند، از ابعاد مختلف کنترل کردن یک چیز هیچ حاصلی ندارد و تولی به ولایت فرهنگ کفر در دستگاہ کفر، محقق است. «اصلاح تصمیم گیری رکن اعظمی است که چه با انگیزه خداپرستی، و چه با انگیزه الادی باید اولین ماشینی را که درست می‌کند مسئله تسلیم باشد تکه نتیجه اش تهذیب و پیدایش اخلاق در آن جهت

می‌شود یعنی اخلاق «افمن شرح صدره اللکفر» شرح صدر کفر برای کفار آورده و برای مسلمین نیز شرح صدر اللایمان می‌آورد، و این اخلاق شرح صدر للکفر و شرح صدر للایمان بدون تولی به ولایت ممتنع است (در جای خودش انشاء الله بحث خواهد شد) با حفظ تولی به ولایت است که شرح صدر در فرد محقق می‌شود، ولی اگر تولی تولی تشکیلاتی نباشد کار تشکیلاتی انجام نمی‌گردد شرح صدر للکفر در شکل یک جوکی هندی یا یک عارف منزوی می‌شود پیدا کرد که تند باده‌ها و حوادث روزگار او را نلرزاند، و لکن این قرصی و این محکمی، نسبت ت.ثیر در جامعه تضمین شده نباشد، و می‌شود هم شرح صدر للایمان یا للکفر در همه ابعاد نفوذ پیدا کند، آن وقت نه فقط حوادث او را نلرزاند، بلکه در همه ابعاد هم تأثیرهای بلندی داشته باشد. مثل وجود مبارک امام خمینی رضوان الله تعالی علیه. حالا من یک سئوالی دارم اگر نتوان به صورت تشکیلاتی شرح صدر را درست کرد، معنایش این است که توسعه اجتماعی محال باشد در حالی که ممکن بودن آن را در دستگاه کفر بروشنی می‌بینیم، کفار به دنبال این نیستند که صنعت گذشته خود را خوبتر و مرغوبتر و زیادتر تحویل دهند بلکه به دنبال ارتقاء و توسعه صنعت خود هستند، یعنی به دنبال «توسعه نسبت تأثیر مادی» «توسعه موضوع فکر» «توسعه موضوع تأمل سیاسی» «موضوع گیری های سیاسی اشان» هستند. شما اگر بخواهید به صورت تشکیلاتی کار بکنید باید تهذیب و همکاری سازمانی و تشکیلاتی داشته باشید و بالاترین ارزش را نیز برای این همکاری قائل باشید. در جلسه گذشته در مورد اصلاح تمایلات فرد گفته شد، در مورد تمایلات تشکیلات نیز گفته شد، «موضوعاتی تکه ضابطه به روی آن گذاشته ایم می‌شود. موضوع ضابطه نیز مرتباً به حسب رشد افراد و متناسب با رشد سازمان باید عوض شود، اگر ضوابط گذشته را که مانده و تغییر نکند به معنای رکود تشکیلات است به این معناست که توسعه در افراد حاصل نشده است، اساساً تشکیلات اسلامی و ولایت اسلامی بهینه سازی روی کالا و نسبت تأثیر را مقدم نمی‌دارد، بلکه بهینه سازی روی «تصمیم گیری» یعنی نظام تمایلات را اصل قرار می‌دهد، یعنی قبل از ترمیم وضع اجرا به ترمیم وضع عناصر می‌پردازد. حتی در ابتدا وضعیت فرهنگی را هم مورد توجه قرار نمی‌دهد بلکه عمده توجه به مسئله تصمیم گیری و قدرت تمحض است، زیرا اگر انسان توانست در جهت

خدا قدرت تمحض پیدا کند مسئله دوم آنکه قسمت فرهنگ است بسیار سهل الحصول می‌شود تا برسد به قسمت جزوه و آثار عینی آن که این دسته آثار از اهمیت درجه سوم برخوردارند در حالی که «تصمیم‌گیری» بالاترین بهاء و ارزش را دارا است البته تصمیم‌گیری منحصر در «تولی سیاسی» نبوده بلکه «تولی فرهنگی» و «اقتصادی» را هم شامل می‌شود چنان که گفتیم آن وقت انسان در تصمیم‌گیری، مبتلا شدن به تلون و تنسک در نظام حساسیتها است. اگر موضوع تصمیم‌گیری چیزهای کوچک باشد یا متلون می‌شود و یا اینکه به همان یک چیز متنسک شده و تهذیب را تنها راه برای شرح صدر می‌داند همان طوری که در فرهنگ هم می‌گوییم موضع‌گیری شخص در تولی فرهنگی و فکر بدون تشکیلات، میسر نیست. یک شخص متفکر نباید «متلون» بوده و مرتباً موضوع فکرش را عوض کند و نیز نباید «متنسک» بوده و در یک اصطلاح و یک موضوع ایستادگی نماید بلکه باید قدرت توسعه و تعمیق داشته و بتواند تا حد اولیه برود آن را جاری کرده و لوازمش را ببیند و برگردد. باید بتواند حد اولیه را اصلاح کند، و اگر در لوازم بحث به یک بن بست رسید. باید بداند که با تمسک در مبنا نمی‌شود آن بن بست را روشن نمود، نباید گفت هر طور شده باید پاسخ را از همین مبنا بدست آورد. زیرا اگر لازمه موضوعی، یک موضوع خاص نباشد، هیچ‌گاه نمی‌توان آن لازمه را به آن موضوع خاص نسبت داد لذا توقف پیدا می‌شود، باید ببینید که چرا اینجا این طوری ایستاده‌اید؟ آسیب‌شناسی کنید که چرا اینجا ایستاده‌اید، متنسک بر آن مبنا نباشید و ترس از رها کردن مبنای خود و اخذ مبنای دیگری نداشته باشید هر چند که به آن مبنا به تازگی رسیده باشید، هیچ‌گاه نباید گفت راه دیگری وجود ندارد و از همین راه باید جلو رفت. ما الان براساس تعریفی که از اصاله الولایه داریم جلو می‌رویم در پله صدم اگر به مشکلی رسیدیم که قابل حل نبود باید برگردیم و اشکال را در تعریف اولیه اصاله الولایه جستجو نموده و آمادگی هر گونه تغییر و کم و زیاد کردن قید را در آن تعریف داشته باشیم. تنسک و تلون در هر دو خطرناک است. عین همین امر نیز در همکاری واقع می‌شود، گاهی می‌گوییم «تولی فرهنگی» نباید داشته باشیم، اما گاهی می‌گوییم «تولی فرهنگی» عین حفظ جهت است، چگونه عوض شدن حد اولیه را در یک راه، تکامل می‌داند، چگونه در امور سیاسی اگر ولی نداشته باشید متشتت می‌شوید؟ در تولی

فرهنگ نیز عین همین امر لازمست بله! بنده این مقاله را خواندم، اگر توانستم بر این بحث یک اشکال کرده و آن را به مبنا برگردانده آن را به مبنا نداشته باشم و به آن متنسک شوم و بخواهم با قدرت تصمیم گیری روانی آن را حل کنم، این صحیح نبوده و خدمتی انجام نگرفته و همکاری واقع نشده‌است، تنسک نباید واقع شود چه بر روی حرف خود، چه روی حرف کسی که رهبری فرهنگی را به عهده دارد، یعنی اگر رهبری فرهنگی، در یک قسمت، مطلب جدیدی را اضافه کرد نباید به مطالب گذشته تنسک نمود و رشد در اصل بحث را ندیده گرفت. نباید به بهانه زود به نتیجه رسیدن بحث، دست از اصطلاحات و مطالب جدید کشید، بله باید با دقت مجدد و اصلاح مطالب قدرت بازگشت و بازنگری و تصحیح و تکمیل و توسعه در مبنا را داشته و همواره سعی در ارائه مبنای توسعه یافته تری باشیم. البته در خصوصیات اشکال کردن نیز من مطالبی را قبلاً گفته ام: سه دسته از اشکالات مورد قبول بوده و غیر از آن پذیرفته نیست اگر کسی مطلب را درست متوجه شده باشد، نفهمیدن او دلیل بر نقص مطلب نیست باید توجه بیشتری نموده و همکاری کرد نباید به انتظار به نتیجه رسیدن کار توسط یک نفر نشست. باید در بهبودی هر چه بیشتر آن سهیم بود، یعنی باید سعی کرد با تغییرات زیبا و روانتر و توضیح و تشریح نکات مبهم و نامفهوم و بیان احتمالات نسبت به فروض مختلف، یک بحث را اعانت نمود. به هر حال جهت اشکال کردن فرد ابتدا باید بحث را به خوبی بتواند تقریر نماید و بعد از اینکه بحث را به خوبی دریافت آن وقت می‌تواند بگوید این بحث با مبنا، سازگاری ندارد و دلایل خود را نیز ذکر کند. در این صورت از اشکال مطرح شود بسیار مطلوب است. گاهی ممکن است اشکال مطرح شده از یک مبنای ضعیفتری باشد، اما مبتنی بر مبنا مطرح شود به طور مثال، اشکالی را از مبنای اصالت وجود یا اصالت ماهیت مطرح کند یعنی بخواهد بر اساس نظام فکری دیگری موضوعی را در این دستگاه فکری نقض کند، چنین سئوالاتی طبعاً (البته اگر دقیق مطرح شود) پاسخ داده خواهد شد که به طور مثال این سئوال بر مبنای اصالت کیفیت قابلیت طرح دارد در حالی که اصالت کیفیت در دستگاه اصالت ولایت جایگاهی ندارد و بر اساس اصالت الولاية اصالت با فاعلیت است نه کیفیت، طرح چنین اشکالاتی میزان دقت را به نسبتی بالا برده و تأثیر در توسعه تولید دارد. یک وقت نیز ممکن است اشکالاتی از دیدگاهی

جدید و توسعه یافته تر از اصالت ولایت مطرح شود و به طور مثال فرد بتواند تحلیلهای اساسی تر و رساتر از قبل، از موضوعات ارائه داده و بعداز طرح و بررسی آن در جلسات متعدد و برخورد آن با مبنای جدید با موضوعات مختلف، بتواند آن مبنا را در سعه گسترده تری مطرح کند، دراین صورت این اشکال شایستگی ارائه را دارد، اما اگر در سئوالات و طرح اشکالات غیر از این موارد مذکور اشکالاتی باشد که نه به پیشبرد بحث کمک کرده و نه مبنای جدیدی را ارائه کند طبعاً برای ما قابل قبول نیست و ما را در رسیدن به اهدافمان یعنی تولید نظام مفاهیم مبتنی بر نظام ولایت، یاری نمی‌دهد. چنین اشکالاتی نه تنها با تشکیلات تعاونی، فرهنگی و تولی فرهنگی سازگاری ندارد، بلکه در رشد و توسعه مفاهیم نیز ایجاد مانع می‌نماید.

در مسئله فرهنگ نی زتولی فرهنگی به همان میزانی که در تولی سیاسی لازم است ضرورت دارد. اگر تولی سیاسی نباشد، بالمره کار جمعی صورت می‌گیرد، اگر همدلی همفکری، همکاری نباشد طبعاً عملیات تشکیلاتی انجام نگیرد معنای تهذیب تشکیلاتی یا همکاری در ارتقاء سطح قدرت عملکرد عمومی، نه برای عناصر و نه برای تشکیلات انجام نمی‌شود، البته امیدوارم بتونیم بزودی ضرائبی را جهت توسعه دقت دوستان و همکاری بهتر نسبت به کلیه کارها مشخص نمائیم.

از جمله توضیح خصوصیت سیاسی، خصوصیت فرهنگی، خصوصیت اقتصادی را هر کدام در جلسات جداگانه به طور مبسوط بیان خواهیم کرد.

به طور مثال اقتصاد تجسد عینی موضوع فرهنگی یعنی نوشته ها و تأثیر در عینیت، ایجاد کیفیت عینی که مشعر به کیفیات ذهنی و روحی، ادبیات خاصی که تعاریف جدید را بتواند در بر گیرد، تولیدات مفهوم، هنر و ... اینها امور اقتصادی است و اقتصادی منحصراً در قیمت کاغذ و چاپ آن نخواهد بود.

برای ارائه یک نظام فکری در قالب ادبیات نوین و هنری تازه به جامعه نیاز به همکاری شدید در سطوح مختلف دارد و توسعه اینها یعنی ارتقاء سطح عملکرد روحی و فکری و عینی چه از نظر موضوع و چه از نظر شیوه و روش و چه از نظر قدرت و توانائی برخورد با یاری خداوند در جدلهای خود ارزیابی ارائه می‌گردد، ارزش جدولهای ارزیابی به منزله ارزش سیاسی کارکرد بوده و از ارزش تقریرات بالمره کمتر و پایین تر

نیست، موضوع ارزش کار سیاسی در یک تشکیلات جمعاً دو برابر کار فرهنگی می‌باشد انشاء الله نسبتها و برابریها را بعداً متذکر خواهیم شد، ابتدا به نظر می‌رسد که هیچ مطلب مهمی برای درج در صفحات خود ارزیابی وجود ندارد و لکن این کار به عنوان تمرینهای اولیه و آمادگی بسیار مفید است (البته برگهای خود ارزیابی اصلاح می‌شود) و برادران نیز در پر کردن این برگه‌ها و سر وقت تحویل دادن آن اهتمام داشته باشند، این برگه‌های خود ارزیابی هم گزارش ارزیابی کار خود است و هم گزارش تشکیلات (و بالاتر از اینها ضرائبی که در ستون سوم معین می‌شود وضعیت کار روحی و ذهنی و عینی فرد را مشخص می‌کند) تهذیب تشکیلاتی مثابه محاسبه و مراقبه و مشارطه ای است که در باب اخلاق انجام می‌گیرد نهایت در شکل اخلاق تشکیلاتی.

اگر هدف را هدف بزرگی دانسته و سعی درباره آن را مهم بدانید طبعاً باید وضعیت خودتان را بالا ببرید، و اگر هدف فرهنگستان را مهم می‌دانید روشن است که باید افرادی که آن را مهم می‌دانند به راحتی نمی‌توانید همکاری داشته باشید ما هرگز سعی بر این نداریم که بگوییم چرا کسی اینکار را نکرد؟ چون انسان می‌تواند طور دیگر فکر کند. این بستگی به خود فرد دارد که بین خود و خدا ببیند چگونه حجت برایش تمام می‌شود؟ آیا در جامعه خلاء فرهنگی وجود دارد یا نه؟ آیا می‌شود خود را با چیزهای کوچک بازی داد؟ ریسک بعضی چیزها از کسانی پذیرفته است و از کسانی دیگر پذیرفته نیست، کسی که درباره مباحث فرهنگستان وجهت داری علوم مطلبی به او نرسیده و چیزی نمی‌داند و شما که در اینجا با مباحث آشنا هستید بسیار فرق دارید، شما علاوه بر اینکه در جریان این مباحث هستید، وفاداری به انقلاب نیز دارید حجت بر شما تمام است که بر همکاران شما در امور فرهنگی دیگر مراکز علمی از قبیل حوزه و دانشگاه به دلیل عدم آشنایی با این مباحث، تکلیفی نیز بر ایشان منجز نیست. شما خودتان عنایت فرمائید، انشاء الله لحظه به لحظه توفیقاتتان بیشتر شود و مسئله تولی سیاسی را امر مهمی بشمارید نگوئید که تولی سیاسی چه خاصیتی دارد؟ نگوئید ما کارمان این بود که بیائیم همفکری کنیم، مباحثه کنیم، مثل مباحثه کفایه !! اگر مباحثه کفایه باشد که کفایه (که مربوط به مرحوم آخوند خراسانی است) به طور مثال در عرض ۵۰ سال

حداکثر ۵۰ حاشیه فرضاً از طرف چند نفر مرجع نسبت به کفایه مرحوم آخوند مطرح شده باشد ولی آیا این به معنای توسعه یافتن مطلب است؟ ولو اینکه یک مرجعی نیز مبنای جدیدی را نیز اضافه کرده باشد یا سؤال می‌شود آیا تولید این کار به صورت فردی یا کار جمعی و سازمانی بوده است؟ آیا واقعاً تولید علم اصول و توسعه آن به صورت تولیدات فکری کفار مانند ۲۰۰۰۰ صفحه مطلب جدید در ماه است؟ آیا اینگونه پیش می‌رود؟ یا اینکه نه، تولید و توسعه علم اصول اینگونه نبوده است. آیا علم اصول اگر به فرض محال باید چیزی در آن کم یا زیاد شود، این کم و زیاد شدن باید چگونه انجام گیرد؟ شما یکی از کارهای مهمی که در عملیات تشکیلاتی انجام میدهید این است که نمونه عینی عملکرد «اولین تئوری عمل» را در شیعه دارید پیاده می‌کنید، ما آنچه بین خود و خدا (در خدمتتان هستیم) می‌دانیم (خودمان خیلی اهل مطالعه نیستیم ولی آقایان حوزه را اهل مطالعه می‌دانیم) اگر تئوری مدیریت در تشکیلات شیعه در اختیار بود حتماً آن را به دانشگاه ارائه میدادند یک مقدمه ابن خلدون که باز آن هم در کلیات است و مربوط به شیعه هم نیست در صد جا اسمش را آورده اند، حالا همت شما چقدر است در اینکه یک تئوری مدیریت را در اینجا نسبت به یک کار فرهنگی پایده کنیم ما باید روی ضرائب اهتمام داشته باشیم، این مطلب نباید حمل شود به اینکه فلانی می‌خواهد فکر خودش را روی ما آزمایش بکند، بگوئید فلانی می‌خواهد ببینید آیا اولین فرضیه نسبت به مدیریت در اسلام قابل تست شدن هست یا نه؟ یک جمعی را به هر حال باید پیدا کند که از نظر فکر همفکرش باشند و با ما کار کرده باشند و با ما به نتایجی رسیده باشند اگر بنا باشد اعتماد داشته باشند، این جمع بهتر اعتماد دارد، و اگر بنا باشد از نظر فکری کار کنند (باز این جمع بهتر است) اگر بنا باشد خدمت رهبر خدمتی انجام بگیرد وقتی است که تئوری بتواند در حد بسیار کوچکی یک الگو و ماکت طراحی کند و به عمل برساند بنابراین آنچه را که در تعیین ضرائب در عمل به کار می‌گیریم برای دو چیز است، یکی اینکه یک تئوری را تست کنیم و دیگر اینکه یک همکاری تشکیلاتی را با برادران برای ارتقاء کار خودشان و کار مجموعه، داشته باشیم هر گاه این ماشین بخواهد بچرخد، یعنی برای آقایان سخت باشد، این سختی را دقت بکنند ما همه در محضر خدای متعال و حضرت ولی عصر (عج) هستیم، ایشان ما را می‌بینند که خدای ناکرده

به خاطر تمایلات نفسانی کسانی بخواهند تخلف کنند یا بین خود و خدا راه بهتر و مبنائی توسعه یافته تر به نظرشان می‌رسد که باید پیشنهاد کنند ببینید این ضرائب را همین طور بدون فکر اینجا نمی‌گذارند تصمیم‌های سیاسی که گرفته می‌شود، ضابطه‌ای که گذاشته می‌شود بدون فکر نیست به تحریک زید یا عمرو ساخته نمی‌شود اگر در آن دقت نموده و بحث کنید می‌بینید که مستقیماً مربوط به مبنای فلسفه ای است. آن وقت ارتباط این مبانی با عینیت به میزانی که دوستان همکاری نکنند ما جا درست می‌کنیم که آهسته آهسته از گردونه به سطح دیگری منتقل شوند، به صورت غیر تشکیلاتی کار کنند نمی‌گذاریم گردش چرخ تشکیلات به دلیل همکاری نکردن بعضی نلگ شود بلکه فوری جایی را درست کرده و بلافاصله کسی که در آن چرخ حرکت نکند، را در آنجا می‌گذاریم و در صورت اعتراض می‌گوییم برای شما این طوری بهتر است یا طور دیگر، هر کدامش را دوست می‌دارید در همان باشید ولی بودتان با هم و کارکردنتان در تولید مفهیم را خیلی ارزشمند می‌دانیم به نظر من می‌آید که تست و کنترل و بهینه سازی کمترین اثرش روی خودتان است که آن هم بزرگترین اثر برای شماست یعنی تهذیب تشکیلاتی کار کمی نیست، نه برای تصمیم گیریتان، نه برای ذهنیتان و نه برای عملکرد عینیتان، چرا می‌گوئیم کمترین اثر برای اینکه اصلاح فردی یک حرف است و تمام شدن یک تئوری و به ثمر رسیدن و ارائه کردن آن به مسئولین نظام یک معنای دیگری دارد و تکمیل مفهیم و سهیم بودن در تولیدات مفاهیمی که یک نظام را می‌تواند اداره کند، یک حرف بالاتر، شما در سه چیز همکاری دارید یکی در باب تهذیب تشکیلاتی و ضعیف تصمیم گیری و وضعیت حساسیتهای روانی و عینی خودتان «شخصی و فردی» باتشکیلات و تشکیلات با شما. یکی در به ثمر رسیدن یک تئوری در عمل و یکی در تولیدات مفاهیم و هیچ کدام از اینها برای جامعه مسلمین کم ارزش نیست، خدای متعال زمینه هائی را برای هر کدامان فراهم آورده، باید قدردانی کنیم، حالا در آخر صحبت چند نکته و تذکر اخلاقی را عرض می‌کنم شما می‌گویید الحمد لله رب العالمین ربوبیت مطلقه الهیه از آن اوست همه ما به هم آزمایش می‌شویم، فقط مسلمین در مقابل کفر نیستند، که به کفر آزمایش می‌شوند بلکه آزمایش تا داخل مسلمین نیز ادامه دارد مبادا در آزمایش سرشکسته شویم، صورت اعمال ما هر عصر

جمعه یا هر شب بدست حضرت ولی عصر(عج) می‌رسد و ایشان در همه ایام هم شاهد هستند، باید اعمال ما بگونه ای باشد که حضرت را خوشحال کند ولو اینکه ما قابلیت این خدمت بزرگ را به اسلام و مسلمین نداریم اما اسلام و مسلمین قابلند، در اول کار فرهنگستان یک وقت من پیش بزرگی رفتم، گفتم این هدفی که ما پیش گرفته ایم، ما قابلش نیستیم، او گفت و لکن شما دنبالش بروید موفق می‌شوید گفتم چرا؟ گفت: برای اینکه آن هدف قابل است. گفتم یعنی چه؟ گفت: صلوات دعای مستجاب است، خدمت به اسلام امری نیست که خدا مانع انجام گرفتن آن شود، حتی در میدان مقابله با رومیها، خالد بن ولیدی که خیلی پست است او هم می‌گوید بسم الله الرحمن الرحیم و سم می‌ریزد در دست خودش می‌خورد، برای اینکه با این سم خوردن به اسلام ونشر آن کمک کند لذا خداوند متعال او را حفظ می‌کند، گفت: بله، اگر قصدتان خالص باشد، برای خودتان در آخرت نفع وجود دارد. ولی اگر خالص نباشد، اسلام که شایستگی کمک دارد، کسی نمی‌تواند به اسلام کمک کند و محقق نشود!! کمک به اسلام محقق شدنی است. هر کسی برای نشر اسلام فعالیت کرده و به طرفداری از آن به مقابله با کفر برخیزد خداوند او را پیروز می‌گرداند حالا اینکه از این طرفداری چه مقداری نصیب خودتان شود آن یک حرف دیگری است ما امیدواریم به برکت حضرت ولی عصر و عنایات اجداد طاهرینش که ما نیز محروم نباشیم و خودمان هم سهیم باشیم (انشاء الله) ولی موضوع کارتان بسیار مهم است، اگر حضرت یک سهمی را عنایت کردند به دلیل اینکه موضوع، موضوع اسلام و مسلمین است و ناشکری کردیم در ادا و نسبت به آن (معاذ الله) هر چقدر ناشکری باشد ممکن است دچار خذلان شویم خود فکر تشکیلاتی عمل کردن برای تولید محصول و نحوه تنظیم روابطش را خیال نکنید از قدرت فکر بنده و امثال بنده است، نه تأسیس مبنایش بدست بنده است و نه لوازمش و نه تنظیم تئوری عملش و نه پیاده کردنش، برای همه مان هر چه که به ما داده می‌شود در هر جا که هستیم آزمایش است چون در دار تکلیف هستیم، در دار تکلیف است که حمایت از اسلام را به من و شما می‌دهند، در دار دیگر من و شما چکار هستیم که حمایت از اسلام را به ما بدهند در آنجا که جبرئیل امین، حمله عرض خدمتگذاران رسول اکرم(ص) هستند، در این دنیا برای آزمایش و شرائط امتحان است (من لازم می‌دانم در بینش تذکر

اخلاقی هم داده شود) مبدا در برخوردتان به یکدیگر تذکر به خدا یادتان برود، برگه خود ارزیابی را می‌دهید و می‌گیرید، در حین دادن و گرفتن برگه خودارزیابی خود دوستانتان را متوجه به خدا کنید ولو به کلمه «تقبل الله»، خدا قبول کند «جزاکم الله خیر الجزاء» اسم خدا، آخرتی، دینی همراه آن بیاید، کم کم برای خودتان هم ملکه بشود، کم کم از حالت شوخی و بازی کردن به وظیفه در می‌آئید، کم کم محضر را محضر خدا می‌دانید، کم کم التفات داشته باشید که نظر به تحقیر یا تجلیل کردنی که معنی دعوت به دنیا بدهد برایتان خطر دارد، فاسد کردن غیر است توجه داشته باشید کسی که تقریرش را خوب نوشته و یا در جلسات مناظره خوب بحث می‌کند به او بگویید «خدا برایت حفظ کند، ذخیره برای قیامت باشد، خدا مجلستان را مجلس عبادت قرار بدهد» مناظره تان را مثل مانورهای که سپاه و نیروی نظامی انجام می‌دهند برای اینکه بتوانند با دشمن خوب برخورد کنند و کنترل می‌شوند، دقت می‌کنند، سختگیری می‌شود، همه برای رشد است. مبدا انسان بگوید من به صورت فردی بهتر می‌توانم کار کنم!! به صورت فردی هر چقدر هم که قوی باشید کارتان محدود است در حالی که دشمنان شما با نظام ولایت استکبار در مقابل شما مرتباص دعوت به آخرت را، در نگاه کردن، حرف زدن، در کنترل سیاسی، فرهنگی، اقتصادی داشته باشید، پیگیریها لازم است انجام شود، کارهای کوچک را کوچک شمارید، پیگیری عمل سیاسی، عین تمحض خاطر است، تمحض خاطر اگر رها شود هر قدر هم که شخص دارای جولان ذهن و یا هوش باشد، بازیگوش می‌شود مطلب که در نمی‌آید، تهذیب که نمی‌شود، پیگیری یعنی جد در ثمر و نتیجه و تمام شدن این جد باید از اول تا آخر جریان حفظ شود و در هر مرحله اش به طور مناسب کنترل شود و در هر بعدش هم کنترل شود و مشخص شود که چطور است، امیدواریم خدا همه شما را موفق دارد و ما و شما را در خدمت کردن به حضرت ولی عصر(عج) موفق بدارد و همه ما را اهل توصیه به حق و توصیه به تقوی قرار دهد، تقوی تشکیلاتی در راه خدای متعال و تفکر تشکیلاتی در راه خدای متعال و عمل و اثر تشکیلاتی در راه خدای متعال و نهایتاً «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» اولش نگفته «فرادی و مثنی» بلکه فرموده اگر بتوانید کار جمعی کنید، اگر موفق نشدید آن وقت فردی عمل کنید، امیدوارم (انشاء الله) همه شما موفق باشید.

بسمه تعالی

آموزش سیاسی

جلسه ۳

۱۸۰۵

عنوان کلی: تشریح نقش تکیلات در توسعه روحی، ذهنی و عملی افراد و تعیین اولویتهای متناسب با آن

تاریخ: ۷۰/۹/۲۵

فهرست:

مقدمه: تأثیر ارتکازات در تلقی از تشکیلات

الف - مرتکز در اذهان این است که کار فکری و تهذیب اخلاقی محتاج کار تشکیلات نیست بلکه محتاج یک نحو آزادی است

- کفار بخاطر دنیا پرستی بصورت جمعی و تشکیلاتی کارهای خود را به پیش می‌برند

- سهل انگاری در انجام «کار جمعی» در شرایط بعد از انقلاب قابل مواخذه است

ب - با ارتکازات فردی نمی‌توان کار تشکیلات انجام داد

ج - «کار جمعی: یعنی تقسیم کار نه انجام کار تکراری

اصل بحث (۱) وظیفه و نقش تسیکلات در توسعه روحی، ذهنی عملی افراد بصورت تشکیلاتی

الف - کسی که تشکیلاتی عمل نکند از نظر رشد فکری و اخلاقی لطمه می‌بیند

- نافرمانی تشکیلاتی بی‌توجهی نسبت به پرچم اسلام است

پاورقی - اگر فرهنگستان به دنبال احتمال جدیدی برای حل مشکل حکومت است، به فتوای فقها تبعیت

تشکیلاتی در آن واجب خواهد بود

- در میدان جنگ فرهنگی نمی‌توان فردی عمل کرد

ب - عواقب اخروی نافرمانی تشکیلاتی از ضرر عدم تهذیب تشکیلاتی و تفکر تشکیلاتی بیشتر است

ج - بوسیله تشکیلات «قدرت تنظیم»، «نظم در امور»، «سعه روحی» و «قدرت سازماندهی» افراد بالا می‌رود

- غرض تشکیلات اولاً رشد لوانی، ثانیاً رشد فکری و ثالثاً رشد در عملکرد عینی افراد است

- کار با عده کمی که تشکیلاتی عمل می‌کنند بهتر از عده زیادی است که فردی عمل می‌کنند

پاورقی - با روشن شدن مبانی فلسفی، حجت بر ما تمام است که بر اساس تشکیلاتهای رایج عمل ننمائیم

د - تقسیم اختیارات در تشکیلات به نفع مصلحت تشکیلات است نه مصلحت فرد

ه - عناصر و صواب تشکیلات متناسب با سیر توسعه آن عوض می‌شود

- دو تذکر

- ۱ - همداری تشکیلاتی کسانی که اهمیت کار آشنا هستند باید بگونه‌ای باشد که مواخذه اخروی نداشته باشد
- ۲ - نافرمانی در قول و عمل، در صورتی که یک نفر مسئولیت این کار مهم را پذیرفته است محاسبه اخروی دارد
- گزارش ضوابط ارزیابی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی برادران در دو ماه اخیر توسط مسئول گروه پاورقی - تأکید اسناد بر اهمیت برگه ??? ارزیابی
- اصل بحث (۲): کلیاتی از سیاستها و تعیین اولویتهای تشکیلاتی جهت رسیدن به اهداف
- الف - توسعه روانی عناصر گام اول در اصلاح تصمیم گیری آنهاست
- ب - ضریب بالای تعهد سیاسی برای اصلاح جهت گیری و تصمیم گیری عناصر تشکیلات لازم است - امه گزارش مسئول گروه
- ج - تویبخیهای تشکیلاتی باید مانع تمرد و تشتت‌های تشکیلاتی گردد
- د - تولیدات فرهنگی تشکیلات در درجه سوم اهمیت (بعد از تعهد سیاسی و تسلط بر مباحث) قرار دارد
- هـ - توسعه «ظرفیت جهت»، «ظرفیت قدرت»، «ظرفیت عملکرد سازمانی» پس از توسعه روانی عناصر تشکیلات صورت می‌پذیرد
- تولید تشکیلاتی بدون کار تشکیلاتی ممکن نیست
- تولید تشکیلاتی یعنی بالا رفتن نسبت تأثیر سیاسی، فرهنگی اقتصادی تشکیلات
- و - احتمالات مختلف پیرامون تلقی از تشکیلات
- ۱ - تأسیس تشکیلات برای تولید جزوه و تسلط فردی بر مباحث
- ۲ - تأسیس تشکیلات برای بالا رفتن قدرت روحی، فکری و عینی تشکیلات
- به رسمیت شناختن مناصب تشکیلات، شناختن تشکیلات است
- فکر کردن هم یک عمل سیاسی است
- ۳ - تأسیس تشکیلات به عنوان یک مجوعه خدمات رسانی نه مجموعه‌ای که می‌تواند هویت جدید ایجاد کند
- ز - تمرد تشکیلاتی (ولو در فرضی که به انسان ظلم بشود) جایز نیست چون تضعیف تشکیلات جایز نیست
- ۱ - تضعیف تشکیلات مانع توسعه ضوابط در جهت توسعه روحی افراد است
- ۲ - تضعیف تشکیلات الهی به معنی فرصت دادن به کلمه باطل (بوسیله گرفتن فرصت از کلمه حق) است
- شیطان هم برای منحرف کردن انسان محتاج فرصت است

بسمه تعالی

در این جلسه تا حدودی درباره اخلاق تشکیلاتی خدمت شما برادران عزیز صحبت می‌کنیم، عرض میکنیم ما یک چیزهایی را به رأی عین مشاهده کردیم هر چند به ارتکازات همه ماها نزدیک نباشد.

- مقدمه: تأثیر ارتکازات در تلقی از تشکیلات

(مسئله ارتکازات را من توضیح بدهم) وقتی می‌گویند «اذا امر المولا بعبده» شما در علم اصول می‌خواهید ببینید امر، دلالت بر چه چیزی دارد یا مقتضای عقلی اش و تبادرش چیست؟ لذا در ارتکازات حوزه و لسان مخاطب درباره «امر و عبد» نگاه می‌کنند که دلالت بر چه چیزی دارد دیگر درباره اینکه اگر یک بخشنامه شده و دارای یک ماده و اصولی بوده ابدأ صحبت نمی‌شود.

وقتی که مجلس خبرگان شروع به کار کرده بود برای تدوین قانون اساسی (مرتب اول) من خدمت بعضی از آقایان بزرگ رفته‌ام آنها من را فرستادند که بروم خدمت آقا (امام خمینی قدس سره) که بگویم زمان شروع کار مجلس خبرگان را از ۱۷ ماه رمضان خدمت آقا (امام خمینی ره) و نتیجه اش هم این شد که ما آقایان دیگری را هم دیدیم، خدا رحمتشان کند، مرحوم آقای ربانی گفتند که شما بروید خدمت آقا و بگویید که دولت بازرگان کار بردی کرده که شروع کار مجلس خبرگان را به ۱۷ رمضان انداخته دلائلی زیادی هم ایشان ذکر کردند هک این سه شب شبی است که ما خیلی ارتباط با جمعیتها داریم، خبرگان اگر ول کنند و بروند برای نظام خلاف است و از این دلایل گرفته تا دلیل اینکه اینها پیر مرد هستند و مقید به این هستند که روزه بگیرند و روزه اشان اگر خراب بشود کارشان را متوجه نمی‌شوند همه این مطالب را ذکر کردند بعد هم پیش شهید سید عبدالحسین دستغیب (رحمت الله علیه) رفتیم ایشان هم خیلی مصر بودند، اول ایشان با یک بیانی گفتند که قانون اساسی همان قرآن است بعداً ایشان التفات پیدا کردند که قانون اساسی چیست) پس دیگر چه چیزی را اینها می‌خواهند که ما بیائیم و تصویب کنیم بعداً هم چرا ماه رمضان و چرا شب قدر را رها کنیم و آنجا بیائیم به من هم گفتند که شما سری بزنید به یکی دو نفر دیگر از آقایان تا وقتی که خدمت حضرت امام می‌روید از طرف چند نفر باشد خوب ما گفتیم از طرف شما هم سلام برسانیم گفتند بله،

گفتیم که چه کسانی به نظرتان می‌آید گفتند سر راه آقای طاهری و آقای شهید صدوقی (رضوان الله تعالی علیه) را ببینید بعد گفتند شما با چه کسانی رابطه تان خوب است گفتیم آقای شهید مدنی (ره) گفتند اگر بتوانیم نظر ایشان را جلب کنیم خوب است بعد به هر حال بروید خدمت حضرت امام (ره) ما در راه رفتن به خدمت حضرت امام (ره) با آقای طاهری و آقای شهید صدوقی و آقای خادمی را هم در اصفهان دیدار کردیم و آنها هم نظرشان همین بود، امام گفتند «ابدأ» سریع بگویید که آقایان بیایند، گفتیم که آقایان می‌گویند برنامه مسجدها و مجالس تعطیل می‌شود، گفتند نه خیر هیچ مانعی ندارد، به حضرت امام (ره) عرض کردم در بین این آقایان مثل آقای خادمی هستند که مقید به روزه هستند و اگر هم روزه باشند در مجلس خبرگان حالی ندارند که بیایند چیزی بگویند ایشان گفتند که بروید به این آقایان که شما را فرستادند از قول من به تک تک آقایان سلام برسانید و بگویید بیایید تهران، قصد عشره هم نکنید و روزه را هم افطار کنید، که در آن موقع روزنامه انقلاب اسلامی که مربوط به بنی صدر بود عکس از همه اعضای خبرگان گرفت که اینها در ایام ماه رمضان در زیر زمین مجلس همه دارند غذا می‌خورند، حضرت امام (ره) گفتند که افطار کنند و لکن تأخیر هم نکنند و خیلی محکم گفتند هر کاری دارند رها کنند و بیایند.

از حضور مبارک آقا که مرخص شدیم آقای مدنی وقتی که خدمتشان رفتیم در تبریز ایشان گفتند آقای حسینی حالا گیریم که تصویب کنند چه چیزی را می‌خواهند تا آخر این ماه تصویب کنند. گفتیم حداقل سیری که مجلس دارد این است که آیین نامه خود مجلس حتماً تصویب می‌شود، گفتند چون مطلب مربوط به قانون اساسی است لذا حضرت امام اهتمام دارند. حالا آئین نامه که چیزی نیست برای کار کردن حالا یک ماه یا سه ماه یا شش ماه یا هر مدتی که می‌خواهیم قانون اساسی را بگذرانیم، این گذشت ایشان هم تشریف نیاوردند بعضی از آقایان هم آمدند بعضی هم نیامدند (به هر حال قصد من اینجا است که می‌خواهم عرض کنم) که آئین نامه تصویب شد مرحوم آقای مدنی ۲ یا ۳ روز بعد از تصویب آیین نامه قانون اساسی تشریف آوردند روی یک بند قانون اساسی مجلس ایشان فشار آوردند چون رأی بر خلاف نظر ایشان بود البته یک عده به نفع رأی داده بودند و یک عده بر علیه که اگر می‌خواستیم $\frac{2}{3}$ را مقیاس بگیریم به نفع مخالفین ایشان

می‌شد چون ^۲ رأی نداده بودند ولی ^۱ به طرف مخالف رأی داده بودند آقای مدنی استدلال می‌کردند این جمعیتی که رأی نداده اند و مخالف کرده‌اند جمعیت آنها کمتر از آنهایی که موافقت کرده اند و اینهایی هم که موافقت کرده اند از ^۲ یک چیزی می‌خشکد ولی از نصف بیشتر است آنهایی که مخالفت کرده اند از یک سوم بیشترند ولی از نصف کمتر است، جواب ایشان داده شد که آئین نامه اجرایی مجلس تصویب شده این رده از مطلب را قرار داده اند که ^۲ آراء را لازم دارد ایشان خیلی متأثر بود که چرا من زود تر برای تصویب آئین نامه نیامدم (این کار تشکیلاتی قصدم است) ارتکازات آقایان روی اخطار آئین نامه اخطار قانون اساسی و این حرفها نیست

الف - مرتکز در اذهان این است که کار فکری و تهذیب اخلاقی محتاج کار تشکیلاتی نیست بلکه محتاج یک نحو آزادی است

ارتکاز آقایان این است که کار فرهنگی یک آزادی خاصی می‌طلبد مرتکز در ذهن آقایان خدمت به اسلام تفکر و زحمت کشیدن در کار فکری برای اسلام است ارتکازاتشان این نیست که اگر کار، تشکیلاتی نباشد نمی‌توانید مقابل تشکیلاتهای کفار بایستید. شما که برایتان وحی نمی‌شود.

من عرضم این است که نه در تهذیب و نه در تفکر، ارتکازات آقایان و مأموسات خاطر مبارکشان مأموسات عمل تشکیلاتی نیست.

- کفار به خاطر دنیا پرستی به صورت جمعی و تشکیلاتی کارهای خود را به پیش می‌برند

کفار به خاطر دنیا پرستی راهی را رفتند و در مسیر آن توانستند کار جمعی نمایند و این طور عمل کردند که کرده اند. من از تک تک شما ها سؤال می‌کنم بین خود و خدا آیا مرام شماضعیف تر از مرام هیتلر است که در مدت بسیار کوتاه نصف دنیا را گرفت مرامتان ضعیف تر از مرام کمونیستی است که هفتاد سال بر نیمی از دنیا حکومت می‌کرد.

- سهل انگراری در انجام «کار جمعی» در شرایط بعد از انقلاب قابل مؤاخذه است

حالا بین خود و خدا به نظرتان می‌آید، تا چه وقت خدا را از شدت نداشتن ما در عملمان و نگذشتن از مصالح خورد برای مصالح بالاتر و نشناختن اینکه چطوری باید در تشکلات کار کرد، می‌گذرد؟ (از من گرفته تا تک تک شما برادران) در بعض شرایط ممکن است مؤاخذه در کار نباشد، در آخرت واقعا برای کسانی که قبل از حکومت اسلامی بودند ممکن است این ارتکازات منشاء بخشش باشد، اصلاً برای آنها محاسبه نشود، ولی برای من و شما هم نمی‌شود؟ ما که می‌دانیم بحمدالله که درد نیا یک مراکزی است برای کار تشکیلاتی و فکری کردن به نام آکادمیها رای ما هم محاسبه نمی‌شود؟! ما که می‌دانیم مقام معظم رهبری چه حضرت امام خمینی(ره) و چه حضرت آقای خامنه‌ای (ایده‌الله بنصره) از ما این مطلب را می‌خواهند برای ما هم محاسبه نمی‌شود؟ چطور باید به ما بگویند که برای ما توجه ایجاد بشود حالا یک سئوالی می‌کنم این حرف زدن ما پشت سر تشکیلات خیال می‌کنیم گنااهش کم است؟ سست کردن متعهد سیاسی یا علاقه، به کار سازمانی به نظرتان می‌آید که این را خدا ساده می‌گذرد، خدا شاهد است که گاهی یک لبخند دنیا را عزیز می‌کند و نبی اکرم(ص) و خدا را تضعیف می‌کند مثلاً کسی بد گفته به ائمه طاهرین، طرف به جای اینکه آنرا مهدور الدم بداند یک لبخند زده خداوند آن رامحشور می‌کند یا اینکه بد گفته است، حالا اگر یک حرفی کنار این حرف بزند این دیگر بدتر است.

ب - با ارتکازات کار فردی نمی‌توان کار تشکیلاتی انجام داد

شما می‌خواهید یک کار تشکیلاتی را آغاز کنید، با ارتکازات کار فردی به آن برخورد می‌کنید؟! یا آنکه به نظرتان سهل می‌آید یا اینکه به نظرتان می‌آید که چرا فلانی (حجت الاسلام حسینی) برای امور سیاسی آن قدر بنا دارد بهاء بدهد، پذیرش اهمیت امر سیاسی، تعهد سیاسی، تعهد تشکیلاتی، معنایش این است که بپذیرید که کار فکری را می‌شود دسته جمعی پیش برد.

ج - «کار جمعی» یعنی تقسیم کار نه انجام کار تکراری

دسته جمعی کار کردن هم به معنی اینکه یک عده حرکتی را دارند با همدیگر به یک راه می‌روند نه خیر، هر کسی دارد یک کاری را انجام می‌دهد که منتجه‌اش خیلی سنگین تر از این است که هر یک تکرار کند کار آن دیگری را.

این را در نزد خودتان و در محاسبه در نزد خودتان حساب کنید اگر به وسیله قول یا فعل شما یک کار تضعیف شد و احیاناً این کار یک احتمال کوچکی است برای خدمت به حکومت از بعد فرهنگی در آینده چه جوابی خواهید داشت نمی‌گویم یقین داشته باشید، این تنها احتمالی است که دنبال مسئله حکومت و خدمت به حکومت از نظر بعد فرهنگی باشد.

جای دیگر آیا به روشهای غیر حوز و غیر دانشگاهی آیا واقعاً کار می‌شود؟ جایی دیگر به این عمق کار می‌شود؟ اگر احتمال داشته باشید این احتمال منجز تکلیف نیست؟ یا محتمل بزرگ نیست محتملی عظیم تر و سنگین تر از بزرگترین کمک به ولی امر مسلمین دارید؟!

- اصل بحث (۱): وظیفه و نقش تشکیلات در توسعه روحی، فکری و عینی افراد به صورت تشکیلاتی

تنظیم کارها را کم کم به عرض شما برادران می‌رسانیم. یک وظیفه ماها داریم درباره اینکه تهذیب را به صورت تشکیلاتی و تفکر را به صورت تشکیلاتی و تعاون و همکاری تشکیلاتی در آن طبقه بندی کارها و ضرائب بر اساس آنچه را که تا کنون برایمان یقینی است انجام بدهیم و به آن هم به حول الله و قوه پایبندیم و عمل خواهیم کرد.

الف - کسی که تشکیلاتی عمل نکند از نظر رشد فکری و اخلاقی لطمه می‌بیند

اما یک کار هست که مربوط به شما است البته ما همیشه این راه را می‌گذاریم کسی که نمی‌خواهد در تشکیلات کار بکند برود کنار من به ذهنم می‌آید کسانی که کوتاه بیایند و کنار بروند و خیال کنند به نفع آنهاست چند تا ضرر می‌کنند ۱ - از نظر تفکر اشتباه کردند ۲ - از نظر تهذیب هم اشتباه کرده اند.

تهذیب تشکیلات در قدم اول قدرت تصمیم گیری را بالا می‌برد چرا که مبدأ کارهای تولی به ولایت الله جلت عظمته است به حول الله و قوه تهذیب و پاک شدن از ردائل نفس در تشکیلات بهتر واقع می‌شود. شما

مشاهده کردید بچه هایی که در بسیج برای شهادت رفتند حضرت امام فرمودند اینها از عرفای هفتاد ساله هم جلوتر افتاده اند چون اینجا فناء را در راه عظمت پرچم اسلام پذیرفته بودند.

- نافرمانی تشکیلاتی بی توجهی نسبت به پرچم اسلام است

شما توجه به این معنا داشته باشید که من برای چه چیز حرف رده بالای تشکیلاتی را می شنوم من به خاطر این است که ببینم یهودیها برای مقاصد نیائی اشان حرف همدیگر را کوش می دهند چینیها و ژاپنیها شدید هستند در کارشان پرچم کفر را توانسته اند بالا بیاورند. حالا در بخش فرهنگی ما نسبت به پرچم اسلام بی تفاوت باشیم آیا واقعا ندیده بگیریم بگویند ژاپنیها مقید هستند که تولی به ولایت ابلیس داشته باشند، آیا حالا فلانی (آقا سید منیر) ولو اینکه آدم عالمی هم نباشد و لکن این فاسق پرچم کمک فرهنگی به اسلام را بلند کرده، بردارید بخوانید در کتب فقهیه که فقها می گویند که اگر هجوم واقع شد و یک سرهنگ فاسق خواست دفاع بکند وظیفه مجتهدین هم هست که بروند به پشت سرش، شما حجتی دارید برای قیامت خودتان و بگویند با عصیان تهذیب واقع می شود، این بی توجهی به بنده نیست بی توجهی که به فلسفه ما که نیست بی توهی به مقصدی است که ما نسبت به آن در حال حرکت هستیم اگر این را عنایت بکنید ببینید که در چنین شرایطی ضرر اخلاقی آن چگونه است؟

پاورقی: اگر فرهنگستان به دنبال احتمال جدید برای حل مشکلات حکومت است، به فتوای فقها تبعیت تشکیلاتی در آن واجب خواهد بود

اگر کسی ملتفت باشد ه اینها (فرهنگستان) دارند یک کاری را می کنند یک پی ریزی را می کنند که در جاهای دیگر انجام نمی شود صد تا کار، هزار تا کار دارد در کشور می شود. این کارهایی که می شود با کارهای حوزوی است یا کارهای دانشگاهی یکی از آنها که دنبال آوردن یک تعریف جدید نیستند آنها که علم از همه اینها در کارهای حوزوی وجود دارد اعلمشان از نظر کارهای دانشگاهی وجود دارد مطلبی را که حل نکردند، یک جا می خواهد یک احتمال دیگر را آغاز بکند، آنها که نتیجه اش منفی بودن و ناقص بودنش برای حل مشکلات واضح شده هی چاپی را خطی بکنند و خطی را چاپی بکنند که مطلب حل نمی شود، یک جا دنبال

آن می‌گردند که یک احتمال و راهی را پیدا کنند، اینجا را ما هم فهمیده ایم که بله اینها می‌خواهند یک راهی را پیدا کنند راه دفع هجوم فرهنگی را پیدا کنند، حالا ولو بنده آدم عادل نباشم، به فتوای فقهی باید به دنبال من بیاید یا باید خودش را در این کار از من بهتر و بصیر تر از من بداند یا باید دنبال من بیاید.

- در میدان جنگ فرهنگی فردی نمی‌توان عمل کرد

عرض می‌کنیم که اگر تشکیلاتی کار نکنید کار ضعیف پیش می‌رود فردی نمی‌توانید این کار را بکنید مثل میدان جنگ است این واضح است

ب - عواقب آخرتی، نافرمانی تشکیلاتی از ضرر عدم تهذیب تشکیلاتی و تفکر تشکیلاتی بیشتر است

آن کسی که مسئول این مطلب (تشکیلاتی) است خودش مقدمات عقلی مسئله را اعلام می‌کند می‌گوید که ذمه ما (مسئول تشکیلات) حداقل به اندازه یک ذمه مسلم که در قیامت محترم است ما به عهده گرفتیم این کوتاه آمدن به ضرر چه کسی است؟ به ضرر ما است یا به ضرر ایمانی و آخرتی خودش است و این ضرر بیشتر از مسئله تهذیب و تفکر تشکیلاتی است کسی که به آن نرسد.

ج - به وسیله تشکیلات قدرت تصمیم‌گیری، نظم در امور و سعه روحی و قدرت سازماندهی افراد بالا می‌رود. یک صحبت این است که شما در تشکیلات قدرت تصمیم‌گیری، نظم، سعه روحیتان بالا می‌رود، در عمل قدرت عملکرد تشکیلاتی پیدا می‌کنید قدرت تفکر تشکیلاتی پیدا می‌کنید اگر بخواهید در جاهای مختلف نظام کار بکنید، می‌توانید همکاری داشته باشید و مؤثر باشید در مدیریت معنای تشکیلات را عملاً می‌چشید، علاوه بر اینکه تدریجاً فرا می‌گیرد که ضرائب کمیت، کیفیت، یعنی چه؟ برای سازماندهی کردن هم مسلط می‌شوید اینها نفعهایی است که برای تک تک شما هست، کارهایتان نسبت به سابق رشد شدید پیدا می‌کند خود شما هم رشد پیدا می‌کنید.

- غرض تشکیلات اولاً رشد روانی، ثانیاً رشد فکری و ثالثاً رشد در عملکرد عینی افراد است

چون تشکیلات هم اولیه اش چیست؟ رشد روانی خود افراد، هم دوم و اولویت دومش چیست؟ رشد ذهنی افراد، هم سوم چیست؟ رشد عملکرد عینی رشد عملکرد عینی چیست؟ آن مقاله ای که نوشته می‌شود و می‌خوانید و آن جزوه ای که بیرون می‌آید.

برگه هایی که در امر خود ارزیابی تقدم کرده ایم و تدریجاً ضوابطش مشخص شده و بیشتر به حساب می‌آید، یعنی ۲۰ صفحه برگه خود ارزیابی را که پر می‌کنید سهم عظیمی از $\frac{3}{4}$ و $\frac{1}{4}$ ارزش را که به امور سیاسی می‌دهند به این برگه ها مربوط می‌شود، خوب این برگه ها به نظر می‌آید که قبلاً هم که بوده و چیزی هم بایش حساب نمی‌کردند اما حالا هم ارزش سیاسی و هم ارزش فرهنگی و هم ارزش اقتصادی دارد، فرض کنیم من باب مثال عرض می‌کنم اگر ۲۰ تا برگه باشد و فرض کنید برای پر کردن ۲۰ تا برگه که در آن بنویسید فلان ساعت آمدند و فلان ساعت رفتند ۷۰ تومان بدهند (این هم به میزانی که گزارش داده اند) می‌گویید اینکه چیزی نبود که می‌خواهند برایش ۷۰ تومان حساب کنند، اما باید توجه داشته باشید که یک گزارش مقابل این برگه ها هست که مسئول تشکیلات گزارش داده است بعد این دو گزارش کمیت را می‌گویند کمیت هم در نظر ما محترم نیست الا به اعتبار نسبت تأثیر، یعنی تبدیل شدن آن به کیفیت. یک وقتی است که تبدیلیش می‌کنند به نسبت تأثیر سیاسی و گاهی تبدیل می‌کنند به نسبت تأثیر فرهنگی، گاهی هم به نسبت تأثیر اقتصادی تبدیلیش می‌کنند آن وقت روی هر کدام از اینها درجه دارد.

- کار با عده کمی که تشکیلاتی عمل می‌کنند بهتر از عده زیادی است که فردی عمل می‌کنند

حالا صحبت در این است که این اهمی که انجام می‌گیرد برای یک نظم تشکیلاتی طبیعتاً وظیفه هم است که به جد عمل کنند اگر کسی سئوالی برایش پیدا بشود که چرا به این قسمت فرضاً ۱۸ درصد دادند و به آن قسمت ۶ درصد داده اند و آ، قسمت را ۳۶ درصد داده اند من سئوال می‌کنم ضابطه اش و فلسفه اش چیست؟ رابطه اش با مطلب چیست؟ طبیعتاً افرادی هستند که به شما توضیح بدهند یک وقت شروع می‌کند علیه اش صحبت کردن علیه هم صحبت بکند طبیعتاً اگر عده بسیار خیلی باقی بماند که سطح تحصیلاتشان بسیار هم پایین باشد ابتدائاً حتماً ترجیح می‌دهیم که با آنها کار کنیم و با کسانی که ده سال با ما کار کرده

اند کار نکنیم یعنی گر برسد به جایی که بگویند که آقای هیچ کدام از افراد شما حاضر نیستند که کار تشکیلاتی بکنند آن وقت ما با یک عده دیگر شروع می‌کنیم به کار تشکیلاتی کردن.

پاورقی: با روشن شدن مبانی فلسفی حجت بر ما تمام است که بر اساس تشکیلاتهای رایج عمل نکنیم یک وقتی بوده که ما ضوابط و فلسفه ضابط را بدست نیاورده بودیم می‌گفتیم مثل تشکیلات موجودی که هست در یک مؤسسه دیگر شما شروع بکنید به کار کردن یک وقت حالا به نظرمان می‌آید که حجت برایمان تمام است که مطالبی را که برای این کار لازم است در دست داریم، در این صورت برایمان جایز نیست آن طور عمل بکنیم، شما وقتی که آب نداشته باشید تیم چطور است؟ برایتان جایز و مکفی است «اتراب یکفیک عشر او عشرین سنین» حالا به آب رسید می‌گوید که می‌خواهم تیمم کنم خوب باطل است.

حجت برایتان تمام شده که اگر تولی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نباشد کار جمعی نمی‌شود و دنبال این هستید تا به نسبتی که برایتان تمام شده است آن را به ضابطه بکشید نمی‌توانید در آنجا بگویید که من مسامحه می‌کنم، هر گونه سهل انگاری در این امر طبیعتاً خلاف است هر چند ارتکازات آقایان بر این مطلب باشد که نه، امر سیاسی امر اهمیت داری نیست.

د - تقسیم اختیارات در تشکیلات به نفع مصلحت تشکیلات است نه مصلحت فرد

من به دوستان عرض کردم هاگر این کارها را تقسیم کنند کدامش پایین ترین رده قارر می‌گرد گفتند اقتصاد، اقتصاد، اقتصاد (حالا با تشریحی دارد که این مطلب) می‌شود پاکنویس کردن گفتم برای خود من هم سهم ماهانه بگذارید در پاکنویس کردن نه اینکه بخواهم بگویم سهم اگر کار من، طبیعتاً اکثر کار من در خود تشکیلات کار دیگری است ولی منظم این را هم جزء کار بدانم که باید ماهی یک مقدار پاکنویس کردن را انجام بدهم چرا این کار را کردم؟ برای اینکه در نظر آقایان این مطلب بیاید که، تشکیلات (بعداً توضیح را در قسمتهای مختلف همراه با ضرائبش به عرضتان خواهیم رساند انشاء الله تعالی) از قبیل اموری نیست که اگر کارها را طبقه بندی می‌کنند بر علیه اخلاص باشد.

آنچه که مهم است مصلحت تشکیلات است نه مصلحت فرد. اختیاراتی که در رده های مختلف داده شده به نفع تشکیلات داده شده است نه به نفع عناصر.

هـ - عناصر و ضوابط تشکیلات متناسب با سیر توسعه آن عوض می شود

طبیعتاً عناصر در سیر توسعه تشکیلاتی عوض می شوند کما اینکه ضوابط هم عوض می شود.

- دو تذکر:

۱ - همکاری تشکیلاتی کسانی که به اهمیت کار آشنا هستند باید بگونه ای باشد که مؤاخذه اخروی نداشته باشند

البته متناسب با مراحل رشد، این را کوچک بشمارید و سعی بر این داشته باشید که انشاء الله تعالی اهتمام بروزید در کار و همکاری تشکیلاتی طوری نباشد که در قیامت یا انشاء الله در زمان ظهور، حضرت بگوید حالا من نبودم شما چه کار کردید یا دین جدم، من حاضر نبودم و لکن ایادی ابلیس این طور شدت در عملشان داشتند این طور کار تشکیلاتی می کردند در راه باطل خودشان در کار فرهنگیشان این طور عمل می کردند شما در کار فرهنگیتان چکار کردید؟ شما به گوشتان خورد یا نه؟ آنجا از شما قبول نمی کنند که بگویید آقا مجتهدین بزرگ و حکمای بزرگ حوزه را چرا سؤال نمی کنید آنجا جای «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم» آنجا از شما سؤال می کنند و می گویند که آنها التفات به این مطلب را بهشان نداده بودیم «لا یکلف الله نفساً الا ما اتیها» به شما التفات در مبانی فرهنگ و امور اجتماعی داده بودیم که به کم کسی داده شده است این مطلب به سهل عمل نمی شود، سهل گیری بر آن شاید یک وقت شما چشم باز کنید که بگویید خیلی از کارهایی که در مملکت واقع شد جرمش به گردن این بود که شما کار تشکیلاتی را آن وقت نکردید اهتمام نورزیدید.

۲ - نافرمانی در قول و عمل در صورتی که یک نفر مسئولیت این کار مهم را پذیرفته است محاسبه اخروی

دارد

این که یک کسی قبول مسئولیت را می‌کند می‌گوید آقا من اینجا را قبول کردم و به عهده گرفتم و شما هم آن را قبول دارید که او بصیر تر از خود شما است در این به عهده گرفتن، درباره برخورد با این مطلب شما چه می‌کنید؟ فقط و فقط به نظرتان می‌آید ترویج کلمه باطل مقابله صریح با کلمه حق است؟ یا اینکه با رفتار یا با گفتار یا ناهنجار بودن گفتار و رفتار نسبت به یک کار عظیم هم می‌شود با کلمه حق مقابله کرد.

من از برادرمان جناب آقای صدوق خواستم که یک گزارش مختصری نسبت به ضرائبی که در سطح اولیه برای این ماه قرار دادند برای دوستان بگویند و در همین جلسه سئوالاتی که باشد بپرسند یک مقدارش را که بنده خدمتشان بودم از نظر ریشه و فلسفه اینها حضورشان عرض کردم و بقیه را خودشان دفاع می‌کنند بیان م‌یکنند توجیه می‌کنند و ترسیم می‌کنند و آن وقت طبیعتاً انشاء الله تعالی کار دقیقتر می‌شود و تا آخر ماه آینده به یاری خدا این ضوابط به کار گرفته می‌شود.

و به هر حال آن چیزی را که ما به نظرمان می‌آید امری است که نباید نسبت به آن سهل انگاری کنیم و به یاری خدای متعال سهل انگاری نخواهیم کرد و بقیه‌اش به عهده شما است.

- گزارش ضوابط ارزیابی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی برادرمان در دو ماه اخیر توسط مسئول گروه

برادر صدوق: من از طرف خودم و تمامی دوستان نسبت به نعمت سرپرستی که در تمام مراتبش بعد از انقلاب شیعیان عصمت و طهارت و خاصه در مسیر انقلاب اعطا شده است شکر گذاری می‌کنم که در یک برمه حساسش تحت لوای حضرت امام رضوان الله تعالی علیه و امروز هم تحت لوای رهبری حضرت آیت الله خامنه ای قرار داریم و اینش رابط شرایط حساسی را برای ما ایجاد کرده است.

امسال برای گروه سال سرنوشت سازی است به لحاظ تعهد فرهنگی که در خدمت حضرت عالی هستیم و امیدواریم که در تمام سطوح تشکیلات برادران قدر نعمت حضرت عالی را بدانند و در تمام مراتبش هم قدر نعمت خودشان را بدانند (به حول و قوه الهی) اصولی را که حضرت عهالی در این چند جلسه فرموده اید من دیگر به آن نمی‌پردازم به علت ضیق وقت و مختصر بودن گزارش یک مقدمه ای به شرح کلی ضوابط در ماه

گذشته و ضوابطی را که در این ماه وجود دارد (به اندازه ای که از فرمایشات حضرتعالی نسبت به بحث تشکیلات و ساختار استفاده کردیم و سعی کردیم که جریان بدهیم).

خدمت برادران و حضرتعالی عرض می‌کنیم ابتدایی‌ترین ضوابطی را که فرمودید اصل بودن فرهنگ بود که خدمت برادران هم عرض شد و اواخر ماه گذشته با آغاز آموزش پاداشها و کارائیها، تعهد سیاسی را به عنوان ضریب باز دارنده اصول فرهنگی اثر دهیم.

۱ - اولین شاخص تعهد سیاسی در ماه گذشته عبارت بود از قبول تشکیلات و این اولین مطلبی بود که تولی سیاسی در دوستان مهم تشخیص داده شد چه در توزیع اختیارات افرادی که انتخاب کردید چه در تعهد فرهنگی، چون کار یک کار فرهنگی بود و اداره اش فکری بود ما ناچار بودیم که افرادی را که وزین هستند و یک مقدار مایه ای در این ده سال در خدمت حضرتعالی کسب کرده اند برای سرپرستی فکری دوستان قرار بدهیم.

۲ - عامل دوم قبول مسئولیت بود، که یا خود دوستان اظهار آمادگی می‌کردند و یا ما به آنها پیشنهاد می‌کردیم و به عنوان تعهد سیاسی در نظر گرفته می‌شد.

۳ - چون اصول تقسیم بندی کارها به تقریرات و جلسات و نوار مربوط بود حساسیت تعهد سیاسی روی اینها شکل خاص خودش را گرفت یعنی حضور و غیاب در جلسات معنی تعهد سیاسی را داشت به موقع تحویل دادن تقریرات و نفس دادن تقریرات هر دو تعهد سیاسی شمره شد و به موقع تحویل دادن پیاده کردن نوار هم تعهد سیاسی را نشان می‌داد در مجموع با این اصول عام یک تعهد سیاسی برای دوستان در نظر گرفته شد.

تعهد فرهنگی شامل آن نسبت اصول عام تقریر بود که در یک جلسه خاصی حضرتعالی به شرحش برای دوستان پرداخته اید که فعلاً در وضعیتی که الانی هستیم مرحله اصلی و فرعی کردن است ضابطه دوم ما سعی کردیم نسبت عام گروه را از نظر فکری در نظر بگیریم و رعایت حال نسبی دوستان بشود و در مجموعه بهینه ای بود که از طرف هیئت ارزیابی ما روی دوستان انجام می‌شد، که البته بسیار در سطح نازل

برخورد کردیم در رابطه با ضوابط اقتصادی چون ابتدائاً به صورت یک موضوع جداگانه ابزاری برای محاسبه آن نداشتیم عملاً تعهد اقتصادی موضوعیت پیدا نکرد.

فقط امور مالی دوستان تعهد سیاسی شد ضرائب باز دارند تعهد فرهنگی یعنی اگر برادری خوب یا ممتاز بود معیارش همان پادشاهی بود که مبنایش را از خدمت حضرتعالی گرفته بودیم و اگر ضعیف بود ضریب $\frac{1}{3}$ را داشت و اگر که تعهد سیاسی فردی مردود بود ضریبش $\frac{1}{2}$ یعنی اگر فردی ضریب فرهنگی اش ممتاز بود از نظر تعهد سیاسی مردود بود $\frac{1}{2}$ ضرب در آن مبنای تعهد فرهنگی اش می شد این هم از نظر وضعیت امور مالی.

اما نسبت به این ماه با توه به استفاده هایی بیشتری که از خدمت حضرتعالی داشتیم اگر چه طبقه بندی کارها و ضرائب هنوز بحثش به نتیجه نرسیده ولی ما گفتیم که بشود این کار را یک مقدار دقیقتر بکنیم از ابتدای ماه حقیر بهینه هایی را تنظیم کردم برای سطوح مختلف کارها اولین بهینه ها را در سطح معاونین قرار دادم نسبت به جلسات فهرست و آموزش سیاسی و کیفیت برخوردشان در مناظره و تنظیم سئوالات و تعیین فهرست بعد از هماهنگی فهرست واحد و در هر جلسه حضور و غیابشان ثبت شده و در آخر جلسه هم بهینه شده اند، در سطح معاونین بهینه تعهد سیاسی و فرهنگی، اقتصادی برادران در رده خودشان به عهده حقیر است و عملکرد حقیر هم به عهده حضرتعالی است.

اما نسبت به دوستان اصول عام تعهد سیاسی این ماه تقسیم شده به برگه های خود ارزیابی ما به صورت نمره معین کردیم ۷ اصل مطرح کردیم هر کدام هم یک امتیاز دادیم و در مجموعه ۲۰ نمره دارد و در ۲۰ نمره ممتاز، خوب، ضعیف، مردود، را حساب کردیم آن اصول عام تعهد سیاسی عبارت است از نفس دادن برگه خودارزیابی که برگه خود ارزیابی در سرپرستی دوستان امر بسیار مهم و محوری برای ما است چون هدف تشکیلات ما سرپرستی خود دوستان است و به تبع نوشته هایش و پاکنویس کردن و اموراتی که بعهده شان است سرپرستی محقق می شود.

پاورقی: تأکید استاد بر اهمیت برگه خودارزیابی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در حاشیه عرض کنم برگه خود ارزیابی بر تقریرات مقدم است و این حجت بر من تمام است در قیامت که این را مقدم بدانم تعلل درباره آن دو برابر تعلل نسبت به تقریر در نظر من اهمیت دارد. دوباره تکرار می‌کنم بین خود و خدا بر من محرز است که پر کردن برگه ارزیابی دو برابر تقریرات اهمیت دارد حجت بر من تمام است در اهتمام نسبت به آن بنابراین تأکید بر این را از برادرمان آقای صدوق می‌خواهم و طبیعتاً وقتی که معاونت سیاسی معین می‌شود نظارت آن مستقیماً با خود من است ینی مسئله برگه خود ارزیابی در نگرش گزارش تشکیلات و در کنار آن نسبت بین اینها و نسبت تأثیرش روی فرهنگ سیاست، اقتصاد فرد اصل است، به منزله شا لوده تشکیلات است و این را نمی‌توانیم که حساب کنیم البته تا کنون برادران این مطلب را جدی نگرفته اند چون هنوز مطلب را هم تشریح نکرده بودیم برای دوستان بیان نکرده بودیم طبیعی بود که ما هم رویش در پی عملش پا فشاری صریح نداشته باشیم ولی هر چه جلوتر می‌رویم شما به مفهوم تشکیلات آشناتر می‌شوید فهم از مطلب برایتان بالاتر می‌رود برای ما وظیفه اینکه رویش پافشاری کنیم بیشتر می‌شود.

پس از اینکه ضرائب نوشته شد و علت و فلسفه ضوابط در کنارش چاپ شود طبیعی است که اهتمام بر عملش به آن خیلی شدیدتر می‌شود. حالا هم همان نسبتی که الان جناب آقای صدوق توانسته اند پیاده بکنند و گزارش هم به من داده اند الان در حضور شما دوستان فرمودند و لکن حالا قصد من این است که یک چیز حاشیه ای نیست خوب عنایت کنید برای توضیحی که دارم می‌دهم یک گزارش کمی است برای یک کار تشکیلاتی صبح ساعت ۷/۵ آمدیم و ساعت ۱۲ رفتیم دوباره ۲/۵ آمدیم بعد ۵ رفتیم به این می‌گوییم کمی ما اینطور طبیعتاً نخواهیم خواست آن وقت یک شخصی می‌گوید که من شب ساعت ۷ تا ۹ یا ۷ تا ۱۱ شب در خانه نشسته ام و این کار را کرده ام در برگه گزارش نوشته است فرض کنید تقریر نوشته ام سه روز پشت سر هم این گزارش را داده یعنی ۳ تا ۴ ساعت ۱۲ ساعت گذاشته برای تقریر از آن طرف ارزیابی تقریر او خوب است ما می‌گوییم به آن بدهید ضعیف می‌گویید چرا؟ می‌گوییم برای اینکه ۱۲

ساعت وقت گذاشته و نوشته آن هم بعد از اینکه فهرست به آنداده شد و توجیه شده و بحث برایش گفته شده است. معلوم می‌شود یا خدای نخواستہ دروغ نوشته ۴ ساعت (البته اول کار اعتماد داریم نمی‌گوییم دروغ نوشته می‌گوییم صحیح نوشته) و یا وقتی داشته می‌خوانده هواسش این طرف و آن طرف پرت بوده ظاهرش این بوده که می‌خوانده است.

- اصل بحث (۲): کلیات سیاستها و تعیین اولویتها تشکیلات جهت رسیدن به اهداف

الف - توسعه روانی عناصر گام اول برای اصلاح تصمیم گیری آنهاست

برای اصلاح تصمیم گیری فرد ما هم اولیه مان این است که عناصر توسعه روانی پیدا کنند تصمیم گیریشان آیا فقط بهتر بشود؟!

بحول الله و قوه بعد از این مرتباً ضوابط را در شکلهای مختلف خواهید دید و بحثهایی هم پیرامونش خواهد دید انشاء الله تعالی برای اینکه در عمل حساسیت روحی شما را نسبت به موضوعات بزرگ بالا ببریم تا وقتی یک کار کوچکی که مربوط به خانواده است یا یک کار کوچکی که مربوط به خودتان یا کار غیر تشکیلاتی است نگویید این هم کار و وظیفه است، نه وظیفه ها با همدیگر فرق دارد. اگر کار از دفتر بالا به دوستان رجوع ش داده می‌شود نباید بگویند همه اش یکی است نه همه اش یکی نیست کار شما فعلاً در تشکیلات در این رده محاسبه می‌کنند این قسمت است اگر گزارش بدهید که ما یک کار دیگری می‌کردیم می‌گوییم این کار انضباط سازمانی نداشته و نمره منفی سیاسی بدهید.

ب - ضریب بالای تعهد سیاسی برای اصلاح جهت گیری عناصر در تشکیلات لازم است

ضریب تعهد سیاسی بالاترین بخش است اصلاح تصمیم است اصلاح جهت گیری است پرورش توسعه روحی است و چشیدن کار تشکیلات است (آقای صدوق ادامه بدهید)

- ادامه گزارش مسئله راجع به ضوابط ماه اخیر

برادر صدوق: به خاطر همین عدم توجیه یا احتیاج به یک زمان بیشتری برای توجیه برادران ما در ۲۰ نمره ای که برای تعهد سیاسی قرار دادیم برای برگه خود ارزیابی ۳ امتیاز قرار دادیم تقریباً $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{3}$ که بعدها عکس خواهد شد.

دومین ضابطه: در تعهد سیاسی به موقع تحویل دادن کارها است

سومین: نمره سیاسی مربوط به جلسه مناظره است یعنی علاوه بر اینکه یک یا دو برادر محبت می‌کنند و تشریف می‌آورند در مناظره به قرعه شرکت می‌کنند از بقیه دوستان هم حین مناظره سؤال می‌شود، برای اینکه صرف آمادگی آن برادر که در این جلسه نسبت به تقریرش تسلط دارد و کار کرده است یا خیر که به اصطلاح تعهد سیاسی فرد را همراه با تشکیلات نشان می‌دهد نه اینکه یک نفر فرهنگی داده بشود و چون این مطلب فرهنگی صرف است به آن دو نمره داده ایم.

عامل بعدی در تعهد سیاسی قبول مسئولیت و احساس مسئولیت است (البته ما صرف قبول مسئولیت را قبول نداریم) برای این هم ما ۳ نمره قرار داده ایم.

قبول تشکیلات و تولی سیاسی یعنی همین مطلبی را که فرمودید در مجموعه هم فرمان پذیری باشد و هم دفاع از تشکیلات باشد ۳ نمره قرار داده ایم. و برای انتقاد از طریق صحیح ۳ نمره و انتقاد از غیر طریق تشکیلاتی ۳ نمره کم می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی نمره منفی ندادید (ج: همین ۳ نمره گذاشتیم) فقط همان را کسر می‌کنید یا ۳ نمره منفی می‌دهید (ج: نه فعلاً نمره منفی نمی‌دهیم) خیلی خوب.

برادر صدوق: حضور غیاب در جلسات هم در مجموعه ۳ نمره قرار داده ایم که مجموعاً می‌شود ۲۰ نمره ۱۷ به بالا امتیاز است و نمره ۱۵ به بالا خوب است نمره ۱۰ به بالا ضعیف و کمتر از ۱۰ مردود است.

این ضوابطی که در این ماه است الان خدمتتان عرض کردم با مشورت معاونین بوده است و آقایان هر کجا که نظر داشته اند ما در خدمتتاشن بوده ایم.

در رابطه با تعهد فرهنگی هم علاوه بر یکی دو تا بندی که در ماه گذشته بود و در نسبت عام گروه بود از نظر فکری هم نسبت دوستان را در نظر گرفته شده است، مرحله کار هم در مرحله اصلی و فرعی کردن مطالب هر بحث است، به علاوه زمان بندی خاصی که در خدمت دوستان هستیم در نحوه سؤال کردن و جواب دادن، بالا بردن سطح کیفی سئوالات بوده در مجموع یان ماه سطح سئوالات بالاتر بوده است، بنا داریم وسخت گیری نسبت به مقررهائی که ما مجبور هستیم در آخر ماه به لغت روشن کردن وضعیتشان بدون قرعه آنها را امتحان نمائیم! به صورت اصل قرار دهیم، البته اگر به صورت طبیعی قرعه بین عمومی دوستان باشد یعنی جلسات مناظره به این اندازه باشد که متعین نشد طبیعتاً سختگیری روی فرد از بین خواهد رفت.

۶ - بهینه هیئت ممتحنین در رابطه با تعهد اقتصادی ...

ج - تویخهای تشکیلاتی باید مانع تمردها و تشتت های تشکیلاتی گردد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من به ذهنم می آید که آن منی ندادن در موردی که فرد صحبتش را از غیر طریق خود بیان می نماید کار خوبی نیست ۳ نمره منفی یعنی ۶ تا نمره منفی (ج: ما به علت اینکه دوستان...) من می دانم به علت اینکه جناب آقای صدوقی سعی زیادی دارند که شیب درست کنند که آن چیزی که ما عرض می کنیم ملایم بشود ولی ما آن ملایمت را بعضی وقتها خیلی بد می دانیم چون حرف زدن به تشکیلات را غیر طریق، دقیقاً تردید در کل کار است وقتی که کسی اجازه حرف زدن به خودش می دهد و از طریق خودش عمل نکند یعنی زیر سؤال بردن خودکار تشکیلاتی و سهل شمردنش اصلش است.

برادر شاهرودی: من فکر می کنم که به اصطلاح این مرز از طریق اینها هم مشخص است ولی به هر حال این طور درست نیست (البته این تعبیر درستی نیست) که این چماق بشود که نشود حرف بزنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قشنگ باید چماق بشود اصلاً صحبت این است که تشکیلات اگر قدرت داشتیم حد می زدیم چون ما قدرت نداریم تویخ تشکیلاتی است

س: پس لا اقل مبنای پشت این صحنه نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تشکیلاتی را من بحثش در خدمت شما برادران قسمت به قسمتش هستم اول اینکه حاصل یک فلسفه ای که رویش حدود ده سال حداقل در حضور آقایان فکر شده حالا قبلش چقدر ما فکر کردیم آن پیش کش شما، به نظر خودتان که می آمد اول کار فرهنگستان را آغاز کردیم حدود ۵ هزار ساعت قبلش فکر کردیم کار فردی خودم بوده این طرفش مقداری که بوده دیگر بررسی دقیق مسائل تا اینجایی که الان هستیم به ذهن خودمان می آمده که اگر نمی رسیدیم که بیائیم برای دوستان توضیح دهیم حالا پیرامونش دارد روشن می شود این هم یک طرف، یک طرف دیگر اینکه خود این امور و ضرائبش درست برای برادران تشریح بشود. آنچه را که آقای صدوق سعی می کنند از اینکه ملایم بشود فقط به خاطر اینکه به نظرشان می آید تا وقتی که ما جلسات دو شنبه ها را درست توجیه نکردیم صحبت نکردیم نوشته نشد علت هر کدام مشخص نشده ربط هر کدام با فلسفه مشخص نشده است مقداری زود است، نظر شخصی من این است که برگه ارزیابی را $\frac{۲}{۳}$ از کل نمره ها را بدهند.

برادر شاهرودی: برای من یک سوال است که تشکیلات کار فرهنگی است و تشکیلات موضوعیت ندارد و بعد این طور که شما مطرح می کنید موضوعیت به کار اصل است.

د - تولیدات فرهنگی تشکیلات در درجه سوم اهمیت (بعد از تعهد سیاسی و تسلط فرهنگی بر مباحث) قرار دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ای احسن موضوعیت کار (خوب عنایت کنید) یکی از مطالب مهم همین جا است آیا تشکیلات می خواهیم برای این که یک جزوه بیرون بیاید یا یک مطلب یا یک کتاب یا اینکه نه کار پایین پایین تشکیلات یعنی $\frac{۱}{۳}$ از کار کل بهترین جزوه ای که بیرون بیاید، کار دوم تشکیلات یعنی کار $\frac{۲}{۳}$ اینکه فرد مسلط کامل بر مبنا می باشد $\frac{۳}{۳}$ مال تعهد تشکیلاتی است در تعهد تشکیلاتی $\frac{۲}{۳}$ مربوط به

برگه خود ارزیابی است برای چه؟ برای اینکه شما می‌خواهید ظرفیت روحی فرد را توسعه بدهید. برای چه؟ خود فرد را غرضتان است اصلاح کنید؟ نه.

هـ - توسعه «ظرفیت جهت»، «ظرفیت قدرت» و «ظرفیت عملکرد سازمانی» پس از توسعه روانی عناصر تشکیلات انجام می‌پذیرد.

ظرفیت عملکرد سازمانی بالا نمی‌رود یعنی محبت سازمانی جهتش اصلاح نمی‌شود طرف تصرفش عوض نمی‌شود و ظرفیت قدرتش بالا نمی‌رود مگر اینکه شما بتوانید متناسب با توسعه تشکیلات توسعه روانی برای فرد ایجاد کنید.

آیا شما نظرتان این است که کار فقط فرهنگی انجام بگیرد (س: ظاهر قضیه همین است) نه ابتداً اگر در خاطرانتان است خدمتتان هستم. بدون شدت روحی، فکر، کار نمی‌کند. اینکه شما می‌گویید قدرت تمحض دارم یا می‌گویید قدرت تمحض ندارم آن وقت می‌گویید موضوع تمحض من اینکه کاغذ از پنبه و نوره درست شده یا موضوع تمحض من این است که الان وضعیت مسلمین برابر کفار چیست؟ ما آدم متمحض و مجتهد در حوزه داریم آدم متمحض که ظرفیت علاشه اش به اسلام بالا است، و ظرفیت شدتش در کار فکری و جولان هم بالا است ولی روی موضوعات خوردی و مثل «یظهر ثمرتها فی النذر» صحبت می‌کند حالا مسلمین دارند دست و پا می‌زنند در نداشتن یکی ابزاری برای اداره جامعه اسلام ولی این می‌گوید «یظهر ثمرتها فی النذر» مثل اینکه هیچ کار دیگری در عالم نیست که ما بر آن فکر کنیم که از مها مسلمین باشد به اصطلاح از امور عظیم مسلمین باشد، و شاید هم اینگونه توضیح کنند که کار فکری را هم شارع دوست دارد، باید انجام داد حالا که هیچ چیزی که نمی‌شود پیدا کرد!! لا اقل نذر را که می‌شود پیدا کرد!! شدت روحی اگر ظرفیت و جهت گیری شدت روحی مرد الهی باشد آیا موضوع تصرف آن تفسیر مفهوم «یظهر ثمرتها فی النذر» می‌باشد یا یک مفهومی که الان به صورت عینی جامعه اسلامی است که واجب عینی می‌شود برای متفکر کدام یک خواهد بود؟

ریاضت می‌کشد زحمت می‌کشد من هم دوستش دارم خیلی هم روح محکی پیدا کرده در بمباران هم هیچ نکاتی ته دلش نمی‌خورد معنای توکل را آدم در سیمایش می‌فهمد ولی خوب بزرگوار تو با این قرصی روحی که پیدا کرده ای با چه چیزی می‌خواهی دوعا کنی با چه چیز مقابله کنی؟ اینها همه سؤال است اینها مسئله است و ثمره کار فردی است.

- تولید تشکیلات بدون کار تشکلاتی ممکن نیست

اصلاً یک سؤال مهمی است که بدون تشکیلات آیا می‌توان تولید تشکیلاتی داشت یا نه؟ نه، تشکیلات هویتی مستقل دارد؟ بله.

برادر حسینی: تولید تشکیلات غیر از شدت روحی است.

- تولید تشکیلاتی یعنی بالا رفتن تأثیر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تشکیلات

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تولید تشکیلاتی در نظر ما بالا رفتن نسبت تأثیر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است اقتصادیش می‌شود کتاب، اما توانایی روحی در برخورد با معضلات و جا نخوردن، گزینش بزرگترین معضله‌ها و مقابله کردن با آنها این تأثیر سیاسی است.

از ما آدم متدین تر به معنای تقوای فردی خیلی خیلی زیادتر است و لکن اگر وقتی آهسته به آنها بگوئید که چرا شما توجه نمی‌کنید مثلاً به این امور می‌گوید بابا اینها کار فلاسفه است آقای جوادی آملی، آقای حسن زاده اینها بروند یک کاری بکنند، و لکن ما (فرهنگستان) رویش شدیداً حساس هستیم خواه آن آقایان توجه بکنند یا نکنند.

و - احتمالات مختلف پیرامون تلقی از تشکیلات

۱ - تأسیس تشکیلات برای تولید جزوه و تسلط افرادی بر مباحث

بنابراین تشکیلات دو تا تفسیر از آن هست در ۳ جلسه گذشته این مطلب جدا شده کاملاً ص ۱ - تفسیری اینکه بگوییم یک تقسیم کاری می‌دهیم یک نحوه حقوقی می‌دهیم و یک نحوه گردش کاری باری اینکه یک جزوه ای در بیاید یا برای اینکه با ما یک مباحثه ای بشود که اگر ما ضعف و سستی در مطلب داریم رفع

شود. ما در اینجا به همچنین غرضی تشکیلات بنا نمی‌کنیم اگر تشکیلاتی که در دفتر بالا بوده یا ادراکی که از آن شده است همچنین باشد لا اقل ما به همچنین قصدی نیستیم.

۲ - تأسیس تشکیلات برای بالا رفتن قدرت روحی، فکری و عینی تشکیلات

آن چیزی را که ما در اینجا در خدمت برادران عزیزمان هستیم اینکه وجود تشکیلات را یک موجود می‌دانیم که می‌گوییم شدتهای روانی تشکیلاتی، و نسبت تأثیر روحی خود تشکیلات بالا برود. یعنی قدرت عملکرد روحیش بالا برود. توسعه پذیرش بالا برود، قدرت توان فکری تشکیلات بالا برود، قدرت توان اقتصادی تشکیلات هم بالا برود. وقتی به اقتصادیش می‌رسیم یک جزوه ای با همکاری هم بیرون آمده باشد، فرهنگش آن جزوه نیست سیاستش هم آن جزوه نیست.

برادر صدوق: اما در رابطه با تعهد اقتصادی نسبت به قسمت اجرایی هم ما یک برگه هایی برای بهینه آماده کردیم اما موفق نشدیم به صورت تشکیلاتی این امر پیاده بشود لذا این بخش با نظر دوستان به صورت قدرت تمیزی نسبت به ماه گذشته و ماهی که در خدمتتان بودیم انجام شد معین کردند، و چون ضریب بسیار بسیار پائینی داشته است قدرت تمیزی برخورد شد.

در رابطه با کیفیت محاسبه امور مالی این ماه ما تغییر جدیدی که دادیم این بود که مبنای ممتاز را که ۴۵۹۹ تومان بود آمدیم به ضرائب ۳ و ۲ و ۱ تقسیم کردیم و برابر قرار دادیم با تعهد سیاسی و فرهنگی و اقتصادی اینها جمع زده می‌شود که کارائی دوستان معین می‌شود اما باز هم برای اینکه تعهد سیاسی را بیشتر از با کسری هایی که نسبت به تقریر و پیاده کردن نوار و اینها بود اهمیت دهیم آمدیم تعهد سیاسی برادرانی که خوب یا ممتاز هستند را کار نداشتیم اگر که در طول ماه یک تقریر کم داده باشند این به اندازه همان یک تقریر کم می‌کنیم البته با توجه به فرصتهای که داده شده است یعنی ۳ نوبت برای ارائه تقریرها گذاشته شده یک نوبت معمولی و دو نوبت دو هفته ای هم بعدش معین کرده ایم که تقریباً در مجموع از زمان جلسه حضرتعالی، (۱۴ و ۱۲ روز) می‌شود ۲۶ روز اما اگر که ضعیف بودند کسریشان هم ضریب دو می‌گیرد و اگر مدود بودند ضریب ۳ می‌گیرد کسریشان در رابطه با مسئله عینیتها در ماه گذشته و

تأخیرهایی که دوستان در جلسه داشته اند با مشورتی که با حضرتعالی داشتیم بخشیده شد در این ماه نفس تأخیرها بخشیده می‌شود غیر از اینکه در شرائب سیاسی اثر خودش را گذشته نسبت به مرخصی هایی که دوستان رفتند (چون تلقی زمان تا حالا این بوده که آزاد می‌توانند مرخصی بروند و بیایند) خدمت شما مشورت شد که مرخصی باید به نحوه ای باشد که مصلحت کل تشکیلات را بهم نزند مثلاً برادری کاری دستش است سعی کند آن کار را بسپارد به کسی و تنظیم مرخصی ها باید بر اساس سرپرستی مسئول واحد باشد که مصلحت کل را در نظر بگیرید ما در این ماه برای این دو فرقی گذاشته باشیم بین این ماه و ماه قبل مرخصی دوستان را می‌پذیریم اما اگر جایی ضربه به تشکیلات خورده است به همان اندازه برخورد خواهیم کرد این در مجموع گزارشی که اصول عام ضرائب و اصول خورد ضرائب که در عمل شده است.

- به رسمیت نشناختن مناصب تشکیلات؟؟؟ نشناختن تشکیلات است

برادر رضایی: حضرتعالی فرمودید بر مبنای آقایان که اگر حتی یکس رهنگ فاسق هم نسبت به یک مسئله حقی (که مثلاً نسبت به آن حق هجوم واقع شده است) قیام کرد واجب است بر بقیه از او تبعیت کنند می‌خواستیم مراتب این قضیه را اشاره بفرمائید چون که این مطلب مورد بحث دوستان بوده است، اینکه اصل راه این است و هجومی واقع شده و یک عده می‌خواهند با این هجوم مقابله کنند مورد قبول است اما در تشکیلات و در مراتب تشکیلات در هر بخش شما کسی را از ادنی مرتبه تا بالاترین کار تشکیلاتی منسوب می‌کنید تبعیت در مراتب تشکیلاتی چگونه است؟ با توجه به اینکه بعضی از دوستان می‌گویند که ما با خود حاج آقای تنظیم می‌کنیم و کاری هم به منصبها نداریم این روش با حرف شما سازگاری دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این نشناختن بحث و شناخت تشکیلات است

- فکر کردن هم یک عمل سیاسی است

این معنایش این است که ما هنوز چند چیز را متوجه نشده ایم یکی اینکه فکر کردن یک کار سیاسی است فکر از تولی است، یعنی تصمیم و فاعلیت که علت تمحض و جولان خاطر در یک جهت خاص می‌شود چه جهت دنیا باشد چه جهت آخرت به این که ما (البته با فرض بر اینکه ما سیاست را به تولی به ولایت تعریف

می‌نماییم)، فکر کردن هم تولی به یک ولایتی است هر گاه تولی «تشیکلاتی» واقع بشود قدرتش تصاعدش تصاعدی کمی نیست بلکه تصاعد کیفی است یعنی قدرت حل معضل و موضوع آن معضل برای افراد موضوعاً توسعه پیدا می‌کند نه اینکه موضوع سابق است، ده موضوع پیدا می‌شود.

۳ - تأسیس تشکیلات به عنوان یک مجموع خدمات رسانی است نه مجموعه ای که می‌تواند هویت جدید ایجاد کند

تا حالا عمل تشکیلاتی نکرده ایم و مانوس به تشکیلات هم نبودیم تشکیلات را هم در ذهنمان یک سازماندهی هایی که خدمت می‌رسانند و متسخم هستند این را می‌فهمیم مثل هلال احمد و لکن اینکه یک جایی که توسعه روحی بیاورد و بتواند هویت جدیدی ایجاد کند خوب این هم با یک ناباوری خاصی گیجی و گنگی برایمان هست که چطور شد که هیتلر توانست در مدت کوتاهی نصف دنیا را بگیرد، اینکه به اصطلاح هیتلر در سن ۲۲ سالگی جزء حمالهایی بود که کارش آب بیرون ریختن از کشتی بود و سن ۴۰ سالگی هم دنیا رویش حساب می‌کرد و حداقل نصف دنیا را هم تحت تصرف خودش در آورده بود، آیا این حاصل فلسفه نیچه بود یا بهرحال درست است که این فلسفه ابزاری در دست او بود ولی از این فلسفه دیگران نتوانستند درست استفاده بکنند. من عرضم با شما یک چیز است که فردا صبح انشاء الله تعالی بلکه زود آقا ظهور بکند و از شما سؤال بکنند در نبودن من آیا کمونیستی حقانیتش بیشتر از جد من بود؟ آیا مرام نیچه حقانیتش بالاتر بود؟ آیا آنها که محکم آمدند پای این مرامهای باطل ایستادند آدم نبودند؟! آیا آنها در یک کار به اصطلاح سازمانی و تشکیلاتی و بالا بردن یک پرچمهایی ممحض شدند، شما همین طور تک فردی فکر و عمل می‌کنید؟! آن وقت برای چه برای اینکه فلان ظلم در آنجا بر من شده است.

ز - تمرد تشکیلاتی (ولو به انسان ظلم شود) جایز نیست چون تضعیف تشکیلات جایز نیست

من عرض می‌کنم که آقا جان قبول نکردن حرف رده تشکیلاتی را ده برابر آن ظلمی که این برادری که در یک رتبه تشکیلاتی هست انجام داده است اثر منفی دارد، ولو ظلم هم کرده باشد فرض ظلم را هم می‌پذیریم، بعد می‌گوییم وقتی که تمرد می‌کنید نق می‌زنید علیه این آدم چه چیزی را سست می‌کنید؟

تشکیلات را. خود این فرد را سست کردن این است که گزارش بدهید بگویید فلانی اخلاقش نسبت به من بد بود فلان فلان دستور را به من بد داد در این صورت خود فرد سست می‌شود، اما منصب را سست کردن این است که بنشینید کنار این و آن و شروع کنید حرف زدن علیه این آقا منصب را که سست کرددی چه می‌شود؟ تشکیلات سست می‌شود.

۱ - تضعیف تشکیلات مانع توسعه ضوابط در جهت توسعه روحی افراد است

تشکیلات که سست شد یعنی چه یعنی ضوابطی که معین کننده تمایلات تشکیلاتی است و باید متناسب با توسعه روحی عوض بشود نمی‌تواند عوض شود، چگونه عوض شود در حالی که در اجرا آن را معطل کرده اید.

۲ - تضعیف تشکیلات الهی به معنی فرصت دادن به حکم باطل (به وسیله گرفتن فرصت از حکم حق) است هر عکس العمل منفی یک طرفش روی خودتان است که ضررش را می‌خورید و طرف دیگرش روی دوم تشکیلات است یک ضررش هم در نتیجه است که فرصت دادید به کلمه باطل به وسیله اینکه فرصت کلمه حق را گرفته اید، یعنی کفر برای تاختن بر ما زمان می‌خواهد و هیچ گونه ارتفاقی و هیچ گونه بی تفاوتی برای تهاجم ندارد او فقط از ما زمان می‌خواهد و ما گاهی است که به او زمان می‌دهیم.

- شیطان هم برای منحرف کردن انسان محتاج زمان است

مثلاً شیطان در فساد کردن نفس آدم فقط از شما زمان می‌خواهد و می‌گوید توبه را به تأخیر بینداز، محاسبه را به تأخیر بینداز، مراقبه را به تأخیر بینداز، مشارطه را به تأخیر بینداز، مواظبت بر استغفار شب به تأخیر بینداز، از شما زمان می‌خواهد می‌گوید با القائات من ملکه دارد درست می‌شود تا خود شخص متصرف در ملکات نباشد من متصرف باشم و وقتی از خواب بیدار می‌شود دیگر نمی‌تواند کاری کند دیگر خودش هست و ملکاتش، دیگر تکان نمی‌تواند بخورد در مشت شیطان است می‌گویند وقتی که چهل سال طرف اصلاح نشد دیگر شیطان خوشحال می‌شود و می‌گوید دیگر کارش جزء ارباب جمعی ما شده است کلمه کفر و ابلیس از شما زمان می‌خواهد هر گاه شما زمان را به آنها بدهید می‌بینید که آب به آسیاب کی ریخته اید، من می‌گویم بر فرض که دوستان مسئول خلاف بگویند نمی‌گویم درست می‌گویند تردش چقدر سنگین است و

پذیرش آن چقدر سنگین است؟ اگر کار فردی باشد زیر بار ظلم رفتن باطل است ولی اگر کار تشکیلاتی باشد چطور؟ استخفاف بر تشکیلات بدترین کار بدی است که شما فرضش را می‌کنید.

برادر حسینی: ... یکی از مهمترین ریشه‌هایی که در مدیریت سابق هم همیشه این مشکل بود عدم توجیه است، گاهی ممکن است که حضرتعالی مسائلی را عنایت بفرمائید و توجیه بکنید حالا بعد خود بنده یا دوستان هم ساکت باشند ولی عملاً هم توجیه نشده ایم بالاخره تشکیلات با افراد است همین که می‌فرمائید شدت روحی لازم است تا فرد توجیه نشود این امر ممکن نیست. واقعاً باید یک راهی برای این قضیه پیدا کرد، یک طرف نمی‌شود کار کرد حضرت عالی و دوستان مثلاً مطالبی را می‌فرمایید بعد عملاً و ظاهراً دوستان ساکت باشند ولی توجیه نباشند اینها نهایتاً یک جا بروز می‌کند یا به صورت تمرد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من به نظرم می‌آید که من هر ۱۵ روز یک بار خدمتتان هستم حداقل هم یک یا الی دو جلسه دیگر که آقای محسنی در توجیه ضرائب و ضوابط و آقای صدوق در فلسفه مباحث خدمتتان هستند انشاءالله تعالی در ماه آینده مقید باشید که ضوابط انجام بگیرد آن طرفش هم صحیح است که خداوند متعال قطعاً بر فلاسفه ای که التفات این امر را به آنها نداده است و غافلند اخذ نمی‌کند، غافل را که نمی‌شود تویخ کرد و لکن برای شما که نزدیکتر هستید من عرض می‌کنم و شما انشاءالله تعالی عرض می‌کنید برای برادرها، خود من در خدمتشان هستم انشاءالله تعالی ۱۵ روز یک بار را مخصوص همین مطلب است.

برادر حسینی: مهم، مباحثه این مطلب است و الا اگر جسارت تلقی نشود ذکر عنوانها و گذشتن اینها مطلبی را حل نمی‌کند و به اصطلاح مباحثه بشوید و یک مقداری افراد توجیه بشوند ما همه ایمان قلبی به شما داریم که به هر حال مطلب بالی در کار نیست ولی مهم توجیه مطلب است که بداند این کاری را که انجا می‌دهند واقعاً همان غرض شماست و یک مطلب درستی است، حداقل متناسب با بحثهایی است که اعتقاد به آن داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: انشاء الله تعالى هم من در مباحثه برای برادران حاضر هستیم و هم اینکه شما (آقای صدوق) عصرهای دوشنبه را خالی کنید برای اینکه با برادرها بحث داشته باشیم من هم در خدمت شماها هستیم.

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين

بسمه تعالی

آموزش سیاسی

جلسه ۴

۱۸۰۶

عنوان کلی: ضرورت و اثرات وجود «محاسبه، مراقبه و مشارطه» در تشکیلات

تاریخ: ۷۰/۱۰/۹

یکی از بحث‌هایی که در باب تشکیلات داریم و باید بر آن دقت داشته باشیم این است که آیا تقسیم امور باید چگونه انجام بگیرد، یعنی کارها را باید چگونه تقسیم کنیم و این مطلب بسیار مهمی است.
- مقدمه:

- موضوع: میل، فکر و تصرف به همراه نحوه عملکرد و قدرت تصرف باید ارتقاء یابد

باید اول دقت داشته باشیم که آدم نسبت به چه چیزهایی خوب است حساسیت داشته باشد، توجه داشته باشد. قبلاً عرض کردیم که کارهای روحی آدم یک موضوع دارد یک نحوه عملکردی دارد و یک قدرت عملکرد. یعنی یک موضوع که فعل بر او واقع می‌شود یک موضوع هم نفس کیفیت عمل، یکی هم ظرفیت قدرتی که شما در اید قدرت فعلی که دارید. هر کاری را هر کسی نمی‌تواند بکند وقتی هم قدرت داشته باشید کیف متناسب با آن قدرت را باید بشناسید طرف آن قدرت را هم باید بشناسید.

پس در جریان رشد کارهای روحی ما باید رشد «متصرف فیه» یعنی موضوعی که رویش کار می‌کنیم موضوعی که طرف میل ما است باید همین طور ارتقاء پیدا کند باید همین طور موضوعش بالاتر برود نحوه عملکرد ما هم باید همین طور بالا برود. و مرتب بالا برود و بهتر بشود و قدرت عملکرد هم باید متناسب با این بالا رفتن موضوع و نحوه عملکرد شدیدتر بشود.

این ام را در امور فکری هم دارید، گاهی روی یک مسئله کوچک فکر می‌کنید گاهی هم روی یک مسئله بزرگ و حساس فکر می‌کنید، یک بچه ای روی یک بادکنک لج می‌کند گریه می‌کند متأخر می‌شود انگاه که

دنيا برايش آخر شده است حال چه شده است؟ مثلاً بادکنک او را برادر يا خواهرش برداشته است، ولي يك مقدار كه بزرگتر مي شود اگر هم تعديي يا ظلم از ناحيه برادر يا خواهر به نظرش ديگر برايش بادکنك مهمم نيست، گاهي ممكن است كه اگر يك مقداري سنش بزرگتر باشد وقتي بادكنك را بر مي دارند بگويد من اصلاً اين بادكنك را نمي خواستم بدهم به تو، يا اينكه اگر كسي برايش بادكنك بخرد ناراحت بشود و فكر كند كه اينها مرا بچه حساب مي كنند، يعني همان چيزي كه بچه كوچكي را شاد مي كند اين را متالم مي كند كه چرا كادو يا تعارف برايش بادكنك گرفته اند و به من هديه اش مي كنند و مي گویند كه من چه عمل خلافي انجام داده بودم كه شما مرا توبيخ كرديد كه مي گوئيد اين بادكنك براي تو.

اين مطلب را بايد توجه داشت كه اگر دنيا را بدهند به عارف، عارف زجر مي كشد مي گويد خدايا مگر از چشم تو افتاده ام كه ديگر حلاوت مناجات را از من گرفته اي، حلاوت خدمتگذاري براي خودت را از من گرفته اي. اشتغال به دنياي اين شكلي را به من داده اي حالا اگر با سلام و صلوات دست بوسي و احترام گذاشتند و چلوخورشت هفت رنگ براي آقا درست كردند اما اين نتواند با اين اقبال مردم كاري مثبتي انجام بدهد فايدهاي ندارد اگر همين آدم از اين اقبالي كه مردم مي كنند بتواند با كفار مقابله كند مسئله عوض مي شود، ديگر اين مردم را مي خواند نه به لحاظ اينكه به او اقبال كنند بلكه مي خواهد اقبالي را كه مي كنند خرج اسلام بكنند، آن وقت خوشحال مي شود از اين اقبال چرا چون مي بينيد كه دارد دلالي مي كند كه ببرد در خانه مولا اين را توفيق مي داند اين را عارف مشغول شدن به دنيا نمي داند حالا اتفاقاً هم نرسيده كه زيارت و مناجات بكند ولي لذت مناجات را در مقابله با كفر مي چشد خوف و خطر هم دارد.

- با ايجاد توسعه روحي در مردم مي توان آنها را به مبارزه با كفر در موضوعات بزرگ سوق داد

حالا اگر ما دقت بكنيم كه مي شود مردم را برد به مقابله با كفر در چه موضوعي؟ در موضوعات جزئي يا در موضوعات بزرگ؟ كيفيت بردن مردم چگونه است؟ با ايجاد توسعه روحي در مردم توسعه روحي كه براي مردم حاصل شد همراه آن توسعه ذهني هم حاصل مي شود و همراه آن انظباطهاي لازم عمل را هم پيدا مي كنند هكذا نسبت به اعمال عيني.

ب - رفتارها به سه دسته روحی، ذهنی و عینی تقسیم می‌شوند

به عبارت دیگر ما رفتارها را (به اجمال) به سه دسته تقسیم می‌کنیم (فعلاً) نمی‌خواهیم به دقت در بحث بپردازیم) یک دسته افعال روحی هستند و یک دسته افعال ذهنی و یک دسته افعال عینی خارجی. هر سه دسته را به حسب موضوع و کیفیت ارتباط، یا کیفیت عمل، یا به حسب «ظرفیت، قدرت و فاعلیت» حداقل سه تقسیم می‌خورد، حالا آیا تک تک اینها باز هم قابلیت تقسیم دارند؟ بله (تک تک اینها قابلیت تقسیم دارند).

ج - در مرحله اول رشد باید وضعیت روحی، ذهنی و عملی را در سطح بسیار کلی مواظبت کرد

تا چه میزان باید اینها را ضرب در هم کرد عرض می‌کنیم که میزان سعه عملکرد شما در چه حدی است اول کار خوب است که انسان در سطح بسیار کلی وضعیت روحی و ذهنی و عملی را مواظب باشد، ولی متناسب با هر مرحله از توسعه و رشد طبیعتاً تک تک این اموری هک عوض می‌شوند در بقیه ضرب می‌شوند یعنی معین می‌شود که موضوعی که در عمل عینی طرف فعل روحی قرار گرفته است چیست؟ یعنی اینکه شما چه کاری را برای خدا انجام می‌دهید قابل ملاحظه و محاسبه است، هم در نفس نیت که ببینیم خالص است یا نه، هم در کیفیت عمل باید دید که آیا حساس هستیم تا یک عمل متناسب پیدا کنیم یا نه، هم در وضع توانایی و ناتوانی و هم حتی در خود کلمه قدرتی را که می‌گوییم می‌شود گفت که این قدرت آیا قدرتی شدید است؟ قریب است؟ نزدیک به مولا است یا خیر؟ متناسب با چه نحوه عملکرد متناسب با مقصد است؟ در چه مرحله از راه متناسب با مقصد است، بین یک کودک با یک جوان با یک پیرمرد باید فرق گذاشت.

د - در سطح اول کنترل رشد سازمانی، باید حداقل ۲۷ وجه برای هر عمل مورد بررسی قرار گیرد

در رشد سازمانی حداقل باید ۲۷ وجه برای «هر عمل» مورد بررسی قرار گیرد در رشد سازمانی اگر سازمانتان کمتر از ۲۷ وجه داشته باشد لنگ می‌زند (هر چه این ۲۷ وجه بیشتر توسعه پیدا کند و در هم ضرب شوند محاسبات دقیق تر خواهد بود مثلاً این کالائی که جلوتان است (این میکرفون) وقتی به آن علاقه

دارید که در جهت مقصد شما برایتان یک کارائی و اثر و ارزشی داشته باشد، علاوه بر علاقه ای که به آن دارید و ارزشی را که می‌گویید دارد و می‌ارزد و می‌خرید صحیح است که بگویید یک کیفیت تأثیری هم دارد که اگر نسبت تأثیر بالاتر از آن در کالائی دیگر بوجود آمد شما این را رها می‌کنید و دومی را می‌خرید. فرضاً میکرفون یقیناً ای آمده است که کارائی بهتر دارد و بهتر ضبط می‌کند لذا آن را که کارائی کمتر در جهت مقصد دارد را کنار می‌گذاریم.

پاورقی: کالا بار فرهنگی دارد لذا تمام هویت آن در جهت مقصد شما منحل نمی‌شود

حالا آیا می‌توانید بگویید که اینها یک فرهنگی و یک دلبستگی می‌آورند؟ اولش ممکن است انسان بگوید که نه فرهنگ نمی‌آورند ولی اگر این را به صورت یک حرف نگاه کنید بریده از سایر کالاها نمی‌توانید معنایش کنید، باید این را با ضبط (با تمام تشکیلات) و با برق و با خصوصیاتی که در جامعه کاربرد دارد همه را با هم ببینیم بعد این را و وسیله حمل و نقل متناسب را و چاب و تکثیر متناسب را و همه ابزارهایی را هک لازم دارد همه را حاسب کنید، یعنی اگر کلیه محصولات را که مصارف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی دارد و تبدیل شدنش در جهت مقصدی را که دارید ببینید آن وقت می‌بینید به آن نحوه که شما می‌خواهید همه هویت آن در جهت مقصد شما منحل نمی‌شود.

۱ - تولید هر کالال از الگوی تولید، توزیع و مصرف خاصی پیروی می‌کند

می‌گویید یعنی چه؟ می‌گوییم اگر این ضبط صورت را تنها ببینید تا کارخانه ژنراتور و برقی را ببینید و یا تا آوردنش را از خارج ببینید (بدون اینکه مبادله عرض بشود به اینجا نمی‌آید باید یک مواد خامی برود تا این کالا بیاید) اگر این را در الگوی توزیع جامعه ببینید که این یک راهی دارد که مصرف این بدون یک نحوه تولید ممکن نیست اگر ضبط صوت آن قدر فراوان باشد که دست همه باشد، این معلوم می‌کند که این یک نحوه تولید و توزیع و مصرف خاص دارد، این اتفاقی به دست شما نمی‌رسد و مثل میوه جنگلی خودرو، سبز نمی‌شود یک جا تولید می‌شود و بر یک اساسی به دست شما می‌رسد، اگر همه را نگاه کنیم ملاحظه می‌کنیم که مثل کلمات است که از ترکیبش جمله درست می‌شود و هر استفاده ای از آن ممکن نیست

درست است یک نفعی برای شما دارد و اما در مقابل هم یک نفعی برای دشمن شما دارد ، تا شما چطوری از آن استفاده کنید، نسبت تأثیری که دارد در عینیت میزانش که شما استفاده می‌کنید بیشتر باشد یا میزانش که او از شما استفاده می‌کند جای وارد شدن در بحث اقتصادی آن نیست و صرفاً مجبوریم که اشاره بکنیم.

۲ - کالا بر محور علاقه اجتماعی تولید می‌شود

اشیائی که اطراف ما هستند بر محبت مردم متکی هستند همان گونه که برهان در استنتاج خود به مقدماتش متکی است مقدمات چگونه برهان را تحویل می‌دهند علاقه ها هم در یک مجموعه از محصولات تقسیم می‌شود و شما را به این طرف و آن طرف می‌کشاند.(پایان پاورقی)

شما چگونه می‌توانید این علاقه ها را تقسیم کنید، چگونه می‌توانید نسبت تأثیر خودتان را اندازه گیری کرده و بالا ببرید، چگونه می‌توانید مرتباً عملکرد سازمان را به طرف توسعه ببرید، منحصرأ مشروط به این امکان پذیر است که شما نسبت بین علاقه ها را مرتباً اصلاح کنید.

- اصل بحث: ضرورت و آثار مطلوب وجود «محاسبه، مراقبه، مشارطه» در تشکیلات

الف - در تشکیلات هم همچون اخلاق فردی محاسبه مراقبه، مشارطه لازم است

چگونه در اخلاق فردی می‌گویید تهذیب نفس بکن محاسبه، مراقبه، مشارطه کن بین که ایا این حالت تو حرص یا بغض یا شجاعت، یا خمود یا عفت یا سایر ملکاتاست یا خیر، چگونه می‌گویید اوصاف نفس را و نسبت بین کارها را بسنجد بین اینجا که عصبانی شده ای از روی شجاعت بود یا از روی غضب، مذموم بود یا نبود، اینکه وقتی بشارتی به تو بدهند سرعت به خرج می‌دهی سرعت، عصیان بود (و اذا بشرت بما خرجت الیها عصا) (وقتی که شما را به یک معصیتب شارت دادند شما می‌رود دنبالش و با سعی هم حرکت می‌کنید) یا اینکه این شدت عشق الهی بود همان گونه که می‌گویید در تهذیب فکر کن ببینید که حالا به شخصیتتان برخورد که بلند شدید کار کردید یا از شخصیتتان دفاع کردید یا اینکه برای خدا کار کرده اید این غیرت غیرت الهی بود همت الهی بود، یا همت فاسد بود در تشکیلات هم عین همین مسائل باید وجود داشته باشد.

من مثال می‌زنم برایتان نباید به نفس خوشبین باشید هر کاری که می‌کنید به نفس سختگیر باشید و به لطف خدای متعال امیدوارم به قول بعضی از عرفا اگر نماز و روزه می‌فرماید نفس حیلست است فکری بایدت ببین چه شده که حالا می‌گوید نماز و روزه بخوان فعل خیر را ترک نکنید ولی محاسبه هم نکنید. یا مثلاً زن خانه خسته شده از کار لونده می‌دهد و شما بلند می‌شوید و می‌رود کاری بکنید فرضاً لباس می‌شوید یا جارو می‌کنید یا کاری می‌کنید این کار را برای چه می‌کنید؟ به عنایت شما برخورد کرده و برای اینه او را متذکر کنید کار می‌کنید یا «لله» حرکت می‌کنید «و اذا بشرت بما خرجت الیها عسا».

- بدون همکاری تشکیلاتی مقابله با کفر و دفاع از حق ممکن نیست

این امر برای تشکیلات هم عیناً است نگوئید این را ظلم بر خودمان می‌دانیم چون می‌خواهید همکاری سازمانی بنمایید و یقین کرده اید که اگر همکاری سازمانی نکنید نمی‌توانید با دشمن مقابله کنید. دشمن در دستگاه خودش از جمع کیفی نیروها (نه جمع کمی) بهره می‌برد یعنی اصلاح تصمیم‌گیری، تفکر و عمل تصمیم‌گیری مربوط به روح، تفکر مربوط به ذهن، عمل هم که عمل خارجی عینی است، کفار از این مطلب استفاده می‌کنند که با اصلاح اینها در جهت توسعه عملکرد سازمانی خودشان بر افرادشان رشد ایجاد کنند. اگر شما آن رشد را نتوانید ایجاد بکنید مقابله نمی‌توانید بکنید.

- بدون همکاری تشکیلاتی پرچم توحید به زمین مانده و جامعه اسلامی عملاً زیر پرچم کفر کشیده می‌شود اگر مقابله نتوانید بکنید پرچم توحید و کلمه توحید زمین میماند و پرچم کفر بلند می‌شود شما عملاً زیر پرچم کفر کشیده می‌شوید در عمل مجبور به انفعال و عمل به عنوان ثانوی خواهید بود و حکومت بر شرایط به دست کفار خواهد افتاد حالا اگر به وجه سیاسی نیفتد و به وجه فرهنگی نیفتد به وجه اقتصادی خواهد افتاد شما سعی بر این مطلب داشتید.

ب - تهذیب تشکیلاتی برای اصلاح تصمیم‌گیری عناصر ضروری است

حالا می‌گویید که اگر مرا محاسبه بکنند و یا محاسبه ای که من نسبت به عملکرد تشکیلاتی انجام داده ام را بیاورند با یک مراقبه تشکیلاتی که از طرف مأمور تشکیلات واقع شده مقابله کنند (چه مأمور سیاسی،

فرهنگی، اقتصادی، محاسبه ای بکنند) و یک جمع خرجی داده بشود که نتیجه اش این بشود که مشارطه با من بکنند به من بر می خورد.

چرا می خواهند مشارطه بکنند که اگر سر وقت آمده ای این امتیاز، و اگر ربع ساعت دیر آمده ای این ضعف را پیدا می کنی اگر نسیم ساعت شد این ضعف بیشتر می شود از نیم ساعت بیشتر شد از نظر سیاسی مردود شناخته می شوی؟ چرا می خواهید این کار را بکنید من که خوب می فهمم ما می گوییم خوب می فهمی ولی خوب تصمیم نمی گیری حساسیت نسبت به تصمیم هم مهم است.

۱ - سهل انگاری مؤمنین در شرایطی که کفار توانسته اند کار جمعی کرده و وجود مختلف افعالشان را به محاسبه بکشند، جایز نیست.

دشمن شما در تصمیم گیریش توانسته کار جمعی راه بیندازد دشمن دین شما، مقصد شما، دشمن اولیاء شما توانسته در این ۲۷ وجه یعنی در هر کدام از روح، ذهن، عین در ۳ فصل از «ظرفیت تعلق، جهت، قدرت عاملیت و فاعلیت» نسبت به افعال حساب بکشند، شما اگر سهل شمردید و به شما برخورد، ببینید این برخوردن برای چیست؟

۲ - پذیرش ضوابط تشکیلات خلاف حق فرد نیست بلکه رعایت حق اعظم (دفاع از کلمه حق) است چرا عدل نمی دانید یک بار عکس العمل خودتان را محاسبه کنید ببینید که این عکس العمل موافق جلو رفتن کلمه حق است اینکه می گوئید ناحق است این مطلب آن حق جزئی را در کنار یک حق کلی ببینید حق است یا نه؟! شما برای هر چیزی یک خرجی می کنید و یک درجه از تسامح را روا می دانید می خواهید یک کیلو پرتقال یا لیمو شیرین بخرید و ببرید منزل میوه فروشی که می خواهید از آن میوه بخرید ۲ ریال گرانتر از میدان استو حساب می کنید باید ۲۰ ریال کرایه اتوبوس بدهم و نیم ساعت هم وقت خود را تلف کنم می گوئید ضرر دارد بروم دنبال ارزانترش صرف می کند که ۱۰ ریال هم گرانتر بدهد از این بخرم، چطور شد که در یک امر دنیایی محاسبه صرفه و ضرر را می کنید و بعد می گوئید به صرف است و می ارزد، ولی در

یک امر آخرتی می‌گویید که نه اگر بنا باشد این ظلم به ما بشود اصلش ما حاضر نیستیم، یعنی آن وقت کار فردی بهتر است.

۳ - ضعف مدیریت توجیه گر تمرد تشکیلاتی نیست

حالا ما گیریم که در گزینش مسئول یا اشتباه شده یا اعمال غرض شده یا ناشی از سوء نیت و سوء اختیار یا سوء مدیریت یا سوء علم یا جهل یا غرض خوب ما این را می‌پذیریم نه دستگاه دستگاه معصوم از خطا نه در غرض و نه در علم ولی سئوالی که برای خودتان طرح می‌کنید این باشد عدم اتیان و تمرد از این سازمان، این ضررش چقدر است در خدمتگذاری به مولا چه ضرری دارد. علاقه ام به مسئول کم بشود یا علاقه دیگران را کم کنم شروع کنم صحبت کردن چه چیزی را سست کردم کسی که سعی می‌کند علاقه تشکیلات یک جمع کوچک را به تردید برساند تشکیلات را ضعیف کرده است بزرگترین شکل کلمه توحید همین ضعف کوچک تشکیلاتی آنجا است که در قیامت اگر به آن بگویند که از این فساد تر پیدا نکردی که دفع افسد به فاسد کنی چه جوابی خواهد داشت؟ بین خود و خدا می‌توانی بگویی که اینجا فاسد داریم یا نخواهم داشت؟ برخوردن تأثر، شجاعت و سبقت در علم و سبقت در قول را از شما حساب می‌کشند در فعل یا در ترک فعل حساب می‌کشند. اگر خودتان به حساب بکشید ملاحظه می‌کنید که همراه توسعه تشکیلات وضع اخلاصتان بهتر می‌شود پرورش حقیقی پیدا می‌کنید.

خوب اگر با زن خانه صحبتش بر سر این لباس شستن شد و شما هم شستید با چهره باز هم شستید این شستنش محاسبه دارد. (چرا نکند این انجام دادن برای عنایت باشد) و نشستنش هم محاسبه دارد) که نکند این ترک هم برای عنایت باشد بهانه می‌کنید که من کار چنین و چنان کردم که اگر این کارخانه را نکن شق المقر می‌کنم در حالی که ایندرست نیست به این شخصی را که الان در ضعف است رسیدگی کارهای دیگر هم درست می‌شود بکن فاعل فعل تو که نیستی خداوند متعال است امداد می‌شوی، نه ترکش و نه فعلش موجب این نمی‌شود که شما غفلت کنید.

۴ - خود برادران باید مأمور محاسبه رفتار خود در تشکیلات باشند

باید در باب یک تشکیلات هم که هستید همین طور باشید برای برخوردی مثل آن که این فعل را ترک نمی‌کنم و یا می‌کنم! این ویفه را انجام می‌دهم یا انجام نمی‌دهم اصلاً این کار به عهده من نیست! چرا این ضابطه را گذاشتید؟ چرا فلانی سخت می‌گیرد؟ یک وقتی را (حالا قبل از نماز صبح باشد یا آخر شب باشد) بگذارید برای دقت کردن، اگر هم وقت معین نمی‌گذارید آن اوقاتی را که به نظرتان می‌آید بی کار هستید به هر حال شما در ماشین تشریف می‌برید به منزلتان و مشغول کار نیستید این کار را انجام دهید. گاهی ممکن است انسان خودش صحبتی بکند و یا از دوست علمیش استفاده کند. گاهی هم ممکن است بگوید حالا یک لحظه فکر کنم که چه کار نمایم شما خودتان حساب کنید، تشکیلات محاسبه کند یا نکند حتماً حسابی در کار است شما خیلی می‌توانید رشد کنید. این سرمایه خیلی در آمد و عایدات دارد در عوض خیلی هم فرار است.

ج - برای ایجاد توسعه همه‌جانه تهذیب در کلیه جهات لازم است لذا باید از مشارطه تشکیلاتی استقبال کرد.

عنایت داشته باشید بر اینکه اگر بنا باشد توسعه روحی، ذهنی و عینی پیدا کنید باید در کلیه جهات مراقبت و محاسبه و مشارطه داشته باشید، باید از مشارطه تشکیلاتی خوشحال بود باید گفت این برایم یک تذکر و یادآوری شد. گفتند که محروم حاج آقا میرزا شوشتری رضوان الله تعالی علیه از مراجع بودند که منبر هم می‌رفتند در یکی از بیانات روی منبر فرمودند که من امروز با الاغ خودم مباحثه کردم الاغ مرا شکست داد و بعد گفتند وقتی که از الاغ پیاده شدم و افسارش را بستم الاغ تکانی به خودش داد من به نظرم آمد که خوشحال شده که مرا سالم رسانده برایش حق دیدیم که زبان حالی برایش بگویم من که بار خودم را سالم به مقصد رساندم تو بار خودت را چکار کردی این امانت ولایت الهیه این امانت را برایش چکار کردی طرفداران معاویه در طرفداری از باطل محکمند اما طرفداران علی بن ابی طالب و آقازاده عزیزش در طرفداری از آقای خودشان چگونه هستند.

یک وقتی است که آدم روزی که نمره اش را می بیند آن روز آخر ماه ۵۰ دقیقه هم که شده سعی می کند که خودش را به قبرستان برساند می گوید آن چه که در این ماه به من نمره داده اند چه خوب چه بد، یک روزی هم اینجا به من نمره می دهند بعد متوجه می شود که این نمره چه نعمتی بود که من متذکر شوم، بعد می گوید این ضوابط مثل یک ستون دارد کمک می کند زیر بغل مرا می گیرید، مثل آدمی که یک مدت راه نرفته و پایش از اینکه مدتی راه نرفته فیبره شده می خواهند یک کاری بکنند که یواش یواش راه بیافتد. انشاءالله تعالی شما در مقصد کمک و خدمتگزاری به کلمه توحید در تشکیلات کار می کنید و وجود مبارک ولی عصر(عج) هم معطی نعمت ها و ارزاق هستند چه ارزاق روحی، چه ذهنی چه عنی باشد.

عرض کردم اینکه شما دعا می کنید خداوند مرا از ممتثلین به اوامرت قرار دهد آیا ایشان فقط در زمان ظهور امر دارند، و ممتثلین به اوامر می خواهند و الان واقعاً امری ندارند، الان خوشحال هستند که به دین جدشان بد می گویند الان خوشحال هستند که مسلمین راه عمل کردن به اسلام را در سطوح لازمه بلد نیستند و از ابزار کفار استفاده می کنند شما می گویند پول سهم امام را می شود به طلاب داد برای اینکه کشف رضا در این امثالها نیست اینها جزء امثالها به حساب نمی آید.

یک وقت آدم این کارها را می کند به نظرش می آید که برای دنیا مؤثر است خوب اگر برای دنیا باشد که راهش پیدا است آسان است خواندن طب و مهندسی و خواندن این چیزهایی که متفکرین درست کردند و به عبارت ما این خُذع شیطان این حیل شیطان او وساوس ابلیس راه آن است.

شما خیال می کنید خناس از چه راهی عمل می کند؟ از طریق تمایلات، شما را به دنیا وسوسه می کند آن هم نه فقط به یک صورت خاص بلکه به انحاء مختلف.

۲ - انسان نباید در تشکیلات خود را به انجام کار ناقص راضی کند

به هر حال ضوابط تشکیلات میل تشکیلاتی را در ۲۷ وجه بالا می برد، انسان نباید قانع شود به اینکه کاری که انجام می دهد ناقص باشد.

مثل این است که مولا از آدم آب بخواهد، آدم بردارد یک آب گل آلودی در یک کاسه سفالی برای مولا ببرد و رویش را هم برگرداند و بگوید این را زهر مار کند آن که احتیاج به آب آوردن شما ندارد که هزار بار منتش بر سر شما است، برای چه کسی ناز می‌کنید، برای کسی که اصل وجودت به تبع اوست و به تبع یک تسبیح او، هزاران هزار مرتبه از شما بالاتر ایجاد شده است، هر خیری که در نامه عمل شما است منسوب به آن آقایان است و هر سوئی که در آن هست منسوب به نفس است نهایت بزرگی را تماشا کن اینکه دستور می‌دهند که خیرات را در نامه اعمال شما بنویسند این از بزرگواری آنها است «و من عقوبات المعاصی جنبتنی حتی کانک استحييتنی» ما معاصی مختلفی داریم و دوری می‌جوییم از اینکه ما را بگیرد مثل او از ما طلب دارد، باز هم مگر ما از رو می‌رویم «کان لی التطول علیک» پس یعنی ما یک منتهی بر سر او داریم.

۳ - امکان خدمت به اسلام و مبارزه با کفر در یک تشکیلات الهی حجت را بر انسان تمام می‌کند و جای تردید باقی نمی‌گذارد

شرایط را برای ما خدای متعال درست می‌کند مگر چیزی به ذهن ما برسد، تک تک ما به همدیگر آزمایش می‌شویم یعنی تک تک ما به مواهب خدای متعال آزمایش می‌شویم گاهی این موهبت را متشکریم گاهی این موهبت را قبول نداریم به شما برادران عرض کنم که خیلی‌ها مایلند در یک تشکیلات الهی که کنترل آنها را در توسعه روحی، ذهنی، عینی در امر فرهنگ به دست بگیرد و در جهت مبارزه با کفار قدم بردارد فعالیت کنند همچنین نصیب آنها نمی‌شود، لذا بر ماها حجت تمام است تا جان خودمان را فدا کنیم هر چند یک احتمال خیلی کوچک مطرح باشد، وقتی خدای متعال مثل ابر بهار نعمت را بر شما بارید مسامحه در امر نعمت، و وسواس جایز نیست.

د - رعایت زمانبندی تشکیلات موجب «از بین رفتن تردید در عمل»، «انضباط در عمل» و «اصلاح قدرت تصمیم‌گیری» است

۱ - شک در روح یقین را، شک در ذهن برهان را و شک در عمل حق را می‌شکند

وسواس پیدایش شک در عمل است در وضعیت روحی که شک پیدا میشود خیلی بد است خیلی بد منزلتی است، گاهی شک واقع می‌شود در تطرق احتمالات واقع می‌شود و قدرت استظهار را از بین می‌برد، و در روح که پیدا می‌شود شکننده یقین است خیلی خطرناک است، در ذهن که پیدا می‌شود شکننده برهان است، در عین که پیدا می‌شود شکننده حق.

- باید با شک در عمل مبارزه کرد و وظائف محوله در تشکیلات را در زمانبندی خود تحویل داد

یک مقاله می‌دهند دست من بنویسم دو سطر که می‌نویسم شک می‌کنم بلند می‌شوم رویش خط می‌کشم این نحوه عمل را باید درست کرد، چون در قدم اول که نمی‌شود راه آخر را رفت بعد از مقاله دوم و دهم می‌شود انتظار مرغوبیت داشت، نه از همان مرحله اول، البته با یک مراقبتهایی با یک سیرهایی کم کم قدرت راه افتادن پیدا می‌کنید و به مرحله مطلوب هم می‌رسید از نماز بالاتر نیست ۳ بار شک کردید می‌گویند به شک اعتنا نکن شما یک مقاله می‌خواهید بنویسید مبتلا به شک می‌شوید ابلیس می‌خواهد مرغوبیت مقاله را وسیله قرار بدهد برای اینکه کار تشکیلاتی نکنید، در تشکیلات نه سهل انگاری کردن جایز است و نه بیش از میزان لازم به کار پرداختن، زمانی را که معین کردند مقید باشید کار را در همان زمان انجام بدهید.

۳ مرغوبیت سیاسی کارها از مرغوبیت فرهنگی و اقتصادی مهم تر است

خیال نکنید در تشکیلات مرغوبیت اصل است، مرغوبیت در مرغوبیت سیاسی اصلتر است، نسبت به مرغوبیت فرهنگی چه برسد به مرغوبیت اقتصادی که نحوه عبارات یک مقاله باشد، بپذیر که دیگر روی کار تو انگشت بگذارد و بگوید که اینجا را غلط نوشتی دنیا که آخر نمی‌شود کم کم درست می‌شود، نه سهل انگاری کن و تسامح و تکامل کن و نه وسوسه و مرتباً مسئله شما این باشد که دشمنان اولیاء ما دارند با هم کار می‌کنند با اینه قلوبشان متشتت است «تحسبهم جیمعاً و قلوبهم تشتتی» با اینکه قلوبشان متشتت است ولی عملکردشان هماهنگ و منسجم است به همین لحاظ توانستند این همه بسط نفوذ پیدا کنند ما با این امراض که در مراحل مختلف عملمان وجود دارد نمی‌توانیم همکاری کنیم و از هر کجا باشد نفس می‌گردد و بهانه

پیدا می‌کند. برادران به همان اندازه که باید نفس خودشان را در سهل انگاری نسبت به فهم مطلب توبیخ کنند باید به همان اندازه نسبت به سهل انگاری در به موقع رساندن وظائف محوله دقت کنند.

- اگر کالمحوله ناقص تحویل شود بهتر از تحویل آن در خارج وقت مقرر است

کوچک نشمارید نگوئید که فایده ندارد یک چیزی باشد که به درد بخورد چیزی که به درد نخورد آدم ندهد بهتر است، به وجود مبارک بر می‌خورد اگر کسی دست بگذارد روی حرفتان

۴ - رعایت زمانبندی های تشکیلات موجب انضباط در عمل و اصلاح قدرت تصمیم گیری در همه شئون می‌شود

نگوئید چه فایده ای دارد؟ فایده دارد، فایده اش این است که کم کم انضباط در عمل پیدا می‌شود، انضباط در علم یعنی اصلاح قدرت تصمیم گیری اصلاح تصمیم، اگر در رفتار ظاهری درست شد اصلاح تصمیم در ذهن هم انشاء الله تعالی پیدا می‌شود و اصلاح تصمیم در امر ذهن یا وجه اش خوب فهمیدن است و یک وجه دیگر آن افزایش ظرفیت تعلق است یعنی انگیزه فهمیدن و نیت شما را در فهمیدن اصلاح می‌کند اگر اصلاح در اوصاف محقق شد. دیگر شوق و خوفتان احساس و حد تألم شما الهی می‌شود.

شرع مطهر در مورد اعمال نفرموده است که اگر نمی‌توانی نماز باحضور بخوانی اگر نمی‌توانی نماز با خصوصیات روحی، ذهنی خوبی بخوانی (بخاطر اینک دلت و ذهنت همراه نیست) نخوان، بلکه فرموده که از همان لفظ شروع کن و بقیه را هم یواش یواش به دنبالش باش اصلاح می‌شود.

اول کار برادران سر وقت و منضبط تحویل دادن را مراقبت کنند و قتهایی که برای کارها گرفته شده است و قتهایی نیست که ضیق باشد. یک بحث را به مدت یک ساعتی الی ۱/۵ ساعت من خدمت برادران مزاحم می‌شوم و یک بار هم نوار آن را گوش می‌دهید جمعاً می‌شود ۳ ساعت و دوبار مطلب را عنایت کردید و یک مباحثه هم انجام می‌دهید به مدت ۱/۵ ساعت یعنی ۳ بار مطلب مرور می‌شود، جزوه هم که تقدیم می‌شود خدمتان (که خودمثل یک متن کتاب دارای فهرست است) اگر در مدت ۱/۵ ساعت ملاحظه کنید روی هم می‌شود ۶ ساعت، و به این ترتیب مطلب چهار بار تکرار می‌شود بعد از این چهار بار برادران در جلسه توجیهی

شرکت کردند که اگر اشکال داشتند یا در جزوه مطلب را متوجه نشدند یا بین جزوه و نوار اشکال داشتند سؤال کردند و اشکالشان رفع شده است، بعد از ۶ ساعت یک ساعت و نیم در جلسه می‌آیند این می‌شود ۵ بار. حالا بعد از ۵ بار، با در دست داشتن یک جزوه یکخلاصه نویسی از روی جزوه سخت است؟ حالا بین خود و خدا آنهایی که برای دکترا به دانشگاه می‌روند و محفوظات می‌خوانند در قیامت بر حجیت نیستند. این همه اشکال تراشی که من و شما می‌کنیم آنها می‌کنند یا آنها چشمشان به این است که این منصب را برای یک عمر می‌گیرند و نان پشتت است. حالا من سؤال می‌کنم این نوشتن جزوه بعد از ۵ بار تکرار یک مطلب و داشتن یک متن (ولو اینکه از رویش رو نویسی کنید گفتیم قبول کنند) ۶ ساعت هم برایش گذاشتن آن وقت جزوه را با تأخیر دادن زشت نیست؟ درنامه عمل آدم منعکس نمی‌شود حالا اگر تشکیلات این را به حساب آورد و گفت بعد از ۶ ساعت جلسه و ۵ مرتبه یک ساعت و نیم برای نوشتن مطلب کافی است و باید آن را برای مناظره به همراه بیاورد باید تقریر را ننوخته باشد؟ و مرتب آن را به این روز آن روز بیندازد؟

شبهای زمستان دارد تمام میشود ولی ما که نرسیده ایم به بیداری شب در زمستان ما که به استغفار و عادت دادن خود به استغفار در شب طولانی موفق نشده ایم در شب تابستان موفق می‌شویم؟ شب تابستان تا بخواهیم اذان صبح است اگر بنا باشد که نفس عادت کند به چیزی همین زمستانی را وقت داریم تا ماه دی گذشته است شما یک ماه الی چهل روز شب نسبتاً بلند دارید بعدش شبها شروع می‌کند به کوتاه شدن، دعای ابوحمزه را همان در ماه رمضان باید خواند که دیگر وقتی هم نیست که آدم فکر کند معنایش چیست می‌خواهد زود تمام کند این شبها نمی‌شود خواند و این مناجاتها بهترین روش برای حرف زدن با خدا نیست تذکر: تا زمانی که ضوابط تشکیلات سهل است باید خود را تطبیق داد تا بعداً فرصت عمل از فرد و تشکیلات سلب نشود

حالا من از شما سؤال می‌کنم یک شرایطی پیدا شده و ضوابطی برای شما گذاشته شده این ضابطه ها نعمت است، اگر بنا شود با وجود سهولت ضابطه ها تمرین نکنید فردا که ضابطه ها تغییر کند و سخت تر بشود

راحت است؟ یا اینکه می‌گویید ضابطه‌ها را همین‌طور نگهدارید، تشکیلات کفار جلو می‌رود خوب برود. ضابطه‌ها که سخت شود فرصت عمل گرفت شد، خوب آقا ۷ تا ۸ کار با هم دارد و نمی‌رسد خیلی خوب ولی کفار تعیین اولویت سرشان می‌شود. آنها شیطان خوب تعیین اولویت را یادشان داده است، ولی آیا مولای ما برایمان تعیین اولویت انجام نمی‌دهد، مثلاً اگر شما اخلاصی را که اولیاء شیطان به شیطان در دنیا پرستی دارند شما به خدای متعال و به ولی عصر(عج) داشته باشید به شما نشان نمی‌دهد برایتان یقینی نمی‌کنند؟ هیهات، هیهات، انسان عذرش را می‌تواند بیاورد جدلش را می‌تواند بکند «اکثر شیء جدلاً» ولی این مربوط به دنیاست در آخرت از این حرفها نیست.

به هر حال وظیفه ما تذکر دادن است پاسخ نسبت به پرسشهایی است که نسبت به امر تشکیلات داریم، یاد آوری کردن است برای اینکه هم محبتها، هم (در جوانب مختلف) هم تفکرها، هم عملکردها اصلاح بشود، باید بتوانید تمایلات تشکیلاتی را توسعه بدهید موضوعاتی که برایتان طرح می‌شود بر اساس این ضوابط تغییر و این دلیل رشد شما و همکاری شما در این رشد است.

این حرفها را چه من بر آن مؤمن باشم چه مؤمن نباشم به گوش شما رسیده است و مبتلا به آن هستید و این ابتلاء هم در مهمانخانه خدا در عالم دنیا (که امکان پرورش در آن سهل است) وجود دارد.

امکان پرورش در عالم برزخ هم است نهایت فشار دارد، آنجا با «نار» اصلاح می‌شود آنجا هم آدم پرورش پیدا می‌کند و لکن دواایی که اینجا است فرق دارد مثل کسی است که با میوه جات لذیذ برایش معالجه ایجاد کنند اما دواایی که در آنجا است مثل جراحی است آنجا زجر دارد تا از روح چیزهایی را بکنند و روح بخواهد به کمالاتی برسد.

نگویید که چرا برای یک چیزهایی کوچک یا ارزشهای مهمی را قرار داده اید حالا من چه یک ساعت دیرتر از این جزوه را بدهم چه یک ساعت زودتر، بگویید اینها غرضشان از مطلب جزوه تنها نیست بلکه غرضشان اصلاح عمل و پرورش من هم هست مرا در این مطلب کمک می‌کنند اگر د ر امورات دیگر کسی نیست که عملاً ما یآوری کند، در این امر یک نفر مرا یار و یاور است.

طبیعتاً تا ماه آینده معاونین سیاسی، فرهنگی، اقتصادی معین می‌شوند و ۳ تا شورای ارزیابی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تعاریفش همراه و ضرائب عمل کردنش نسبت به این ۳ وجه خدمت آقایان تقدیم می‌شود و عمل می‌کنند و اصلاح می‌کنند و همکاری می‌کنند انشاء الله تعالی و هر کدام از شماها در موضع خودتان یک امری را مواظبت می‌کنید. انشاء الله تعالی امیدوارم که همگی شما موفق و مؤید باشید خداوند خیرات و برکات را به صورت وافر نازل کند، خدا همه ماها را شاکر نعمتهایش قرار بدهد، خدا همه ماها را موفق به خدمتگزاری به ولیش قرار بدهد. خدا برای شیطان در ما حظی قرار ندهد، خدای متعال صدق را در همه مراتب عمل ما جاری کند، ولایت ولیش صلوات الله وسلام علیه را بر همه مراتب ما جاری کند، انشاء الله تعالی امیدوارم که موفق باشید و بتواند خدمات بزرگی را به اسلام بکنید.

و صل الله علی محمد و آله الطاهرین

بسمه تعالی
آموزش سیاسی

جلسه ۵

۱۸۰۷

عنوان کلی: توضیح دو نکته اخلاقی پیرامون تشکیلات:

۱. آثار توبیخ در تشکیلات

۲. تشریح وظائف معاونت سیاسی در تشکیلات

تاریخ: ۷۰/۱۰/۲۳

- مقدمه:

الف - نفس می خواهد که انسان همه تقصیراتش را متوجه دیگران نماید

گاهی به نظر می آید که نفس می خواهد سر انسان کلاه بگذارد و همه قاضای و تقصیرات را گردن دیگران بیندازد و خود شخص را بی تقصیر جلوه دهد. نفس در این زمینه بسیار هنرمندانه و متناسب با ظرفیت استعداد و قدرت تطبیق احتمال و جولان ذهنی فرد عمل می کند و به همان میزان می تواند بر این مرکب سوار شده، مهار او را به دست بگیرد و هر جا که خواست ببرد.

اگر به آیه شریفه «لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین» توجه داشته باشید، نفس می خواهد بر عکس آن را، یعنی (نعوذ بالله) بگوید، «سبحانی و الله هو الظالم» و خودش را تنزیه کرده، خدا را مقصر بداند. خصوصاً باید در ماه رجب (که ماه آمادگی برای توبه است) بیشتر متوجه بود و قدرت توبه را دانست، چون توبه نعمت خوبی است. نکند یک وقت خودتان را مستغنی از توبه احساس کنید. انسان قادر نیست که حق هیچ نعمتی را متناسب ا خودش ادا کند

در هر خیری که خدای متعال به شما عنایت کرده است، حتماً از ناحیه نفس شری واقع می شود، وقتی انسان نگاه می کند می بیند، کدام نعمت است که خدا به وی داده باشد و توانست باشد. حق او را همان طور که باید

لله انجام داده باشد؟ مانند زیارت معصومین علیهم السلام را مگر کسی می‌تواند بگوید من حق زیارت را آن طور که خدای متعال اسبابش را فراهم کرده به جای آورده‌ام؟ چه در مرحله تحقق فعل و چه در مرحله توجه به مفاهیم و چه در مرحله تحقق حالات و چه در نفس اخلاص. در همه آنها هر چه که به دست ماست وارد شده است. اگر کسی به شفاعت معصومین وارد توه شود، میهمان خداست و چه چیز بهتر از میهمانی خدا وجود دارد؟ «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون» ملکوت انسان رجوع الی الله است.

– انسان در همه امور محتاج عنایت حضرت حق و معصومین(ع) است

یک وقت خدای نخواستہ کسی در یک مطلبی (هر مطلبی که فرض نمائید) نگوید، نیاز به توجه ندارم، به هر حال از خدا بخواهیم که توفیق پیدا کنیم در این دو ماه (رجب و شعبان) آمادگی پیدا نماییم برای ورود به ماه رمضان، ماه ضیافت الهی، در حق همدیگر دعا کنیم، دعا برای مؤمن خیلی نفع دارد، بخشیدن همدیگر هم خیلی مهم است. اگر قلب انسان نسبت به ذوی الحقوق برادر مؤمنش کدورت دارد، بتواند عفو کند و از خدا طلب کند که این عفو را نصیب او نماید.

ب – اشتغال بیش از اندازه به یک امر باعث غفلت از امور دیگر می‌شود

مطلب دیگر این است که، باید دید غفلت از کجا پیدا می‌شود. اگر انسان نسبت به چیزی بیش از اندازه اشتغال پیدا نکند، از دیگر مبتلا بهلت غفلت نمی‌کند، گاهی از روی این است هک به چیزی برخورد نکرده است، در آنجا ظرفیت زمان و مکان وی، ایجاب می‌کند که به آن سؤال برخورد نکند، مثلاً برای کسانی که در دویست سال پیش زندگی می‌کرده اند، اگر مسائلی در باب حکومت اسلامی مطرح نشده و دشمنانی که به شکل موجود با اسلام دشمنی کنند نبوده اند، اصولاً غفلت آنها از حکومت به دلیل آن است که مبتلا به آنها نبوده و در آن ظرف زمانی و مکانی این مسائل مطرح نبوده است.

در حال حاضر نیز اگر به جایی بروید که مسلمین در آغاز کار دچار مشکلاتی باشند، چنین سئوالاتی برای آنها مطرح نیست و با مسائل دیگری روبرو هستند، و می‌توان گفت، برای آنها ظرفیت التفات به مطلب حاصل نشده است.

ولی در جایی که جای توجه به مطلب است و جامعه به مشکلی مبتلا شده است و به ما و امثال ما مراجعه هم می‌کنند، اگر نسبت به چیزی از مسئله خوب دقت نکردیم و از آن غفلت ورزیدیم (غفلت مربوط به جایی است که شأنیت التفات نسبت به آن وجود دارد)، غفلت از آنجا است که جایی بیش از اندازه لازم سنگین شمره می‌شود، و در نتیجه تحمیض خاطر درب یک، امر دیگری بیش از اندازه لازم سبک شمرده می‌شود. بیش از اندازه لازم، یعنی چه؟ هر کسی باید به کار خود اهمیت بدهد، باید در اخلاص آن را پی جویی کرد.

- ذی المقدمه: آثار منفی عجب

الف - عجب به فعل همچون عجب به نفس منشاء غفلت است

مسئله عجب به فعل، همچنین عجب به نفس منشاء غفلت می‌شود. عجب، انسان را متوقف می‌کند و نمی‌گذارد انسان وقتی با مسئله ای مواجه می‌شود، التفات پیدا کند. همه احتمالات را می‌دهد جز موردی که باید احتمال بدهد. و نیز عجب باعث می‌شود انسان نسبت به آنچه دارد دلخوش و راضی باشد.

ب - عجب، شجاعت را از انسان گرفته و باعث می‌شود تا انسان تقصیر را متوجه دیگران نماید در مرحله دوم وقتی نفس با مشکلاتی مواجه می‌شود، و به دلیل پسند کردن و راضی بودن بدان چه خود در آن تمحض پیدا کرده است، نمی‌تواند آن را حل کند، در نتیجه احساس حقارت می‌کند. یعنی معجب، هم از خود راضی می‌شود و هم احساس حقارت می‌کند. تفسیر را به گونه ای دیگر به گردن دیگران می‌اندازد، ترس بر او غالب شده و شجاعت از او گرفته می‌شود.

ج - باد از عجب به اصطلاحات خود یا دیگران پرهیز کرد

شما در راهی که دارید باید توجه کنید که عجب به اصطلاحات پیدا نکنید. چه اصطلاحاتی باشد مربوط به دیگران یا منسوب به خودتان باشد. آنچه را که یقیناً نمی‌توانید قدرش را بشناسید، خدای متعال و معصومین و کلماتشان می‌باشد. چیز دیگری که باید بدان یقین داشت و درباره آن مرتباً اجازه دقت بیشتری را به خود داد، محصول کار است. هیچ فرقی ندارد که شما نسبت به اصول عجب پیدا کنید یا نسبت به منطق انطباق یا فرضاً نسبت به نظام ولایتی که بیان می‌کنیم.

- حل مسائلی که دیگران قدرت حل آن را ندارند نباید موجب عجب گردد.

از چند جهت، نباید عجب را بخود راه دهید. یکی از جهت مقایسه، می‌بینید که دیگران در برابر یک سری سؤالات در مانده می‌شوند و احساس حقارت می‌کنند، اما برای شما آن مسائل حل است و با احساس قدرت برخورد می‌کنید. باید در مقابل خدا شاکر بود و وسواس داشت و نقص آن را یافت و برطرف نمود. رفع نقص را در هیچ سطحی حذف نکنید.

- بزرگی متفکران سابق نباید مانع دقت مجدد در نظرات آنان گردد

مثلاً طلبه ای که با مباحث فرهنگستان آشنا نباشد و چنین حجتی بر او تمام نشده باشد، اگر در یک سطح توجه به این مطلب (مثلاً اصول) پیدا نماید و پس از جستجو در آیات و روایات چیزی را پیدا نماید ولی در روش برخورد ساکت بماند و به آن دست نزند (حالا از ترس یا از بزرگی کار باشد) و بگوید مگر می‌شود یک فصل به اصول اضافه کرد؟ یا اینکه اصلاً کاری به آنها نداشته باشد و آنها را (مما لاختلاف فیه) بداند، یعنی چیزی که تا باد در آن اختلاف پیدا نخواهد شد. در حالی که علم مطلق خاص خدای متعال و نبی اکرم(ص) و ائمه معصومین علیهم السلام است. شما نباید به متفکرین، هر چند با ورع و با تقوا باشند، طوری نگاه کنید که اجازه دقت در مطالب آنها را به خود ندهید.

- تجدید نظر در نظرات بزرگان به معنی هرج و مرج فکری و پیدایش بیماری وسوسه نیست

دقت نظر در فرمایشات و نظرات بزرگان (همان طور که بعداً مفصلاً بحث خواهیم کرد) به معنی پیدایش هرج و مرج فکری و بیماری وسوسه در فکر نیست.

پاروقی: متفکران حوزه در بخشهایی مثل فلسفه و منطق اجازه تجدید نظر به خود نمی‌دهند از ترس اینکه اثبات عقاید لطمه ببینند.

حوزه در یک بخشهایی مانند فلسفه و منطق دست نمی‌برد. مخصوصاً منطق که ممکن است خیال کند قرصی معارف نتیجه منطق صوری است و راه رسیدن به اثبات صانع همین است. و می‌پندارد که دست زدن به منطق صوری باعث می‌شود که اعتقاد به خدا و پیغمبر از بین برود، استغفرالله مثل اینکه حقانیت منطق

صوری مقدم است و از پرتو محکمی آن، خدا و پیغمبر هم اثبات شده است (از پرتو رازیانه، آبی هم رفته پای سیاه دانه) معاذ الله، چنین چیزی نبوده و نخواهد بود.

هر روز راههای بهتری، در تولی و اخلاص بیشتر، برای عقل باز می شود و یک امر عظیمی را قویتر ببیند یعنی به یک حقیقت بزرگی قرب پیدا کند. شما نمی توانید چیزی قویتر و محکمتر پیدا کنید و بگویید من با آن وسیله می خواهم حضرت حق سبحانه و تعالی و وجود مبارک نبی اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) را اثبات کنم. بله عقل بسیار خوب می فهمد (با بیانی که در مورد بحث عقل و ابتلاء بیان شده است حتی با تنازل از آن حرف، عقل در ظرفیتهای مختلف مطالب را خیلی دقیقتر و بهتر متوجه می شود).

حالا باید توجه داشت که اگر دیگران مطلبی را متوجه نشدند و شما به هر دلیل متوجه آن شدید آیا این منشاء آن می شود که خودتان را از دیگران برتر بدانید؟ یا اینکه حجت بر شما تمام می شود که انجام وظیفه کنید. هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود قبل از اینکه یک گناه از عالم بخشیده شود. در دار امتحان هستیم، در دار امتحان به هیچ چیز نباید دلخوش بود الا به رحمت الهی و شفاعت معصومین علیهم السلام. حالا اگر در دار امتحان به انسان چیزی را فهماندند آیا می تواند کوتاه ها را به راحتی به گردن دیگران بیندازد و بگوید دیگران کمک نکردند؟ (پایان پاورقی)

۲ - در تبعیت از معصومین(ع) باید مرارتها را به جان خرید

الف - اظهار ارادت به معصومین(ع) باید با تبعیت از آنها توأم باشد

نکته دیگر این است که، زیارت معصومین را که می خوانیم (خاصه در ایام رجب که خداوند نصیب همه ما را بگرداند) باید قدرت زیارت مولی الموحدین را (ه از راه دور هم می شود انجام داد) بدانید من یک سئوالی می کنم، ما که اظهار کوچکی به خدمت معصومین می کنیم و زیارت آقا زاده آنها را می کنیم و می گوئیم ما جزء ذابین شما باشیم. مستشهدین در مقابل شما باشیم و خدا ما را قربان شما بکند، آیا اینها راست است یا دروغ؟ یک وقت این طور نباشید که نفس بخواهد بگوید آنها قربان ما بروند، این حرف خیلی قبیح است، و مانند «سبحانی و الله هو الظالم» است با یک درجه تفاوت. باید توجه داشت که آن حرف یعنی چه؟ وقتی

کسی می‌خواهد از شخصی صدمه وارده را دفع کند و خودش صدمه بخورد و مولایش از صدمه محفوظ باشد، به این معنا است که نمی‌خواهد بارش را بر دوش مولایش بیندازد و در مقابل می‌خواهد باری را بردارد و فرمان ببرد.

ب - در فرمانبری معصوم نباید به انتظار عده و عده بود

کسی که می‌خواهد فرمان ببرد و از خدا نیز می‌خواهد که مرا در فرمانبری اسلام و علی بن ابیطالب و آقا کمک کن. توقعش بالا نیست. نمی‌گوید که چرا عده و عده من کم است چرا ده تایی دیگر به کمک من نمی‌آیند، چرا با اسلام و صلوات تحویل نمی‌گیرند. اگر باور کنیم که فریبکاری ابلیس سراسر عالم را گرفته است. خدع ابلیس برای این است که رده پرستش خدا بر مردم مشتبه شود و مردم نتوانند خدا را بپرستند و در حقیقت دین مورد حمله قرار گرفته است.

یک مقوع من فکر میکردم تزهایی که مسلمانها به دستور کفار می‌نویسند در واقع آنها روشی تنظیم کرده اند که اینها بروند و برای آنها خدمتگذاری فکر می‌کنند و این طور تصور می‌کردم که گویا اینها به طرف اسلام تیر می‌زنند همیشه اسلام را به صورت یک کلمه پرستش خدا ببینید، متناظر این مطلب را می‌توان سلسله اعصاب نبی اکرم(ص) دانست یعنی حقانیت حقایق را ناشی از وجود ایشان بدانید، و بدانید که در عالم، چقدر حملات شدیدی علیه ایشان و محجوب ساختنشان صورت می‌گیرد.

بعضی از اوقات می‌گوییم اگر ما در روز عاشورا بودیم، مگر می‌گذاشتیم با امام حسین(ع) و اهلبیت آن گونه رفتار شود. باید متذکر شد که مگر حالا حملات نسبت به ساحت مقدس اسلام کم است؟ فقط کتاب آن معلوم «سلمان رشدی» نیست. بلکه، تمام کتبی که مدعی تنظیم معاش و اعراض و نفوس مردم است، همه آنها کاری به دین ندارند و به شهوات دنیا دعوت می‌کنند و می‌خواهد عالم را به طرف هوای نفس ببرند.

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی گفتند که یکی از اهل خلاف، به کنایه گفت که شیعه تصانیف ندارند، به دنبال همین حرف ایشان ظرف چهل سال زحمت کشیدند تا کتابی در این زمینه با سی مجلد، نوشتند هرگز منتظر به به و چهچه دیگران نشستس، منتظر پول و جمع آوری اطلاعات نشستن بنده در اواخر عمر

شریفشان توفیق زیارت و دیدار ایشان را پیدا کردم. در خانه ای خیلی محقر که حتی میز تحریر هم جلوی او نبود و روی زانو، می نوشت.

این علمایی که می نوشتند و حضر می شدند آنها را آتش بزنند مانند آنچه راجع به شهید نقل می شود. یا آنها را زیر سیم خاردار بکشند و یا مانند صاحب مسلک‌هایی که حاضر می شوند فداکاریهای عظیم داشته باشند و تعصب دارند که مطلب آنها لطمه نخورد.

- انسان در کسب دنیایی صبر و زود رنج نیست

حالا دقت کنیم که باید به ما کلی احترام بگذارند و حرفمان را تحویل بگیرند اگر تحویل نگرفتند دل نازک می شویم. آیا واقعاً نسبت به امور دنیا هم، اینچنین هستیم؟ آیا سر نفس هم این طور دل نازک می شویم؟ و زود رنج و حساس می شویم و زود به همان بر می خرد؟ یک دنیا منت داریم در حالی که جا دارد حضرت حق و اولیاء او که نعمت عطا می کنند، فهم عطا می کنند، بر ما منت بگذارند. (کان لی التطویل علیک) مثل اینکه ما بر سر او منت داریم و می گوئیم چرا چنین تحویلمان نگرفتند؟ چرا بزرگترها تحویلمان نگرفتند و کوچکترها تکریممان نکردند؟ چرا حرفمان در صدر حرفها قرار نگرفت؟

اینکه وظیفه من این است که مطلب را به نتیجه ای برسانم باید دقت لازم را داشته باشیم و از مطلب خشک نگذریم، داخل شیر، آب قاطی نکنم، چیزی از محکم کاری، کم نگذارم، و به خاطر به به گفتن دیگران کار را سریع و با سهل انگاری انجام ندهم.

ج - در دفاع از حقایق بجاست تا صدمه ای که می خواهد به دین وارد شود به انسان وارد گردد

حالا گر کسی به شما توجه نکرد، حتی اعتراض هم کردند، به شکرانه آنچه که خدا عطا کرده است، شما باید تحمل کنید من نمی گویم تحمل برای اسلام به معنی آن است که خودتان را سپر حقایق قرار دهید، بلکه در راهی که انسان می رود اگر بداند نتیجه آن، دفاع از حقایق عالم است و صدمه ای که به شما می خورد می خواسته به دین وارد شود و این حرفها را دشمن می خواسته علیه دین بزند، حالا دوست آنها را به شما زده (اینکه بهتر است). می گویند اصحاب گرانقدر سید الشهداء(ع) پس از اینکه سپر را جلو می گرفتند که در

هنگام نماز خواندن، تیرها به وجود مبارک سید الشهداء اصابت نکند. صورت و دست و همه بدن خود را سپر قرار می‌دادند. خدا می‌داند آن تیرها را آلوده کرده بودند و همچون سرخ پوستها وسایل اربشان را به سموم آلوده می‌کردند و سوزشش را از نیش مار و عقرب بدتر بوده و گاهی کشنده است.

به هر حال ابلیس، دین خدا را از مردم محبوب می‌کند و دوست دارد افرادی را که به حسب شرایطی رشدشان ضعیف می‌شود، تضعیف کند. شا در خانواده های خوبی بزرگ شدید، یعنی از خانواده هایی که اهل فسق و جزء خدمه طاغوت نبودند و طوری نبوده است که از اول شما را داخل دانسینگ ها و مفسق ها ببرند اینها از نعمتهای خداست ولی افرادی هستند که ایمانشان ضعیف است. ابلیس می‌خواهد دردل افراد ضعیف ترس و لرز ایجاد کند و حاصلش همان کارشناسی است که تا آخر کار باید همه مطلب را قدم به قدم تمام کنند. در اول کار نمی‌گویند که باید اخلاص و ایمان و برنامه پرورش روح و پرورش جامعه در همه شئون در دست کفر باشد و از همان ابتدای کار نمی‌گویند که می‌خواهم شما را کجا برسانم. ابتدا مطلب صحیح را کمی سست می‌کند و مطلب باطل را آرایش می‌دهد (یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غروراً) همین شکل شدی و همراه او رفتی، او بدتر می‌کند، عرض من آن است که اگر نزدیکان شما هم نتوانستند کار شما را متوجه شوند، اگر برای شما تمام هست، برای خدا تحمل کنید و از دستگاه خدا قهر نکنید.

جناب «ذالنون» پس از تبلیغ رسالت و سرپیچی مردم، ناراحت شده بودند و تقاضای بلا کردند (وذالنون اذ ذهب مفاضاً) شما وقتی نسبت به دوستانتان غضب می‌کنید و می‌گویید نمی‌شود با اینها کار کرد، از چه کسی قهر می‌کنید؟ آیا این قهر کردن از دین خدا نیست؟ و آیا معنای به جان خریدن بلاها برای اسلام همین است یا نه؟ اگر کسی بخواهد حمله ای را که به اسلام وارد شده است به جان بخرد باید از مولا کمک بخواهد و اعتنا نکند که دیگری بد گفت و لذا بر عکس باید برگردد و دوستش را متوجه اشتباهش بکند و سعی کند به یک نحوه شایسته‌ای با دلسوزی بیشتر مطلب را به دوستش متوجه کند.

۱ - در تزامم حفظ کرامت انسان با اداء حق نبی اکرم(ص)، باید اداء حق کرد

فکر نکنید ضوابطی که گذاشته می‌شود با کرامت انسانی سازگار نیست. چون بر فرض هم که چنین باشد اگر بنا شد در راهی به نبی اکرم(ص) کمک کنید و همسفری داشتید که گاهی شما انگشت او را لگد کنید. آیا درست است که او بگوید: ما را چه کاری با نبی اکرم؟! پام لاه شد، نزدیک است انگشتم بیفتد. باید در اخلاق، اصلاحی انجام گیرد.

خداوند از ما خواسته است که با کرامت باشیم و از حق طرفداری کنیم و با باطل مخالفت نمائیم. در عالم یک تزاممی هم وجود دارد. همان طور که در تزامم بین نماز و نجات غریق، جات یک انسان را از خطر مرگ بر خواندن به موقع نماز ترجیح می‌دهیم، اینجا نیز در تزامم بین کرامت انسانی و حق نبی اکرم، مسلماً حق نبی اکرم را باید ترجیح داد.

- حفظ کرامت انسانی نباید موجب تفرد عناصر گردد

گاهی تزامم عقلی، و در خصوص بین حفظ کرامت و اداء حق اصلاً تزامم نیست یک موقع می‌گوییم در عینیت چند نفر هستیم که برای اولین بار یک کاری را آغاز می‌کنیم. نباید طوری باشد که از اول بنا را بگذاریم بر اینکه تا یک برخوردی دیدیم رنجیده شویم یا در فکر بیفتیم که این را چگونه می‌شود درست کرد، اصل را بر انشعاب بگذاریم یا بر همکاری؟ بگوییم اصل را بر تفرد می‌گذاریم مگر اینکه کرامت‌مان حفظ شود.

۲ - حفظ نشدن کرامت و احترام این مجموعه در جامعه عذر موجهی برای تعطیل کار نیست چه رسد به حفظ نشدن کرامت یک فرد در درون این مجموعه

شما وقتی می‌گویید، باید در یک محدوده کوچکی کرامت حفظ شود، محدوده بزرگتر از آن، جامعه است. و جامعه نسبت به کار شما کرامتی ابزار نمی‌کند و به آن بهایی نمی‌دهد. حالا می‌خواهید چکار کنید. آیا می‌خواهید به خاطر اهانتی که به شما شده است از کارتان دست بردارید؟ مضاف بر احترام نکردن، حتی به شما فحش هم می‌دهند و مثلاً می‌گویند این حرفها چه نفعی برای عالم دارد و این مطالب برای عالم خیالات خوب است.

- پاورقی: چگونه است که افکار متفکران کافر که به منزوی کردن دین اهتمام دارند خیال بافی نیست اما افکار فرهنگستان (که سعی در جریان دین خدا دارد) خیال بافی است؟

باید به این خوش انصافها گفت، حرفهای سفیهانه فار که پندار محض و خیال باطل است، و به حکم قرآن، خوض در باطل است. آیا خوض در باطلی که در غرب پیدا شده است ربطی به فکر و تفکر ندارد؟ و دفعتاً مردم نظم حیوانی پیدا کرده اند؟ و آیا به طور نهانی روحیه آنها فاسد شده است؟ یعنی آیا یک صدفه ای در عالم واقع شده و آنها در خلال آن صدفه وارد باطل شده اند و مرتباً هم از این اتفاقات می افتد بدون اینکه آنها نیرنگ و خدعه ای داشته باشند؟ یا خیر؟ آنها نیرنگها همان علوم انسانی است و آن حرفهایی را که قرآن خوض در باطل معرفی می کند «... و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون» اسمش کرسی فلسفه است. اسمش تئوریسین و متفکر است.

با دست خودمان بچه مسلمانها را روانه دانشگاه می کنیم که بروند و جوی آنها زانو بزنند و مشکلات و معضلات جامعه آنها را حل نمایند. و اهتمام آنها این است که دین و مذهب را منزوی کرده، از بین ببرند، با این حال ای حرف آنها خیالی نیست و حرف آقای حاج سید منیرالدین و دوستانش خیالات است؟ از اینکه حرف اینها واقعی و عینی نیست در حالی که حرف های فلسفه انسان شناسی و جامعه شناسی کفار واقعی و عینی است و ثمراتش در عینیت آمده است؟ معلوم نیست بین تئوری و عمل آنها فاصله بوده است. شما مطالعه کنید و ببینید که کفار وقتی یک فرعی را فرض می کنند تا آنگاه که می خواهند لوازمش را در عمل ملاحظه کنند چه سیری را طی می کنند و عمل را به وسیله همین فرضی که نموده اند، کنترل می کنند.

- کفار با رفع نواقص تئوریهای خود و در دست گرفتن رهبری حوادث به این وسیله پیش بینی پنجاه سال آینده را هم می کنند.

قبلاً ما فکر می کردیم، اینکه کفار می گفتند ما برای پنجاه سال آینده فکر می کنیم چطور می شود که انسان در حین عمل به فکر پنجاه سال آینده اش هم باشد؟ فکر می کردیم لا بد عده خاصی صرفاً برای پنجاه سال آینده فکر می کنند ولی بعداً معلوم شد که این طور نیست. بلکه آنها مرتباً در بالا بردن فرضیه هایشان

دقت کرده و نسبت به عمل در آنها تجدید نظر می‌کنند. به این معنا که ظرفیت مقابله با حوادث را به وسیله بالا بردن این تئوریها با سرعت عملکردشان مرتباً بالا می‌برند یعنی مرتباً حادثه سازی می‌کنند، این معنی پنج‌ساله است. یعنی قدرت ایجاد حادثه و حکومت بر حوادثشان تا پنج‌سال آینده است. یعنی قدرت ایجاد حادثه و حکومت بر حوادثشان تا پنج‌سال دیگر را شامل می‌شود. یعنی آنها عده ای را وادار می‌کنند که مرتباً فرضیه جدید فکر کنند، که نواقص فرضیه قبلی را نداشته باشد و کارایی برتری هم داشته باشد. آنها را در دایره المعارفشان هم می‌نویسند.

تئوری علمی آن است که بتواند مسائل تئوری قبل و حتی مطالب اضافه تری را حل نماید. ولی ما سعی می‌کنیم کاری کنیم مانند خم رنگرزی بشود که اگر چیزی را داخل خبره رنگرزی بیندازیم و بیرون آوریم، رنگ شده باشد، آنگاه دچار روزمره گی خواهیم شد و این امر روزمرگی در کارتان تقویت خواهد گشت و فکر برای آینده جامعه اسلام را برای دوره امام زمان(ع) وا می‌گذارید. همین که می‌گوئید مسلمین باید در توجه به مشکلات تا صد سال دیگر را در نظر داشته باشند و به مسائل آینده اسلام بیندیشند و از آنها غفلت نورند همین می‌گوید که بماند برای زمان امام زمان(عج) که ما آرزو داریم لمحہ ای دیگر چشم باز کنیم و آن لمحہ لحظه ظهور آقا امام زمان(عج) باشد.

لکن این چه سخنی است که علما و بزرگانی که مسئولیت ایجاد تئوریهای اسلامی را دارند اینها هم صحبت کنند و بگویند پس از گذشت ده سال از آغاز کار فرهنگستان، هنوز چیزی بیرون نیامده است. هنوز هم مشغول کار هستند؟ پس چه زمانی از فرهنگستان چیزی خواهد رسید، نکند در عالم خیال است و به درد واقعیت نمی‌خورد؟ بنابراین باید توجه داشت که شما باید بتوانید برای مسلمین کار کنید و آنها هم توبیخ کنند. (پایان پاورقی)

اصل بحث (۲) - تشریح آثار مثبت توبیخ تشکیلاتی در تشکیلات الهی

- مقدمه:

الف - محاسبه، مراقبه و مشارطه در تشکیلات فرهنگی موجب اصلاح تصمیم، تفکر و عمل می‌شود

نظامی که برای یک همکاری فرهنگی درست می‌شود، در واقع محاسبه، مراقبه و مشارطه تشکیلاتی و مجموعاً عملکرد جمعی موجب می‌شود که در تصمیم و تفکر و عمل اصلاح واقع شود. یعنی مؤمنین به حول وقوه الهی در بر و تقوا و امر خیر فرهنگی، همدیگر را امداد کنند.

ب - قوانین کیفری الهی به معنی تجاوز به حدود عباد نیست

اگر گفته می‌شود در صورت داشتن قدرت حد می‌زنیم، ناراحت نشوید. حد چیز خوبی است، و ما قدرت آن را نداریم، مگر حدی که خداوند متعال معین فرموده است خواسته است تجاوزی نسبت به بندگان روا بدارد؟ تمامی قوانین کیفری در عالم اینگونه است (البته غیر دین هم، دیگران مدعی وضع قوانین هستند و درح‌الی که اصل وضع قوانین با دین است) آنها مدعی هستند که برای ارتقاء وجدان این قوانین را آورده ایم و نمی‌گویند برای اجاد فساد در زمین یا برای انقامجوئی آنرا آورده ایم.

- ذی المقدمه

الف - تشکیلات غیر الهی، توبیخ هم غیر الهی است

البته غیر مسلمانان و آن‌ان که از طرف غیر انبیاء آمده باشند، دروغ می‌گویند. لذا آن کس که دعوت به شخص یا تشکیلات غیر الهی کند حتماً توبیخاتش هم غیر الهی است، ولی اگر کسی به خدای متعال دعوت کند تا آنجا که سعی و تلاش برای پیدا کردن حداقل ثواب در انقیاد و اطاعت دارد و بتواند ملاک حجیت را به شارع نسبت دهد، دعوت وی طاعت است.

ب - توبیخ تشکیلاتی باعث می‌شود تا برادران عملاً تشکیلات را متوجه شوند

توبیخ روی عمل سیاسی برای چیست؟ برای این است که برادران در عمل متوجه تشکیلات باشند و اثرش را بعینه مشاهده می‌کنیم. مثلاً فلان قوم و خویش تماس می‌گیرد و دعوت می‌کند که با دیگری همکاری داشته باش و نیازی نیست که با حقوق ناچیز اینجا بمانی به علاوه صد تا مشکلات و انتظارات که بعداً نیز سنگینتر خواهد شد.

ج - تأثیر توبیخ و تشویق مالی در تشکیلات الهی

۱ - نگرشهای مختلف به پول در تشکیلات

شما حتماً می‌گویید برای ما معنای پول از «قدرت خرید اقتصادی» به «پول مبارک» عوض شده است. زیرا پولی که برای انسان محاسبه و مراقبه بیاورد مبارک است و ارزش فقط به قدرت خرید در بازار نیست.

۱ - ۱ - پول عامل اجیر شدن و ذلت در برابر دنیا باشد

پول را به چند نحوه می‌توان معنا کرد. یکی از اشکال بسیار بد آن، اجیر شدن مادی برای دنیا، آن هم با ضعف در برابر دنیا است که این بدترین کار است از خداوند تعالی می‌خواهم که چنین پولی را که حاصل ضعف نسبت به دنیا است نصیب احدی از شما نگرداند و باید دانست که ذلت حقیقی - که خارج شدن از اطاعت خداوند است در همین پول می‌باشد ولو میلیاردها از آن در دست شما باشد. ضعف و سجده در برابر دنیا و انکسار در مقابل دنیا حتی برای یک ساعت هم صحیح نیست.

۲ - ۱ - پول شاخصه بندگی و انجام وظیفه باشد

پول، در معنای دیگر، وسیله تنبه و توجه شما به اخلاص و بندگی و عمل به وظیفه تان می‌باشد. همانند ساعت، که به وسیله آن، شما می‌توانید اوقات خود را تنظیم نمائید و از داشتن آن خوشحال می‌شوید. می‌گویید اگر انسان ساعت نداشته باشد، نمی‌تواند وقتش را به خوبی تنظیم کند. به صورت فردی برای کسی محاسبه و مراقبه و مشراطه حاصل نمی‌شود. و اگر هم ممکن باشد، اثر جمعی را نخواهد داشت. لذا تعاون بر بر غیر از خود بر است.

۲ - توبیخ و تشویق مالی برای اصلاح تمایلات و تصمیم گیریهاست

نباید برادران بگویند که چرا توبیخ و تشویق مالی را قرار داده اید. به چه اعتبار و روی چه حسابی، تشویق مالی را گذاشته اید؟ ریشه مطلب را برایتان روشن می‌کنم. اصلاح تصمیم گیری و علاقه و نظام علاقه های کار جمعی را اصلاح کردن به معنای ذلت در برابر دنیا نیست.

۳ - توبیخ و تشویق مالی برای انجام گرفتن جمعی کارها است

اینکار برای این است که بتوانیم همکاری کنیم و کار جمعی منظم پیدا نماییم و قدرت ما ضریب پیدا کند. یعنی کار ما در تحقیق فردی نباشد و قدرت تحقیق ما ضریب بخورد. چرا؟ و به چه هدفی؟ برای اینکه بتوانیم در بر طرف کردن خلاء هایی که در جامعه احساس می کنیم، سهیم باشیم. بنابراین این چنین پولی را می شود گفت که می ارزد تا وسیله توبیخ و تشویق شود یا نمی ارزد؟

اصل بحث (۳) تشریح وظایف معاونت سیاسی در تشکیلات

- مقدمه

الف - تشکیلات دارای سه معاونت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است

در اینجا طبقه بندی مختصری را خدمت شما عرض می کنیم و امیدواریم تدریجاً بقیه قسمتها را هم ملاحظه کنیم. هر تشکیلات سه معاونت (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) دارد که من برگه معاونت سیاسی را در دست دارم و آن را توضیح می دهم.

ب - حد اولیه سیاست ظرفیت وابستگی روحی به مولا است

معنای حد اولیه سیاست عبارتست از تعلق، تمایل و ظرفیت وابستگی روحی به مولا (بحث فلسفی) آن قبلاً بیان شده و الان وارد آن بحثها نمی شویم)

ج - سیاست به سه قسم ولایت سیاسی، ولایت فرهنگی و ولایت اقتصادی تقسیم می گردد

نقش سیاست در ولایت سیاسی این است که تعلق به ولایت سیاسی را بالا ببرد. در ولایت فرهنگی، نقش سیاست بالا بردن تعلق به ولایت فرهنگی و نیز در ولایت اقتصادی، کار سیاست افزایش تعلق به ولایت اقتصادی است، ولی با شیوه های متناسب با هر موضوع که مجموعش در اختیار معاونت سیاسی می باشد.

د - معاونت سیاسی مأمور توسعه ولایت سیاسی است

معاونت سیاسی، مأمور توسعه ولایت سیاسی یعنی تعلق عموم افراد (نه فقط افراد بخش خودش) نسبت به ولایت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می باشد. یعنی سیاست در هر سه باید توسعه پیدا کند (اولیه جداول در

بالای صفحه)

- ذی المقدمه

الف - سیاست در ولایت سیاسی

۲ - در قدم اول باید علاقه عمومی به توسعه تولی نسبت به کل (نظام) وجود داشته باشد

مفهوم بالا بودن علاقه به توسعه تولی سیاسی نسبت به نظام ولایت سیاسی در کل نظام یعنی، چه افرادی که مربوط به بخش ولایت سیاسی هستند و چه افرادی که در بخش ولایت سیاسی هستند، باید نسبت به ولایت سیاسی (نسبت به معاونت سیاسی) افزایش تولی پیدا کنند یعنی اطاعت، عشق و علاه و حرف شنویشان زیاد شود. یعنی در حقیقت علاقه عمومی و تولی در کل نظام نسبت به این بخش پیدا شود. یعنی بنده هم خودم به حرف معاون سیاسی توجه کنم و هم دوست بدارم که دیگران نیز (چه در بخش سیاسی و چه در دیگر بخشها) حرف ایشان را بشنوند. فردی که اینگونه باشد، در غیاب معاون سیاسی (آقای محسنی) حرف نمی‌زند.

شما باید بخش سیاسی را به عنوان یک نظام بشناسید و بگویید باید این بخش (بخش معاونت سیاسی) توسعه تولی پیدا کند و علاقمندی به این بخش زیاد شود. و از عملکرد این بخش انتقاد نکنند و به آن تولی داشته باشند. (اینکه ضعفهای آن چگونه جبران شود، بعداً به عرضتان خواهد رسید).

وقتی در یک بخش علاقه شما زیاد شود، در حقیقت نسبت به کل و عملکرد نظام است. لذا برای اینکه تولی به نظام بالا رود، باید تولی به این بخش (بخش سیاسی) افزایش یابد.

۲ - در قدم دوم باید علاقه عمومی به توسعه تولی نسبت به مناصب سیاسی وجود داشته باشد

قسمت دوم این است که پذیرش نسبت به مناصب سیاسی یعنی پذیرش سلسله مراتب سیاسی در نظام ولایت سیاسی و در کل نظام جود داشته باشد انسان باید هم یک بخش را بپذیرد وهم سلسله مراتبی را که در آن بخش وجود دارد، نگوید که اینجا لازم نبود که دو نفر حق نظر داشته باشند و دو منصب وجود داشته باشد، بلکه یک منصب هم کافی بود یعنی چند و چون در مناصب سیاسی آن بخش نکنند. باید مناصب را شناخت و به آنها حق دخالت داد. و خود در مقابل آنها پذیرش داشته باشد.

چرا چنین چیزی می‌گوییم؟ متناظر با اینها ما یک تکالیفی را معین کردیم (که بعداً خدمتتان عرض می‌کنیم) یک تصمیم‌گیری می‌کنیم و در نتیجه آن تولی سیاسی بالا می‌رود. کسی که تولی سیاسی ندارد و علیه بخش سیاسی حرف می‌زند. علیه بخش فرهنگی و بخش اقتصادی حرف می‌زند، را گفته ایم که دارای چنین جریمه‌ای است. یک هشتم اصل قرارداد را در چند بند قرار داده ایم که قابل نقض است. ایشان نه تنها خودش کار نمی‌کند بلکه چوب لای چرخ می‌گذارد و مانع حرکت تشکیلات نیز می‌شود.

بالعکس کسی که تولی سیاسی او خوب است، دیگران را به داشتن تولی، تحریض می‌کند. و نسبت به کار جمعی تعصب دارد. (چنانچه بعداً هم خواهیم گفت اگر تعصب به خاطر خدا باشد خیلی خوب است). که اگر تعصب نداشته باشد جای سؤال است، که چرا غیرت دینی و غیرت نسبت به کار ندارد (و این خیلی بد است) نباید غیرت به کار جمعی را با عجب و خود پسنندی قاطی کرد.

۳ - در قدم سوم باید علاقه عمومی نسبت به عملکرد عناصر تشکیلات وجود داشته باشد

سومین قسمت، تمایل به عملکرد تشکیلاتی نسبت به نظام ولایت سیاسی است تا اینجا هم نظام، هم معاونت سیاسی را در تشکیلات به خوبی می‌پذیرد. یعنی نمی‌گوید ضوابط سیاسی کار درستی نیست. بنا بود که ما کار فرهنگی کنیم، تقریر بنویسیم، بحث کرده و یک گمشده فرهنگی را پیدا کنیم. کار سیاسی برای چه؟ باید انست که کار سیاسی برای این است که کارهایمان ضریب پیدا کند. یعنی هم نسبت به مطلب خوب مسلط شوید و هم کارایی خوبی پیدا کنید. و هم در تولید مفاهیم سهم تأثیر داشته باشید.

حالا اگر بخش سیاسی و مناصب آن را نیز قبول کردیم. آیا می‌شود علیه تکلیفی که اشخاص صاحب منصب می‌کنند و در برابر عملکرد که دارند حرف بزنیم؟ یا نه، باید عملکرد آنها را پذیرفت اینکه کسی بگوید «اصلاً فلانی به اندازه من مطلب را متوجه» نیست برای تشکیلات ضرر دارد. چون گاهی انسان خیال می‌کند که مطلبی را تشیخص می‌دهد. همین که از او می‌خواهند تا و بگوید، متوجه می‌شود که مثل اینکه نمی‌تواند، و برای او توهم شده بود که بهتر تشخیص می‌داده است. معاونت سیاسی باید بتواند آن فرد را کمک کند و به بلوغ لازم برای نشر و همکاری و تعاون الهی بر بر، برساند.

ب - سیاست در ولایت فرهنگی

۱ - معاون سیاسی باید علاقه نسبت به بخش فرهنگی را نیز بالا ببرد.

سیاست در ولایت فرهنگی یعنی اینکه معاونت سیاسی نه تنها علاقه ها را نسبت به بخش خودش بلکه نسبت به بخش فرهنگی نیز بالا می‌برد. علاقه نسبت به بخش فرهنگی چیست و در چه قسمتهایی است؟ البته به صورت خیلی اشاره عرض می‌کنم که طبیعتاً سه دسته کردن نسبت به مباحث فلسفی است و در آن خصوص زیاد تویح نمی‌دهیم.

بخش اول، «بخش ظرفیت»، بخش دوم «بخش تمل» و بخش سوم آن «بخش عینیت نسبت به امر سیاست» است.

۲ - سیاست در ولایت فرهنگی به معنی ارتقاء جهت و بالا بردن اخلاص است

نقش سیاست در ولایت فرهنگی این است که جهت و ارتقاء جهت را افزایش دهد. یعنی باید دید، اخلاص، غیرت سیاسی و تعصب ما برای خدا هست یا نه؟ کارایی نظام ولایت سیاسی در کل نظام را برای چه می‌خواهیم؟ آیا برای این که آقای محسنی دوست، رفیق و آشنای من است؟ یا اینکه با آقای محسنی همکار هستیم؟ باید بخش خود ما برای خود ما باشد، یا اینکه مطلب دیگری است؟ بلکه کاری با شخص آقای محسنی ندارم و خالصاً لله سعی دارم که ایشان را به تقوا تذکر بدهم و ایشان نیز برای من یادآور تقوا باشند. و دعوت از دیگران برای داشتن تولی نسبت به این بخش، به خاطر خدا و برای این است که وظیفه ها خوب انجام گیرد. اخلاص، بالا بردن تصمیم‌گیری متناسب با مقصد تشکیلات برای ارتقاء سیاست فرهنگی یا تولی به فرهنگ و علاقه فرهنگی است. در قدم بعد، بالا بردن سطح مسابقه در کارایی سیاسی است (که خود توضیحی خواهد داشت).

- علاقه نسبت به بالا رفتن کارایی یک بخش تعصب و همیت‌خدایی است

تفاوت بین کارایی فردی و کارایی در نظام یعنی اینکه: می‌خواهیم سطح کارایی معاونت در یک نظام بالا برده و قدرت آن افزایش پیدا کند. براین امر کارایی باید لله باشد یعنی نسبت به این بخش باید غیرت سیاسی

پیدا شود. این غیرت سیاسی باید لله باشد نه تعصب خاص و صرفاً به این جهت که چون خودم در آن بخش هستم پس بقیه را تحقیر کنم و قدرت اینجا را بالا ببرم، و در واقع می‌خواهیم که کارایی نسبت به کل نظام بیشتر شود یعنی باید حرف همه بخشها را پذیرفت.

این بخش برای امتحان برگه خود ارزیابی دارد، ممکن است کسی بگوید لزومی ندارد که برگه خود ارزیابی پر کنیم چون، انسان مقید می‌شود و اگر صورت کار بدهیم، ریا می‌شود هر چه خواستند کم کنند، این کار خوب نیست. چون تک روی است. این کار به مسلمین و مقصد ضرر می‌زند. یک موقع می‌خواهم هر چه که می‌شود تبلیغی به نفع کنم. باید همیت و غیرت باشد ولی همیت الهی باشد.

پس سطح کارایی یک بخش در کل نظام باید افزایش پیدا کند و بهتر بشود و پذیرش نسبت به کل کار نسبت به مناصب و نیز نسبت به عملکردها بیشتر شود. نگوئید فلانی نسبت به ما اعمال غرض می‌کند. مفاد این حرف این است که نسبت به عملکرد حرف دارند. و اینکه فلان قانون اصلاً برای چه وضع شده است، معنایش آن است که با خود نظام بخش سیاسی حرف دارند، نگویند این منصب کم و زیاد است. اگر نسبت به این مسائل مواظبت و همیت و غیرت الهی باشد بسیار خوب است.

بالا بردن سطح تصمیم گیری مانند این است که مثلاً یک دوازدهم روی پنج تا بند است که اگر این پنج بند را شخص مخالفت کرد آن $\frac{1}{12}$ از او کسر شود، نباید شخص، بگوید که این یک دوازدهم از کجا آمد؟ چون این خودش یک حسابی دارد.

۳ - بالا بردن سطح مسابقه سیاسی باید توضیحی عرض کنم. گاهی انسان برای به چنگ آوردن مقام مسابقه می‌گذارد و زمانی که مقام به او داده نشود، قهر کند. حالا مقام قابل توجهی هم نیست (حتی مقام جهانی هم، مقام نیست) ولی به او بر می‌خورد که بگویند تو زیر دست فلانی انجام وظیفه کن، و او از تو امتحان می‌گیرد، و آن دیگری ناظر بر کار تو است و او به شما نمره بدهد.

گاهی مسابقه بر سر به دست آوردن مقام است و گاهی بر سر بیشتر خدمت کردن و کمتر انتظار داشتن، معنای بالا بردن سطح مسابقه در کارائی سیاسی یعنی بیشتر کار کردن در بخش خود، بیشتر کار کردن به

معنی آن نیست که من منصب بالائی را بگیرم، بلکه بدان معناست که در سهم خودم بیشتر کار کنم و کارائی خود را تقویت نمایم. و السلام

بالا بردن علاقه نسبت به توسعه تولى سیاسى نسبت به نظام ولایت	سیاست	معاونت سیاسى
$\frac{1}{8}$ سیاسى در کل نظام	ولایت سیاسى	
بالا بردن پذیرش نسبت به مناصب سیاسى (سلسله مراتب سیاسى)		
$\frac{1}{12}$ نسبت به نظام ولایت سیاسى در کل نظام		
بالا بردن گرایش نسبت به عملکرد عناصر تشکیلاتى نسبت به نظام	$\frac{1}{2}$	
$\frac{1}{24}$ ولایت سیاسى در کل نظام		
بالا بردن جهت لله در تولى سیاسى (غیریت سیاسى) نسبت به سطح	سیاست	
$\frac{1}{12}$ کارآیى نظام ولایت سیاسى در کل نظام	ولایت فرهنگى	
بالا بردن سطح مسابقه در کارآیى سیاسى نسبت به کارآیى سیاسى		
$\frac{1}{18}$ نظام ولایت سیاسى در کل نظام		
بالا بردن روش عملکرد سیاسى نسبت به سطح کارآیى روابط نظام	$\frac{1}{6}$	
$\frac{1}{36}$ ولایت سیاسى و مقدمات سازمانى در کل نظام		
بالا بردن علاقه نسبت به توسعه ولایت سیاسى در اختبارات نظام	سیاست	
$\frac{1}{24}$ ولایت سیاسى در کل نظام	ولایت اقتصادى	
بالا بردن علاقه نسبت به توسعه وظایف سیاسى در نظام ولایت		
$\frac{1}{36}$ سیاسى در کل نظام		
بالا بردن علاقه نسبت به توسعه عملکرد سیاسى عناصر نظام ولایت	$\frac{1}{12}$	
$\frac{1}{72}$ سیاسى در کل نظام		

بسمه تعالی

آموزش سیاسی

جلسه ۶

۱۸۰۸

عنوان کلی: خصوصیات تشکیلات و همکاری تشکیلات

تاریخ: ۷۰/۱۱/۱۷

فهرست:

- مقدمه: تقسیم کار به حسب موضوعات مورد بررسی کار جمعی را تحویل نمی‌دهد
- معمولاً تقسیم کاری که به عنوان کار جمعی در حوزه انجام گرفته است بصورت فوق بوده است

- این نوع تشکیلات کار جمعی را تحویل نداده و رشد پذیر نیست

- اصل بحث (۱): خصوصیات تشکیلات و همکاری تشکیلاتی

الف - تشکیلات باید رشد پذیر باشد یعنی قدرت جذب و حل غیر را در درون خود داشته و صلاح و فساد خود را بهتر تشخیص دهد

- تشکیلات سلب اراده نمی‌کند بلکه اختیارات، از روی فهم به نفع او حل می‌گردد

ب - کار تشکیلاتی آن است که به رشد در حساسیت، فکر و عمل منجر شده و حاکمیت بر شرایط را تحویل دهد

ج - تعیین اولویت مطلوب در حساسیت افراد، برای کار تشکیلاتی

۱ - در حساسیت اول افراد تشکیلات باید ارزیابی منتهی کار تشکیلات در بیرون تشکیلات باشند

۲ - حساسیت دوم افراد تشکیلات باید گردش صحیح کارها در بخشها و افراد دیگر باشد

د - تشکیلات باید شجاع باشد، یعنی در برخورد با حوادث متزلزل نگردد

ه - همه اوصاف کمال برای یک فرد، نسبت تشکیلات هم قابلیت هم ترجمه دارد

و - ثبات ضوابط به معنی عدم رشد است لذا افراد باید از تغییر ضوابط تشکیلات استقبال نمایند

ز - برای تشکیلاتی که در موضع رهبری حوادث فرهنگی و تبدل در موضوعات آن کار می‌کند

حل مسائل روزمره جامعه یک امر تفننی است

- تفکر اجتماعی کفار به حدی رسیده است که بوسیله تئوریها و احتمالات جدید، قدرت رهبری حوادث تا دهها سال آینده را پیدا نموده‌اند
- برای کفار شرح صدر اجتماعی پیدا شده است
- شدت و نظم کفار حاصل تهذیب اجتماعی است نه تهذیب فردی
- ح - در کار تشکیلاتی باید «تمایلات سازمان» رشد نماید
- ط - کار تشکیلاتی آن است که «اخلاق، ادراک و عمل» افراد بصورت سازمانی رشد یابد
- ی - در کار تشکیلاتی فرد تنها دلسوز کار خود نیست بلکه دلسوز کار بخش و کل مجموعه است
- دلسوزی نسبت به حرکت کلی تشکیلات یعنی اصلاح کار خود، بگونه‌ای که کارائی کل مجموعه بالاتر رود
- اصل بحث (۲): وظائف معاونتها در تشکیلات
- مقدمه: ما در صدد ساختن یک تشکیلات فرهنگی در حال رشد توسعه هستیم
- ذی المقدمه:
- الف - معاون سیاسی مسئول «رشد و تولی و علاقه افراد» در سه بخش سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است
- ب - معاون فرهنگی مسئول «رشد جهت» در سه بخش سیاسی، اقتصادی فرهنگی است
- ج - معاون اقتصادی نیز مسئول رشد اقتصادی هر سه بخش است
- چند تذکر:
- ۱ - اگر مجموعه دیگری وظیفه این تشکیلات (فرهنگستان) را انجام می‌داد بدنبال تأسیس این تشکیلات بر نمی‌آمدیم
- ۲ - اگر همت عالی و برای خدا باشد سختی‌ها شیرین خواهد شد
- هیچ امری به اندازه ارتباط با خدا و اولیاء او مشکلات را سهل نمی‌نماید
- ۳ - مشکلات مسلمین در زمان حاضر موضوعاً از مشکلات زمان قبل، بزرگتر است، لذا توجه خالصانه به رفع آن می‌تواند منشأ برکات زیادی گردد
- متفکرین کافر مدعی هدایت «روحی، فکری، عملی» عملی بشر در جمیع جوانب هستند
- کفار لذتها و نیازهای جدید برای بشر ایجاد کرده‌اند
- مومنین باید با تمام وجود در رفع حصار از حقائق اسلام همت گمارند
- ۴ - توصیه استفاده از برکات ماه رجب به برادران
- استغفار در ماه رجب اثر خاص دارد

بسمه تعالی

- مقدمه: تقسیم کار به حسب موضوعات مورد بررسی کار جمعی از تحویل نمی‌دهد

- معمولاً تقسیم کاری که به عنوان کار جمعی در حوزه انجام گرفته است به صورت فوق بوده

است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم... یکی از مسائل ضروری که باید

بدان توجه داشت و (چه در این جلسه و چه در جلسات آینده) تذکر آن و به نحاء مختلف، لازم

است، مسئله پیدایش فرهنگ کار جمعی به معنای آن نیست که روی کاغذ، بر حسب

موضوعات مختلف، تقسیم کار انجام گیرد.

فرضاً اگر بخواهید به تحقیقاتی که در حوزه انجام می‌گیرد سر و سامان دهیم، یک راه این است

که بر حسب مانعی که ما را به وحی می‌رسانند تقسیم کنیم و بگوییم: منابع عبارتند از: ۱ -

کتاب (قرآن) ۲ - احادث ۳ - سیره مستمره تا زمان معصوم ۴ - آراء علمای دین. و آنگاه افراد را

دسته بندی کرده، هر عده ای را متکفل یکی از این منابع نمائیم، و یک دسته بندی داخلی هم

برای هر کدام داشته باشیم، مثلاً بخضی که درباره قرآن کار می‌کنند باید از نظر ادبی، شأن

نزول آیات، تقسیم آیات به کلامی، فقهی و ... کار کنند، و تا کنون نوع کارهایی که در حوزه

برای درست کردن تشکیلات، انجام گرفته است، از همین دست بوده است. یک بخش تبلیغات

بخش مربوط به امور معیشتی طلاب و ... حالا از دسته بندی و طبقه بندی موضوعات که خود

احتیاج به روش دارد بگذریم، چون فعلاً موضوع بحث نیستند.

در حوزه های ما، تهذیب و تفکر فردی به نحو احسن وجود دارد و برای کار جمعی هم ممکن است عده ای در یک جا جمع شده و تقسیم کار نمایند مثلاً، چند نفر که می خواهند بر روی تفسیر کار کنند، هر نفر موظف می شود تفسیر خاصی را ببینند، سپس خلاصه آنها را جمع کرده، با حذف مکررات، مطالب زبده آن را با یکی دو احتمال کنار یکدیگر می گذارند و کار جمعی، نام می گیرد. مانند کسی که کریم نباشد، اسم او را کریم آقا بگذارند. در اینجا نیز می توان اسمش را تشکیلات و کار جمعی گذاشت، و می توان تأثیر رشد ادراک یک نفر را در رشد ادراکی فرد دیگر و بالاتر از آن، درک کل، مشاهده نمود و حتی موضوع ادراک نیز ممکن است عوض شود.

در هر حال فرهنگ کار جمعی در حوزه نیست به نحوه ای که عملکرد فرهنگی و منطقشان یعنی نحوه همکاری فرهنگی که در حاصل یک برنامه ای سهیم باشند و با منطق مجموعه ای که رتبه کارها را با هم ببیند و نسبت ها را اصلاح کند و نیز تعاریف همدیگر را اصلاح کنند و به تعاریف توسعه یافته تری برسند، و همچنین آنگونه نیست که احکام همدیگر را اصلاح کرده، به احکام توسعه یافته تری برسند و به روشهای رشد یافته تری برسند.

دستگاه کفار بگونه ای است که آثار عملشان دیده می شود. و همین خلاء در بین مسلمین موجب شده است که در قسمت های مختلف، در برابر کفار، تضعیف شوند و تا حدی که در زمینه های فراوانی خود را محتاج کفار دانسته، و در علم اداره، حتی در مسئله ولایت بگویند، بهتر است مدیریت را از آنها یاد بگیریم.

- این نوع تشکیلات کار جمعی را تحویل نداده و رشد پذیر نیست

موضوع بحث ما این است: تشکیلات، تنها به این نیست که کارها تفکیک شود و برای هر کدام از بخشها، مسئول و بودجه و امکانات خاصی، تخصیص داده شود و سعی شود که به آنها رسمیت سیاسی داده شود. با فرض اینکه چنین چیزی درست کنیم، مانند مجموعه ای است که قدرت رشد ندارد چنانچه وقتی انسان مجسمه ای می سازد به فکر آن نیست که چند مدت دیگر اضافه می شود و تولید مثل می کند. علاوه بر اینکه مجسمه تولید مثل ندارد، استهلاک هم خواهد داشت یعنی خرج دارد، می پوسد و قطعه آن می شکند. بنابراین، نمی توان نام آن را تشکیلات نامید.

- اصل بحث (۱): خصوصیات تشکیلات و همکاری تشکیلاتی

الف - تشکیلات باید رشد پذیر باشد یعنی قدرت جذب و حل غیر را در درون خود داشته و صلاح و فساد خود را بهتر تشخیص دهد
تشکیلات از این ویژگی برخوردار است که، در تمام شئون باید رشد و نمو داشته باشد. توسعه نظامیان یا سازمان، معنایش آن است که قدرت جذب و حل غیر را در درون خودش داشته باشد.

همانطور که وقتی غذا می خورید، وارد دستگاه گوارشی می شود، ابتدا تجزیه و تحلیل ساده ای بر روی آن انجام می گیرد. پس از آن که شیره آن گرفته شد، به کبد فرستاده می شود. سپس توسط خون به سمت سلول هدایت شده و جذب آن می شود. اینجاست که جزئی از سلول و در نهایت جزئی از اندام انسان شده و فعالیت حیاتی دارد.

تشکیلات نیز باید مانند انسان باشد، یک انسان در طفولیت قدرت تعقل ندارد. وقتی بزرگ و رشید می شود، قدرت عقلی او افزایش می یابد، هم بهتر می فهمد و هم کارایی او در تصرف

عینی بالا می‌رود (یعنی بهتر می‌تواند در حوادث تعیین موضع کند). چگونه یک بچه وقتی که بزرگ می‌شود، صحیح است گفته شود که، اکنون می‌تواند حساب کارهایش را داشته باشد. به هر کار چه ارزش و بهایی بدهد، روی چه کاری قرص و محکم بایستد و از چه کاری صرف نظر کند، تشکیلات نیز باید اینگونه باشد.

- تشکیلات سلب اراده نمی‌کند بلکه اختیارات، از روی فهم به نفع او حل می‌گردد

اگر تشکیلات را رشد پذیر و دارای قدرت حل اختیارات غیر دانستیم (چنانچه ممکن است به ذهن برسد) به معنی سلب اراده نیست. چون اگر کسی مانند حضرت سلمان (رضوان الله تعالی علیه) که «جعل هواه هلوا علیها» (علیه السلام) از روی فهم و شناخت، به دلیل احساس ضعف بزرگتر، اختیارش را به شخص قویتر سپرد، معنای این کار ضعف در تصمیم‌گیری نیست بلکه فهم بیشتر است.

اینکه فقها می‌فرمایند: اگر به کلمه توحید هجوم صورت گرفت و حتی سرهنگ و سرلشکر فاسقی فرماندهی را بر عهده داشت، اطاعت از وی واجب است، به این معنا نیست که حاکمیت فاسق به دلیل فاسق بودنش پذیرفته شده است بلکه نشان می‌دهد حمایت از کلمه توحید بالاتر از آن است که منافع شخصی و جزئی از دست برود. یعنی فرمانده فاسق ممکن است ظلم و تعرض بیجا روا دارد ولی تعرض بیجای او را در قبال نفع عظیمی تحمیل خواهید کرد.

ب - کار تشکیلاتی آن است که به رشد حساسیت، فکر و عمل منجر شده و حاکمیت بر شرایط را تحویل دهد

تشکیلات این خاصیت را دارد که رشد در حساسیت، تفکر، عمل، نهایتاً حاکمیت بر شرایط، ایجاد می‌کند. همان طور که علمای اخلاق اعتدال در قوای عقلیه، غضبیه و شهویه فرد لازم می‌دانند. این اعتدال به نحو بالاتری باید در تشکیلات رعایت و حتی باید توسعه پیدا نماید.

ج - تعیین اولویت مطلوب در حساسیت افراد، برای کار تشکیلاتی

۱ - حساسیت اول افراد تشکیلات باید ارزیابی منتهی کار تشکیلات در بیرون تشکیلات باشد وقتی انسان بعضی مسائل را در مورد بلاد کفر می‌شنود متأثر می‌شود که چگونه آنها با آنکه قلوبشان متشتت است در باطل خودشان مقاوم هستند، می‌گویند هر فرد ژاپنی برای خودش سه خانه قائل است، یکی خانه ای که با زن و فرزندش در آن زندگی می‌کند. دیگری خانه ای که در آن کار می‌کند (مثلاً شرکت یا اداره ۹ و خانه سوم وی کل مملکت یا ژاپن است. طبعاً به ترتیب اهمیت، اول منافع ژاپن را مقدم می‌دارد، آنگاه منفعت شرکت و اداره اش و در درجه آخر منفعت منزل و خودش را مد نظر دارد.

معنی این کار آنها (گذشتن از حقوق جزئی برای حقوق و منافع باتر نظامشان)، شرح صدر للكفر است.

در یک تشکیلات الهی، باید افراد طوری باشند که اول به فکر دین باشند و اندیشه شان این باشد که منتهی کار ما در بیرون چگونه است و مطلبی که حقانیتش (در یک نسبتی) برای ا روشن شده است یا فرسایش؟ حوادثی که در برابر این مجموعه است چه نسبتی با توسعه و رشد آن مجموعه دارند، و ببینند آیا این مجموعه می‌تواند آن حوادث را به نحو فعال تغییر داده و به نفع خودش حل کند یا منفعل است و در آنها حل می‌شود.

۲ - حساسیت دوم افراد تشکیلات، باید گردش صحیح کارها در بخشها و افراد دیگر باشد

عضو تشکیلات، نباید نسبت به مسائلی که تشکیلات پیدا می‌کند بی تفاوت باشد، باید درباره اینکه کلیه اعضاء کارهایشان را خوب انجام می‌دهند یا نه حساس باشد و اگر در کار بخشها و سایر افراد وضعی مشاهده کرد اندهناک شود. همانند پدری که وقتی فرزند را رنجو و ضعیف می‌بیند و احتمال می‌دهد که ضعف او را از پای در آورد، دلش می‌سوزد و دنبال راهی می‌گردد تا و را مداوا کند، و یا وقتی مشاهده می‌کند نمرات او خوب نیست و ممکن است مردود شود، غمگین می‌شود، اگر وسط سال هم هست، سعی می‌کند از وقت خودش مایه گذارد و به او کمک کند. اگر تشویق نیاز دارد، او را تشویق و نوازش می‌کند و اگر توبیخ لازم دارد او را توبیخ می‌کند.

بهر صورت هم سعی می‌کند کار خودش را خوب انجام دهد و هم، از فرزندش غفلت نمی‌کند و بگوید «من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت» و باید انسان به گونه ای باشد که اگر کلمه توحید آسیب ببیند و در قسمتی که کار می‌کند دیگر بخشها ضعیف عمل کند و از او کاری ساخته نشود، احساس کند در قبر، آرامش نخواهد داشت.

د - تشکیلات باید شجاع باشد، یعنی در برخورد با حوادث متزلزل نگردد

در همه هویت و اوصاف تشکیلات، باید کرامت انسانی جاری باشد. یک انسان شجاع از حوادث نمی‌ترسد یعنی حوادث او را سست نمی‌کند. و اگر یک تشکیلات نیز، متزلزل شد شجاعت تشکیلاتی نخواهد داشت.

ه - همه اوصاف کمال برای یک فرد، نسبت به تشکیلات هم قابلیت ترجمه دارد

یک فرد می‌تواند مزین و محلی به اخلاق پسندیده و اصواف مختلفی که علمای اخلاق ذکر کرده اند باشد. شجاع، کریم و محکم باشد به راحتی از جا در نرود و ... این اخلاق برای یک تشکیلات و توسعه آن نیز قابلیت ترجمه دارد.

و - ثبات ضوابط به معنی عدم رشد است لذا افراد باید از تغییر ضوابط تشیکلاتی استقبال نمایند.

تشکیلات باید توسعه پذیر باشد، در غیر این صورت حساسیت افراد نسبت به خودشان و نسبت به انجام وظائفشان بالا نخواهد رفت، و از عدم تغییر ضوابط ناراحت نخواهند بود و این علامت سکون برای تشکیلات است. اگر برای مدتی ضوابط خوب انجام شد، نباید همان ضوابط به صورت عادی در آید بلکه باید به دنبال ضوابطی بود که درجه دقت کارها، سطح کارها و موضوع کارها را عوض نماید.

اگر برای افراد تشکیلات امتحانات ساده سال اول در حد الف و بء نوشتن قرار دهند نباید خوشحال شوند که در انجام کارهایمان موفق هستیم چون الف و بء را غلط نمی‌نویسیم و شمارش اعداد از یک تا ده را هم بلد هستیم این برای افرادی مثل شما خیلی زشت است و باید از خود سؤال کنید که چرا در حد ریشه های فلسفی نسبتها و کمایت و اصل سنجش و محاسبه امتحان نمی‌شویم.

ز - برای تشکیلاتی که در موضع رهبری حوادث فرهنگی و تبدل در موضوعات آن کار می‌کنند حل مسائل روزمره جامعه یک تفننی است

باید در ابزار رشد و توسعه حساسیت خود تشکیلات حادثه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیدا شود و مشخص شود که چگونه قدرت حل و پاسخگوئی به آنها را دارد؟ نباید حل حوادث

فرهنگی در تشکیلات بگونه ای باشد که متوقف بر رها کردن کار تشکیلاتی و نوشتن مقابله و امثال آن و یا متوقف بر اتمام درس فلان فرد گردد، که در این صورت باید از خود پرسید که چرا تشکیلات ما توسعه لازم را برای حل این مسائل به صورت تشکیلاتی دارا نیست؟

البته حل اینگونه مطالب به صورت تشکیلاتی برای این مجموعه بسیار سه لاست و باید حل مشکلات موجود جامعه یک کار تفننی در کنار دیگر کارها انجام پذیرد، و این امر جای تعجب ندارد، چون برای مجموعه ای که بر روی تغییر موضوعات به موضوعات دیگر و درباره موضوعات و مریضیهای آینده کار می کند حل مسائل جاری و مرضیهایی که در حال حاضر وجود دارد آسان خواهد بود، چون چنین مجموعه ای می تواند ایجاد حادثه کند و بر کیفیت پیدایش حوادث حاکم باشد نه اینکه در برابر پیدایش حوادث درمانده شود و بخواهد به راهی که دیگران در مقابل او قرار داده اند وارد شود و درم قابل حوادث ایجاد شده توسط کفار عکس العمل انفعالی نشان دهد و تابع حادثه ای که در مقابل او قرار داده اند گردد و اگر هم بخواهد انفعالی عمل نکند حداکثر می تواند در مقابل حوادث کفار عکس العمل خوب نشان دهد. در حالی که ما باید ایجاد حادثه کنیم و کفار باید در حالت عکس العمل قرار گیرند.

عکس العملی برخورد کردن هم انفعال است ولی نه انفعال منفی، چون در برخورد با حوادث سه حالت وجود دارد، یک وقت انفعال او در حدی است که تابع می شود، یک وقت پیدایش حادثه به دست او نیست اما قدرت مقابله با حوادث را دارد، و یک وقت در موضوع حوادث تصرف می کند و این سه خیلی با هم فرق دارند.

یک تشکیلات فرهنگی باید مشکلات جاری جامعه را به صورت تفننی حل نماید و کار اصلی او توجه به توسعه موضوعات و ایجاد حوادث جدید است

- تفکر اجتماعی کفار به حدی رسیده است که به وسیله تئوریها و احتمالات جدید قدرت رهبری حوادث تا دهها سال آینده را پیدا نموده اند

در جلسه قبل عرض شد باز هم تکرار می‌شود، یک وقت پیش خود فکر می‌کردیم معنای اینکه کفار برای پنجاه سال آینده فکر می‌کنند این است که در حین انجام کار به فکر آینده هم هستند، بعد دقت بیشتری کردیم و به ذهنمان آمد که معنای آن این است که باید یک عده ای جداگانه روی حل مسائل آینده فکر کنند، و بعدها متوجه شدیم که هیچ یک از این مطالب نیست، معنایش این است که مرتباً طرحها، تئوریها، فلسفه‌ها و احتمالات جدیدی که قدرت کارائی بیشتر داشته باشد، تولید می‌گردد، یعنی قدرت تفکر اجتماعی آنها و ظرفیت توسعه کارائی آنها به حدی است که پیش بینی حوادث ۵۰ سال آینده را هم تحویل می‌دهد. ارائه ۲۰ هزار صفحه مطلب جدید در ماه، آن هم تنها در ریاضیات گویای این معناست.

به صحبت اول بازگردیم، پس تشکیلات این نیست که صرفاً تقسیم کار صورت پذیرد، مؤسسات زیاد و احياناً مشهوری مثل شورای مدیریت در قم هستند و تقسیم کار هم در آنها وجود دارد، اما این مجسمه تشکیلات است نه خود تشکیلات، مجسمه تشکیلات هم رشد و نمو ندارد، مثل ماشینی است که هر روز پنچر می‌شود و هر روز چرخ دنده اش ی شکند و تنازع بین اجزاء آن وجود دارد، هر جای آن را درست می‌کنید جای دیگر آن خراب می‌شود.

نمی‌شود گفت چرا برخورد احوال در زمان انبیاء نبوده است، چون در زمان انبیاء به اندازه عصر حاضر برای بشر کمال پیدا نشده بود، البته ممکن است سئوالی شود که چگونه به چنین امری معتقد هستید در حالی که می‌گویند فساد دوره آخر الزمان از همه ادوار عالم بدتر است؟ لکن در مقابل این سئوال هم سئوال دیگری مطرح است که آیا امکان داشت که خدای متعال از

ابتدا، نه تنها حضرت بقیه الله (عج) را پشت پرده غیبت قرار ندهد، بلکه پشت سر خلقت حضرت آدم ابوالبشر ظهور «ولی» خود را مقرر فرماید؟ یا اینکه این امر ممکن نیست و عالم مسیری دارد و این سیر هم درست است، همان طور که برای فرد کمال قائل هستید برای عالم هم یک سیر و کمالی قائل هستید که بر اساس آن، زمان ارسال حضرت ختمی مرتبت و زمان ظهور حضرت بقیه الله و امثال آن مشخص می‌شود. در دوره آخر الزمان علی رغم پیدایش توسعه فساد و فحشاء قدرت التفات به جوانب متعدد و پیدایش حیات اجتماعی و نظام ولایت برای بشر بیشتر شده است ولو الان در ولایت طاغوت باشیم و از نظر جهانی در وضع بدی بسر ببریم، یعنی درست است که در حال حاضر حضرت آیت الله خامنه ای پرچمدار مسلمین هستند ولی پرچمدار کل جهان نیستند، انشاء الله تعالی امیداوریم که ابتدائاً پرچمداری همه مستضعفین و مسلمین و به دنبال آن با فرج حضرت حجت (عج) پرچمداری کل عالم برقرار شود ولی این امر برای جوامع بشری دارای یک سیری است.

- برای کفار شرح صدر اجتماعی پیدا شده است

در زمان حاضر به همراه توسعه صنایع، نحوه ادراکات و محاسبه، کیفیت شهوت و غضبت و سایر خصوصیت کفار نیز توسعه یافته است، شرح صدر للكفر از جنبه فردی خارج شده و به شکل اجتماعی رسیده است، تمایلات آنها به هم گره خورده است، در عین اینکه قلوب آنها متشتت است اما ادراکات و علم آنها شکل اجتماعی پیدا کرده است.

به حدی هم شکل اجتماعی پیدا کرده است که نه فقط شرکت‌هایی را که درست کرده اند افراد از منافع شخصی خودشان می‌گذرند، و به صورت جمعی کار می‌کنند، بلکه آن را بیشتر به نفع خودشان می‌دانند تا اینکه بخواهند تکی کار کنند و فردی کار نکنند، حتی بالاتر از این

شرکتهای ژاپن می‌نشینند کنار هم و می‌گویند رقابتهای ما باید به جوری باشد که آسیب به رقابت کل محصولات ژاپن نسبت به کل خارج نزند، باید برای رقابت خودمان مرز درست کنیم و روی آن مرز کار کنیم، اگر من ماشین تویوتا می‌سازم و شما ماشین نیسان می‌سازید، این جور نباشد که برتری تکنیک یکی دیگری را از بازار ژاپن خارج بکند و آن وقت آن یکی دیگر به نفع شخصی خودش باشد، و لکن ظرفیت تولیدش به اندازه ظرفیت مجموعه نباشد و یک قسمت از سهم بازار خارج به دست دیگران بیفتد و می‌گوید من چیزی که کشف می‌کنم با یک محاسبه ای با یک داد و ستدی آن را یادتان می‌دهم، مقدار تفاوت ماشین ما و شما باید یک مقدار خیلی کم باشد تا بتوانند بنز آلمان، یا شورلت آمریکائی را عقب بزنند و از آن جلو بیفتند، این‌هک فقط تویوتا جلو بیفتد و نیسان قدری عقب بیفتد، که بنز جای آن را بگیرد مورد قبول ما نیست، یعنی رقابتهایشان و منفعتهایشان هم روی مرزهایی که نسبت به خارج قدرت ارز را به نفعشان تمام می‌کند دور می‌زند، چون اگر قدرت ارز ژاپن سنگین تر شود برای خود اینها هم خاصیت دارد و این همه معنای آن را دارد که کفار رقابتهای کودکانه نمی‌کند، آفتابه دزدی نمی‌کند، بلکه شرح صدر للکفر دارند.

- شدت و نظم کفار حاصل تهذیب اجتماعی است نه تهذیب فردی

درجلسه قبل هم خدمت شما گفتم که، کارخانه تویوتا، انبار برای کالاهای ساخته شده خود ندارد چون مستقیماً آنها را سوار کشتی می‌کند و می‌فروشد و غصه مدیر عامل آن این است که چرا مواد خام کارخانه پس از استخراج از معدن دو ساعت در انبار کارخانه معضل می‌ماند و فکر میکند که بهره و نزول این مواد به ضرر توسعه کارخانه تویوتا است، و باید کارها به نحوی

تنظیم شود که از وقت استخراج مواد تا زمان تبدیل شدن آنها به قدرت پولی ژاپن هیچ وقفه ای وجود نداشته باشد و سرعت آن افزایش یابد.

وجود این حالت در کفار به چه خاطر است؟ اگر کسی فکر کند که این وضع به خاطر پرورش و فعالیت فرد فرد انسانها است جامعه شناسی او ضعیف است، چون با آموزش و اصلاح فردی نمی توان نظم اجتماعی بوجود آورد، باید تفاوت تهذیب فردی و تهذیب اجتماعی را از یکدیگر شناخت، در تهذیب فردی بعضی بیشتر مستعد هستند و بعضی کمتر، ولی در تهذیب اجتماعی، باید مجموعه جلو برود تا بستر رشد فرد مهیا گردد.

ح - در کار تشکیلاتی باید «تمایلات سازمان» رشد نماید

به اصل مطلب باز گردیم، صحبت بر سر این است که حساسیت و موضوع میل یک مجموعه باید به صورت جمعی عوض شود نه به صورت جمع افراد از هم جدا.

تمایلات سازمان و تشکیلات باید بالا رود، یعنی هیچ یک از افراد نمی پذیرند که در برنامه هیچ یک از بخشها خللی واقع گردد

البته تشکیلاتهای دیگری که در حوزه هستند به این محکمی عمل نکرده و به دنبال چنین موضوعی هم نیستند آنها بخش عمده عمل خصوصاً عمل سازمانی و اداره جامعه را به علوم تجربی می سپارند، اگر از مؤسسه در راه حق سؤال کنید که آیا شما قصد تصرف در فیزیک، شیمی و ریاضی را دارید جواب منفی خواهد داد و می گویند بررسی ما مربوط به علوم انسانی است ولی اگر از برادران فرهنگستان بپرسید که آیا شما معتقد هستید که فیزیک، شیمی هم اسلامی دارد، می گویند که من ممکن است بلد نباشم اثبات کنم ولی اینجا حرف این چیزهاست و صحبت این است که علوم تجربی جهت دارد، اسلامی دارد، الحادی دارد،

تکنولوژی اسلامی و الحادی دارد، شما از دفتر بزرگان بپرسید که علوم انسانی چه بخشش جهت دارد می‌گویند بخش تجربی آن به ما ربطی ندارد، معنا ندارد که صرفه جوئی در مقایس تولید در اقتصاد اسلامی یا غیر اسلامی داشته باشد، باصطلاح اقتصادی معنا ندارد که وانت نزولی که اسلام و غیر اسلامی داشته باشد و لکن فرهنگستان صحبتش این است که حتماً اسلامی و غیر اسلامی دارد. نباید انتظار داشت که ما تشکیلات خود را به صورتی در آوریم که وظیفه آن قالب درست کردن برای بخشها مختلفی باشد که در هر یک کار فردی انجام می‌پذیرد، چرا که این اوای تشکیلات را در آوردن و مجسمه تشکیلات را ساختن است.

ط - کار تشکیلاتی آن است که «اخلاق، ادارک و عمل» افراد به صورت سازمانی رشد یابد از نظر ما تشکیلات آن است که «اخلاق، ارداک و عمل» در آن «جمعی و سازمانی» باشد
 ی - در کار تشکیلاتی فرد تنها دلسوز کار خود نیست بلکه دلسوز کار بخش خود و کل مجموعه است

از نظر ما تشکیلات آن است که هر فردی فقط به فکر خوب شدن کار خودش نباشد بلکه باید طریق کمک به کار بخش و طریق کمک به کار مجموعه را بشناسد و نسبت به انجام مطلوب کار همه قسمتها دلسوزی داشته باشد نه اینکه صرفاً به انتقاد و عیب جویی از سایرین پردازد.
 - دلسوزی نسبت به حرکت کل تشکیلات یعنی اصلاح کار خود، بگونه ای که کارائی کل مجموعه بالاتر رود

حساسیت و دلسوزی فرد نسبت به کار بخش خودش و سایر بخشها نباید به کمک فردی به آنها منحصر گردد بلکه باید به فکر آن باشد که باید از موضع خود به چه نحو عمل نماید تا علاوه بر بخش خود کار سایر بخشها و کل مجموع هم بخوبی انجام پذیرد.

اگر روابط عناصر تشکیلات به این صورت در آمد و کار افراد ارتباط شدید با یکدیگر پیدا کرد، آن وقت شخص می‌داند که اگر دیر یا زود آمد تنها به خودش لطمه نزده است بلکه لطمه به واحد و گروه خود زده است.

بنابراین هر فرد چند مسئولیت به عهده دارد، یک مسئولیت نسبت به خودش دارد که مطالب را خوب بفهمند، منضبط باشد، نشاط و علاقه در کارش داشته باشد، اگر باید نوشته ای بنویسند با قلم خوب بنویسند (اقتصاد فرهنگ را خوب رعایت کنند) و خلاصه تأثیر عینی خود را بالا ببرند یک مسئولیت نسبت به گروه خودش و بقیه گروهها دارد، و یک مسئولیت هم نسبت به کل مجموعه دارد که عملکرد او نسبت به کل محاسبه گردد.

یک فرض این است که مشخص بگوید همین که من بحث را خوب بفهمم یا جمع پنج نفری را ما خوب بفهمد کافی است و مهم نیست که وضعیت کل گروه به شکل مطلوب به پیش می‌رود یا به شکل نامطلوب مثل درس خارج که در جمع ۱۰۰۰ نفری محصلین اکیپهای دو، سه، چهار یا پنج نفری وجود دارد و هر جمعی می‌خواهند خودشان بفهمند، فرض دیگر این است که شخص خود را مسئول فهمیدن و رشد همه افراد می‌داند و فرض سوم این است که بالاتر از این نه فقط فهمیدن دیگران بلکه نشاط و کارائی مجموعه و رشد موضوعات مورد بحث تشکیلات را هم خواهان است. به هر حال، انشاء الله تعالی تدریجاً همانجوری که عرض کردم ضوابط تعیین و تشدید می‌شود، وظائف تعیین و تشدید می‌شود، در جا زدن درست نیست، مرتب جلو باید برود، ما خدمتتان هستیم به یاری خدای متعال، و نسبت به همه بحثها به حدی که خداوند متعال توفیق دهد مراقبت داریم و شماها هم کم کم عادت می‌کنید که خوب نیست ضابطه یکسان بماند (انشاء الله تعالی) می‌گویید من استوی یومان فهو مغبون تشکیلاتی که هر ماه

نخواهد رشد کند معنایش آن است که در ۴ روز قبل، کار خوب انجام ندادیم تا به یک رشدی نسبت به مرحله قبل برسیم و بشود یک تصمیم گیری جدید گرفت.

- اصل بحث (۲): وظائف معاونتها در تشکیلات

مقدمه: ما در صدد ساختن یک تشکیلات فرهنگی در حال رشد و توسعه هستیم

بعد از این تقسیمی که برای معاونت ها انجام گرفته را کم کم به عرض برادران می‌رسانیم. مسئول گروه جناب آقای صدوق است، البته من شخاً در تمام جزئیات کار همراهتان هستم و مواظبت دارم وهم از ایشان سؤال می‌کنم و ایشان لطف می‌کنند و جواب می‌دهند و هم در ضوابطش، اصلاحش، تعیین اختیارات و وظائف و عملکردها بنابراین از نظر مسئول بودن گروه ایمان مشخص است و از نظر اینکه گروه را رها کرده باشیم و بگوییم که جوری ایشان صلاح می‌داند عمل بکند و ما کاری نداریم و بحث می‌گوییم اینجوری نیست، نه ایشان دوست دارند نه شما و نه من خودم اینطوری می‌خواهم.

انشاء الله به دنبال این هستیم که در اینجا یک نمونه تشکیلات فرهنگی درست شود که رشد و توسعه آن مرتباً قابل مشاهده باشد.

مجموعه گروه سه معاونت دارد، معاون سیاسی جناب آقای محسنی هستند، معاون فرهنگی جناب آقای حسینیان و معاون اقتصادی آقای ترابی.

- ذی المقدمه

الف - معاون سیاسی مسئول «رشد تولی و علاقه افراد» در سه بخش سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است

آقای محسنی (بخش سیاسی) مسئول توسعه تولی و علاقه و شدت میلهاست اما نه فقط توسعه میل و علاقه افراد بخش خودش، بلکه توسعه تولی همه گروه لذا بخش فرهنگی و اقتصادی هم باید تولی سیاسی نسبت به بخش سیاسی داشته باشد یعنی به آقای محسنی و دوستانشان علاقه داشته باشند، بنابراین معاون سیاسی مسئول توسعه علاقه فرهنگی و اقتصادی سایر بخشها نیز می باشد.

ب - معاون فرهنگی مسئول «رشد جهت» در سه بخش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است
 هکذا معاون فرهنگی مسئول بررسی وضعیت، و رشد جهت در کل مجموعه می باشد، یعنی مسئول فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ و فرهنگ اقتصاد است

ج - معاون اقتصادی نیز مسئول رشد اقتصادی هر سه بخش است
 و هکذا بخش اقتصادی مسئولیت رشد اقتصادی همه بخشها را به عهده دارد.

- چند تذکر

۱ - اگر چند مجموعه دیگر وظیفه این تشکلات (فرهنگستان) را انجام می داد به دنبال تأسیس ایشان تشکیلات بر نمی آمدیم

برادران توجه داشته باشند کاری که در اینجا مشغول آن هستند غیر از کارهای است که در تشکیلاتهای دیگر وجود دارد. بین خود و خدا اگر ما احتمال می دادیم که مجموعه دیگر وظیفه ما را انجام می دهد، احساس آزادی و فراغت بیشتری از تکلیف پیدا می کردیم و ما هم زیر سایه آنها مشغول به کار می شدیم، مشغول بودن به این تشکیلات به خاطر این نیست که ما هم مثل بقیه دارای یک علم و دفتری باشیم بلکه به انگیزه پر کردن یک خلأ بسیار مهمی که در جامعه

وجود دارد و دست ولی امر مسلمین را در شرایط می‌بندد و مانع تولی به ولایت الهیه است می‌باشد.

۲ - اگر همت عالی و برای خدا باشد سختی‌ها شیرین خواهد بود

انشاء الله امیدواریم که ارزش کاری که انجام می‌دهید بیشتر فکر کنید تا سختیها آن به شما سخت نیاید و سختی آن به شیرینی بدل گردد، وقتی همت انسان بالا باشد «سختی» دیگر سخت نیست بلکه شیرین اوست. و یک وقت هم علاوه بر اینکه موضوع همت بالاست موضوع برای خداست و این اهمیت بیشتری دارد.

- هیچ امری به اندازه ارتباط با خدا و اولیاء او مشکلات را سهل نمی‌نماید

این اندازه اهتمام برای پر کردن خلاء اسلامی برای کیست؟ خدا می‌داند که اگر رابطه خودتان را با خدا محکم کنید مشکلات برای شما سهل می‌شود، هیچ چیز به اندازه ارتباط با خدا و اولیاء او مشکلات را آسان و روحیه را قوی نمی‌کند، حضرت سید الشهداء(ع) به خدای متعال فرمود وقتی می‌بینم در محضر تو هستم، مشکلات در نزد من کوچک می‌شود، در این بین چند مطلب قابل توجه است، یکی اینکه برای چه می‌خواهید مشکلات را تحمل کنید و دیگر اینکه به چه قدرتی می‌خواهید آنرا تحمل کنید؟ اگر قدرت تحمل هم از ناحیه خدای متعال باشد این خود انعام فوق انعام است، اگر مشکلات شما را در برابر خدای متعال به عجز در می‌آورد، این امکانی برای التفات شماست، و علامت دوستی مولاست که به شما التفات کرده است آن موقعی که برایتان مشکل پیدا نشود باید بگویید «کانک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی». آن موقعی که شما برای توبه به طرف خدا می‌روید این خوب است.

۳ - مشکلات مسلمین در زمان حاضر موضوعاً از مشکلات زمان قبل بزرگتر است، لذا توجه

خالصانه به رفع آن می‌تواند منشاء برکات زیادی گردد

در آخر مطالب هم یک مقداری در ماه رجب است، هم ماه رجب است و هم شب‌ها بلند است، و هم مشکلات جهان اسلام را فرا گرفته است و هم همه ما صحیح است که خودمان را در تمام جهات مقصر بدانیم و هم به بهترین کلماتی به که ممکن است به برترین نحوه رابطه بین شما و خدا را ایجاد کند عنایت نفرموده اند به لطف حق، امیدواریم انشاء الله تعالی همه ما قدر دان این مطالب باشیم.

شما در زمان هستید که مشکلاتی برای مسلمین طرح هست که موضوعاً از مشکلات زمان سابق بزرگتر است، اگر غفلت از آن نداشته باشید، جای نفع بردن بسیار زیاد است. مثال: یک وقتی یک مشکل از نظر ظاهری سخت است ولی موضوعش بزرگ نیست، یک کدخدائی در دهی اموال را از رعایا به ظلم می‌گیرد تخمی و مرغی از رعایا می‌گیرد تا برایش درست کنند، روغنی و بره ای را می‌گیرد که برایش درست کنند، ۴ تا بره می‌گیرد و برای خان دیگری تعارف می‌برد، دخترک روستائی را مجبور می‌کند تا دو تاه جاجیم ببافد، اختر یکی را هم بزور برای پسرش می‌گیرد و پسرکی را هم می‌کشد، شما می‌گوئید خیلی جای غصه خوردن است، حق های زیادی زیر پا رفته است. تجاوزی انجام گرفته ولی خان عقلش به اینکه قانون برای پرورش بشر بیاورد، و قانون برای معاملات بشر بیاورد نمی‌رسد.

- متفکرین کافر مدعی هداست «روحی، فکری، عملی» بشر در جمیع جوانب هستند.

درستاست که خان یک جانی هم قلدری می‌کرد و قضاوت باطلی انجام داد اما مظلومی که در سابق بوده غیر از مظلومی است که الان در عالم وجود دارد، الان در عالم متفکرین، مدعی هدایت روحی، و فکری و عملی بشر در جمیع جوانبی که احساس بشر را برانگیختند می‌باشند.

- کفار لذتها و نیازهای جدید برای بشر ایجاد کرده اند

و لذات جدیدی را طرح کردند که موضوعاً قابلیت طرح نداشته است. مثال: حالا یک وقتی قدیم دو تا بچه می‌آمدند و با برفهائی را که از روی پشت بام می‌ریختند یک تپه‌ای درست می‌کردند با کفش روی آن می‌رفتند، سر می‌خوردند پایین می‌آمدند و گاهی هم سرشان می‌شکست، اصلاً با معنای اسکی موجود قابل مقایسه نبود لذت از اسکی موجود در سابق مطرح نبوده است؟ لذت از ریاست و قهرمانی مطرح نبوده است؟ اسکی روی آب مطرح نبوده است؟ اصلاً امکان داشته که مطرح باشد؟ سرعت قایق های پاروئی به اندازه ای نبوده است که بتواند جاذبه زمین را نسبت به شخص خنثی کند تا فرد بتواند به کمک یک کفش خاص و در دست گرفتن یک بند روی آب حرکت کند، چنین چیزی موضوعاً نمی‌توانست مطرح باشد.

در سایر شئون فساد هم به همین نسبت رشد و توسعه پیدا کرده است که جای وارد شدن به آن نیست مثلاً در شئون مختلف ریاست موضوعات کاملاً جدیدی مطرح شده است، مثلاً تریبونهای یکه در زمان ما وجود دارد و تمامی حرکات شخص عبوس شدن یا لبخند زدن شخصی در برابر چشمان میلیونها انسان قرار می‌گیرد، خود منشاء بالا رفتن یا کم شدن علاقه هاست سابقاً به هیچ وجه مطرح نبود، با دید معمولی ارگ یک مقدار فاصله شما از منبر بیش از معمول باشد خطیب به وضوحی که در تلوزیون قابل دیدن است، مشاهده نمی‌شود اگر فاصله شما و نماز جمعه زیاد باشد، لبخند امام جمعه را متوجه نمی‌شوید و فقط از طریق صدا با او

ارتباط دارید و لکن شما می‌دانید که سیاستمداران روز وقتی صحبت می‌کنند، چهره شان در سراسر دنیا هست و کم و زیاد شدنش اثر دارد، به هر حال نمی‌خواهم وارد خصوصیات قسمت به قسمتش شود تا برسد به پیدایش تمایلات جمعی و فرهنگی جمعی و عملکرد جمعی، این چنین چیزهایی موضوعاً مطرح است که سابقاً مطرح نبوده است.

تهاجم بر کلمه توحید و اعلاء کلمه توحید الان موضوعاً موضوعش با سابق فرق دارد، اگر خدا اخلاصی عطا کند «امتحان که بزرگ شد اگر اخلاصی هم بزرگ باشد انشاءالله تعالی برکاتش زیاد است، و اگر التفات به آن باشد و آدم هم با آن بی‌اعتنایی کند خیلی جای چوب خوردن دارد.

- مؤمنین باید با تمام وجود در رفع حصار از حقائق اسلام همت گمارند

کار وقتی سخت شده باشد، آدم می‌ترسد که گناه، خیلی‌ها را به گردن او بیندازند، اگر گناه هم نمی‌انداختند شما باید به غیرتتان بر بخورد که کلمه توحید و دین خدا و آنچه را که به یک معنای دیگر مربوط به ائمه طاهرین و اولیاء خداست مورد تهاجم باشد، نباید شما بیسندید که عالم برای اسلام و اولیاء حق به صورت زندان در آید و نام آنها درانزواء باشد و نام کفر بالا باشد. نباید بیسندید که حقائق، محجوب شود، باید با تمام وجود سعی و تلاش داشته باشید.

۴ - توصیه به استفاده از برکات ماه رجب

- استغفار در ماه رجب اثر خاص دارد

استغفار هر وقتی یک خاصیتی دارد، وقتی که می‌گویند توی این ماه (رجب) استغفار مستحب است اثر خاصی هم دارد. مثلاً می‌گویند در زمستان فصل کاشت فلان درخت است، اگر قلمه اش را در زمستان کاشتی بهار گل خواهد داد در این ایام هم شب طولانی است، هم ماه، ماه

رجب، هم وقت، وقت استغفار، هم مشکلات برای مسلمین زیاد، هم مولا گفته اگر از من بخواهید من به شما می‌دهم هر آنچه که بخواهید و هر آنچه که عقلتان هم نمی‌رسد که بخواهید. هم خود استغفار مهمان شدن، مهمان فوق مهمانی، امیدواریم انشاء الله تعالی برادران همدیگر را توصیه کنند و یادآور بشوند و به هم دعا کنند و استغفار کنند و برای هم استغفار کنند و از همدیگر بگذرند.

یک چیزی را آخر بحث عرض کنم. حضرت عیسی علی نبینا و علیه صلوات الله به حسب این روایت که خدای متعال به او گفت سخت تر از هر چیز غضب خدا است. عیسی عرض کرد خدایا چگونه از غضب پناه ببرم گفت به عفو، گفت چگونه دسترسی به عفو پیدا کنیم. خداوند فرمود من حیا می‌کنم بر کسی که غضب کرده و عفو نموده که من او عفو نکنم. حالا ما خطاب به خدای تعالی عرض می‌کنیم عفو نکن. «امرنا ان نعفو عن من ظلمنا فقد ظلمنا انفسنا فاغفر لنا». «فمن اولی منک بالعفو» به ائمه طاهرین خاصه حضرت ولی عصر عرض سلام بکنید و بگویید «و الکاظمین الغیض و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» ایشان را به احسان خدای متعالی بخوانید برای اینکه ماها را در قصور و تقصیر عفو کنند و خدای متعال به محبتش و اولیائش بخوانید و عرض کنید که «و ان ادخلتنی النار ففی ذلک سرور عدوک و ان ادخلتنی الجنة ففی ذلک سرور نبیک». و بعد کمک بخواهید که بتوانید خدمتگذار باشید، جزء «مسارعین الیک فی قضاء حوائجهم» باشید، نه فقط وقت ظهور بلکه همین الان هم بخواهید، همین الان هم شما جزو مسارعین و جزء کسانی که در انجام وظیفه سبقت می‌گیرند باشید، این کاری را که مشغول هستید، این کار را، کار مهمی بدانید کسی که دنبال اعلاء کلمه توحید هست، کارش، کار مهمی است. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

بسمه تعالی
آموزش سیاسی

جلسه ۷

۱۸۰۹

عنوان کلی: تشریح مسئولیت افراد تشکیلات در صورت اهمال در کال جمعی

تاریخ: ۷۰/۱۲/۵

– مقدمه

الف – کفار ابزار تحریک شهوات را به صورت جمعی درست کرده و دائم در صدد اصلاح آن هستند بسم الله الرحمن الرحیم ... در هر کاری برای رسیدن به هدف و مقصد انگیزه ای متناسب با آن کار لازم است نظامهای دنیائی در شکل جمعی خودشان هم که کار می کنند ابزار تحریک شهوات را به صورت جمعی درست می کنند و در باب شهوات حیوانی، مسلم حیوانترین افراد رادرست می کنند یعنی تحریکاتی که در غرب برای التذاذ حیوای به صورت سازمانی درست شده ایجاد صداهاى متناسب، اکل و شربهای متناسب، مجالس، لغو لهو متناسب، تا مجالسی که هیجان حیوانی را به اوج می رساند، و اینکه در مجالس رقص و بعد هم مجالسی که مثل حیوانات و بدتر از آن به آمیزش حیوانی می پردازند همگی گواه این معنی است، لذا طبیعی است که نشان خود را برای دنیا پرستی (در یک مناسک دنیاپرستی) جمعی می بینید و یک آداب و روش دنیا پرستی خاصی را مناسب می بینند.

هر روز هم در رفع نواقص این ادب و آداب دنیاپرستی نسبت به آن مقاصد حیوانی سعی می کنند و نشاطشان را از انواع و اقسام ملاعبه و معاشقه با دنیا می خواهند، در اکل و شربشان تا نگاه کردن و شنیدن و کلیه محرکستان مرتب می خواهند با دنیا مشغول باشند. یعنی غذا خوردن و سیر شدن به اندازه ضرورت برای آنها معنا ندارد. به عبارتی می خواهند به همه سلولها، به همه ذرات بدن، محبت دنیا را بچشانند، به همه

اعصاب، به همه اوصاف روحی دنیا بچشانند، مفهوم خوشی آنها، مفهوم پرستش دنیا را درادو آئین دنیا پرستی را در شکل توسعه یافته‌اش درست کرده اند.

شربتشان تا نگاه کردن و شنیدن به کلیه حرکتشان مرتب می‌خواهند با دنیا مشغول باشند.

یعنی غذا خوردن و سیر شدن به به اندازه ضرورت برای آنها معنا ندارد. به عبارتی می‌خواهند به همه سلوها، به همه ذرات بدن، محبت دنیا را بچشانند، به همه اعصاب، به همه اوصاف روحی دنیا را بچشانند. مفهوم خوشی آنها، مفهوم پرستش دنیا را دارد و آئین دنیا پرستی را در شکل توسعه یافته‌اش درست کرده اند.

ب - مؤمنین باید نشاطشان در عبادت بوده و عبادت در همه رفتارهایشان مشاهده گردد

اما در طرف مقابلش عقالمندان به پرستیدن خدا، علاقمندان به پیروزی از ائمه اطهار آنها چه می‌کنند؟ آنها نشاطشان در عبادت است و معنای عبادت در همه حرکاتشان قابل مشاهده است یک فصلهائی، برای یک رشدهائی بهار محسوب می‌شود، ماه شعبان، ماه رجب، ماه رمضان، ماهی است که مکان نشو و نمو است. آیا واقعاً همت ما در بندگی خدا در حالات مختلف هست؟ و نشاط ما در طاعت است؟ آیا حالت استغفار را حالت مهمان شدن به رحمت خدا می‌دانیم؟ حالت پناه بردن از کوتاهیها و جرائم می‌دانیم؟

- اصل بحث: تشریح مسئولیت افراد تشکیلات در صورت اهمال در همکاری جمعی

الف - گناه فردی در موضع خودش معلوم می‌شود و موضع جمع ما تولید فکر برای خدمتگذاری به اسلام است

ما گاهی خودمان را تسبیح می‌کنیم که اهل فلان گناه نیستیم ولی واقعاً موضعمان کجاست تا معلوم شود که اهل چه گناهی نیستیم؟ شما موضعتان این است که فرمایش حضرت آیت الله خامنه‌ای تولید فکر کنید ولی شما که در دنیا تنها تولید فکر نمی‌کنید. کفار هم برای رسیدن به مقاصدشان تولید فکر می‌کنند، هر چند فکر آنها حیطل شیطانی باشد و شما دنبال این باشید که مفاهیمی که ابزار خدمتگزاری به اسلام باشد پیدا کنید. آنها انصافاً برای پیدا کردن مفاهیم هیچ گونه عمل می‌کنند؟ آنها با چه شدتی جستجو می‌کنند؟ این برگه‌های «خود ارزیابی» اول نفعی که دارد این است که محاسبه تشکیلاتی مراقبه تشکیلاتی را برای

خودتان زیاد می‌کند. آنها گاهی چهل سال دنبال یک مطلب می‌روند و گاهی واقعاً خواب و خوراک را بر خودشان حرام می‌کنند.

- اولیاء الهی حتماً مؤمنین را در انجام وظیفه امداد می‌کنند

آنها اصحاب پیروان معاویه هستند شما اصحاب پیروان علی. و الله آقای شما خیلی کریم است. کسی که پرچم گناه را در عالم بلند می‌کند این فقط در آخرت نیست که «لا یجزی الا مثلها» در اینجا هم «لا یجزی الی مثلها» ولی شما که دنبال این هستید که کلمه توحید را بلند کنید «فله عشر امثالها» نه فقط در آخرت در اینجا هم همین طور آقای شما کوتاهی شما را ندیده می‌گیرد به شما توفیق می‌دهد، به شما فهم می‌دهد شما را مدد می‌کند، حال مثل این است که بر او منت دارید در حالی که او منت دارد که شما را متوجه مطلب کرده و در راهی زمینه همکاری را مهیا کرده است گناه کسی که در یک آزمایشگاه هسته ای قرار دارد مثل گناه یک آشپز نیست. یک آشپز وقتی به آش نرسد، آش ته می‌گیرد و می‌سوزد بعد وقتی می‌خواهند آتش را تناول کنند می‌گویند آش بد بود و بد مزه شده است ولی یک نفر که در آزمایشگاه هسته ای اگر به موقع، درست، منظم کار نکرد می‌گویند یک جنگ شکست خورد.

- در قیامت هر فردی به میزان طاعتش از مشکلات مسلمین باز خواست می‌شود

وای بر ما اگر تأخیر و تعلل مان را قیامت جلویمان بگذارند و بگویند ما به شما التفات این مطلب را داریم به هر کسی چیزی داده بودیم و همان را هم از او سؤال می‌کنیم به یک کسی قریحه ریاضی یاد دادیم و از او محاسبه در ریاضیات می‌خواهیم و به یک کسی قریحه شعر دادیم بنا بود مدح اهل بیت بگوید، نگفت. «لا یکلف الله نفساً الا وسعها» «الا ما آتاه الله» به شما التفات این مطلب را دادیم که به دیگران این التفات را نداده بودیم. شما می‌توانستید از این منزلت خدمات بسیار عظیمی بکنید و می‌توانستید هم مسامحه کنید و وقت بگذرانید.

- خیانت به ولایت اکبر کبائر است

اگر گفته می‌شود کار جمعی بکنید برای چیست؟ اینجا که دستگاه اطلاعاتی نیست، کار جمعی موضوع دارد، موضوعش هم در اینجا کار فرهنگی است، و معلوم است که دنبال چه چیزی هم هستیم. یک گناهمانی مربوط به دوره آخر الزمان هست، مسئله ارتکاب کبائر مسئله مهمی است و لکن از او مهمتر و کبیره تر از هر کبیره ای خیانت به ولایت است مگر خیانت به ولایت مگر چطور ممکن است؟ برای هر کسی به حسب وضع خودش معلوم می‌شود روی اینها قدری فکر کنید.

ب - هر فرد از تشکیلات باید از موضع خودش کمک کار دیگران باشد، و اشکال خودش را به عهده دیگران نگذارد

انسان می‌تواند عذر بیاورد و بار خودش را به گردن دوستانش بیندازد یعنی در کار نکردن در بعد منفی حساسیت جمعی داشته باشد، اما گاهی انسان ملاحظه می‌کند و می‌بیند که نه من باید عاشق هدفم باشم تا آنجائی که می‌توانم از موضع عمل خودم کار دیگران را تقویم کنم، یک بحث را که ملاحظه می‌کنم، نسبت این بحث را به نحوه تبلیغ، به نحوه عمل، به نحوه ارتباط سایر بخشها با این بخش ببینم، مهره ای را درست کنم که این مهره موجب قفل شدن سایر بخشها نشود، خیال نکنم یک جعبه فرمان ماشین درست کنم که به هیچ ماشینی نخورد، خیلی عالی باشد برای اینکه جدای از همه ماشینها قرار گیرد برای تماشا کردن خیلی قشنگ باشد. فرمان را که برای تماشا کردن درست نمی‌کند، فرمان باید به سایر بخشها ماشین بخورد یک جعبه دنده درست کنم که اگر آن را به تنهائی ملاحظه کنید خیلی خوب باشد، باید ببینید این دنده ها را چطور درست کنید که آن ماشین یا موتور بتواند با سرعتهای مختلف حرکت کند، چطور بتواند نیروها را متراکم و منبسط کند، دنده‌ها که روی یک بیاورد بتواند زور موتور را زیاد کند و روی دنده دو، سه چهار زور ماشین را منبسط کند و سرعت را بالا ببرد.

باید از موضع هماهنگ با همه بخشها کاری کند که در جای خودش بقیه را از نظر سیاسی تقویت کند، تولی سیاسی، تولی فرهنگی، تولی اقتصادی در دل همه ایجاد کند، متذکر به تقوی شود. بدش نیاید اگر کاوی را

برای او اضافه یا کم معین کردند. به اصطلاح به او برنخورد. دنبال این باشد که هر طور که هست از نظر سیاسی بقیه را تقویت کند.

ج - کار جمعی بدون سازمان میسر نیست لذا باید به تولی سیاسی اهمیت داد

تولی سیاسی را کم نگیرد. کار جمعی بدون ارتباط و سازمان میسر نیست. تضعف روحیه سیاسی نکنید.

۱ - «غیبت سیاسی» یعنی شکستن احترام یک مجموعه

می خواهد مطلبی را بگوید و بفهمد باید از طریق خود عمل کند معنی فسق سیاسی، غیبت سیاسی چیست،

غیبت سیاسی یعنی «احترام یک مجموعه را شکستن» احترام یک مجموعه را چطور می شکنید؟

- سست کردن مجموعه ای که وظفه مهمی در خدمت به اسلام عهده دار است، کمتر از حتک حرمت مؤمن نیست

عرض یک مؤمن برابر ۳۶ زنا است. حالا واقعاً به نظر شما اگر یک مجموعه سست شود اثر منفی آن نسبت به

ولایت کمتر از حتک حرمت از عرض یک مؤمن است؟ گاهی یک مؤمن را در نظام اسلامی صدمه می زنید و

گاهی یک «نظام» را در نظام اسلامی صدمه می زنید. آن هم یک نظامی که در عین حال کوچکی کار بزرگی

را به پیش گرفته مثل یک اوپراتور یا یک شخص که آزمایشگر است.

- اهمیت تولید مفاهیم کمتر از تولید ابزار هسته ای نیست

شما دارید برای تولید مفاهیم لازم برای نظام تلاش می کنید. دستیاران یک نظام تولید مفهوم هستند. کار

شما برای نظام ولایت فقیه کمتر از کار کسانی که ابزار هسته ای می سازند نیست البته می توان گفت که

امروز اداره نظام برای ولی فقیه خیلی مهم است و تقدیرات شما را آورده در عجب آزمایشگاهی.

د - وجود نیروی انسانی زیاد زمانی مطلوب است که مدل مدیریت و مدل تولید مفاهیم بدست آمده باشد، لذا

نداشتن نیرو عذر پذیرفته نیست

اگر اینجا سرو صدای سیاسی اش بالا بود و عنوان ریاست دنیوی اش خیلی بالا برود و تمتراقش بالا بود و

دلها و امیدها متوجه اش بود، شاید نمی توانست به کار عمیق برسد البته نیرو که زیاد باشد برای کار کردن

خوب است ولی تا ابزار تخصیص نیرو و ماشین مدیریت پیدا نکردید، تا ماشین تولید مفهوم پیدا نکرده اید وقتی نیرو زیاد شود درد سر زیاد می‌شود اصلاً نمی‌شود کار کرد.

این را درست دقت کنید. اگر شما در قیامت گفتید که خدایا، دلها و چشمها به طرف فرهنگستان نبود. جواب بیاید که آیا تو بهتر می‌فهمیدی یا حکمت بالغه ما؟ شما که هنوز ابزاری که بخواهید نیروها و مفاهیم را سازمان دهید، در اختیارتان نبود اگر جمعیت زیاد روی سرتان می‌ریخت مثل سیل آب شما را می‌برد.

- بدون مدل مدیریت نیروها دچار عمل زدگی شده و تابع شیوه‌های رایج می‌شوند

خوب ستاد انقلاب فرهنگی نیرو زیاد داشت. وقتی نیرو داشته باشی باید در مقابلش برای هر کسی کار معین کنی، باید هر کسی را به جای خود مشغول به کاری بداری و این ابزار و منطقی لازم دارد. که قبل از اینکه پیدا شود نیروها جز دچار عمل زدگی شده و مجبور به پذیرش هر آنچه در دنیا رواج دارد می‌گردند. مگر دیگران که مجبور شدند مفاهیم موجود را بپذیرند، به چه دلیل پذیرفتند؟ آیا آنها خیلی آدمهای (استغفرالله) بی دینی بودند؟ نه شرائط توسعه کمی را قبل از توسعه کیفی خواستن کار را صد برابر سخت می‌کند.

ه سستی در کار تشکیلاتی در شرایطی که جز مضیقه‌های باطنی مانعی برای همکاری نیست مسئولیت دارد

در قیامت اگر پاسخ آمد که آن تکلیف «مالا یطاق» می‌شد و شأن رحمت الهی بالاتر از این است که تکلیف «ما لا یطاق» بیاورد و بعد سؤال کند از شما که ما شما را در یک جا قرار دادیم که هیچ گونه مضیقه‌ای نداشته باشید الا مضیقه‌های باطنی خودتان پس چرا انجام وظیفه نکردید چه خواهید گفت؟ اگر ناراحتی شما از این است که چرا سر ما در سرها و سخن ما در تریبون پیدا نیست؟ خوب اینها اشکال دیگری است، اشکال در «پیدا کردن مطلب نیست. اشکال دیگری است، اینکه چرا مدرک ما این طرف و آن طرف دنیا قاب گرفته نمی‌شود؟ این اشکال دیگری است، اینها درباره امتحان شما نسبت به اسلام نیست.

درباره اینها فکر کنید، نکند در ماه رمضان در نامه عمل ما بنویسند که اینها در زناهای محسنه صدها هزار در یک شب سهیمند. بگویند چرا؟ بگویند حکومت اسلامی درست شده بودو میخواست فساد را یشه کن کند، ابزار میخواست و محیط را هم برای اینها فراهم کرده بودیم تا ابزار درست کنند و نکردند.

- اینکه رهبر انقلاب فرمودند در موقع مقتضی من نیروی کمی لازم را تأمین می‌کنم حجت را بر ما تمام می‌کند

اگر این ابزار درست شود بعد نیروهای کمی را خود شخص رهبر گفته است که در اختیاراتان قرار می‌دهیم. این حجت است بر شما، خدا می‌داند این را من باب حجت به شما می‌گویم نه من باب سیاسی چون شخصاً (مقام معظم رهبری) فرمودند کار سیاسی نکنید.

اگر چیزی بیرون آمد من وظیفه ام این است که دانشگاهها را وادار کنم تدریس کند اصلاً بفرستم دنبال آن و بگویم زودتر این تئوری را تمام کنید، ما می‌گوییم نه، نیرو می‌خواهد. چه نیروئی می‌خواهد؟

آیا شما ابزار هماهنگ کردن نیروها را دارید که نیرو می‌خواهد؟ وقتی ابزارش را پیدا کردید نیرو هم در اختیاراتان می‌گذارند، مدل اداره شما درست نشده است اعم از مدل تنظیم مصرف، مدل تنظیم نیروهای انسانی و تنظیم روابط اجتماعی.

- سهیم بودن در تولید مفاهیم (ولایت فرهنگی)، مسئولیت خیلی از نواقص اجتماعی را متوجه انسان می‌نماید

در حال حاضر مشکلات اقتصادی برای جوانها ازدواج صحیح را ایجاد نمی‌کند و برایشان تسهیل نمی‌کند، حالا از همه رقم مشکل که خودتان بهتر می‌دانید از مشکل اشتغال گرفته تا مشکل مسکن و هزینه زندگی و همه چیز مشکلات اجتماعی که به صورت موانع ازدواج در آمده نمی‌گوییم ازدواج ممتنع کرده، ممتنع نکرده ولی به نسبت مانع است بعد بگویند اگر اینها به وضع صحیحی اداره می‌شد و موانع برطرف می‌شد، صد هزار تا جوان بیشتر از آنهایی که حالا ازدواج کرده اند ازدواج می‌کردند.

بعد در قیامت به شما می‌گویند شما در اینکه این موانع زمینه هتک احکام را فراهم کرد و شریک برای فحشاء مساعد شد و عده ای هم که چنین نقص و کمبودی را نداشتند مبتلا شدند (زنای محسنه در شرائط صحیح به ندرت واقع می‌شود ولی در شرائط خراب زیاد واقع می‌شود، هر چه شرائط خرابتر باشد زنای محسنه واقع می‌شود) سهمیم هستید، آن وقت اگر شما جواب دهید ما رد شهر مذهبی بودیم که اصلاً فساد به این معنا نداشت می‌گویند و لکن شما در ولایت فرهنگی سهمیم بودید، تولید مفاهیم یعنی ولایت فرهنگی و شما در آن سهمیم بودید، بلکه جوانها در جهت پشتیبانی از ولایت سیاسی، در جبهه گرفته تا در جهات دیگر تلاش خودشان را به اندازه فهمشان کردند ولی شما چطور؟ مقداری در این مطالب خارج از صحبت‌های عادی فکر کنید و ببینید وظایف اجتماعی، زهد اجتماعی، تهذیب اجتماعی خود را مسئول امور دانستن چگونه است؟ کسانی که بحث‌های تشکیلات ندیده اند ممکن است خودشان را به راحتی تحت این امور و تحت این تکالیف ندانند اما شما چطور؟

شما مگر می‌شود نسبت به واحد سیاسی یا اقتصادی فرهنگستان مسئول باشید و لکن بگویید ما به نظام ولایت کار نداریم می‌خواهد فحشاء زیاد بشاد یا کم باشد، می‌خواهد کارها بچرخد یا نچرخد؟ شما مگر می‌توانید بگویید ما سهمیم در آنها نیستیم؟ کار شما این است که نسبت بین امور را ملاحظه می‌کنید، شما درباره اینکه رابطه امور با اسلام چطور باشد فکر می‌کنید.

شما فکرتان مثل کسانی نیست که کار فقاقت را مثل احکام کلی الهی می‌بینند و کار اخلاق را به صورت ارزشهای کلی می‌بینند. کانه خودتان را در موقف سؤال می‌بینید که به شما گفته می‌شود ما به شما مطالبی را تمام کردیم که برای دیگران احتمالش را هم منقح نکردیم شما بین خدمتگزاری بزرگ یا غفلت و تساهل و تکاهل و خیانت بزرگ کدام را برگزیدید؟ «کافی واقف بین یدیک» اگر نگاه کنید به تمام جرائی که در نظام اسلامی واقع می‌شود و ولی مسلمین واقعاً می‌خواهد اینها واقع شود شکی هم نداریم که نمی‌خواهد. چه کنیم؟ من بذرگرم از اینکه خدا نظام سوسیالیستی را به حول و قوه الهی خودش به عنایت و لیش به وسیله

این انقلاب شکاند و انظار عالم به طرف نظام اسلامی شد و در نظام اسلامی هم شما در جای خاصش قرار گرفته اید.

- تکالیف هر فرد متناسب با منصب تکوینی او مشخص می‌شود نه منصب اجتماعی او
 یک وقت می‌گویید خدا روی مناصب تکلیف می‌کند و یک وقت می‌گویید روی مناصب تکوینی تکلیف می‌کنید، بعد سراغ مناصب اجتماعی می‌آید، ، که در منصب اجتماعی وزارت کشور در معاونتی است که دنبال مقابله با فحشا است و روانشناسها و جامعه شناسها را جمع می‌کند، چیز دیگری به عقلش نمی‌رسد لذا به آنها التماس می‌کند که بیائید راهی بدهید برای پیشگیری از فحشا. خدا که می‌داند که منصب تکوینی اش را به او نداده است، از او هم چیزی نمی‌خواهد. به گوش ما هم می‌رسد جلساتی که در وزارت کشور برای مقابله با فحشا گرفته می‌شود (به گوش من رسید از من هم خواسته شد که اگر چیزی دارید بیاورید) اما ما مفاهیممان تمام نشده که بخواهیم چیزی بگوییم، من چه جواب بدهم؟ و لکن می‌دانم که آنها نمی‌توانند کار را تمام کنند مجبورند قرص مسکن بدهند و علاج ریشه ای اش در اینکار است، آن وقت اگر در این کال سهل انگاری کنیم. چه می‌شود؟

- کفار به عشق دنیا دائم تلاش می‌کنند اما مؤمنین به عشق خدا و معصومین حرکت نمی‌کنند
 آیا واقعاً کفار در اشاعه فحشاء سهل انگاری می‌کنند؟ یا آنها در نوکری شیطان و طوغوتها شدید شب و روز را از هم نمی‌شناسند، خیلی خوب آنها به عشق ریاست دنیائی است، به عشق لذات و شهوات دنیائی است و در مقابل ما به اصطلاح اعلام می‌کنیم که عشق به عالم آخرت، عشق به لقاء رحمت الهی، عشق به معصومین(ع)، عشق به عبادت خدای متعال در وجودمان پر است و همچون حرکتی در ما پیدا نیست.

- تذکر: استفاده از برکات ماه مبارک رمضان به برادران (در ماه رمضان باید حقیقتاً توبه و انابه کرد)
 ماه رمضان ماه توبه است، ماه خواست از «خداست، و بگویید خدایا لم یکن لی حول انتقل به عن معصیتک» من حول وقوه ای ندارم که از معصیتت به طاعت بیایم، زورم به خودم نمی‌رسد. بیچار دست نفس هستم، در دعای ابو حمزه می‌گویید که: «ادعوک بقلب اوبقه جرمه» به قلب زنجیر پیچ شده، زبون لال شده از معصیت

تو را می خوانم. گاهی زبان که حرف می زند از هفت پرده جگر و با تمام وجود حرف می زند ولی گاهی لقلقه زبان است کانه می خواهد کسی را بازی دهد ولی خدا را که نمی شود بازی داد. گاهی توبه کردن، این رقمی است، گاهی مثل این است که می خواهیم با خود خدا هم سیاسی کاری کنیم، آن وقت حضرت امیرالمؤمنین (ع) به آن کسی که استغفار می کرد گفت مادرت به عزایت بنشیند با این استغفار کردنت. آنکه در بعضی از خطابهها دارد که خدا به بعضی خطاب می کند که می خواهی با من منافقانه عمل کنی؟ از تو اخذ می کنم و توفیقات را می گیرم مربوط به همین گونه موارد است. آدم باید از دست گناه مضطر و مضطرب باشد، مضطرب باشد از اینکه وظیفه اش را نسبت به مولای خودش انجام نداده است. این حالت را ما گاهی در بعضی از مریضیهها فهمیدیم.

حالا نسبت به خود توبه کردن هم همین طور که حضرت سجاد (ع) یاد می دهد: خدایا اگر می بینی که من متناسب با حق توبه کردم توبه نمی کنم، قلب من بیمار است، قلب بیمار که نمی تواند مثل قلب حی تعلق به عز شما پیدا کند. قلب مریض که نمی تواند مثل قلب سالم باشد (امات قلبی) قلب مرده که نمی تواند مثل قلب سالم مهمان خدا شود (فاحیه بتوبه منک) قلبمان را هم تو زنده کن. توبه را هم تو تلقین به من کن. صدقه سر اولیاءت خودت با رأفتت حال توبه را عنایت کن و خودت هم بپذیرد. صدقه سر ایامی که منصوب به دوستان هست.

- بعض زمانها زمان کریم است باید از آن بهره برد

یک زمانهائی هست که این زمانها، زمانهای کریم است یعنی کرم خدا نازل می شود و عفو صفت کرم خداست، انشاء الله خدا عفویش را بر کنه، آنچه را که او از باطن ما عالم است تا آنچه را که از ظاهر ما عالم است. جاری کند، غرق کند، شستشو دهد، عوض کند، سالم کند، برای خودش قرار دهد، نشاطمان را در طاعت خودش قرار دهد، در وظیفه دوره آخر زمان، در شدیدترین وظائفش ما را یاری اعانت و کمک بخواهیم (ایاک نعبد و ایاک نستعین) در همه امور پرستش خدا را ببینیم و از خدای متعال بخواهیم ما را یاری کند.

امیدواریم که بعد از ماه رمضان با قبل از ماه رمضان فرق داشته باشیم. قبل از ليله القدرمان با بعد از ليله القدرمان فرق داشته باشد. یک ایامی را ایام ملاقات رحمت‌های الهی، رحمت‌های خاص قرار می‌دهند. در آن ایام کوتاه نیائیم و تمسک به ائمه طاهریں(ع) در این ایام خاص است. غفلت نکنیم از آنها بخواهیم وقتی ملاحظه کردید که حال توبه کم است و وضع حال درست نیست، به معصومین(ع) التماس کنید و بگوئید که خدا شما را نمایندگان خودش در بین ما قرار داده که ما شما را به خدا قسم بدهیم، شما را مأذون فرموده و شما عنایت کنید.

انشاء الله زیارت ائمه زیاراتی که از راه دور است خیلی مهم بدانید یک نعمتهائی است هک فوق نعمت به آدم عطا می‌کند، شما زیارت آل یاسین را دارید، زیارت ششم حضرت مولی الموحدین را دارید، زیارت نبی اکرم در روز جمعه را دارید. صلوات نسبت به معصومین(ع) دارید، سلام بعد از نماز را نسبت به ۱۴ معصوم(ع) دارید، خدا به شما به واسط معصومین(ع) از شر شیطان پناه داده است، غفلت از این پناهها خاصه در این ایام نکنید و بگوئید خدایا وظایف ما را به ما بفهمان و ما را متوقف به اداء و انجامش بدار.

ولایت اجتماعی امر مهمی است، شما خودتان را فارق از سؤال نسبت به آن نبینید. اعلاء کلمه حق در زمان شما خصوصیت‌هایی پیدا کرده است، در همه زمانها بوده نه اینکه نبوده، و لکن در زمان شما بیشتر، وسیعتر و شرائط مهیا تر است. امیدواریم که انشاءالله تعالی به بهترین نحو موفق شوید. از تک تک شما در حالاتی که برای شما خدا مقدر می‌فرماید التماس دعا داریم.

حالا که الحمد لله بحث مدل در جلسه رسمی ما آغاز شده بحث تقسیمات تشکیلات خیلی بهتر و مستوفی تر از دو هفته ای یک جلسه پیشرفت می‌کند چون هفته ای دو جلسه است در دو هفته ۴ جلسه است، عمیقتر هم مسلط می‌شوید و انشاء الله به کار می‌گیرد، تمرین فعلی شما این باشد که برگه های ارزیابی را دقیقتر پر کنید و از آن طرف بخش سیاسی هم تدریجاً برگه ها را از وضعیت بررسی کمی و اکتفا به گزارش خود شما و جمع‌بندی اش با یک شیوه آرامی تبدیل می‌کند به گزارشهای کیفی و بعد هم انشاء الله تدریجاً ضرائبش را متناسب با مراحل رشد کار تشکیلاتتان می‌آورد به طرفی که انشاء الله شما در هر مرتبه خودتان

را خودتان کنترل می‌کنید نهایت در این کنترل تشکیلات از ابعاد مختلف کمکتان می‌کند. گاهی فقط کمیت ساعاتتان است، گاهی کیفیتش، گاهش نسبت بین کیفیتها، انشاء الله اینها منظم می‌شود ولی باطن همه اش، روح همه اش آن چیزی است که در اول کار عرض کردم. کفار انگیزه‌ها را بواسطه شهوات رشد می‌دهند، شهوات به عالم ماده، تمایلات به عالم ماده تعلقات به عام ماده، ولی آن چیزی که انشاء الله در فرد فرد شما در همه جوانب (فردی و اجتماعی و سازمانی) توسعه پیدا می‌کند علاقه به بندگی خدا در همه شئون است نه فقط شئون فردی، خوب است آدم بگوید (و اجعلنی من المستغفرین بالاسحار) راست است، کار فردی خوب است ولی نه اینکه خیال کند با استغفار سحر نسبت به امور فردی کار تمام می‌شود استغفار نسبت به اینکه در وظایف اجتماعی من چه کردم؟ در کمک به ولی خدا چه کردم؟ نماز خواننده، خیلی خوب، روزه گرفته خیلی خوب کمک به حضرت بقیه الله چه کردی؟ نفوذ ولایت ایشان را در کارهای فردی است آوردی و خوب است در کارهای جمعی چه باری را بلند کرد؟ چه خدمتی کرد؟

انشاء الله امیدواریم یان به احسن وجه به اتم وجه دوستان موفق شوند و این چنین قدرت و اراده و فاعلیتی را، و اینچنین نشاط، و عشق و محبتی را در ماه مبارک رمضان از خدا درخواست کنند و نصیبشان شود که بتواند برای یک سال آنها را راه ببرد، و بتواند در افقها بلند حرکتشان دهد، و در آنها حالتی ایجاد شود که هر گاه در یک حالت توسلی در روز جمعه‌ای، شب جمعه‌ای، شب عرفه‌ای، ماه محرمی، ایام عاشورایی، مبعثی، مولودی، فاطمیه‌ای، حالی برایشان پیدا شد آن مطلب اثر خودش را بگذارد و انشاءالله آن حرارت همه وجود شما را در راه بندگی خدا مشتعل و نورانی کند.

التماس دعا و السلام

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۱

۱۸۱۰

موضوع جلسه: ساختار تشکیلات

تاریخ: ۷۰/۹/۳

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث ولایت تولی، یعنی عمل تصمیم گیری و این تصمیم گیری از فرهنگ و اقتصاد اعظم است، اصطلاح تصمیم گیری در چند قسمت باید جدا شود.

۱ - سیاست سیاست، یعنی چه؟ قصدمان از این مطلب چیست؟

یک ظرفیت شدتی دارید که برای لحاظ کردن موضوع قرار می‌گیرد، یعنی سؤال می‌شود میزان شدت چه قدر است؟ میزان شدت دارای چه ظرفیتی است، این امر بسیار مهمی است. شدت تولی چه قدر است؟ خود شدت، یک حرفی است، تصمیم، تولی، تعلق فاعل به فاعل بالاتر یک حرف دیگری است. یعنی این فاعلیتی که در نفس تعلق به فاعل دیگر دارد انجام می‌گیرد، خود این یک میزان شدتی دارد، این شدت غیر از این است که کیفیت تعلق چگونه است. ظرفیت شدت یک حرف است و کیفیت تعلق حرف دیگری است. مثلاً می‌گویید وزن این شیء ۱۰۰ تن است، یا می‌گوئید وزنش یک تن است، یا می‌گوئید وزنش از یک تن کمتر است، مثلاً ۱۰۰ کیلو است، بعد کیفیت همین ۱۰۰ تن یا یک تن یا صد کیلو را می‌گویید آهن یا سرب است، حجم خاصی را نشان می‌دهد. پس یک ظرفیت داریم و یک کیفیت داریم، جمع این دو حجم خاصی، وزن خاصی را نتیجه می‌دهد.

پس ظرفیت شدت «سیاستِ سیاست» می شود. این غیر از این است که نحوه آن چگونه است، نحوه اش مرحله بعد است. از نظر رده بندی کارها در کیفیت، کار، کار پائینی است، تصمیم، تصمیم پائینی است ولی دارای ظرفیت بزرگی است و دارای شدت و تعلق زیاد و بالائی است.

حال کار، کار بسیار بزرگی است، ولی شدتی در آن وجود ندارد و تحقیقی ندارد و مرتباً به وسیله تلون تغییر پیدا می کند، چون ظرفیت شدت پایین است. مثلاً ظرفیت شدت یک گرم است، هر چند کیفیتش بالاترین کیفیت باشد، این نمی تواند کارائی لازم جائی را داشته باشد که ظرفیت ۱۰۰۰ گرمی یا ۱۰۰۰۰۰ گرمی را بخواهد. باید یک نسبتی بین این دو باشد تا بتواند جایگاه خاصی را در این دستگاه داشته باشد.

آهن است، می گویند این آهن برای سقف زدن خیلی بهتر از چوب است. طاق را روی چوب می شود زد، روی آهن هم می شود زد، ولی چوبی که داریم قطرش ۱۵ سانتی متر است، دهانه اتاق هم ۴ متری است و به تعداد قطعاتی که داریم مثلاً هر ۵۰ سانتی، یک دانه از تیرهای چوبی بگذاریم و تویش هم یک دهانه طاق بزنیم، پس طاق می شود. زد، نه این که نشود، حالا اگر یک تیر آهن یک متری داشته باشد ولو آهنی است، ولی چون یک متر است، به درد دهانه ۴ متری نمی خورد، چون اگر طاق زدید و این تیره آهن را وسطش قرار دادید، به جای این که طاق را مدد بکند و سنگینی طاق را به اطراف منتقل کند، خودش علت سنگینی می شود و باعث می شود خود طاق زودتر فرو ریزد. پس اگر شما دیدید تیر آهنتان ولو قطرش شماره ۱۸ هم باشد، ولی اگر به اندازه دهانه ای که می خواهید در آن قرارش بدهید نیست، این تیر آهن به درد نمی خورد، چرا این طور است؟ می گوئید متناسب با یک مقاومتی و شدت عملی باید با آن کیفیت کار متناسب باشد. پس بنابراین یک ظرفیتی داریم که این ظرفیت را بعدها در جاهای مختلف نگاه می کنیم. این تصمیمی را که اول کار گرفته، در تصمیم شدید بوده ولی شدتش متناسب با این کار طولانی نیست، چون این کار، کاری طولانی است، (مثل همان مثالی که در مورد ساخت اطاق زدیم که برای دهانه ۴ متری ولو تیر آهنی محکم تر از چوب است، ولی چون یک متری است، به درد نمی خورد) شدتی که می خواهید، باید از این سر، رویش بگذارد، نمی شود مقاومتش، استمرارش و شدتش ضعیف باشد. به این مطالب می گوئیم ظرفیت تعهد سیاسی.

حالا هر کسی که هر گونه تلّونی در کارهایش است و نمی‌تواند متناسب با آن کار انجام بدهد، می‌گوییم ظرفیت تعهد سیاسی اش پایین است، انشاء الله تعالی باید آرام، آرام تمرین بکند و با مدد شما خوب می‌شود و شما باید به او کمک کنید. این «سیاستِ سیاست» است.

حالا این ظرفیت خوب است می‌آیم، سراغ کیفیت و تغییراتش.

آقای پیروزمند: آیا معنای ظرفیت تعهد سیاسی این است که کار بیشتری را بتواند قبول کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه بعداً متناسب با هر کاری، یک سقفی برای رده‌های مختلف کار سیاسی و کیفیت‌های تعلق، قرار می‌دهیم. شما یک تصمیم دارید که این تصمیم یا دچار تردید و تلّون می‌شود، یا این که نمی‌شود و استمرار دارد، این استمرار حتماً بدون شدت نمی‌شود، چون استمرار کاشف از شدت است و برای این شدت یک ظرفیتی قرار می‌دهیم، کأنّه می‌گوییم «شدتِ شدت». شما وقتی می‌گویید «ظرفیتِ شدت»، عین این است که بگوید میزان شدت چه قدر است، «شدتِ شدت» چه قدر است. پس تا شدتی و فاعلیتی نداشته باشید، فعلی رخ نمی‌دهد. اگر ظرفیتی سیاسی (شدتِ شدت) طوری باشد که از یک طرف میل به چیزی پیدا می‌کنید، با یک تحریکی چار قدم نرفته، یکی می‌رسد و شما را به یک طرف دیگر هل می‌دهد و شما می‌گویید حالا این طرف بروم، دوباره چهار قدم نرفته، شما را به طرف دیگری هول می‌دهند و می‌گویید حالا از این طرف بروم، به این حالت تلّون و تشتت می‌گویند، یعنی رنگ به رنگ شدن، این نحوه کار به نتیجه نمی‌رسد.

در اول کار به ذهنمان می‌آید که به برکت ولی عصر(عج) چنین واقع شد. ۱۰ سال قبل گفتیم علوم جهت دار است، تا الآن که خدمت شما هستیم، به برکت وجود حضرت ولی عصر(عج)، آن جهت گیری کلی ما سست نشده است، البته امور مختلفی پیش آمده ولی اصل مقصد در نظر ما تضعیف نشده، یعنی یک مقصد دیگری نیامده که بگوید این را رها کن و برو سراغ کار دیگری و اگر یک فطرت‌هایی هم به ذهنمان آمده که آیا می‌شود کار را در این جا ادامه داد یا نه، ولی روی اصلش هیچ گونه تردیدی واقع نشد. منظور از «اصل» این است که اگر این جا نشد، برو توی مسجد بنشئن کارت را شروع کن یا برو در یک تشکیلات دیگری کارت را

شروع بکن. به اصطلاح در اصل کار تردیدی پیدا نکردیم، یعنی هرگز نگفتم مثلاً بروم برای کار تبلیغ - با این که همه ما معتقد هستیم که باید همه کارها بازگشت به توسل بکند و سوگواری بهتر است، البته آن را کار شریف و بزرگی می‌دانیم - ولكن گفتم آن تولى به من می‌گوید دنبال این مطلب باید رفت که الآن کفار دارند حمله می‌کنند و تو نباید این کار را رها کنی و باید دنبال این کار را داشته باشی ولو اگر کوچک یا بزرگ مخالفت کنند، این مطلب روشن است. پس بنابراین ما می‌گوییم «ظرفیت تعهد سیاسی» نسبت به یک امر فرهنگی، موجب شده که این امر ۱۰ سال استمرار پیدا کند. حالا بعد هم سراغ کیفیتش هستیم، آیا در کیفیتش تولى در رده بالائی است یا در رده پایینی است؟ چون کیف تولى می‌شود مختلف باشد، یعنی ملکوتی یا حیوانی باشد.

«فرهنگ سیاست» کیف تولى را نشان می‌دهد که از آن طرف، مولی علیه هم تحت اختیار ولی است، هم به ظرفیتش، هم به کیفیتش، ولی متناسب با مرتبه ظرفیت شخص به علاوه کیفیت تولى او سرپرستی می‌کند، یعنی شما نسبت به دوستانان هم باید این گونه باشید نمی‌شود غیر از این باشد. می‌گویید فلانی در کارش شدید است ولكن کیفیت شدتش خوب نیست، یعنی نحوه تعلقش فرق دارد، حالا ما نحوه تعلقش را در شکل های مختلف، بررسی می‌کنیم.

مادی است، می‌گویند مادی است یعنی چه؟ می‌گوییم یعنی در اخلاق حسنه قرار ندارد، شدید است، ولی چشمش به امور ظاهری فاسد است. یک وقتی می‌گویید فلانی شدید فی ذاته الله تبارک و تعالی، یعنی در جهت خدای متعال شدید است، این شدت فی ذاته الله معنایش این است که نظام حسایت‌هایش تهذیب شده. می‌گویید این در تشکیلات چه اثری دارد؟ می‌گوییم مهم است، اخلاق تشکیلاتی است. و اخلاق تشکیلاتی، عین شدت تشکیلاتی، برای ثمراتی که شما می‌خواهید مؤثر است. شما روی اخلاق تشکیلاتی نمی‌توانید حساب باز نکنید. من در کار، محکم کار می‌کنم، ولی خدای نکرده از روی کینه، می‌گویم از روی کینه نمی‌شود کار کرد، می‌گوید می‌شود، وقتی خودم را مقایسه با «زید» کردم، می‌گویم باید آن قدر محکم کار کنم تا بتوانم فلانی را زمین بزنم. یک وقت هم می‌گویید که شدید کار می‌کنم ولی این قسمتی که کفار

به اسلام حمله کرده اند و صرف خبر حمله کفار او را اذیت می‌کند. حاضر است خیلی از جاها کوتاه بیاید، به قول معروف حاضر است قربان صدقه رفیقش هم برود، تا این که او هم زودتر بیاید و از حرف می‌بارد و از کار و شدت می‌بارد که حواسش به کجاست، خصوصاً وقتی که شدت بالا می‌رود. از طرز تجلیل‌ها و تحقیرها، وضعت حساسیت و اخلاق تشکیلاتی مشخص می‌شود. البته اخلاق هم در فرد، هم در تشکیلات وجود دارد، مثل اینکه ما بعدها خواهیم گفت که شما گاهی ضوابطی برای اخلاق حسنه می‌گذارید یا ضوابط منفی برای اخلاق سیئه می‌گذارید، ولی می‌گویید اول کار نمی‌توانم، چون در اول کار سخت است. این ضوابط گاهی فقط توجه به کارهای تشکیلاتی دارد، گاهی هم توجه نسبت به کل اوصاف طرف دارد. می‌گویید اگر طرف ۱۰ تا زمینه اخلاقی دارد ولی در تشکیلات پیداست که برای خدا کار می‌کند. یک مثال می‌زنم: بسیجی‌ها توی جبهه‌ها چه کار می‌کردند؟ شدید بودند؛ اگر چه که یک چیزی غیر از شدت هم در آن‌ها پیدا بود، آن غیر از این کاری بود که برود این نارنجک را پرتاب کند، «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» بودند. حتی حاضر بود سختی کار کنار دستی‌اش را هم به دوش بگیرد. به وسیله اخلاقی‌اش برای کنار دستیش مربی می‌شد، در تشکیلات برای پرورش، همه برای همدیگر مربی هستند، نمی‌توانند نباشند!! یا غلظت و شدت و توجه به دنیا را در آن‌ها بیدار می‌کند و می‌سازد، یا نه، چیز دیگری را می‌سازد.

حالا از این مطلب ردّ می‌شویم، می‌آئیم در نسبت تأثیر «اقتصاد سیاست»، به تصرف در مادون یعنی در تصرف مکانی‌اش می‌گوییم «اقتصاد سیاسی»، یعنی در پرورش پایین‌تر، نائب بالاتر می‌شود. حالا اگر همیشه به شدت نمره ۳ بدهید و به کیفیت نمره ۲ بدهید، و به اقتصاد نمره ۱ بدهید سؤال می‌شود که چرا به شدت نمره ۳ دادید، در حالی که در شدت جهت خدائی نیافتاده، بلکه در کیفیت جهت برای خدا افتاده، یعنی کیفیت در خدائی بودنش تأثیر دارد. عرض می‌کنم «شدت» ذاتاً بی‌جهت نیست، خودش دارای یک جهتی است (خوب عنایت کنید) کیف آن جهت مهم است، شدت یا الهی است یا الحادی است. ولی این که این شدت الهی آمده باشد و در نظام حساسیت‌ها پیاده شده باشد، این بدون شدت نمی‌شود، یعنی تهذیب با آدم سست جور در نمی‌آید، یعنی جهت‌گیری یا الهی است یا مادی است، اگر ظرفیت سست باشد، نظام

تمایلات را تحت تصرف قرار نمی دهد، یعنی نسبت تأثیرش روی نظام تمایلات کم است. مثال می زنم، شما کارهای عینیتان را می توانید اصلاح کنید، حالا چه موضوع و طرف کار عینیتان خودتان باشید و چه دیگران باشد یا اثناء باشد. مثلاً اگر خیاط هستید، می توانید هر روز دقت کنید که کار خیاطی را بهتر بکنید تا بعد هم یک خیاط بسیار معروف شوید. یعنی روی یک الگو کار نکنید. یعنی قدم اول این است که، اصل برش زدن و دوختن را روی یک الگو بلد شوید، بعد هم بگویید مثل این که این قباها و کت و شلوارهایی که می دوزم، خیلی عالی نمی شود و بگویید می شود به این الگوها دست زد و آن ها را اصلاح کرد و بعد این که الگوها روی بدن اشخاص سازگار است یا سازگاری ندارد، با این کار مرتباً خیاطی تان رشد می کند، و برای تان ملکه پیدا می شود حالت روحی تان عوض می شود، یک طرف کارتتان روی خارج است و یک طرف دیگرش روی خوتان است، نه فقط روی کار عینیتان است، روی کار ذهنی و روحیتان هم است و لکن موضوع ملکه، شی خارجی است، یعنی خیاط بسیار خوبی می شوید، نه مهذب بسیار خوب.

حالا در کار فرهنگی و در اصطلاحات و مفاهیم کار می کنید، کم کم سرعت عمل در تطرق احتمالات و کلی و جزئی کردن و در ریشه ها رفتن (توی به اصطلاح مبانی و لوازم) پیدا می کنید و می توانید حرکت کنید. البته در اول کار سرعت حرکتتان کم است ولی آخر کار خیلی سریع می توانید حرکت کنید. حالا که برای شما سرعت پیدا شد مستمراً بهبودش می بخشید، می گوید این مفهوم مربوط به این مبنا است، روشش را عوض می کنید، مبنایش را عوض می کنید، مرتباً قدرت دقت کردن، یعنی به وسیله کار کردن روی عمل ذهنی، آن را مهذب می کنید.

از این مطلب می گذریم، حالا موضوع کار، میل است من که صبح از خانه بیرون آمدم چه طور شد دیر رسیدم؟ اول میل ها را نگاه می کنم که میل هایی به میل های دیگری برخورد دارند، شما در آن جا چگونه تصمیم می گیرید؟ تهذیب نظام میل ها چگونه انجام می گیرد؟ انشاء الله تعالی، تا وقتی که بگویید من خدائی و الهی تصمیم می گیرم و به امور وزن می دهم، یعنی وزنی که در نزد خدا دارد، به حسب فهم خودم، چیزی را که سبک تر است، سنگین تر نمی کنم و چیزی را که سنگین تر است، سبک تر نمی کنم. در حوادث که

واقع می‌شوم مبتلای به انفعال و عجله کردن نمی‌شوم، ذکر و یادم به خدای متعال محکم است، «و لا تَجْعَلْنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا»، هر گونه بهاء دادنی به غیر را، تعرض به غیر جود الله می‌دانم. در فقرم، خودم را محتاج جواد حقیقی می‌دانم. و محتاج کسی نمی‌دانم اگر شما توانستید آن طور اوصاف نفس را تهذیب کنید، یعنی تصمیم‌گیری شدید را مُحلا به اخلاق خوب کردید، مرتباً شدتتان اصلاح می‌شود. گاهی یک شدت متنسکی دارید که سر امور کوچکی یک دنده می‌شود، چون «من» گفتم باید چنین شود، چون برادر «من» است، باید چنان شود، چون دوست «من» است، باید فلان شود؛ در خانه هم همین طور است، چون «من» تصمیم گرفتم، شما باید چنین کنید. یک وقت می‌گویید یعنی چه؟ این طور نباید باشم، من که خدا نیستم، باید مواظب خدا باشم. (خوب دقت کنید) مثال‌های مختلفی می‌زنم، مثلاً فرض کنید یک فرش فروش که وقتی ملکه راسخه در عمل فروش پیدا می‌کند، به یک نظر می‌فهمد که این فرش چه خصوصیتی دارد، مثل کسی که سواد دارد، تا نظرش به نوشته‌ای می‌افتد، فوراً می‌فهمد چه معنایی دارد، ولی کسی که بی سواد است، باید یک کلمه، یک کلمه و به سختی بخواند و تازه در معانیش هم گیر می‌کند، حالا اگر ماها بخواهیم فرش بخریم، ۶۰ بار تردید می‌کنیم و آخرش هم نمی‌فهمیم که قیمتش چه طور شد. ولی آن کسی که وارد است، آن را باز می‌کند و نگاه می‌کند به نقشش که کاشانی است، یا ترنجی، خامه اش فلان جنس است، بافتش چه رقم است و قیمتش را هم سریع تشخیص می‌دهد. این معنای مهارت عملی است که در عمل می‌تواند سریع محاسبه کند و حرفش را بزند. یک وقت در فکر این است که چند بخرد و به چه قیمتی بفروشد که ضرر نکند، این غیر از ملکه شناختن فرش بود که در اول کار گفتیم پیدا می‌شود، در این جا برخورد روانی با شما دارد تا وقت محاسبه کردن، می‌گوید این عدل قالی را شش ماهه می‌توانم بفروشم، شما می‌گویید نه، این طور نفروش، بلکه اسکنت کن. تا این که شما را به زور راضی می‌کند و از شما شش ماهه می‌خرد و بعد از صحبت‌های مختلف به او می‌گویید، حالا اسکنتش کن، او حقش را پایین می‌برد. می‌گوید حالا پول نقد ندارم، می‌گویید حالا که معامله تمام شد، چک را بده، بعد چک را عوض می‌کنید و می‌گویید حالا اسکنتش می‌کنم، طوری هم این کار را می‌کند که شما هم بدتان نمی‌آید، می‌گویید کسانی هستند که

چک من را قبول کنند، یعنی اگر بخواهید خردش بکنید، نمی‌خواهد ببرید پهلوی کسی که مرا نشناسد، پس حالا بده به من تا اسکنتش بکنم. این جا به دنبال سود است و باز موضعش فرش است، ولی سود از روی فرش است. حالا در شدت روحی این فرش فروش هستیم، همین آدم، شب مناجات کرده، روضه خوانده، گریه کرده و گفته «وَلَا تَجْعَلْنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا» صبح که به مغازه رفته، یک مشتری آمده، همین که نگاه به قیافه اش کرده، می‌گوید این به شکلش نمی‌آید که فرش زیادی بخواهد، بلکه یک قالی ۴ ۶ می‌خواهد، حالا پشت سر این شخص یک تاجر می‌آید و صاحب مغازه همین که به او سلام وعلیک کرده، فهمیده اگر خریدار باشد خریداری لُپی است. این آقای فرش فروش خیلی که آدم متدینی باشد، به آن مشتری اولی می‌گوید آقا حضرتعالی می‌شود آن جا تشریف داشته باشید، چون ما یک کار جزئی با این آقا داریم که ببینیم ایشان چه کار دارند. مشتری اولی را می‌نشانند و به مشتری دومی نمی‌گویند شما بنشین، چون به مشتری دومی بر می‌خورد و در حضور او نباید معامله خرد انجام دهم، این تاجر دومی را چرا مقدم می‌دارد؟ این فرش فروش، وقتی شب در مناجاتش می‌گوید «وَلَا تَجْعَلْنِي لِغَيْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا» در این جا یادش می‌رود، مگر بنا بود که رزق تو را بندگان بدهند؟ آن اولی که نوبتش مقدم بود و از ظاهرش هم پیدا بود متدین تر است، چه کسی به تو گفت او را معطل بکنی؟ چرا مشتری دومی را معطل نکردی؟ خوب ولو مشتری را از دست می‌دادی، مگر بنا بود اسباب پرسیده شوند؟ پس شما باید بالعکس عمل می‌کردید، یعنی باید به مشتری دومی می‌گفتی صبر کنید، چون این آقا اول آمده و اگر او می‌گفت من نمی‌رسم و کار دارم، شما باید به او می‌گفتید من شرمنده هستم از این که نمی‌توانم به کار شما رسیدگی کنم، چون این آقا مقدم است، این که این جود الهی را کنار گذاشتی و جود بنده اش را متعرض شدی، حالا می‌خواهم عرض کنم اخلاق تشکیلاتی غیر از شدت تشکلاتی، رتبه اش، رتبه دوم است، چون اگر شدت تشکیلاتی نباشد، اخلاق تشکیلاتی محقق نمی‌شود، شما خداپرست یا معاذالله دنیا پرست، بدون شدت که نمی‌توانید تهذیب بکنید، جهت گیری الهی، شدتی لازم است تا بتوانی فعل روحیت و نظام حساسیت را تصفیه کنی و نظام اوصاف جدید را در خودت محقق کنی و تهذیب کنی و بروی در فکر ذکرت، در تمام شبانه روز، تا بهاهائی غیر الهی

که می‌دهی و متعرض غیر جود الهی می‌شوی، آن‌ها را حذف کنی، اگر شدید هستی، باید الهی شدید باشی.

در نظام الآن هم عیناً همین‌طور است، یعنی در دنیا داری‌شان باید شدید باشد، تا بعد بتواند ملکات روحی متناسبش را در نوع خودش ایجاد کند، به اصطلاح عجب یا اعتماد به نفس خودش را بالا ببرد، باید این بتواند خودش را تهذیب کند.

س: اخلاق مؤخر از شدت است، در مرتبه کیفیت ...

ج: بله، اخلاق حتماً دارای نظام است، یعنی اخلاق حتماً غیر از نفسش، فاعلیت است، یعنی دارای کیف‌های خاصی است که آدم حساسیت‌های مختلفی مقابلش است و تمام سیر و سلوکی را که دارید، به وسیله محاسبه و مراقبه می‌خواهید، نظام حساسیت‌ها را الهی کنید، یعنی بر محور پرستش خدا قرارش بدهید، اگر شدتی در تولی به ولایت الله داشته باشید، موفق می‌شوید و آن‌چه را که از خدای متعال می‌خواهید، می‌گوید «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». گردیدن و تغییری و قوه‌ای و شدتی وجود ندارد. «إِلَهِي لَا حَوْلَ لِي وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِقُدْرَتِكَ»، می‌گویید خدایا من نمی‌توانم از معصیت بیرون و در طاعت تو بیایم الا به قدرت تو، «سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»، این را می‌دانم که تو من را به این روز نینداختی، من خودم از تو رو برگرده‌ام، ولی حالا که پایین افتادم و دست و پایم شکسته، دیگر با زور خودم که نمی‌توانم بالا بیایم. «لَا أَرَى لِي كَسْرِي غَيْرَكَ جَابِرًا»، از استخوان شکسته که کاری بر نمی‌آید، الا این که جابری بیاید، آن استخوان را سالم کند و جبران کند و الا حق مطلب این است که وقتی استخوان جایی از بدن ما شکست، خدای متعال آن را جوش ندهد او تا آخر کار معیوب بماند و نتواند یک استکان را از زمین بلند کند.

به هر حال، اخلاق تشکیلاتی، امر بسیار مهمی است. پس وقتی کلمه «حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» را می‌گویید، به نظر من باید «وَ اذْكَرْ مَوْفِقَكَ يَوْمَ الْحِسَابِ» باشد. خیال نکنید معنایش این است که حسابت را خودت رسیدگی کن و الا اگر من حساب تو را رسیدگی کنم پول به تو کم می‌دهم. نباید شکلش این‌گونه باشد، «وَ اذْكَرْ مَوْفِقَكَ يَوْمَ الْحِسَابِ» یعنی تذکر به قیامت و آن چیزی که در آن جا محاسبه می‌شود، اعظم است.

«كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ اعْظَمُ مِنْ أَعْيَانُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ أَعْيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ» باید مرتباً متذکر به آخرت بشوید، باید مرتباً یادآور بشوید که این شدتی را که می‌خواهیم، باید شدت الهی باشد. در این جا ممکن است ضریب امتیاز ظاهری و جاهت، در نزد استادت و دوستان کم بشود، ولی در آخرت چه طور؟ اگر جاهت در نزد ولی عصر(عج) کم شده باشد، آن وقت چه طور؟ مواظبت و مراقبت بکنید و رابطه این مواظبت با اطاعت و انجام وظیفه را بفهمید و به دنده کج نزنید. این دنده کج را توضیح بدهم: او می‌گوید حالا که معلوم نیست نزد ولی عصر(عج) رو سفید یا رو سیاه هستیم، بهتر است این کار را ترک کنیم یا با سستی کار کنیم. حالا با این کار شما تشکیلات هم سُست شد و مثلاً بی‌اعتنائی به حقوق کردیم، ولی بی‌اعتنائی به مقصد تشکیلات هم شده، آن جزوه ای که بنا بود بیرون بیاید، بیرون نیامده. این کوتاه آمدن در خدمت به نائِبش، با محبت به ولی عصر(عج) نمی‌سازد، چون کمک به ولی الهی صورت نگرفته. تأثیر بر غیر که اقتصاد است، باید کم‌ترین درجه اهمیت و بهاء را به آن بدهید، چرا؟ می‌گویند بهینه‌سازها خیلی برای ما کار می‌کند، چون آن معنای ریاست می‌دهد. در تولی، مرئوس بودن و توجه به معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است، با اخلاق سازگاری دارد. حالا اگر مدل را وارونه بکنید، باید ریاست را بالا ببرید، این می‌شود «اقتصادِ سیاست». این جا بندگی قیمت دارد نه آقائی، آقائی هم که می‌کند، باید کیفیت و طعم و بو و مزه اش بندگی خدا باشد، یعنی آقائی باید در راه بندگی خدا باشد و باید بر خودش هراسناک باشد، ولو اثر تشکیلاتیش بالاست، این اثر تشکیلاتی اش در تأثیر بر غیر است، حالا چه نوشته ای که از مجموعه جامعه بیرون می‌آید، چه کاری که نسبت به تک تک افراد، در رده های مختلف انجام می‌دهد. ارزش برایش قائل می‌شوید، صفرش نمی‌کنید، تا پیگری های اجرائی هم در همه مراحلش می‌آورید و قبول می‌کنید، ولی درجه ۳ از اهمیت را دارد، یعنی به اصلاح است. اگر ۳ و ۲ و ۱ قرار بدهیم، این می‌شود. و بعد هم انشاء الله تعالی این قسمت ها را با دستگاه غیر الهی در جمیع مراتب مقایسه می‌کنیم.

در بهینه سازی کفار، اول هدفشان کالاست، بعدها تکنولوژی است و مرحله بعدش انسان است. یعنی اول دل ربائی و مزه ها و طعم‌ها و لذت‌های جدید دنیائی را اصل قرار می‌دهند، نه این که انسان را ترک کنند، بعد

می‌گویند در این که تکنولوژی و فرهنگ رشد کند سرمایه اصل است. مثل این که بگویید برای این که الاغ بدود یونجه اصل است، این یونجه را دور بگیر تا آن بدود. جامعه را طبقاتی بکن، تا این همیشه چشمش به طبقه بالاتر باشد تا بدود، کار فرهنگی بکند و به وسیله کار فرهنگی‌شان از ملت‌های ضعیف خیلی بارها می‌کشند، دقیقاً بر همین اساس. یعنی چرا افراد ملت‌ها برای تحصیلات به دانشگاه‌ها می‌روند؟ اول کار می‌گویند ما راحتی نداریم، مثلاً یک راننده می‌گوید من باید همیشه بار ببرم به بندرعباس یا تبریز یا جای دیگری ... نه آسایشی خودم دارم، نه خانواده ام، شب‌ها پیش آن‌ها نیستم، نه محل استراحت راحتی دارم، نه زندگی درستی دارم، پس لااقل بچه ام دکتر شود و همه مردم منتش را بکشند و او اعتنا هم به کسی نکند و درآمدش هم خیلی عالی می‌شود. پدر این بچه از اول کار این گونه به ذهنش می‌آید. خدا رحمت کند، یک بزرگوار اخلاقی بود، به هر گونه مدرکی اعم از مدرک دکتری و غیره که اعتبار مادی می‌برد، می‌گفت پته نان، حتی به تصدیق اجتهاد. گاهی شوخی می‌کرد، می‌گفت تو کی می‌خواهی پته نان بگیری؟ ما به آرامی به آن آقا می‌گفتیم چرا این طور می‌گوئی؟ او در جواب، در همه رده‌ها نشان می‌داد و می‌گفت اگر این شهریه آقایان نبود، آن وقت معلوم می‌شد که چه کسانی، طرفدار چه کسانی می‌شوند!! و مرجع هم چه کسانی می‌شدند!! آقا ولی عصر(عج) که تشریف بیاورند، این چیزها را می‌دانند و به نسبت ظرفیت افراد سلوک می‌کنند.

برادر پیروزمند: حالا این کیف تولی که فرمودید فرهنگی سیاسی است، این را می‌گویند مجموعه تمایلات و اخلاق و حساسیت‌ها.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، آن وقت این‌ها باید تهذیب و بهینه شوند.

برادر پیروزمند: و این کیف تولی اش ابتدائاً به ذهن می‌آید، یعنی جایگاهی که فرد در نظام ولایت دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جایگاه باید متناسب با این شخص درست شود، جایگاهی که به فرد می‌دهید، باید متناسب با این سه تا روی هم یک چیزی را بدهد که بر اساس آن بگوییم این را بالا قرار بده یا پایین، البته این سه تا روی هم تنها نیست، بلکه این سه تا به اضافه دو تا، سه تا دیگر که کنارش باشد،

یعنی پتانسیل فرهنگی اش در درجه ۲ و پتانسیل اقتصادی اش (که بعداً عرض می‌کنیم) در درجه ۳ داشته باشد، آن وقت می‌گوییم جایش کجا باشد؟ یعنی گزینش ما منوط به یکی از این اوصاف، بریده از بقیه نباید باشد. یعنی اگر اخلاقیش بالا نباشد ... اخلاق کار فردی تنها که نیست.

برادر پیروزمند: آیا این کار را که انجام می‌دهد، کیف تولی اش را معین می‌کند، یا حساسیت‌ها و تمایلاتی که دارد کیف تولی اش را معین می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کار را توأم با یک نحوه برخوردی شما تحویل می‌گیرید، این غیر از شدت و پیگیری و غیر از پشتکار داشتن، اخلاق در کار است، یعنی اخلاق از درون نوشته پیدا است که داعیاً الی الله نوشته، نوشته شده، یا داعیاً الی النفس نوشته شده. دعوت پیدا است، نهایتاً یک خورده ضوابطش سخت تر می‌شود. یک نوشته ای را که شما می‌بینید، مثلاً از نوشته های حضرت امام(ره) دعوت به آخرت می‌بارد، موضع-گیری سیاسی شدید دارد ولی با دعوتی که از شریعتی در نوشته هایش می‌بیند زمین تا آسمان فرق دارد، آن هم به آزادی و سلطه نپذیری و موضوعاتی شبیه و در همین طیف، نه این که در حد موضع گیری حضرت امام(ره) چون سطح حضرت امام (ره) خیلی بالاتر است، چون موضع گیری را در افق های خیلی بالا قرار می‌دهد، ولی نحوه اخلاق سیاسی اش (شریعتی) را که نگاه کنیم اخلاق مادی است و اخلاق حضرت امام(ره) الهی است، چون شریعتی وقتی دین را ارزیابی می‌کند، مادی ارزیابی می‌کند، ولی حضرت امام(ره) وقتی که می‌خواهد دنیا را ارزیابی بکند، آخرتی ارزیابی می‌کند و آن وقتی برای شهداء پیام می‌فرستاد، می‌گوید نفع کوچک شما پیروزی این دنیاست، این اخلاق، در سطح کسی که برایتان نوار پیاده می‌کند و در سطح پایینی قرار دارد و یک کار کوچکی را انجام می‌دهد، باید متوجه بشوید (و بعدها عرض خواهیم کرد) باید کار اخلاقی توأم با کارتان باشد، بریده نباشد، مثل بسم الله و خطبه اول درسی نباشد که بعدش هر چه شد، شد، باید ببینید که نه فقط مفهوماً به طرف خدا شناسی می‌رود، بلکه در نحوه برخورد هم راه بالله هست، شاکر الله هست و در آن انانیت نفس نیست و اگر انانیت باشد، رو به اصطلاح است و در انانیت توقف نمی‌کند. حالا سؤال شما دقیقاً چیست؟

برادر پیروزمند: عرض کردم در این کیفیت تولی که بنده مسئولیتی قبول می‌کنم و یک شدتی دارم، این کیفیتش به آن کاری است که در تشکیلات من انجام می‌دهم که کیف تولی را معنا می‌کند، ابتدائاً از کیف تولی متبادر می‌شود، آن وقت آن توضیحات بعدی را در اخلاق منحصر کردید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سیاست یعنی اخلاق. به عبارت دیگر در معنای ما، عشق الهی، جوهره سیاست است و تمایلات عمومی به میزانی است که عشق به خدا وجود داشته باشد، آن وقت است که می‌تواند بگوید تمایلات الهی است و هنری که حضرت امام(ره) داشت، این بود که جوانان را از کاخ جوانان بیرون کشید، یعنی از ارزش‌های مادی و از عشق به قماربازی، دختر بازی و فسادی که شاه ملعون برای آن‌ها ساخته بود، بیرون آورد و آن‌ها را به جبهه‌های جنگ و سینه زنی برد و آن‌ها شعار می‌دادند به کربلا می‌رویم و چیزهایی را که مشاهده می‌کردیم.

برادر پیروزمند: در تقسیم بندی، ما چند تا تقسیم بندی سه تائی داشتیم که نظام تشکیلاتی‌مان را باید بر آن مبناء شکل بدهیم که ربط این‌ها را به هم معلوم نکنیم، تا کل ساختارمان بهتر معلوم بشود. آن وقت، بعد از آن یک نکته عرض می‌کنم، بعد وارد این نکته‌ای که الان فرمودید می‌شویم. در یک مرتبه ما گفتیم در کل تشکیلات، توسعه تشکیلات به توسعه تمایلات و توسعه ذهنی و توسعه عینی است، یعنی توسعه در تصمیم‌گیری و توسعه ذهنی هم تولید مفاهیم و توسعه عینی هم عملکرد و توسعه تولیدات برابر توسعه عملکرد. بعد هم در یک مرتبه دیگر گفتیم که ما سه تا حرکت موازی با همدیگر داریم، یک رشد تشکیلات، یک رشد عناصر و یک رشد مفاهیم، یعنی مجموعاً نظامی را که تدوین و تنظیم می‌کنیم، باید رشد توأم این سه تا مهره را با همدیگر در نظر داشته باشید و در یک مرتبه دیگر هم گفتیم برای این که این کارها صورت بگیرد، یک سیاست‌گذاری قوانین اجراء بر هر کدام داریم، یعنی حرکت این مجموعه لازم است انجام بگیرد. اول باید ربط این را در سطح ابتدائی تقسیم بندی‌مان معلوم نکنیم و این‌ها را با هم ترکیب نکنیم و در قدم بعدی، حضرتعالی آن طوری که وارد شدید، می‌خواهید سیاست، فرهنگ و اقتصاد را تقسیم کنید و بعد هم

تقسیمات خودش را در خودش ضرب کنید که الآن قسم سیاسی اش را سه تا تقسیم بندی اش را فرمودید که سیاست عملاً به چه شکل می‌شود و توسعه تمایلات و توسعه ذهنی و عینی که عملاً همان سیاست، فرهنگ، اقتصاد می‌شود و این تقسیم بندی را محور قرار دادید و تقسیم بندی سیاسی اش (بخش تمایلات) را بیان فرمودید که شاید اگر بخواهیم از اول بحث شروع کنیم، باید ابتدا همان سیاست، فرهنگ، اقتصاد، یا شاید به تعبیر توسعه تمایلات، توسعه ذهنی، و توسعه عینی، توسعه عملکرد بگوییم، برای کار خودمان ملموس تر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی تا این جا که گفته شد، فاعلیت ها در سه مرتبه مشخص شد، فاعلیتی که تعلق به فاعلیتِ فاعل بالاتر نسبت به فاعل خود دارد، کیف آن فاعلیت و کیف فاعلیت نسبت به مادون

س: این ها مجموعه تصمیم گیری در سه سطح می‌شود.

ج: نه، خود تصمیم گیری را فقط تحلیل کردید، البته سه سطح درونی تصمیم گیری است، نه بیرونی آن، تصمیم مهذب، شدید و کارا می‌شود. این شد نظام حساسیت، حالا می‌آیم در تمثلات یا قابلیت ها یا پذیرش ها، اگر این سه تا (البته این ها از هم بریده مطلق نیستند، من نمی‌خواهم بگویم بریده هستند) روی هم نگاه بکنید، بعداً ضوابطی را که برای بهینه سازی تصمیم معین کردید، حواستان رویش است که این چه جایگاهی دارد، ضریبش باید چه ضریبی باشد، مربوط به هر سطحی که می‌خواهد باشد، مربوط به سطح بالای بالا است، چگونه است؟ مربوط به سطح پایین، پایین است چگونه است؟

س: تقسیم هایی که الآن می‌کنیم، تقسیم های مکانی می‌شود.

ج: در عین حال که ترکیب را معین می‌کنیم، ترکیب به معنای مکانی مطلق هم نیست، چرا؟ چون حرکتی را که به طرف بالا دارد، یعنی تعلق را که به طرف فاعل بالاتر دارد، «ظرفیت شدت» زمانی است، البته بنا به تعریفی که در زمان داریم.

س: مفاهیم زمانی درون آن است، منتها خود سنخ تقسیم بندی زمانی، مکانی چه چیزی دارد؟

ج: می‌خواهیم بگوییم که اصلاً سنخ زمانی و مکانی در ولایت، هر چیزی که در یک مجموعه داریم، مثلاً یک کره ای را در نظر بگیرید، این تعلق را که به بالاتر دارد، برای پایینی زمانی است و برای بالایی مکانی می‌شود. یعنی این طوری نیست که یک مکانی علی حده داشته باشیم که این را برش بزند، بیاورد تا آخر کار، و یک زمانی هم علی حده داشته باشیم، بعد این ها دو تا را به اصطلاح متشابکش کند. قبل از این که بخواهید متشابکش بکنید، می‌گوید تعلق پیدا می‌کند، بعد می‌گویید کیف تعلق دارد و می‌گویید تا این کیف حرکتی را هم که می‌خواهد بکند در کیف دارد. آیا به آن می‌توانید بگویید زمانی؟ می‌گوید نه، اصلاً این تغایری که پشت سر هم واقع می‌شود، این را اصلاً نمی‌شود اسم زمانی رویش گذاشت. می‌گویید اسم زمانی را وقتی می‌گذاریم که اعطاء به آن بشود، توسعه پیدا کند. می‌گوید چرا؟

می‌گویید برای این که می‌خواهیم حرکت را به فاعلیت تعریف کنیم، نه این که حرکت را به سکون تعریف کنیم. اگر بنا باشد به فاعلیت تعریف بشود، فاعلیت که نمی‌شود کیف نداشته باشد، نهایت «کیف انعکاس فعل» فاعلیت است. پس بنابراین این جا نمی‌توانید بگویید حرکت زمانی اش بریده است. می‌توانید بگویید کانه یک واحد از این برش را که زدید، یعنی واحد تولی اش زمانی است.

س: یعنی از بالا مکانی و از پایین زمانی می‌شود، یعنی تقسیمات، دو دسته تقسیم ندارد، یک تقسیم بندی داریم که از دو بعد به آن نگاه می‌کنیم.

ج: از دو بعد که نگاه کنید، از یک بعد می‌گوییم این به بالا تعلق دارد، می‌گوییم این حرکتش زمانی است و از یک بعد می‌گوییم که متصرف فیه بالا است، یعنی تغییرات مکانی است. از این جا یک قدم این طرف تر می‌آییم، می‌گوییم بخش فرهنگ در جامعه که قابلیت ها یا پذیرش های عمومی است، فاعلیت های تمثلی یا برخورد به نظام فاعلیت در شکل گیری می‌شود، حالا فرهنگ مان چند دسته دارد؟ فرهنگ مان هم باز سه تا خصلت را داراست. حالا ببینیم خود این فرهنگ در چه جهتی قرار دارد، یعنی آیا این مفاهیم جهتش، جهت

تعلق الهی است؟

س: فرهنگ سیاسی

ج: حالا می‌شود این را یک تقسیم کرد به نام «سیاستِ فرهنگ»، «فرهنگِ فرهنگ»، و «اقتصادِ فرهنگ» ملاحظه کرد، که طبیعتاً همین کار را می‌کنیم، یعنی عین «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» را در سه تایش ضرب می‌کنیم و یک خاصیت دیگر برای مان دارد که ریز کردن چه معنایی را در خود این ها می‌دهد. این ریز کردن را شما برای یک چیزی می‌خواهید (خوب دقت کنید) می‌خواهید نسبت کارها را معین کنید، می‌خواهید بگوید بد، خوب، وقتی توانستید برای «شدتِ شدت» تعریف بدهید، آن وقت شدید ضعیف برایتان معنا دارد. وقتی می‌خواهید بگویید بد، خوب، متوسط، این را نمی‌توانید بگویید، مگر بتوانید مفهوماً بگویید، نه اجزاء، چون این سه تا چیز را ما اجزاء تصمیم‌گیری فرض کردیم (که گفته شد)، به خلاف این که آمدیم برای مفهوم شدت، سعه و ضیق فرض کردیم. بنا به تعریف «سیاستِ سیاست» یا «شدتِ شدت» نفس شدتی که ضعیف باشد، تعریف شد که یعنی چه؟ و شدتی که قوی باشد یعنی چه؟ و شدت متوسط یعنی چه؟ همین طوری که در محلا شدنش به اخلاق حسنه، می‌گویید فرهنگ الهی است، اخلاق بد یعنی فرهنگ سیاسی، معاذ الله می‌گویید فرهنگ الحادی است. می‌گوییم چرا؟ مثلاً می‌روید در نظام ارتش و بر می‌گردید، می‌گویید فرهنگ سیاسی آن جا الحادی است، چون از در که وارد می‌شود، هم چنان پایش را محکم به زمین می‌زند و مثل چوب خشک می‌ایستد، می‌گوید چه اشکالی دارد، او دارد با این کارش ادب می‌کند؟ می‌گوید ولکن آن کسی که در ماشین نشسته، نه علیکم سلامی می‌گوید، نه با آدم گرم می‌گیرد، انگار که این ها حیوان هستند که رو به رویش ایستاده اند و هیچ اعتنائی به کسی نمی‌کند. البته این اخلاق انشاء الله تعالی به یاری خداوند متعال یواش، یواش برطرف می‌شود، چون تا الآن نظام تشکیلاتی اخلاق سیاسی اسلامی نداشته ایم و محققاً در نظام الهی این گونه نیست. یک مثال دیگری می‌زنم، توی جبهه، آن بسیجی که با بچه‌ها برادرتر بود، یعنی با آن ها هم غذا، هم دل، همراه، هم فکر بود، آن وقت که او می‌رفت توی سینه دشمن، بچه‌ها همراه او می‌رفتند و آن کسی که بی‌اعتناء بود، متکبر و تحقیر کن بود، بچه‌ها کاری با او نداشتند و می‌گفتند می‌خواهیم سر به تنش نباشد، این چه قضیه‌ای است؟ و بین این که با تکبر بخواهد با انسان سلوک کند، یا با تواضع الهی، فرق است، کبر داشته باش، ولی نسبت به دشمنان خدا یک

ذره تواضع و خضوع نداشته باش، «أَشِدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ» باش، اصلاً آن ها را نجس بدان و بگو اگر دستم خورد به دستش می‌روم آب می‌کشیم، مثل این که دستم به نجاست خورده. این یک هویت خاص مکتبی عظیمی را می‌آورد. پس بنابراین یک نکته ای را اشاره کردم که در خرد کردن، خرد کردن به اجزاء نکردیم، بلکه به ذات خود مفاهیم خرد کردیم.

برادر حسینیان: می‌توانستیم نسبت ها را معین کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نتیجه می‌دهد که شدت و ضعف، معنی حرکت را نشان می‌دهد (بهینه سازی). حالا از این جا یک قدم بالاتر بیائیم، می‌گوییم که کار فرهنگ هم، یک سیاست فرهنگی دارد، یعنی بعضی این فرهنگ تعلق به کسی و جایی دارد، تا آن تعلق نباشد، این گونه تکلیف حاصل نمی‌شود، هر تکلیفی برای هر کسی نیست، بعد می‌گویید هر تبدلی هم برای هر کس نیست. این واقعیت دارد که ملعون شمر به امام حسین(ع) گفت من حرفت را نمی‌فهمم یا حسین، هیچ کلام او راست نبود، همان طوری که حبیب گفت این یک کلامش هم راست نبود، چون خدا قلب او را مهر کرده بود، چون این جزء «فَسَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» است، این قیام علی الله کرده، مقابل خلیفه خدا ایستاده، یک پرده این ها دشمن با حضرت ابا عبدالله بود و ساده اندیشی است، کسی خیال کند این ها برای مال می‌خواستند حضرت را بکشند، نه برای جایزه، نه برای منصب و نه برای امثال این ها بوده، بلکه شمر به خدا قسم، دشمنی با خود خدا داشت، اگر معاذ الله خدا متجسد در جسم می‌شد که مسلماً نمی‌شود، این شمر می‌خواست خدا را بکشد، این ها دشمنی با رسول الله نداشتند، بلکه با خود خدا داشتند و خود خدا در قرآن می‌فرماید که پیغمبر، من می‌بینیم که این ها چگونه اذیتت می‌کنند، این ها تو را نمی‌خواهند اذیت کنند، این ها مقابل من می‌خواهند قیام کنند، این ها برای مقابله با من است.

در قسمت فرهنگ، فرهنگ یک تولی دارد که آن منشاء اصلی اراده و آن منشاء اصلی تعلق است...

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۲

۱۸۱۱

می‌گوییم یعنی این، کیفیتهایی که در روی این نقش شده است. اگر آدمی نباشد، یعنی یک آدم سوادداری نباشد که بخواند هیچ نمی‌تواند بفهمد، اگر آدمی باشد که بتواند بخواند ابزار تصرف است، یک عضو مثل؟ همین که رسید می‌گوید آقا مطلبی که می‌خواستم بدستم رسید، چه چیزی به دست ایشان رسید آدمی که نیامده با ایشان حرف بزند، یک کیفیتهایی آمده که این کیفیتها برای ایشان مشعر به یک مفاهیمی شده است، پس این را ما بهش می‌گوئیم اقتصاد تشکیلات فرهنگی، درست شد. حالا فرهنگ اقتصاد این چه چوری تنظیم شد. در چه سطحی است، برچه مبنایی،؟ این می‌گوئید که یک مبنایی دارد به نام سازمان ولایت، که اون مبنا توسعه یافته است تکنولوژی شما می‌تواند پاسخ بدهد، این دارای یک چیزی است که در نظام توسلی شما یکبار شده نظام فکری است در نظام روحی شده نظام حساسیت، حالا ببینید، اقتصاد اقتصاد؟ یعنی این فرهنگ اقتصاد نمی‌شود فرهنگ این جزوه یعنی کارآئی این جزوه در فاعلیتها، بعبارت دیگر یک صورت و نظام و ساختاری که دارد، این ساختار یک هویت دومی ندارد که بگوئید یک مبنای دارد که می‌تواند این ساختار را داشته باشد، بعبارت دیگر محتوای فرهنگی این، (همان ساختار را اگر بگوئید، ساختاری که به آن جزوه برسد، نه مشرف به آن نظام فکری باشد، قطعاً هست نه اینکه مرتبت نیست مشکل آن نظام اخلاقی هم است اون یک ادبیات خاصی دارد، ادبیاتی که شما می‌گوئید بریده‌ای از آن است یا نه)، این ادبیاتی که شما می‌گوئید بریده‌ای از مبنای نیست، آن است که توی این جزوه منعکس شده است و مفهوم شما را می‌رساند حالا اگر من یک قدم بالاتر بروم و بگویم که تکنولوژی فرهنگ آیا فقط ادبیات است یا منطقی هم است، منطق این است که کارآئیش را مشخص می‌کند، سطوح مختلف آن چه چیزی است، یعنی تکنیک را از مبنا تا منطق تا فرم تا نحوه ارائه همه را می‌شناسد، منطق در توسل نمی‌آید، آن چیزی

که شما در توسل آوردید تجسد خارجی‌اش باید در این باشد، یعنی این کلماتی را که شما می‌گوئید درست است این کلمات، یا این کیفیتهای را که می‌گوئید، چه کیفیتهایی که این کیفیتها را در هوا ایجاد می‌کنید چه کیفیتهای که اینجا درست می‌کنید که ما با چشمان می‌بینیم این کیفیتها حامل یک چیزی است، که اون چیز فرهنگ این کیفیتها است، (ما می‌گوئیم که آن هم یک منطقی دارد که منطقی همان نظام فکری است که مبتنی بر نظام است، اگر روابط مفاهمه نبود در عالم، فهم فرضاً بود، شما چیزهایی را می‌فهمیدید نمی‌توانستید به کسی منتقل کنید، چه چیزی کم بود در دنیا، روابط لمس تعبیر منطقی، من می‌خواهم بگوئیم همان چیزی را که می‌گوئید عینیت دارد تجسد آن کیفیتهای ذهنی است، تبلور آن کیفیتهای علمی است، واسطه انتقال آن کیفیتها است، یعنی یک نفس خارجی داریم که ارتباط دارد با مفهوم، یک نفس داریم یک مفهوم، نفسها نظام دارند پشت سر مفاهمهها، متناسب، همه آن چیزهایی را که شما می‌بینید در نظام ذهنی در اینجا است به یک صورت دیگری نازل، مثل مثلاً می‌گویند یک نقشه در زمینه مهندسی می‌آید بعد پیاده‌اش می‌کنند در ساختمان، می‌گویند همه آن چیزهایی که در ذهن آن بود الان در بیرون وجود دارد ملاحظه فرمودید که چه می‌گوئیم، پس مفاهیمی که شما دارید و به آن می‌گوئید توسل، نظام توسل تعیین عینی پیدا می‌کند و تعیین شما باز هم جهت دارد و هم کیفیت دارد و هم به اصطلاح ظرفیت توانایی دارد، کیفیتش می‌شود همان کارائی دارد در جزوه، یک کارائی دارد، کارائیش می‌شود فرهنگ، سطح کارائی کیفیت یا چگونگی می‌شود فرهنگ، جهت کارائی می‌شود سیاست اقتصاد، پس جهت تصرف و فرهنگ ظرفیت تصرف است، (در قسمت اولش به نظر می‌آید که ادبیات معصوم جهتگیری این روابط می‌شود تکنولوژی می‌شود، در روابط دوش فرض کنید که این اصطلاح سازیهایی که در رتبه منطبق تا هرجایی که ما می‌کنیم که در شکل ساختار نامشخص است حالا خود جزوه، یعنی اقتصاد نسبتش به تولی وقتی معلوم می‌شود، می‌شود سیاست اقتصاد ما بینیم که چقدر جهت تولی در این شکل پیدا کرده است، یکوقت می‌بینیم نسبت به تولی این جزوه‌ای که درآمده خلاف تولی است، مقابله می‌کند، می‌گوئیم این جهتش خلاف جهت است یعنی کلاً بعضی از کمونیستها را که کتابشان را ملاحظه کنید)، می‌گوئیم این جهت غیرالاهی

دارد، منطقی، محتوایش و ظرفیت تصرفش هم فرق دارد با ظرفیت تصرف کتاب این قانون، می‌گوئید ظرفیت این خیلی خطرناکتر است، ظرفیتش همان فرهنگ است، تکنولوژی است مقاله، اون مقاله‌اش ولی در دو ظرفیت، جهتش می‌شود هر دو مادی، ظرفیتش می‌شود ظرفیت آن مقاله، تجسد خارجی‌اش هم؟، تجسدش عیبی ندارد که بصورت لفظی باشد، نوار باشد یا خطی باشد، (در پایان این لفظ تجسد می‌آید در قسمت اقتصاد، بله، آنوقت تکنولوژی می‌آید در فرهنگ، البته این نظام فرهنگی یا تکنیک بعبارت دیگر، قدرت منطقی، قدرت منطقی اگر در بحث تشکیلات فرهنگی باشد، بله، مطلق قدرت وقتی می‌شود نظام ولایت، قدرت فرهنگی، قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی، تجسد فرهنگ یا تبلور و تکسر (در نظام ولایت می‌شود تمدن) فرهنگ یا اثری علمی که دارای تاثیر، که تاثیر توسلی آن تاثیر اصلی وی باشد نه؟، تلفن هم فرهنگ دارد فرهنگ خودش هم می‌آورد ولی با کتاب فرق دارد، این اثر اقتصادی است، اصل به تبع اقتصاد تاثیر در فرهنگ دارد، (فرهنگ اقتصاد از فرهنگ) ولکن کتابی را که می‌آورند از کمونیستها یا از متدینین، آن موضوع فرهنگ است، موضوع کلی که می‌آید دربر این سه تا مساله می‌شود چون موضوع را یک وقت فرهنگ می‌گذارید بعد سه رتبه زیرش تقسیم می‌کنید، یک وقت سیاست یکوقت اقتصاد، بله درست است هرچه بگذاریم ضرب در سه می‌شود، نخیر حرفش را می‌زنیم، یعنی عین این را که نوشتیم در اینجا؟ این سیاست فرهنگ اقتصادی است، خودش سیاست فرهنگ از اقتصاد است حالا اگر موضوع ما فرهنگ بود کلا، (عین همین می‌آید) حالا باید این را تقسیم کنیم و اینها را زیرش بنویسم یا اینکه، درواقع سوالی این است که تشکیلات ما در نظام ولایت کدامیک است، کل این، ما الان تشکیلات فرهنگی، حالا فرق این با کار سیاسی چیست، شما یک نکته را توجه کنید، ما یک تشکیلات فرهنگی داریم، تشکیلات فرهنگی نمی‌تواند دارای سیاست نباشد، دارای اقتصاد نباشد، دارای فرهنگ نباشد، تشکیلات سیاسی هم نمی‌تواند دارای این سه تا نباشد، یک چارت دیگر داریم اینجا که مال سیاست است یک چارت داریم که مال سیاست است خب آن منتها الیه که در می‌آید اینجا کتاب آن اداره تمایلات می‌شود این تصرف در، جنگ در می‌آید، ؟ این تجسدش این منتهای الیه تجسدش می‌شود تصرفات توسلی در جامعه بالا می‌رود میلهای فرهنگی را

شما بالا ببرید، میله‌های سیاسی، تولی به این شخص را بالا می‌برد تولی به این نظام را بالا می‌برد، به مقابله هم میکند با ولایتی، این با مفاهیم باطن در می‌اندازد، اون با اشخاص باطن در می‌اندازد، اقتصادش هم با اشیاء است، آنوقت سه تایی اینها قدرت در انداختن ولی شما به ولی مستکبر و جائر مشخص می‌کند، (به نحو عام خود این تقسیم بندی به نحو عام در هر تشکیلات می‌تواند ضرب شود به حسب موضوع، به حسب موضوع کاریمان در کارخودمان کاری به خصوصیات خاص نداریم. کلیات مطلب به عرض مبارک رسیده است.

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۳

۱۸۱۲

مطلبی را که در مقدمه بعد از تعاریف اصولی است؛ سه مطلب بود، ۱- اصل مقصم ما، مساله ولایت است، یعنی بعنوان یک حقیقتی که تعلق همه ممکنات به رحمت فارغه حضرت حق است و ولایت در آن مؤثر است و آنوقت تعریف از ولایت را هم عرض کردیم که تعلق فائل به فائل بالاتر، که فائلیت کند در فائلیت او، تعریف ولایت؛ تعلق فائل به فائل بالاتر که فائلیت کند در فائلیت او. کلمه فائل بالاتر را می‌توانیم به این بیان هم ذکر کنیم که تولی به مولی است، مولی به تصرف، حالا اگر این معنا را که عرض کردیم در نظام ولایت بیاوریم، سه دسته فائل لازم می‌شود تا امکان پیدا کند نظام، بنابر تعریف ولایت، اینها بحثهایش در جای دیگر باید تمام شده باشد، در اینجا فعلاً ثمرات را می‌گوئیم، فائل محور، محور نظام که اشتداد او یعنی قرب او، موجب پیدایش همه مراتب فاعلیت است، یعنی درست است که ایجاد مطلق مال حضرت حق است، ولكن ایجادی که متناسب با مرحله است ایجاد و ایجاب، وجوب و پیدایش، مال مرحله فاعلیت محور است و در جای خودش لولا ما خلقت الافلاک، اینکه همه کائنات رحیم ایشان هستند وجوباً و وجوداً، وجود مطلق البته مال حضرت حق است، ولی ایجاد به وجوب بوسیله ؟ است، (همان تقاضا) همان تقاضایی که شایستگی اشتداد را دارد و همان بحثهای خودش، یعنی در حقیقت ایجاد بالغیر که بوسیله ایجاب انجام می‌گیرد بوسیله نبی اکرم است، غیر از فاعلیت محور یک دسته فاعلیت هم داریم که آنها هم نباشند نمی‌شود در مرتبه پائین‌تر فاعلیت تبری، یک مرتبه هم بین ایندو است که فاعلیت تصرفی است، البته فاعلیت تصرفی در تمام مراتب هم سهمی از فاعلیت محوری درش است، و هم سهمی از فاعلیت تبری، متقوماً محور تقومشان همان تولی به ولایت ولی عصر است، یعنی اینکه آن اصل است در منزلتشان، و بر همین اساس کیفیت در جمیع مراتب تابع فاعلیت قرار می‌گیرد، وقتی که به درد این کار بحث تشکیلات سیاسی می

خورد، هیچ کیفیتی را در هیچ سطحی جدای از نظام ولایت و نهایت ولایت پیدا نمی‌کند. همه چهره‌ای هستند در وجه خودشان، از نظام ولایت، حالا چه در مرحله تبری باشند، چه در مرحله تصرفی باشند، چه در آنجایی باشند که تقوم این دوتا با هم در یک کیفیت حاصل می‌شود، اصل نظام، نظام ولایت است، بنابراین برای دولت اسلامی که نظام ولایت اجتماعی است اینجور نیست که اقتصادش را جدا حساب کنید، فرهنگش را جدا حساب کنیم، سیاستش را، همه اینها اشکال خاصی هستند از ولایت، که بر حسب موضوع متمایز از یکدیگر هستند، آن امر اصلی در آنها ولایت است، همانند شما می‌گوئید دستگاهی دارند که گرم می‌کند، می‌گویم با چه، می‌گوئید با برق، بخاری برقی، بعد می‌گوئید دستگاهی دارم که روشن می‌کند، می‌گویم با چی؟ می‌گوئید با برق، دستگاهی دارم که ضبط می‌کند صدا را، با چه می‌گوئید با برق، دستگاهی که عکس و تصویر را منتقل می‌کند از جایی به جایی نشان می‌هد، می‌گویم با چه می‌گوئید با برق، می‌گوید صوت، تصویر، حرارت حتی حرکت الکتروماتور و ... همه اینها با برق، بعد می‌گوئید برق با هر کیفیتی که حرکت کند یک نحو اثر یا یک نحو خاصیت ازش ظاهر می‌شود متمایز هستند البته حرکت مکانیکی الکتروماتور با معنی صوت فرق دارد، با معنی تصویر فرق دارد، با نور و دما فرق دارد، ولكن اینها کیفیتهای یک چیز هستند، کما اینکه در فیزیک مادی گفته می‌شود که همه از انرژی هستند شکلهای مختلف انرژی هستند، هیچ چیزی نداریم که خارج از این مطلب باشد و همه از جاذبه است، این مقدمه را که عرض کردم در تشکیلات فرهنگی هم همینطور است، بایستی منحل شود کارها در ولایت در عین حال متمایز بودن، بر حسب موضوع، بنابراین در یک تشکیلات فرهنگی این فائلیت قابلیت، و تصرف یا نیابت و عاملیت، این سه تا در یک بعد تمیز داده می‌شوند و ظوابط خاص دارند و گفته می‌شود بعد سیاسی تشکیلات، درجه تعهد و انطباط افراد، ۱۲ درجه تولی افراد، درجه حساسیت سیاسیشان تعلق روانیشان، ولاکن این بعد را، بعد اول می‌گذاریم، چون اثرش و تاثیر آن هم خیلی بالاتر است ولی آیا بعد فرهنگی هم تولی نیست، نهایت نه آن تولی که در بخش سیاسی ذکر کردیم یک کیفیت دیگری از تولی است، بخش اقتصادی که ذکر می‌کنیم آن تولی نیست، چرا تولی است، آن هم در یک شکل دیگری از تولی، بعد از این قسمت عرض می‌کنیم که حالا آن تقسیماتی را که

قبلا در حضور شما عرض کردیم قابل ضرب درهم است، تا بپوشاند همه فعالیت بنده را، فرض کنید چیزی را که قبلاً عرض کرده بودیم (حاج آقا پس در قسمت اول که فعالیت محور تبعی تصرف را گفتید منظورتان نبود در تشکیلات فرهنگی یا سایر تشکیلات تقسیم می‌کنیم)، پایگاه تعریف طبقه بندی و صحنه معلوم باشد برایتان، که ما بصورت خیلی کلی ثمرات، یعنی تعاریفی را که مبتنی بر دستگاه فلسفیتان بود، تعاریفش را نه اینکه خودش را، نتایجش را عرض می‌کنم، نتیجه تمام بحثهای رفت و آمد که خواهد شد، انشاء الله تعالی مبسوطش را در فلسفه ملاحظه خواهید کرد، نتیجه این است که اثبات شود حقیقت همه عالم در همه مراتب تولی است، این اصل اول است، بعد این تولی شکلی که دارد بصورت نظام ولایت است، که این نظام ولایت قبلش باید مطرح شود محور، فاعلیت تبعی، فاعلیت تصرفی، این سه تا شؤون مختلفی این سه تا را داریم در نظام ولایت چیزی مازاد بر این در نظام ولایت نداریم، (پس ما باید تقسیماتی را که در هر نظام یا تشکیلات دیگر می‌کنیم باید یک نمودی از این سه تقسیم باشد) توسعه بیشتر پیدا می‌کند اصلش این است یعنی زیربنای پیش فرض اولیه دستگاه سازی در این سه تا است، هر جا که کاری انجام می‌دهیم، چون در آنجا (یک محور داریم) عین همین است در زیربنای اولیه بعد خواهیم گفت که بر حسب موضوعی که مختلف می‌شود، صورتهای مختلفی پیدا می‌کند اول کل نظام عالم صورتهای مختلفی پیدا می‌کند بعد تا برسد به یک نظام ولایت، که شما فرض کنید تا کسی بخواهد تامل کند در آن در نظام خانواده می‌تواند این را ببیند که چه شده است، (البته یک بحثی دارد که مربوط به اینجا نیست چیزی که شکل‌های مختلفی از ولایت هستند و مقطع را ولایت قرار بدهیم آنوقت مقطمان حالت وجه اشتراک پیدا کرده یا وجه اشتراک صحت پیدا می‌کند یا نه) وجه اشتراک یا وجه اختلاف هر دو منحل هستند در یک چیز، اگر اصالت کیفیت نباشد، اصالت ولایت باشد باید تعریف هر دو به یک چیز برگردد، نمی‌تواند به دو چیز برگردد، وجه اشتراک و اختلاف ولایت است، نهایت اینکه ولایت خودش که معنی ولایت را هم عرض کردم، اگر هر گاه شما گفتید که فاعلیت من تعلق دارد، متعلقش را سوال کنند که چه است، نگفتید کیفیت است گفتید فاعلی است، می‌گویم به چه چیز آن فاعل تعلق دارد که برایتان چیزی بیاورد و درست کند، که فاعلیت کند اگر فاعلیت دوبار

در هم ضرب شود معنی ولایت را می‌دهد، اگر شما گفتید که من دوست می‌دارم که شما تصرف کنید در دوست داشتن من، یعنی دوستی من بستر فاعلیت شما است این معنی سرپرستی است، حقیقت سرپرستی این است که کسی خودش را بسپارد به دیگری که آن سرپرستی کند دوست داشتن او را، یکوقت می‌گوئید که دوست می‌دارم سرپرستی کنی مثلاً ورزش کردن را، معنایش این است که سرپرستی او را در موضوع خاص خواسته‌ای، همین که خصوصیت را اضافه کردی معنایش این است که شریک هستی در سرپرستی او، موضوع را معین می‌کند آن باید در موضوع اطاعت کند از شما، هرچند شما در کیف جریان موضوع تبعیت می‌کنید از او، این معنی تقوم را می‌دهد و تولی را معنی نمی‌دهد، اگر شد معنایش این است که من دوست می‌دارم آن چیزی را که تو دوست می‌داری، معنی دوستی من به تبع شما است (حالا اگر ما این تقسیم را بخواهیم محور قرار بدهیم این تقسیم در آنجا نظام ولایت را سه طبقه می‌کند، یعنی تقسیم فعالیت محور، فعالیت تصرفی، فعالیت تبعی، عرضی نیست یک تقسیم طولی است بعد تقسیماتی که ما کردیم در جلسه قبل، اینها تقسیمات عرضی بود تقریباً)، بفرمائید اصلاً عرض و طول، وقتی که کیفیت حاصل این است دیگر نمی‌توانیم بگوئیم هست، سه بعد جوهره تقسیم است آنوقت وقتی که می‌آید در نظام ولایت، وقتی که گفتید تصرفی واقع شده، تصرفی آن است که متقوم هستند تبعی و تصرفی، یعنی از نظر منزلت هرکسی تبعی است، هیچ کس در اصل ظرفیت ذاتی، فاعلیت ندارد، ولی این ظرفیت ذاتی در اینکه چه کیفیتی موضوع وجهش باشد، نظرش باشد این سهم دارد بعد گفتید که چون سهم دارد در کیفیت نیابت به عاملیت سهم دارد، یعنی تبعی و تصرفی را با هم ملاحظه می‌کنید بر یک پایه نه تالیفی، (این باز فرق می‌کند یک زمانی ما خود تبعی و تصرفی را در فاعلیت تصرفی می‌بریم، می‌گوییم این آدمها که ما می‌گوئیم فاعلیت تصرفی در آنها یک مقطعی تبعی است یک مقطعی تصرفی است، ولی قبل از اینکه وارد شویم خود فعالیت تصرفی را تحلیل کنیم به یک کیفیت قبل از آن ما خود یک مرتبه از کیفیت را بهشون فاعلیت تبعی می‌گوئیم که آن فاعلیت تصرفی نیستند دیگر ضبط صورت فاعلیت تصرفی نیست) ضبط صورت را انعکاس ابزار فاعل تصرفی هم بدانیم در رابطه با خود خود شما (بله فاعل روشن است) فاعل تصرفی مانعی ندارد که تصرف کند در آقای

پیروزمند از طریق ضبط صوت، گاهی است که مستقیماً از طریق خود فعالیت شما نبی اکرم(ص) تصرف می کند در شما یکی از راه دلبستگی شما، اینکه از راه ملائکه‌ای که در اختیار شما است، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل در اختیار شما است، تصرف در شما می‌کند مثل ایجاد منزلت شما است، شما می‌خواهید عاملیت کنید به تصرفات ایشان قوانین موجود عالم است، انقدر هم سفت و سخت است که شما خیال می‌کنید که علم باید پیدا کنید نمی‌دانید که شما به میزان تولی به شما اختیار و سلطه داده می‌شود نسبت به اینها، خیال می‌کنید علم خودتان است و قانونش را پیدا کرده‌اید بر آن، نه به میزان تولی و منزلت تولی شما مسخر شما می‌کند، (عذر می‌خواهم از این تقسیم ما چه استفاده‌ای می‌توانیم کنیم) بلکه عرض می‌کنم استفاده را، شما اول ابعادی را که نگاه می‌کنید همین که می‌گوئید بعد سیاست، فرهنگ و اقتصاد را در نظام ولایت پیاده کنید جایگاه سیاست را نمی‌شناسید جایگاه سیاست چه است، جایگاه فرهنگ چه هست، بحث موضوع، بحث طبقه‌ای که می‌فرمائید کارها را تقسیم می‌کنید در هرکاری که دست می‌زنید بعد سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است، شما جوهری را که هم در عرض و هم در طول مشترک هستند و در آن چیزی نیست یعنی خارج نمی‌توانید بکنید بگوئید این یکی ندارد، در فاعلیت تبری هم همینطور است، یعنی زقسی؟ سهمی از انسانها که در بخش تبری قرار می‌گیرد چه نسبت به خود نظامهای سرپرستی چه نسبت به نظام عالم، آن قسمت که تبری قرار می‌گیرد دست می‌گزارند روی آن و می‌گویند این هم فرهنگ سیاست اقتصاد، (تحت تصرف است)، ابزار تصرف است، کیفیتی از تصرف است، شوفاژ فرهنگ سیاست اقتصاد دارد، قلم هم دارد، پاکت هم دارد، سوال می‌کنم که چه جوری است این ربطش به ولایت خیلی خیلی بالاتر در اصل موادش است ربطش مثلاً به ولایت اجتماعی است در کیفیت بعد هی شروع می‌کند به تقسیم بندی کردن برای آن، بعد می‌گوید هرآن کسی تولیدش بالا برود می‌تواند ماورای این خاصیتی که دارد از این بگیرد، مثلاً فلان عارف که تصرف می‌کند می‌تواند قانون را با توجه به نام معصوم و الی آخر در اختیار قرار بگیرد به اذن ایشان البته، البته باز صحبت است به میزان خاصی که در ولایت تکمیلی به صورت دیگر باشد، در موارد خاص جزئی که مثلاً فلان عارف یک استکان می‌دهد در آزمایشگاه که سم است یا مثلاً چیز خطرناکی است، این

دست می‌گیرد و بسم الله می‌گوید و می‌گوید حالا آزمایش کن و استکان هم نصفش در دست آن دکتر است که چشم بندی نمی‌کند ولی عوض شده است هویت آن، تصرف در موارد جزئی می‌شود ولی تصرفی که ایشان بخواهد تصرف در امور اجتماعی کند این کار دیگری است که نمی‌شود، برای نشان دادن یک اشخاص برای یک موارد خاصی که، بگزریم، ضرب شدن آن درهم یعنی تعاریفی که ما کردیم این تعاریف نه تعریف از سه تعریف کلمه، فاعلیت، قابلیت، تصرف یا عاملیت یا نیابت یا خلافت، خلفت البته همه عالم در منزلت خودشان فاعلیت تصرفی خلیفه هستند نهایت اینکه گاهی خلافت را در ابنای مرتبه و در اذل مراتب انجام می‌دهند که این طبیعی است که معنای نیابت و فاعلیتی که دارند در بدترین شکل می‌دهند. این سه تا را سوای این قرار دادیم برای تعریف سیاست، فرهنگ، اقتصاد بعد فرهنگ، سیاست، اقتصاد را در خود در خود سیاست یکبار ضرب کردیم، شده نه تا، بار دیگر همه اینها در خودشان ضرب می‌شوند نه اینکه ضرب کامل یعنی سیاست بالا گذاشته می‌شود بعد زیرش فرهنگ، بعد زیرش اقتصاد، بیست و هفت در می‌آید، که این بیست و هفت تا را که شما تمام کنید کلیه طبقه‌بندیها به نسبت انجام شده است. (سیاست، فرهنگ و اقتصاد را تقسیم می‌کنیم) فاعلیت، قابلیت این سه تا زیرش مرقوم بفرمائید، سه تای دیگر می‌شود فاعلیت قابلیت، تصرف، (تمایل نمی‌شود اولی) این فاعلیت اولی همان تمایلات است، تمایلات همان فاعلیت است، فاعلیت اجتماعی، (در اجتماع می‌شود تصمیم) اصلاح تصمیم، در نظام می‌شود اصلاح تمایلات یا اصلاح تصمیم در تشکیلات، اصلاح کیفیت دومی است، اصلاح تصرف سومی، پائین‌تر سیاست فرهنگ و اقتصاد، (معنای که کردیم متناوب با؟ این یک تصمیم کلی است؟ این سه تا باید در همدیگر ضرب شود؟) آیا فاعل محور در همه جا حضور نفسی دارد یا ندارد، امتداد خود او در همه جا است یا نه، در تبعیت است یا نه، اگر اینجوری است نمی‌توانید بگوئید که تبعی است، چون محوری که تا تبعی حضور دارد، تبعی ممحض در تبعیت صرف نیست، پس سه بعد می‌شود از حالت سه طبقه سه بعد می‌شود، (یعنی سه طبقه است که روابط خاصی هم با هم دارند به یک نحو دیگر در اینکه این دوتا را در یک منزلت قرار بدهیم) سه بعدی است که یک بعد شدت یکی قالب است و محور است در همه جا، شدت غیر از اینکه بگوئیم سه سطحی که

از همدیگر بریده می‌شوند، (بریده نمی‌کنیم ما در قدم اول می‌خواهیم بفهمیم که سه سطح در تقسیم در یک منزلت است، چون ما فرهنگ، سیاست را بررسی می‌کنیم؟) از چه نوع است منزلت فرهنگ سیاست، مگر برای سیاست تاثیر اصلی نمی‌دانید، من شدت، آیا سطوح هندسی است که بگوئیم سطوح بالا یا پائین‌تر، یا سطوح سطوح هندسی نیست سطوح نسبت تاثیری است، اما وقتی که می‌گوئید صدو هشت تا دادند در عین حال که می‌گوئید سیاست، همان آدمی که دارد کار درجه سه را می‌کند کار درجه سیاسی درجه یک را هم می‌کند کار درجه دو و سه را هم می‌کند، (در عین حال فرق بین؟ معلوم باشد یعنی اگر) اگر کیفیت اصلی درون یک چیز است که شارح همان است این یک حرف است، یعنی در هر سطحی که می‌آید یک درونی دارد که منتجش را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم سه تا است، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، منتجش، تو منتجش می‌گوئیم کی نسبت تاثیر را دارد، سیاست، پائین تر می‌آئیم در، درونش آنجا هم می‌گوئیم فرهنگ، سیاست، اقتصاد، (ما می‌خواهیم بگوئیم که سطح را به این معنا کردیم که به اختلاف نسبت تاثیر معنا کردیم، گفتیم ما اختلاف سطح را منعکس می‌کنیم در تقسیماتمان به اختلاف نسبت تاثیر، در کجا در نظام، در نظام، یعنی هر کجا خواستیم اختلاف سطح نشان بدهیم لزوماً به این نیست که یکی را بالا قرار بدهیم یکی را پائین، ممکن است دوتا را بگذاریم کنار دست همدیگر در تقسیم بندی‌مان ولی بگوئیم این نسبت تاثیرش بیشتری دارد، اگر خواستیم اینگونه کنیم باز باید فرق برای اینکه تقسیم بندی‌هایمان بهتر معلوم شود باید فرق بین آنجایی که اختلاف منزلتی که در کنار همدیگر قرار می‌گیرند، اختلاف سطح در اینها و آن که می‌آید از سیاست و تقسیمات سیاست می‌گوید که درونی می‌شود به این هم می‌گوئیم اختلاف سطح، اختلاف منزلت، به آن هم می‌گوئیم اختلاف منزلت، آنوقت باید سؤال دیگر را نگاه کنیم، اختلاف به این

ترتیب دیگر چیزهائی که در یک منزلتی (صدا قطع شد از ۳۱:۰۰ تا ۴۴:۵۸)

این دوتا با هم مختلف است یعنی اینجا است آن عددها ولی نموداری نشان داده می‌شود، آنجا دیگر نموداری نیست، در این که نشان داده می‌شود، این عدد ۱۳۱ با ۱۱۳ مثلاً فرض کنید ۱۰۲ فرق دارد این عددها، که اینها معرف کیفیتهای جدید است، هر کیفیتی یک عدد متناسب با خودش را دارد (بعد که این عددها

مشخص شود بعد می‌شود همین، یعنی باید در نظام (رابطه بین عددها را که تعریف می‌کنی جناب عالی، گاهی می‌آید حذف می‌کنید یکی را، می‌گوئی که نمی‌شود بیاید در سطح من و حذف شود یک خصوصیت، می‌گوئید بعنوان مثال عرض می‌کنم اگر خواستم هندسه فضائی را بکشم و حرکت را به آن اضافه کنم دیگر مشکل می‌شود آورد و در سطح نشان داد. چون اگر بخواهم ولایت را و تولی را بیاورم، آنوقت یکیش را حذف می‌کنم ساده می‌کنم عیبی ندارد ولی حذف می‌کنم بعد می‌گوئی حذف که کردم معنایش این نیست که از آن حذف شده حقیقتاً، معنایش این است که برای تفهیم یک دستگاہی درست کردم که بفهمانم وگرنه خود مطلب که اینجوری نیست. یعنی اگر شما گفتید که در حضور مولی در همه منازل است، و نسبت تاثیر اصلی است، آنوقت می‌گوئید در وجه فرهنگ، سیاست، اقتصاد توی همین هم است، می‌گوئیم بله، آنوقت در کدامش اقوا است، در سیاست اقوی است، در تولی اقوی است، آنوقت بعنوان مثال در فعالیت تبعی هم اشیاء از بین نمی‌روند هرچند به کیفیتهای مختلف در بیایند، کیفیت برای اشیاء زوال پذیر است، ولیکن خود جاذبه محال است، یعنی سیاست در آن اصل است، تولی در آن اصل است و اگر کسی هم بخواهد؟ (سیاست، فرهنگ، اقتصاد) در دستگاہ سیاسی یا یک تشکیلات سیاسی، آمده‌ایم در یک دستگاہ سیاسی خود همین را اگر اول قرار بدهیم، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، خود سیاست سه تا چیز داشته، سیاست سیاست، فرهنگ سیاست، اقتصاد سیاست داشته، (درست است)، این تشکیلات هرگاه نیائیم فرهنگی را جدا بنویسیم، بلکه سه تا بخش فرهنگ را بیاید در زیر سه بار تکرار کنید در زیر هر سه فصل، (فرهنگ سیاست، فرهنگ اقتصاد، فرهنگ فرهنگ)، کنارش بنویسید که طبقه‌بندی نظام اصول، اصول نظام، نظام است، هرکدام از اینها چه را قرار بدهیم (از این ور می‌شود سیاست اقتصاد، سیاست فرهنگ، سیاست سیاست) حتی اگر نرود سطح، همین صفحه را که اینجا داریم که همش یک سطر، دو سطر، سه سطر اصلی را بیائیم معنا کنیم، قانداً برای شما برای بقیه راحت است، (نکته سیاستش)، از اول کار این سیاست سیاست سیاست، فرهنگ سیاست اقتصاد یعنی چه (یکیش از این طرف از هرخانه‌ای یکی، یکی این را بگیریم) یکی از این را بیاوریم تا آخر کار و از هرکدام یکی را بیاوریم تا آخر کار، (بقیه را باید بتوانیم پیدا کنیم، یکی را در سیاست و یکی را در

فرهنگ و اقتصاد می‌گوئیم) بله سه نمونه باشد، (این همه نظام فرهنگ است) یعنی هیچیک از فعالیت‌های نظام فرهنگی نباید بماند آخر کار تا این مشخص شود، بدون اینکه این را خرد کنیم قانداً خودش باید تحویل دهد، به نظر ما این حداقل است، گفته بودیم که سیاست یعنی تعلق، حالا تعلق که نتیجه این شد که تصمیم‌گیری، در نظام این تصمیم‌گیری، تعلق به یک تصمیم‌گیری هم داشته است یعنی خودش هم قابل تحلیل بوده است، یعنی خود سیاست را می‌شود تقسیم کند تقسیمی که در سیاست می‌کردیم می‌گفتیم تمایل به مولی، فرهنگ و اخلاقش و اقتصادش، پس بنابراین قسمت اول سیاست سیاست می‌شده است تمایل به مولی، فاعلیتی که تعلق به فاعلیت دیگر داشته باشد، اینرا جزء کارهای معمولی می‌نویسیم، سیاست، سیاست، اول شد تمایل به مولی، در خود سیاست سیاست که تمایل به مولی است، یکبار دیگر می‌خواهیم سیاست را ضرب کنیم، آیا تمایل به مولی چه چیزی دارد در رتبه دوم که بخواهیم تقسیم کنیم، در رتبه دوم در خانه فرهنگ هستیم که داریم می‌گوئیم سیاست فرهنگ، ظاهراً دوتا چیز، چند تا چیز در اینجا وجود دارد، اگر بخواهیم تحلیل کنیم نفس تمایل را، و بگوئیم تمایل به مولی چه چیزهایی را دارد غیر از فرهنگ و اخلاق تمایل و چگونگی تصرف به مولی، در و عاملیت برای مولی، خودش بخواهیم تقسیم کنیم، تقسیم این یکیش ظرفیت او است، یکی کیفیت جهت‌گیری تمایل است، غیر از اخلاق است، جهت تمایل غیر از کیفیت جهت است، یعنی اینرا اگر بخواهیم تقسیم کنیم صحیح است که بگوئیم این سیاست سیاست ظرفیت در آن اصل است، می‌گوئیم ظرفیت کار کی است می‌گوئیم کار خود مولی در ایجاد فاعل، جهت رتبه بعد می‌شود می‌گوئید کار بنده است پس از داشتن ظرفیت، آیا حالا جهت الاهی است یا مادی، این جهت الاهی بودن یا مادی بودن غیر از اخلاق است، حول این جهت است که اخلاق شکل می‌گیرد (در واقع کیف جهت است) یعنی کیف جهت است، خود جهت‌گیری یک اصل است که ما اسمش را مساله پرستش و افتراج و قرب در بحث گذاشتیم وقتی که می‌گوئید محور پرستش دیگر آنوقت می‌گوئید افتراجهای مادی غیر از افتراجهای الاهی است، محور افتراج، محور قرب می‌شود جهت، (پس اولی ظرفیت دومی جهت) سومی بعد از جهت آنموقع می‌گوئیم آن تصرفی که می‌شود در اخلاق متناسب با جهت یعنی عاملیت او از طرف مولی در نظام

حسیاسیت، یعنی حاصلش می‌شود کیفیت تاثیر در نظام حساسیت، در نظام تمایلات، این کیفیت تعلق به مولی است آن کیفیت عاملیت در خودش است، (چرا حاج آقا قید خود را در این قسمت دادید) چطور، (در قسمت سوم) ترکیب عاملیت از طرف مولی در خود، این در کجا است، در سیاست سیاست است، که تقسیم می‌کنیم باز نفس خود را، یعنی تمایل به مولی به چه قید می‌شود به چه منحل می‌شود، اگر بخواهد تحلیل کند، می‌گویم خود سیاست، می‌گویم ولایت، آنوقت سیاست سیاست، تمایل به مولی، حالا اینجا ما داریم (از کجا می‌آوریم تقسیم می‌کنیم) (کدام تقسیم) یعنی این کیفیت را سیاست در اقتصاد در ولایت را در همدیگر بعد تقسیم می‌شود، باز باید دنبال همین تقسیم شود یا باید از خارج برای تقسیم آورد) نه تعریف خود این به کجا شده است، سیاست را به چه چیز تعریف می‌کنیم، یعنی مبنای تعریف در سیاست فرهنگ و اقتصاد چه است، این اگر ولایت شد معنایش این است که می‌شود تقسیم شود یعنی اول که ملاحظه کنید فاعلیت محور اثر گذاشته است، در این هم همینطور، در همه اینها، اینها را باز تقسیمات می‌کنیم، (یعنی می‌گوئید که این تقسیم که شده است بر مبنای ولایت بوده است) یعنی اگر سیاست فرهنگ و اقتصاد را بر مبنای ولایت تعریف کنید، می‌توانید تقسیم کنید اینجوری، (خوب ما تعریف می‌کنیم) تعریف سیاست چه می‌شود؟! بصورت اجتماعی (تمایل به مولی، تولی به ولایت مولی که تولی کند در خود او) تولی به ولایت مولی که ولایت کند در خود او می‌خواهد بگوید که این اصل است در همه چیز، ظرفیت اشیاء بر این اساس معین می‌شود. یعنی کیف تمایل ولی اعظم صلوات الله علیهم و اله و سلم می‌دهد ظرفیتهای عالم را، این باید خودش مظهر یک گونه تولی باشد پیدایشش، اشتدادی که خدا به او عطا می‌کند یعنی تولی او را شدید می‌کند، با دادن ظرفیتهای به تفیل او که منحل هستند در ظرفیت او (حاج آقا این سیاست سیاست است) آیا چیزی را که می‌دهد چیزی است که هیچ کاره نیست، چرا، او می‌تواند فاعلیت کند تا فاعلیت نباشد، نمی‌شود این می‌شود جهت بعد، خود این فاعل با این جهت در طریق فاعلیت مولی قرار می‌گیرد بله، کیفیت عاملیت، ولایت در جهت می‌شود، (ظرفیت سیاست است یا سیاست سیاست) ظرفیت سیاست سیاست است، سه تا، تمایل اصل خود اعلی، معنی (در این جدول رسید به اینجا) نه، بالا چند تا چیز داریم،

سیاست سیاست، سیاست سیاست رسید به اول اینجا، (یعنی اینجا ظرفیت) اینجا را اگر بخواهیم حل کنیم یعنی بشکافیم، در می‌آید اون یک سطح دیگری است در سطح دیگری می‌آید، خود این سیاست سیاست سیاست، چیست؟ آنوقت فرهنگش می‌شود جهت، سیاست فرهنگ دیدید شما اینجا، (پس آن بالا بعنوان سیاست سیاست سیاست، فرهنگش می‌شود جهت) شما اول سیاست را در معنی اجمالش معنی محبت گرفتید میل گرفتید، بعد این میل به مولی که عمل کند در میل خود، می‌شود سیاست سیاست، بعد این سیاست سیاست یعنی این میلی که مولی عمل کند، آیا این دیگر تحلیل پذیر است یا تحلیل پذیر نیست، اینرا باید به خود ولایت تعریف شود، شما هیچجائی نمی‌توانید دست بگذارید و بگوئید که اینجا را به ولایت تعریف نکن، وقتی که بخواهیم همین را به ولایت تعبیر کنیم (جهت فاعلیت) باید بگوئیم که یک به اصطلاح مرتبه‌ای دارد که فرهنگش است که معنی جهت می‌دهد یکوقت است که اصل وجوبی به این تعلق می‌گیرد که معنی ظرفیت را می‌گیرد، یک معنای کیفیت عاملیت در این جهت است، که معنی اقتصاد را دارد، برای سیاست سیاست سیاست یک کیف حاصل کار در آخر می‌شود (سیاست را در سیاست فرهنگ؟ الان یک طبقه‌ای بود بعد سیاست سیاست را وقتی که سیاست، بعضی از آنها را قید؟) این را برای چه گفتید می‌خواهم بگوئیم هرچیزی دارای یک جهت است جهت را که بخواهیم بگوئیم غیر از اخلاق است، می‌گوئیم در راه خداپرستی، تقسیم بندی نیست که اضافه آورده باشیم، می‌گوئیم در راه خداپرستی، پس این درست است، این جهت را اینجا آورده‌ایم گاهی می‌گوئید فرهنگ سیاست، که می‌گوئید اخلاق، اینجا را صحیح دانستید که این بالا را بنویسید تمایل به مولی پائین را، اینجا را گفتید تمایل به مولی چگونگی تمایل یا اخلاق اینجا فرمودید که چگونگی تصرف برای مولی، عاملیت، درست است، یعنی اینجا فاعلیت اینجا پذیرش، قابلیت، اینجا هم عاملیت، قدم دوم را که می‌گوئید فاعلیت من در سیاست فرهنگ چه است، جهت الاهی یا مادی روشن شود، اینجا چه است، اینجا این اخلاق که خود فرهنگ سیاست بود، اخلاق سیاست دارای کل است یا نه؟ اینکه این اخلاق مادی است یا الاهی محوری دارد این می‌شود جهت، سیاست این جهت می‌شود ظرفیت، این تعلق فرهنگ است، البته پس از دوبار گفتن، یعنی تعلق داریم به مولی که فاعلیت کند در ما،

خود این تعلق هویت آن چیست؟ که می‌گوئید تعلق، چگونه می‌گوئید تعلق نبی اکرم است علت حضور ایشان، خود این داریم ظرفیتش را بیان می‌کنیم، اینجا فرهنگ را بگوئید یعنی جهت را بگوئید، اینجا باید اقتصاد آن عاملیت را بیان کند، یعنی کیفیت عاملیت، (یعنی خود سیاست فرهنگ،؟) اگر ما بخواهیم بگوئیم فرهنگ اخلاق چیست، یعنی جهتگیری اخلاق چگونه است، اگر گفتید که کیف است بصورت منتج به آن نگاه کنیم اخلاق را بکنیم یک بردار، یک جهت را پیدا می‌کنیم با یک میزان انحرافی، یک جهتی را نشان می‌دهد این جهت عصاره آن فرهنگ است یعنی برآیند آن فرهنگ است، در جهت برآیند آن اخلاق است، (جهتگیری بر چه چیزی) یعنی کیف در آن جهت است بعنوان مثال، این هم خط مستقیم که به آن می‌سنجیم، کاری نداریم که خط مستقیم از کجا است آن یک بحث دیگر است، که باید در کل نظام محور جهت وظیفه باشد، انقدر انحراف دارد، می‌گوئید این چرا انقدر انحراف دارد، می‌گوئید یعنی اخلاق را که ما آوردیم و تحلیل کردیم این را حاصل می‌شود، یعنی در کل این اخلاق است که در نتیجه ظهور پیدا می‌کند. اول باید یک کل فرض کنیم و بعد بگوئیم این کل در یک شکلی ظهور پیدا کرده است بعد بگوئیم که این شکلی که ظهور پیدا کرده قابل تبدیل شدن به نتیجه است که کل را نشان می‌دهد، و پرستش می‌شود، می‌گوئیم بکن جهت پرستش اگر ما گفتیم تولی به مولی بعد گفتیم تولی به مولی فرهنگ دارد فرهنگش که اخلاق سیاسی بود جهت اخلاق سیاسی می‌شود (یک اشکالی دارد، در قسمت اول که گفتید سیاست سیاست بعد در قسمت دوم ضربش را فرمودید شد، ظرفیت به نظر می‌آید که سیاست سیاست خودش گویای ظرفیت است دیگر این قید فرهنگ کنار جهت ردیف اول بیان جهت را در مرتبه اول فرمودید در همینجا جهت می‌آید، تا اینجا جهت می‌آید) تا اینجا ظرفیت می‌آید ولی جهت نمی‌آید فرهنگش پس کجا است، شما می‌گوئید هر نفسی یک تقاضا دارد می‌گوئید نفس عمر محال است بشود نفس مثلا سلمان خودش را هم بکشد می‌تواند ابنی مرحله خداپرستی را داشته باشد سلمان می‌تواند اعلی مرحله مادون معصومی را داشته باشد این خودش فرهنگ است ولی فرهنگش را نباید بسنجیم به دست عمر و جهتگیری عمر فرهنگش منزلتی که در نظام کل ولایت لازم است باید بگوئیم توسعه دارد نظام ولایت، نظام ولایت باید بگوئیم در آن

خر هم باشد باید خوک هم باشد(پس معنای جهت می‌دهد جهتی که اعطائی است) اعطای کلمه چه بوده است، جهتی که در نظام ایجادی دارد، این معنای جهتی دارد ولی جهت ظرفیت است، یعنی اناس معادن کما معادن ذهب باید اینجا بگوئید، باید به یک نسبت تاثیر بگذارد، دوباره تکرار می‌کنم هیچکس نیست که خلق شده باشد و قابلیت ادنی مرتبه ایمان را نداشته باشد و ادنی مرتبه ایمان برای همه عام است، ورحمتک وسع کل شیء، از آیات و روایات واضح واضح است، نه اینکه فقط بخواهیم اعلام موضع کنیم، (پس نفس ظرفیت که به ما جهت بدهد در نظام نداریم) ولی اینکه در ظرفیت خلقش کردند بالا، آمد انتخاب کرد امر خلافی را آیا خدای متعال می‌تواند از آن بستاند یا نمی‌تواند، قبلاً گفتیم در فاعلیت وقتی شخص تقاضا می‌کند بعد خدا متناسب با تقاضا در کل نظام ولایت، منزلتش را گاهی بالا می‌برد، گاهی سخت می‌گیرد؟ اگر کسی در عالم اختیار وظیفه را انجام داد آنجور که بالا بیاید ممکن است، جوری که اگر بالا هم هست سقوط کند ممکن است، معنایش این است که ظرفیت آنجور نیست که در عین حالی که در اول ایجاد ظرفیت است تا آخر کار دست خدا بسته باشد برای تغییر ظرفیت، ولا تستبدل بی غیری و فانستبدالك علیک یسیر، یادم رفت عین دعا را، اگر تو بدل کنی برای ما خیلی سخت است، خلاصه مطلب، خیلی آسان است، کاری ندارد (نظام فاعلیت است) فاعلیت اصل است، اینجا ظرفیت دارای منزلت جهتی است، منزلت جهتی، (فرق دارد با جهتی که خودش فاعلیت دارد) بخلاف اینکه جهت در آن منزلت که کار خودش، جهت در جهت می‌شود، این جهت بالائی جهتی است که مال ظرفیت است این جهت درون این البته طبیعی است که ما نمی‌توانیم سبحان الله علی ابن ابی طالب را بگوئیم، شکی نداریم، اگر خودمان را هم بکشیم نمی‌توانیم، قربانش بروم یک سبحان الله به همه هستی همه ماها، ؟ یک ضربت ایشان ضربت فعل ظاهری یا خارجی است، سبحان الله که فعل واقعی است، الاهی است یک حرف دیگر است، سبحان الله معنای ؟ علی ابن ابی طالب نبت نسبت به خدای متعال، ما چه می‌فهمیم چه است معنای آن، یک ضربه ایشان را پیغمبر شهادت می‌دهد از عبادت ثقلین هرچه، هرکسی نماز خوانده است، تا آخر کار هم بخوانند مال جن و انس، از آن بالاتر است، (ظرفیت خودش جایگاه جهتی دارد یا اینکه جهت جایگاه ظرفیت فرهنگی است) جهت را هم

شما می‌توانید بگوئید، خود ظرفیت را هم (یعنی ظرفیت اول می‌گزارم و جهت را دوم) و بالعکس می‌توانید بگوئید، که این ظرفیت دارای جهت ولایت در دست علی ابن ابی طالب نیست و نخواهد بود این معنای جهتِ خود ظرفیت است، بعد می‌گوئید که این جهت در این ظرفیت بدجهتگیری کرده، اختیار داشت که خدمتگزار باشد خائن شد (جهتِ جهت که خود جهت می‌آمدیم تقسیم می‌کردیم) در خود جهت هم می‌توانید خارج شوید و تقسیم کنید (تعریفی که الان کردید مال وقتی است که زیربخش سیاست سیاست قرار بگیرد یا همان تعریفی را که اول داشتید می‌کردید این دوتا تعریف، تبیین آن سه تعریف است که قبلاً کردیم) باید قانداً تبیین همان باشد، اگر شد اینجوری، فاعلیت ظرفیت و جهتش است، حالا سیاستِ اقتصاد، این سه تای بعدی را در آن ضرب کنید. یک سوال دیگر اینجا مطرح می‌شود که اول به نظر می‌آمد که برای این بیست و هفت تا حداقل اگر با توضیحش بصورت یک صفحه باشد بعد بیاید یک سطح نوشته شود بعد بیاید منظم شود، در عین حال اشاره‌ای هم نوشته شود تا قدم بعدی، تا اینجا روشن که این سه تا را می‌توانیم در این سه تا ضرب کنید، این سه تای سومی است که ضرب می‌خواهد بشود، یعنی می‌خواهد معین کند اقتصادش را، اقتصاد را رساندیم به نیابت، نیابت در تصرف، اقتصاد جهت تصرف، فرهنگ تصرف، (ظرفیت تصرف، تجسد تصرف) ظرفیت تصرف، تجسد تصرف، این قسمت آخر در تشکیلات فرهنگی می‌شود هنر، در حقیقت می‌شود گفت که جهت هنر، بصورت خلاصه. ظرفیت هنر یا سطح هنر، (برای قسمتهای دیگر هنوز عناوین داده ایم، اقتصاد و فرهنگ را ببریم جلو) اینجا هم ابزار،

بسمه تعالی
ساختار تشکیلات

جلسه ۴

۱۸۱۳

تغییر در مدل بود، مدل تصحیح شد یا اینکه آمدیم تقسیمات را روی موضوع خاص پیاده کنیم.

مباحث کلی را به ذهن من می‌آید که ما مجبور هستیم تا اول که می‌رویم؟ نمی‌شود مثلاً عرض می‌کنم که کاری را آقای میرباقری می‌کند کار بسیار خوبی است می‌آید یک مطلب را در نامه اینگونه نوشتم فرق بین نامه با گزارشات آقای میرباقری برای خانمها، که در نامه من شروع کردم به یک مطلب پشت سرهم قیدش را آورده‌ام، البته خیلی بیشتر هم قید آورده بودم، آقای میرباقری خیلی از جاها در مباحثه‌ای که باهم کردیم دائم از من اجازه گرفت که بگذارید من جمله را اینجا تمام کنم بعد دوباره در توضیح آن قیدها را بیاورم، اول که ما نوشته بودیم خیلی از جاها تتابع اضافات آمده بود تا یک پاراگراف تمام می‌شد آخرش را خبر می‌آورد، ایشان گفتند کسی مگر کسی نمی‌تواند اشراف داشته باشد، غرضتان از این قسمت اول چیست یک خبری می‌برد بعد می‌گفت چه اینهم اینطوری است شروع می‌کرد قسمت دوم را، این کار بد نیست که آدم دقت کند که کلیاتی را داریم شما نظرتان راجع به موضوع سیاست، اقتصاد، فرهنگ اینها را باید معین کنیم خود این سیاست که بعد باید بیاید برای مدلسازی کلیات تمام نشده است، هنوز ما یک کلیاتی را در باب سیاست گفتیم که در آن سعی کرده بودیم نشان بدهیم که اگر گفتند سیاست سیاست یک مفهوم جدیدی است نه اینکه در خرد کردن چیزی را حل نمی‌کند، چون یک بحثی بود در بحث آقای معلیم که بگوئیم خرد کردن سیاست، سیاست سیاست این خرد بکند مثل اینکه مقیاس اندازه‌گیری را از متر شما ببری به مثلاً عرض می‌کنم، میکرومتر کاری نمی‌کند در حالی که اینگونه نیست ما در مصاعی اصلاً خرد می‌کنیم کار می‌کنیم هیچ چیز دیگری نیست مثلاً شما در پاسخ اینکه این زمین چند متر است اصلاً خود کلمه چند متر است این زمین یک طولی دارد متصل و یک عرض دارد متصل اینلان تخته گلاس است، این طول و این

عرض است، برای معین کردن اندازه این اول نامی گذاشتی به دراز و پهنا و بعد که تقسیم می‌کنی همین را به یک چیز کوچکتر جواب من می‌دهی، عین خود همین را هیچ فرقی ندارد که خانه خانه کوچک بکشی، یک سانت یک سانت بعد بگوئی من باب مثال عرض میکنم بیست سانت است در چهل سانت، بعد بگوئی بیست ضربدر چهل می‌شود هشتاد سانت مربع، این هشتاد سانت مربع مثل این است که یک سقفهای کوچک کوچک را داده‌ای دست من پاسخ دادی به آن چون یک زمین بزرگی که یک هکتار است صد متر در صد متر یا پنجاه متر در دویست متر، این که یک هکتار است عین ده هزار متر است که به این دید بخواهی نگاه کنی چیزی را حل نکرده‌ای، مساعی که نکرده‌ای، نه اینگونه نیست، این اثر دارد شما می‌توانی تبدیل کنی مثال عرض می‌کنم یک واحد متر مربع را می‌گیری انتخاب می‌کنی بعد می‌توانی جواب بدهی مساعی دایره و مثلث را، که این شهر برکاهش چند متر باشد، خیابانش چند متر باشد، کارهایش چگونه باشد، این می‌توانید یک نظم بدهید، می‌خواهم بگویم که بی‌خاصیت بی‌خاصیت نیست نظمی که در ساختمان سازی بکار می‌رود چه در طول چه در عرض چه در ارتفاع پاسخ دادن به یک معیار است که انتخاب و گزینش از همان مساحت معمولی است، یک چیز بزرگ را به مقیاس کوچکتر جواب دادن یا بالعکس، دوم اینکه هیچ فرقی نمی‌کند عین همان است، یا اگر وقتی می‌گوئید سیاست سیاست اولی را بگیریم سیاست، فرضاً محبت، تعلق، تولی، تمایل وقتی می‌گوئیم سیاست سیاست می‌شود یک درجه مشخصتر کرد مفهوماً و کیفیتاً، چگونه می‌گوئیم اول یک درازائی است نمی‌دانیم چقدر است، بعد به یک واحدی اندازه آن را می‌گیریم، مشخص می‌کنیم صدتا از این است، بعد این طرف را هم می‌گیرید دویست متر است، این را هم خرد می‌کنید کیفیتاً نه کمیتاً، کیفیتاً می‌توانید دقیقترش کنید، این دقت به کار هم می‌آید، بلکه حتماً به کار می‌آید همانطور که در ساختمان سازی در ماشین سازی در کیفیت هندسی شکل، کیفیت ظاهری شیء می‌شود حساب کرد اینجا هم می‌شود حساب کرد، به نظر ما می‌رسد سیاست سیاست، فرهنگ سیاست، اقتصاد سیاست، که من البته می‌خواهم بگویم که این توضیحات که به آقای ساجدیان و آقای معلمی داده بودم آقای ساجدی به اصطلاح گاهی مسخره می‌کردند نه اینکه ما این توضیحات را داده بودیم مسخره می

کردند، ولكن آنها می‌آمدند یک جوری از ما می‌خواستند که البته آقای معلمی آنجور از ما نمی‌خواست فیکس می‌کردند، به عنوان مثال سیاست چیست؟، تعلق، محبت، تمایل اینکه اذن به اینکه یک کلمه این ور بروی یا آن ور بروی نمی‌دادند اذن به اینکه روی مبنا هم بخواهی فکر کنی نمی‌دادند، همین که می‌آمدی بگی که ببینیم ریشه‌اش چه می‌شود تا بتوانیم سیاست سیاست تعریف کنیم می‌گفتند خارج از موضوع می‌شود، موضوع را که معین می‌کردیم همین می‌شد، باهم خیلی زود گفتیم پس خودتان طبقه‌بندی کنید، ما طبقه‌بندی نداریم. اصلاً در برخوردهای گروه آقای ساجدی نوعاً اینگونه بوده است چون من یک مشاوره‌های ساده‌ای داده‌ام که چون آن گروه اذن به دقت نداده است و گفته زمان‌بندی دقت کنید [ما هم گفتیم]، خودتان انجام دهید.

واقعاً نه اینکه کار غلطی از یک جهت دیگر می‌دانم، نه. اگر کسی بتواند آنجوری کار کند خوب همان جوری کار کند همان جوری، ولی به نظر ما می‌آید که این جور نمی‌شود کار کرد. به نظر ما می‌آید که «سیاست سیاست» و «فرهنگ سیاست» و «اقتصاد سیاست»، و بالعکس، «سیاست فرهنگ» و «اقتصاد فرهنگ» و نظیرش. آن وقت در خرد کردنش باید یک نمونه داده می‌شد که قابل تقسیم کردن باشد. این را داشته باشید تا بعداً که خواستیم در سطوح بزرگتر برای کشور تقسیم کنیم، خود این مفهوم که می‌شود این مفاهیم را در دستگاه فلسفی برد خرد کرد برای سطوح مختلف معنایش فرق می‌کند.

مثلاً فرهنگی که در سیاستگذاری عمومی کشور انجام می‌گیرد با فرهنگی که فرضاً در استان قرار می‌گیرد با فرهنگی که در مسجد قرار می‌گیرد حتماً تعاریفش به اصطلاح توسعه یافته‌تر و محدودتر می‌شود و به یک تعریف در همه جا نیست، باز در اقتصاد هم به یک تعریف نیست.

(س) کیفیت دارد

(ج) یعنی کیفیت عینی است یا سطح‌های مختلفی از کیفیت عینی است که می‌خواهید ملاحظه کنید. اگر انتزاعی بخواهید برخورد کنید و بگوئید همه یک فرهنگ است و یک امر جامع مشترک خاصی را بیابند که دیگر در آن خصوصیات فردی لحاظ نشود، از بزرگترین شخص تا کوچکترین شخص بگیرد، [بلکه] قضایائی

را که بعد طرح کرده و حل می‌کنید نمی‌تواند مسائل خرد را حل کند، مسائل کلان را هم نمی‌تواند جواب بدهد، بریده و مبتذل می‌شود، اگر توانستید بگوئید فرهنگ هر جا یک حکمی می‌کند و هر جا تعریف متناسب با موضوع خود دارد، شما می‌توانید وارد شوید.

و باز عین همین ما آمده‌ایم فرهنگ تشکیلات را هم تقسیم کردیم، اقتصاد در کشور را تقسیم کردیم، ولی یک چیز را هنوز نتوانسته‌ایم، زیرا ما تحلیل دقیق از اقتصاد نداریم که باید آن را هم تحلیل کنیم، این تحلیل‌های کلی را که می‌گوئیم سر جای خودش است. بنابراین هم در ترکیب کردنش و تبدیل به یک نظام صحبت است و هم بحث در این است که خود این مفاهیم، معنای ابتدائیشان چه چیزی است، معنایشان در سطوح مختلف چه چیزی است، مطرح است.

حالا ما هم، اینها را فاکتور می‌گیریم و می‌آئیم اول بحث، حالا می‌گوئیم ما عوضش کردیم؛ چه عوض نفعی در کردنش هست؟

س) یک اشکالی دوستان داشتند نسبت به این عوض شدن که در اصل مدل عوض شده یا نه

ج) چرا عوض شده، ما در این سیر داریم جلو می‌رویم نمی‌شود که وحی شود

س) کار ما قابل حرکت برای توصیف است ولی بحث اینجاست که آیا این با استفاده از آن اولی دومی این را داریم یا اینکه نه این هم یک چیز دیگری است؟

ج) در شما اگر آن کلیات را نداشته باشید این کار را نمی‌توانید انجام دهید، یعنی شما اگر تمایل را هم بگوئید باید اول بیاید یکبار آن کار را انجام دهید که در این حال ممکن است کسی بیاید مدل تمام شده را بگیرد و یک روش آموزش دیگر در نظرش باشد که آن هم یک حرف دیگر است، حالا ما باید بیاییم و ببینیم که این سطح که بخواهد اول سیاست و فرهنگ و اقتصاد بالای سرش چه نوشته شود؟

س) فرقی اینجا است که اینجا نظام فرهنگی دفتر و تشکیلات فرهنگی آن قرار می‌گیرد، وقتی که می‌خواهد تقسیم شود نفس این که «این سیاست»، «فرهنگ اقتصاد» است باید بالا قرار بگیرد، یک سطح به نظر می‌آید که نسبت به مدل قبلی حذف شد.

ج) چه سطحی حذف شد؟

س) همان اصل سیاست فرهنگ. اقتصاد

ج) یعنی «سیاست، فرهنگ اقتصاد» مال این تشکیلات است یا مال یک تشکیلات دیگر است،

س) ما حالا همین تشکیلات است

ج) مال این تشکیلات است هر تشکیلات، نفسش خودش چه است؟ ما هو تشکیلات؟ یعنی خود تشکیلات

چه است؟

س) فرض کنید که مرحله اول یک تمایلات عمومی خاصی است که حول یک شرکت سهامی خاص شکل

گرفته است.

ج) تمایلات خاص آیا هیچ خصوصیتی ندارد؟ یعنی مثل آجرپزی است؟ فرض کنید

س) مثالی که زدیم مثلاً شرکت سهامی داروگر که دنبال تولید یک کالائی است.

ج) به شرکت تولیدی داروگر را می گوئید،

س) نه! غرض ما این است که این یک تشکیلات مثلاً اقتصادی است و تشکیلات فرهنگی همان چیزی است

که ما خودمان داشتیم، مثلاً یک تمایلاتی پشت یک فکر است.

ج) معذرت می خواهم من اینجوری مباحثه می کنم، ما قبل از اینکه پردازیم به تشکیلات فرهنگی، خود

تشکیلات چه می گوئیم، تعریف آن در دستگاه شما،

س) تمایلات خاص

ج) تمایلات خاص بدون شرطی گرفتن به آن می گوئید تشکیلات.

س) نه باید شکل گرفته باشد.

ج) یعنی یک نظام تمایلات است نظام تمایلات اسمش در دستگاه شما چه است؟ فقط می گوئید نظام

تمایلات [و بس] مثلاً وقتی به عالم که می رسید فقط می گوئید نظام تمایلات، خلاصه تشکیلات چه است؟

س) نظام تمایلات خاص پشت یک فکر خاص است. تمایلات خاصی که به دنبال جریان دادن یک فکر خاص است.

ج) اول اینکه این تعبیر نیست بلکه یک فکر است یعنی ، شما دنبال یک هدف هستید نه یک فکر، شما ممکن است در مسیر این هدف، صدبار فکرتان را عوض کنید و خود بنده هم فکرم را عوض کنم، دنبال یک هدف هستید که هدفتان این است که چیزی را برای یک مطلب پیدا کنید دنبال یک فکر نیستید، دنبال یک عقیده است او معتقد است که اسلام جواب دارد، دنبال پیدا کردن این است دنبال اعتلای عقیده است.(؟) این تولید در تشکیلات) نظام تمایلات خاصی که به دنبال یک فکر است یا یک عقیده است، شما نظام تمایلات را اصلاً چه تعریفی برایش دارید همینجوری می گوئید نظام تمایلات، یعنی می خواهم ببینم میل را عین جاذبه معنا می کنیم که هیچ فاعلیتی در آن نیست. (نه فاعلیتی ندارد) پس نمی گوئید نظام ولایت، چرا نظام ولایت نمی گوئید، (یعنی دقیقاً تمایلمان را به تولی و ولایت معنا می کنیم) ولایت خاص، کلمه خاص باشد فعلاً، این نظام ولایتان یعنی چه؟ نظام ولایتان فقط فقط کارش را در نتیجه تعریف می کنید یا در درون خودش هم اختلاف و اشتراک و غیره... دارد یا به عبارت دیگر آیا فقط این نظام ولایت قابل تعریف است به محصول، یک درخت، درخت سیب آیا این درخت را تعریف به میوه می کنید که سیب را می خورید یا اینکه می گوئید که برگ دارد، شاخه دارد، تنه دارد، ریشه دارد اگر برگهایش را همه بکنی سیب نمی دهد، بعد می بینی برگش تصفیه مثلاً تصفیه هوا است اکسیژن می دهد شبانه روز، تنه و ریشه و ساقه اش برای چه خوب است، اینها را می گوئید یا اینکه توصیف می -کنید سیستم را به محصولش (که مراتب آنجا است که مراتب مختلفی هم داریم، شناسائی از تشکیلات را هم به شما می دهد درخت سیب فقط سیب را تحویل شما می دهد یک عنوان کلی را هم تحویل می دهد یک چیزی است که سیب به آدم می دهد به آدم، ولی آیا این برای تحقیق درباره بیماریهای درخت سیب هم بدرد می خورد؟

س) نه!

ج) برای رشد درخت سیب چطور؟

س) نه،

ج) شما اگر صحبت از درخت دارید حالا که صحبت از رشد درخت شد می‌دانید که خدا لغت کند کار را، ما یک دوستی داریم بنام آقای روح‌بخش که من وقتی رفتم خانه‌اش خرمالوی درشت درشت دیدیم که پوستش مثل پوست کاغذ سیگار ورقه می‌کند بدون هیچ صدمه‌ای و شیرینی آن از خرمالوهای که ما خورده ایم بیشتر است، خودش عنوان کرد گفت آقای حسینی از این خرمالوها جای دیگر گیرت نمی‌آید: گفتم چرا جای دیگر گیرم نمی‌آید؟ گفتم مگر از این درختها جای دیگر نیست؟ گفت: نه، گفتم چرا؟، گفت فلانی از دوستان، آمده اینجا و بعد رفته سفر و از سفر که برگشته در نظرش بوده خرمالوهای ما در اینجا سفت است، کم‌شیرین و پوست کلفت است مگر اینکه له می‌شد تا اینکه پوستش نرم می‌شد، خلاصه یک از خارج آمپول آورده و ، به آن زده، پنج سال است از وقتی که در سفر یک آمپول زده به این، میوه این درخت اینجوری شده است.

حالا بحث این است که مگر می‌شود درخت را آمپول زد؟ چگونه آمپول زده به این درخت آ مثل آمپولی که به آدم می‌زنند؟ حالا می‌خواهم این نکته را عرض کنم که خود درخت را می‌شود موضوع [قرار داد] گاهی درخت را به لحاظ میوه توجه می‌کنیم می‌گوئیم کودش بدهید تا میوه‌اش چنین نباشد، بموقع آبش بدهید ، مثلاً انار پانزده روز پانزده روز، اگر زیاد آبش دادی انارها خندان می‌شود و پوستهایش می‌ترکد و اگر کم دادی اینجوری می‌شود، اما گاهی موضوع خود درخت است، مثلاً می‌گوئی آیا خود درخت را می‌خواهم، حالا این نظام ولایت را که شما می‌گوئی خودش را می‌شود تحلیل کرد یا نه؟ خود این چه خصوصیتی دارد، به لحاظ ثمره و میوه می‌گوئید می‌توان تشکیلات اقتصادی ساخت می‌توان تشکیلات فرهنگی ساخت، می‌توان تشکیلات سیاسی ساخت. ولی هر تشکیلاتی اگر بخواهد خودش را ملاحظه کنید چه می‌گوئی، برای اینکه بدانیم چه می‌گوئیم سوال می‌کنیم، آیا «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» چه ثمراتی بودند، آیا در دستگاه فلسفی شما، قابل تعریف است یا نه؟ یعنی فقط تشکیلات در نظام ولایت جا دارد یا اینکه فرهنگ، سیاست، اقتصاد هم در نظام ولایت جا دارد، اینکه دوتا را جواب می‌دهی یک، می‌گوئید فرهنگ، سیاست، اقتصاد در نظام

ولایت جا ندارد، موضوعاتی است که از بیرون باید بیاوریم و در آن تزریق کنیم، مثلاً ما به‌اشتراک آن ولایت است، مابه‌الختلاف آن این سه تا است:

یک وقت اینگونه اما است یک وقت هم می‌بینی که نمی‌شود اینجوری باشد بلکه هرگاه ما هر چیزی را داشته باشیم باید براساس یک پایه آن را تعریف کنیم، [در اینجا] باید بگوئیم امور اقتصادی هم کیفیتی از ولایت است، امور سیاسی هم کیفیتی از ولایت است و امور فرهنگی هم، [کیفیتی از ولایت است] باید بگوئیم میکروفن هم امری از امر ولایت است، تلفن و کتاب هم امری از ولایت است، چراغ هم ولایت است آنگاه همه چیز را باید براساس آن معنا کنید؛ حالا بحث یا اینگونه است یا اینکه می‌گوئید فقط تشکیلاتها را می‌شود برد و بر اساس ولایت معنا کرد، اگر همه امور را [در نظر بگیریم] باید اوصاف تشکیلاتان را هم بتوانید.

(س)

(ج) حالا پس من یک سیر دوباره می‌کنم تا مسأله روشن شود. شما در نظام تمایلاتان گفتید نظام ولایت، بعد من گفتم که نظام ولایت بر حسب موضوع می‌خواهد تقسیم کنید آیا موضوع در دستگاه فلسفی شما باز بر ولایت تعریف می‌شود یا بر چیز دیگر تعریف می‌شود، ولی موضوعات عیناً (یعنی ثمرات تشکیلات)، چه موضوعات سیاسی، چه موضوعات اقتصادی، چه موضوعات فرهنگی، [وقتی مطرح می‌شوند] اگر تعریف موضوعات براساس دستگاه فلسفیتان باشد در صورتیکه قابل تعریف باشد و اگر قابل تعریف نباشد، اوصاف داخلی تشکیلات هم نمی‌تواند قابل تعریف باشد.

(س) (سوالی مطرح است و آن، این که اول فرمودید که سه بحث «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» این یک وقت موضوع واقع می‌شود که موضوع ما سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی است و یک وقت «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» را به عنوان اوصاف می‌دانیم و به عنوان موضوع نمی‌دانیم، لطفاً فرق این دوتا را برای ما بفرمائید؟

(ج) وقتی که وصف می‌گوئید یعنی در تشکیلات شما کیفیت گردش ولایت، فرهنگی است، یعنی وصف فرهنگی بودن مهم است، یک وقت می‌گوئید من ثمره را من می‌گویم یعنی نمی‌خواهم چیزی که دارای سه بعد است و هر وجهش و هر وصفش چنین است، بلکه آن چیزی را که در خارج وجه اعظمش چنین است [را

می-خواهم] و آن هم تشکیلات فرهنگی است، یعنی، وجه اعظمش نسبت به تاثیر اصلی آن، تولید فرهنگی است، هر چند تولیدات سیاسی هم ضرورتاً دارد، یعنی نمی‌شود فرهنگی در جامعه بیاید از یک سیاستی ولی حمایت از یک سیاستی نکند و نمی‌شود اقتصاد در جامعه بیاید و حمایت از یک فرهنگی و یک سیاستی نکند، ولو اینکه کار و وجه اصلی آن بالابردن سطح تولید ناخالص ملی در وجه اقتصادی باشد. مثلاً بلندگوسازی می‌گوییم، آیا بلندگو اثری در فرهنگ دارد، حتماً اثر دارد. و اثرش هم یک اثر جمعی است، موضوع دوم این است که بلندگو و کارخانه بلندگوسازی تامین زمینه توسعه؟ یک فرهنگ را فراهم می‌کند آیا یک خصوصیتی هم به نفس فرهنگ می‌دهد؟ بله، خصوصیتی که می‌دهد این است که فرضاً اگر این دستگاه باشد، یکجور خصوصیتی دارد، و اگر یک دستگاه دیگر باشد یک رقم خصوصیت دیگر دارد، مثلاً دستگاهش اکو داشته باشد، این کم‌کم تنین و غلط صوت جا می‌اندازد حالا این را خوب است یا خوب نیست باید بروید در دستگاه پرورشی ببینید که خوب است یا خوب نیست. این بدون اینکه کسی غلط صوت را بلد باشد، پشت سر همدیگر ریتم‌هایی را می‌فرستد که او را عادت می‌دهد، اگر یک بلندگوئی بود که هیچگونه ریتمی نداشت این مثل خانه ای است که قالی نداشته باشد، فرش نداشته باشد.

این در هنر شما چه جایگاهی دارد، خوب است یا بد، چگونه است؟ این یک بحث دیگر است، بگذریم از اینکه این محصول در فرهنگ سیاست چه کار می‌کند، چکار می‌کند؟ که خلاصه شما در جواب یک چیزی را می-گوئید. به هر حال وجه غالب یا موضوعی که تشکیلات نسبت به آن موضوع بخواهد کار اصلیش را قرار بدهد و کارهای دیگر تبعی او باشد مربوط به دستگاه امور فرهنگی است (که نوعاً در مدل در طبقه اول قرار می‌گیرد) یعنی شما همیشه مبنای یک چیز با هدف آن چیز یک نسبت داشته باشد، یعنی برای چه این تشکیلات را زدید؟ برای اینکه به یک همچین اهدافی برسیم

س) حالا اگر عکس باشد، چه اشکالی دارد که در اینجا [با اشاره به تابلو] تشکیلات فرهنگی را بنویسیم و در قدم اول «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» این را در زیر این بنویسیم)

ج) حالا سوال این است که «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» اوصافی است که مربوط به تشکیلات سیاسی است، یا اوصافی است که مال موضوعات است، خوب دقت کنید، موضوع «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» را می‌خواهید تقسیم بکنید که مثلاً بلندگو به عنوان یک شیء اقتصادی و کتاب به عنوان یک شیء فرهنگی، و یک چیز دیگر هم به عنوان یک شیء سیاسی باشد. یا اینکه بلندگو الان یک رسانه است. به عنوان یک کالای سیاسی، که نداشته باشیم، و تریبون دستمان نباشد نمی‌توانیم صدایمان را به مردم برسانیم، در رسانه‌های جمعی خیلی بهتر معلوم می‌شود در صورتی که شکی به صدا و سیما داشته باشیم. کتاب را اگر هم نداشته باشیم نمی‌توانیم مساله آموزش را کاری بکنیم، این دوتا [کالا] فرض کنید که خودرو هم برای حمل و نقل به عنوان یک شیء اقتصادی است حالا، اینها را به عنوان سه موضوع می‌خواهیم لحاظ کنیم یا به عنوان سه بعد تشکیلات، یعنی اگر تشکیلات را می‌خواهیم آسیب شناسی کنیم پس وصفها را بیاوریم و اگر وصف است آن وصف، نظام ولایت قید موضوع در نظام ولایت است، پس، موضوع است یا وصف؟

س) الان وصف،

ج) اگر وصف شد آیا وصف فرهنگ را بدون موصوف می‌آوریم یا بدون موصوف نمی‌آوریم، مثلاً در وصف سیاست می‌گوئیم وصف است...

س) اگر موضوع باشد چه اشکالی دارد؟

ج) اگر موضوع باشد.

مثل این است که شما ثمرات را ملاحظه می‌کنید، در یک جای دیگر شما خود موضوع بدون نظام را تعریف نمی‌کنید، آن سرجای خودش محفوظ است.

س) یعنی این نظامی می‌شود برای تشخیص موضوعات و تخصیص موضوعات.

ج) شما می‌خواهید تحلیل کنید تشکیلات را، اگر تحلیل می‌خواهید بکنید، تشکیلات را تشکیلات بدون موضوع را که نمی‌خواهید تحلیل کنید بلکه [مثلاً] تشکیلات فرهنگی را می‌خواهید تحلیل کنید، موضوع شما در آنجایی که می‌گوئید تشکیلات فرهنگی است ثمره‌اش فرهنگی است که آنجا باید نگاه کنید.

سه تا تشکیلات داریم، [مثلاً] یک تشکیلات یک شرکت تجاری زدیم و گفتیم موضوعش اقتصادی است یا یک شرکت تولیدی زدیم و گفتیم کارخانه، موضوعش مثلاً پتوسازی است و یا یک تشکیلات سیاسی هم زدیم که مثلاً آن حزب ثمره‌اش این است که یک جناح را در جامعه بالا ببرد یا پائین بیاورد یعنی، هرچه به یک فکر، یک عقیده و یک هدف، خدمت کند می‌گوئید در این تشکیلات سیاسی این کار لازم است. من سوال مهمی که دارم این است که موضوعاتی که در وجه غالب به عنوان ثمره می‌آورید، آیا می‌توانید آن را به عنوان اوصاف یک تشکیلات بیاورید یا نه؟

(س) نه! آن موضوعی که حاصل اوصاف است اوصاف، فکر، نظام تشکیلات، پس بنابراین شما مجبور هستید فرهنگ را به لحاظ وصف سیاست بیاورید، چون (سیاست را به لحاظ وصف فرهنگ) اگر نظامتان ولایت است و ولایت معنی سیاست را دارد، (اگر نظام فرهنگی را بخواهیم تقسیم کنیم؟

(ج) آیا این بیان که فرمودند و گفتند که تشکیلاتی فرهنگی است، [حالا اگر] من تشکیلات را از فرهنگ بریدم، گفتم نفس تشکیلات چیست و شما، گفتید نفس تشکیلات یعنی نظام ولایت، یعنی نظام ولایت فرهنگی آنگاه، این نظام ولایت فرهنگی را یک وقت به لحاظ موضوع نگاه می‌کنیم و بعد بر می‌گردیم به لحاظ خود نظام ولایت ملاحظه می‌کنیم، حالا اگر آمدیم نظام ولایت را ملاحظه کردیم تا ببینیم چند وصف چگونه است، چرا که می‌خواهیم آن را تحلیل کنیم و آسیب‌شناسی کنیم و می‌خواهیم این نظام را آسیب شناسی کنیم تا بگوئیم برای ساختن مثلاً فرهنگ، این نظام چگونه می‌تواند کار کند، به عنوان مثال می‌گوئید اینجا باید تخصیص نیروگاه‌ها این‌گونه باشد یا به گونه‌ای دیگر باید باشد، مثلاً عرض می‌کنم که آیا اگر در نظام ما، نظام تشکیلات اقتصادی یا سیاسی هم بود دقیقاً همین نحو تقسیم انجام می‌شد یا عناوین هم مثل همین عناوین بود یا اینکه عناوین عوض می‌شد، ممکن است ما در یک جایی برسیم [که بحث را]، خورد کنیم و اسم یک چیز مقاله یا تقریر باشد، این یک درجه‌ای در آن الگوی ما داشته باشد در آن الگوی ما، و یک عنوانی هم داشته باشد که حتماً این [عنوان] در دستگاه اقتصادی این‌گونه نباشد، آنجا هم «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» است. وجه غالبش هم در آنجا برای ابعاد خود تشکیلات، سیاست است ولی وقتی

که برای ثمره که می‌رسد سیاست نیست بوسیله آن محبتها می‌خواهند یک چیز دیگر تولید کنند، مقاله هم می‌نویسند، یعنی این تشکیلات آخر سر مقاله تحویل می‌دهد، این وجه غالب آن است، هرچند این مقاله حتماً به نسبت خودش هم کارائی سیاسی دارد، هم کارائی اقتصادی در کشور دارد؟ یعنی یک نحو حرکت اقتصادی را، تأیید کند، و یک نحو حرکت اقتصادی را تضعیف بکند، که اصل این مقاله را که شما اینجا می‌نویسید، [اگر] سر جای خودش کسانی در موضع دیگری که کل نظام را ارزیابی می‌کنند، بگویند این فرهنگ اقتصادی اینها اینگونه است، البته به نسبت [این] نه عین خود این چرا که خود همین فرهنگ درست کردن شوفاژ نمی‌شود، ولی بگوئید این یک جهت خاصی به جامعه می‌دهد که آن جهت در شوفاژ سازی مؤثر است، فرضاً می‌گوئید که لازم نیست ورقه‌اش را ریخته‌گری کند یا بر عکس لازم است که ریخته‌گری کنند، مثلاً [آن ورقه] با پرداخت، ممکن است زیباتر در بیاید ولی با ورقه پرسی ممکن است زیبا در نیاید مثلاً این مدل های ایتالیائی که در مغازه‌ها وجود دارد، ریخته‌ای است نه پرسی، ممکن است شما بگوئید ما این گونه ورقه را برای جامعه اولی می‌دانیم (لااقل برای حالا)، این کار از یک فرهنگی برخاسته است که باید در اینجا مشخص شده باشد که من وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم.

(س) یعنی به عنوان [؟] ولایت [؟] هر تشکیلاتی که می‌خواهیم خودش را

(ج) باید برای خودتان یک چیز به عنوان تمام شده بحث باشد که کالا، آدم (خود نفس آدم)، حرف زدن آدم، رابطه آدم، کوه، سنگ، هوا، آب، همه اینها در نظام ولایت معنا شده باشد. آنجا که در اول کار گفتید فاعلیت تبعی و تصرفی اصل در اشیاء ولایت است، مثل اینکه اصل در اشیاء طبق نظر حکما وجود باشد که دیگر معنا ندارد شما یک کیفیتی را پیدا کنید که به نحو ما، وجود نباشد، حالا خواه وجود ذهنی باشد یا وجود اعتباری باشد یا وجود حقیقی باشد خلاصه وجود باشد در اینجا هم شما می‌گوئید که همه امور ولایت است، مثلاً اگر از کس دیگری عین همین را سوال کنید عین همین را می‌گوئید، همه امور جاذبه است، یعنی اگر در فیزیک جدید سوال کنید از می‌گوئید همه امور انرژی جاذبه است، مثلاً می‌گوئید خیال شما هم کیفیتی از انرژی است، آن انرژی را نداشته باشی این خیال هم نیست، فاسد هم اگر باشد، که می‌گویند همه

حقوقی را که شما به ذهنتان یا باطل حق می‌آید آن هم برخاسته از همین خاصیت ماده است، که این نظر ضرورتاً باطل است: آنکه می‌گوید وجود مخلوق خدای متعال است، طبیعتاً درست می‌گوید و آن کسی هم که می‌گوید ولایت هم هست طبیعتاً مولی می‌خواهد ربط می‌خواهد تا آخر کار، این همه عالم تغییر ربوبیت الهی است.

س) پس دلیل اینکه شما تشکیلات فرهنگی را خواستید تقسیم کنید و تقسیم اول را تقسیمات سیاست قرار دادید، این گونه توضیح دادید که ما تشکیلات فرهنگی را نمی‌خواهیم به موضوع تقسیم کنیم بلکه می‌خواهیم به ماهیت تشکیلات تقسیم کنیم و بخاطر اینکه می‌خواستیم این گونه تقسیم کنیم ساختار تشکیلات معلوم نمی‌شود و لذا برای معلوم شدن ساختار تشکیلات، باید در تقسیمات تشکیلات، خود تشکیلات را اصل قرار داد.

ج) تشکیلات را که اصل قرار می‌دهید از هویت هیچ‌گونه تأثیری پیدا نمی‌کند، در مورد موضوعی که می‌خواهد دنبالش باشید، خلاصه اینکه تشکیلات فرهنگی است یا خیر؟

س) ما یک قدم اول داریم که کلیات را می‌گوئیم، بعد در قدم دوم خصوصیات را می‌آوریم، ولی سوال دوستان این است که...

ج) شما یک قدم باید به اوصاف نفس تشکیلات وارد شوید و در یک قدم دیگر باید مواظب باشید که این اوصاف آیا برای مثلاً یک شرکت تولیدی استکان و نعلبکی با یک تولید مقاله یک رقم است یا اینکه یک رقم نیست بلکه دوتا تعریف است [یعنی یک] خصوصیتی از ثمره و مقصد یا مبنا، باید در هویت اوصاف هم باشد جاری که، آن وقت این ترکیب شدن اوصاف را نشان می‌دهد، که ما بنظرمان می‌آید در سه جلسه قبل شد ترکیب اوصاف مضر نیست و توجه به آن را خیلی مهم می‌دانستیم، یعنی می‌شود گفت مثلاً فرهنگ، یک تشکیلات سیاسی است که آن تشکیلات برای فرهنگ است، لذا می‌گوئیم «فرهنگ سیاست فرهنگ»، آن وقت ثمره این فرهنگ طبیعتاً در یک جایی است مثلاً در نظام ولایت ولی فقیه قرار دارد، این یک، مطلب.

س) مطلبی را که این‌گونه تقسیم می‌فرمائید دارای دو [؟] است، یکی اینکه این تقسیمات را که ما از پائین نگاه می‌کنیم، در این تقسیمات که می‌کنیم گوئی که کل موضوع ما را سیاست دربر گرفته است...

ج) بله! یعنی ولایت،

س) نه! با سوال دوم مطلب تکمیل می‌شود، خلاصه‌گویی این تشکیلات ما یعنی موضوع مورد تقسیم ما. بعد غیر سیاسی ندارد یعنی کل را، احاطه کرده است این ولایت را یعنی بعد سیاسی ندارد، و دیگر نمی‌توانیم بگوئیم این تشکیلات علاوه بر یک بعد سیاسی، یک بعد [فرهنگی هم دارد] یا هر پدیده‌ای، این مساله در تقسیمات دیگر ما نیز تکرار می‌شود.

می‌خواهیم بگوئیم که در هر پدیده‌ای که نگاه کنیم یک بعد سیاسی دارد، یک بعد فرهنگی دارد، یک بعد اقتصادی دارد و اینکه چنین اثری را دارد، در عین حال این اثر را هم دارد، یا اینکه نه! اگر فرهنگی است، فرهنگ می‌شود یا اگر سیاسی است، سیاسی می‌شود یا نه! چون مبنایمان ولایت است هر موضوع خواه فرهنگ باشد و خواه اقتصاد باشد در تقسیم اولیه، تقسیم بر ولایت می‌شود.

بنابراین سوال دوم که شاید به سؤال اول ربط داشته باشد این است که مبنای تقسیم حضرتعالی این است که ما چون مبنایمان ولایت قرار گرفته است تقسیماتمان باید به گونه‌ای باشد که رنگ این مبنا در همه آنها جاری باشد، ولی سوال این است که هر چند این حرف، حرف درستی است که مبنا باید جریان پیدا کند، ولی صحبت این است که آیا جریان مبنا این است که ما مقسم را قرار بدهیم، یعنی اینکه مبنا در تقسیماتی که می‌کنیم مقسم ما مبنا قرار بگیرد یا نه مقسم ما ممکن است موضوعات مختلفی قرار بگیرد، که در تقسیماتش با یک مبنا عمل می‌کند، یعنی ما وقتی می‌خواهیم موضوع تشکیلات یا هر موضوع دیگر را تقسیم کنیم، لازم نیست مقطع ما ولایت باشد، حتی لازم نیست در خط اول که تقسیمات را نگاه می‌کنیم در همه آن اسم ولایت باشد، بلکه تقسیمی که می‌کنیم باید بر مبنای ولایت باشد، یعنی هر چیزی را که تعریف می‌کنیم آن تعریف ما بر اساس آن مبنا باشد، حالا خواه تعریف از سیاست باشد، یعنی چه تعریف از فرهنگ باشد چه تعریف از اقتصاد اگر ساختار یک مقاله را نگاه کنید باید همانطور که می‌گوئید باشد، باید

فرهنگ باشد و تقسیمات فرهنگ ، ولی اگر تشکیلات مقاله را که محصول است نمی‌گوئید که محصول است [چرا که]، مقاله هم یک ساختار دارد مثل نظام، یعنی آن هم یک نظام است در آن باید به تقسیمات موضوع بروید، ولی اگر یک تشکیلات انسانی دارید، که جدای از انسانها هستند و می‌خواهید به گونه‌ای در اراده و فاعلیت نظام سازی کنیم که [مثلاً] یک مقاله از اراده درست کنیم، آدم تمایلات مختلف دارد، ارادات مختلف دارد، می‌خواهیم از این مقاله درست کنیم که یک ماشین خاص باشد که غیر از ماشین محصول است.

س) این مطلب درست است یعنی موضوع نظام می‌تواند تمایلات هم باشد.

ج) نه! خود نظام، این‌گونه است سوال مهم اینجا است که وقتی می‌گویید نظام، غرض شما از کلمه نظام چیست؟ نظامی که فاعلیت دارد و فاعلیت آن هم فاعلیت تصرفی است آیا مثل یک نظام انسانی است؟ در این صورت باید سیاست در آن اصل باشد [را] اگر نظام فاعلیت ندارد، فاعلیت تبعی است مثل مقاله، مقاله فاعلیت [ندارد البته] نفس خود مقاله نه اینکه مقاله برای تصرف در جامعه، وقتی می‌گوئید اعلامیه آقای خوئی می‌نویسد و مردم من می‌گویم در اینجا قلم و کاغذ و مرکب چه کاره است، می‌گوئید قلم و کاغذ و مرکب تابع این است، می‌گویم عیبی ندارد که شما بوسیله یک فاعل تبعی تصرف بکنید در جاهای دیگر همانطور که در کلام [این‌گونه است]، این تموج هوا که رابطه بین من و شما است خودش فاعلیت تبعی دارد و فاعلیت تصرفی ندارد یعنی آنجور که من می‌خواهم حرف را به گوش شما می‌رساند نه اینکه مثلاً من می‌خواهم بگویم یا علی، او یک چیز دیگر بگوید، این که نمی‌شود.

س) من عرضم این است که اگر این مبنای ما ولایت است و بر مبنای ولایت، سیاست و ولایت را تقسیم می‌-

کنیم قطعاً به این می‌انجامد که ما می‌کنیم خود تقسیمات ولایی باشد یا نه لزومی ندارد؟

ج) بستگی دارد به اینکه چه تشکیلاتی را بخواهی درست کنی، و چه چیزی را بخواهی تحلیل کنی، موضوع تحلیل تشکیلات است یا مقاله،

س) من می‌گویم تشکیلات به معنی اعم آن یعنی نظامداری.

ج) نه! اگر این به معنی اعم و به معنی اخص البته می‌شود باشد همان تجزیه می‌شود، شما تشکیلاتی که دارید می‌شود البته می‌شود یکبار به معنی اعم؟ صحبت کرد و به درد هیچ جا نخورد مگر این که کلیات را بدهد به شما، نه [اینکه] مدل تنظیم و ضرائب [را بدهد]، یکی از مطالب مساله تشکیلات است، آن در بحث کلی به جزئی آمدن، در بحث فلسفی جا دارد، [مثلاً] یکی از چیزهایی که در عالم داریم درخت است، [اگر] خصوصیات شخصی درخت را از آن حذف کنید، بعد در پیرامون اینکه درخت موجودی است دارای ریشه و ریشه تارهایی الیافی است که همراه یک تنه‌هایی در زیر زمین قرار دارد و حرکتش اینگونه است که قدرت جذب مواد غذایی و آب خودش و هم برای درخت دارد و یک تنه‌ای و یک ساقه‌ای و یک برگ‌ی و یک ثمره‌ای هم نیز می‌باشد، این را می‌شود گفت کلی است، ولی از این درخت در هیچ‌جای عالم وجود ندارد، چون همه جای عالم هر جا بروی درخت را با خصوصیات شخصی آن می‌بینی، یا مثلاً درخت سیب است یا درخت انار است یعنی یا درخت افرا است، یک درختی است که خصوصیت خاصی دارد. [لذا] اگر برای تحلیل عینی باشد، شما حتماً باید قید خصوصیت را در آن به کار برید ولی، اگر برای تحلیل منطقی برای دستگاه تعریف سازی باشد که [مثلاً] درخت کجا جا می‌گیرد، (صدا قطع شد از دقیقه ۴۵ تا ۴۸) [؟] سازی کلیات است که کنار کوه که می‌گذارید «مثلاً عرض می‌کنم»، دریا را که می‌گذارید درخت را هم بگذارید، ولی اگر برای عینیت‌شناسی است، حتماً باید خصوصیات فردی را در تمام خصوصیات ذکر کنید.

س) بالاخره تمایلات سیاست غیر از فرهنگی است، یعنی تمایلات غیر از تمایلاتی است که بر یک منبأ تعریف می‌شود یا اینکه...

ج) بر حسب کلیاتی که می‌گوئید [فرق می‌کند]، اول اینکه آیا در خود. «فرهنگ، سیاست، اقتصاد، ز می‌توانید بگوئید موضوعات یعنی مابه‌الختلاف به مابه‌الاشتراک برنگردد،

س) صحبت من این است که برنگردد، ولی نحوه برگشتن چگونه است؟

اگر می‌گوئید برنگردد، آیا نحوه برگشتن موضوعات است یا نحوه برگشتن تشکیلات، نحوه برگشتن ثمرات است یا نحوه برگشتن اوصاف، اگر نحوه برگشتن ثمرات است شما یک جور می‌توانید صحبت کنید، هرچند

ثمره در نظام ولایت بزرگتر معنای وصفی دارد، ولی در نظام ولایت کوچکتر شما نمی‌خواهد به آن پردازید، معنای ثمره-ای و موضوعی پیدا می‌کند [ولی] معنای وصفی پیدا نمی‌کند، [اگر] عین همان وصف در تشکیلاتتان جاری است در تشکیلاتتان حرفی نیست و اگر آن وصف، وصف غالب تشکیلاتتان است، حرفی نیست، در اینجا به یک بخش می‌رسید که مثلاً کارش این است که مقاله یا تغییرات بنویسد، و ابزار کنترلش هم برگه خود ارزیابی هست و مثلاً در تشکیلات اقتصادی لزوماً اینگونه چیزی نیست، آنجا جایی است که [نمی‌توان مقاله نوشت] مثلاً ممکن است بگوئی که باید بدنه این ضبط صوت یا ترانزیستور این ضبط صوت را درست کند، می‌گویم چطور شد که اینجا مقاله نیست، که جواب می‌دهید که تشکیلات اقتصادی وجه غالبش اقتصاد است،

س) پس این را برای ما توضیح بفرمائید که در تقسیم موضوع و در تقسیم به موضوع

ج) در تقسیم به موضوع، اول تقسیم به اوصاف می‌شوند، البته در نظام کلیات یعنی کل بزرگ می‌شوند به نظام کل آفرینش، اوصاف در آنجا از اوصاف فرهنگی و اقتصادی خارج شده و می‌شوند اوصاف کلی، اوصاف نفس فاعلیت، فاعلیت «محوری، تصرفی، تبعی» بعد در زیر بخشهای این می‌آید، در زیربخشها که می‌آید وصف جدید پیدا می‌کند، مثلاً..

س) وصف موضوع، آیا فاعل تبعی، تصرفی و... خودشان سه تا موضوع‌اند یا سه تا وصف؟

ج) این سه تا موضوع است نسبت به نفس ولایت، یعنی نفس ولایت اصل است، این سه تا موضوع در نظام بوجود می‌آید.

س) شما به سه تا موضوع توصیف کردید.

ج) نه! به سه موضوعی که در وصف بوجود آمد یعنی با فاعلیت موضوع ساخته شد، پیدایش موضوعات را با فاعلیت تمام کردیم، چون با فاعلیت تمام شده هرچند موضوعاً در یک رتبه هستند ولی وصف برای فاعل هستند، انعکاس فاعلیت هستند.

س) پس موضوع بودن و وصف بودن است در یک مرتبه معلوم می‌شود.

چ) لذا شما در یک مرتبه‌ای که مثلاً «فرهنگ، سیاست، و اقتصاد» را در داخل که می‌آورید حتماً بحث تشکیلات هم در کنار سایر موضوعات است، از تشکیلات که بیرون می‌روید. موضوع است که حاصل عمل این تشکیلات است و حاصل فاعلیت این تشکیلات است یعنی، انعکاس تاثیر فاعلیت تشکیلاتی است، شما یک نظام دارید یک فاعلیتی است، یک نظامی که فاعلیت کرده، نظام فاعلیت کرده در آنجا، نظام فاعلیت شما متصرف در جامعه است، نظام فاعلیت آن آقا هم متصرف است. حاصلش این است که بین موضوعات فاصله بشود، ولی همین ما و موضوعاتی که انعکاس فاعلیت را دارد و آن آقای که کارخانه ضبط صوت دارد که انعکاسش می‌شود. و آن آقای که مثلاً تشکیلات سیاسی دارد، مثلاً روزنامه می‌نویسد یا به یک طریق دیگر فعالیت می‌کند، که حاصل آن یک فعالیت سیاسی یا، تظاهرات یک چیز دیگری می‌شود، هر سه تای اینها در نظام بالاتر که منحل در آن باشیم یعنی در نظام ولایت که برویم، به عنوان تبلور اوصاف می‌باشند، تبلور اوصاف در درون خودتان هم [قابل تجربه است] گاهی است که شما از خصلتهای روانیتان صحبت می‌کنید که آنگاه درون خودتان هستید و گاهی ظهور آن خصلتها در آن شیء در آثار عملتان می‌باشد.

این صحبتی که آقای پیروزمند در اینجا کردند، این مثلاً تکبیر یا تسبیح یا تحمید، که می‌گوئید در واقع تجسد یک مطلبی است که در روح شما وجود دارد، البته به عنوان وصف، و اگر ثمره یک حالتی است که در شما وجود دارد به عنوان وصف، که به بنده که می‌رسد آن را می‌توانم ببینم و تصدیق کنم، و اگر یک شخص دیگری یک صحبتی بکند می‌گویم این رد آن کار بود، این ظهور وصف در توسل خارجی است. حالا گاهی است که شما با کلمه این کار را می‌کنید گاهی با یک محو خاصی از وجود شیء می‌سازید، کیفیت را بر تموج ظاهر می‌کنید و گاهی بر آهن و مس و پلاستیک این کیفیت را قرار می‌دهید، بعد می‌گوئید که این وسیله یک وسیله باطل است این وسیله یک وسیله حق است. (س) این قسمت که اوصاف با قید موضوع می‌آید در اوصاف

چ) یعنی نه اینکه ترکیب شده، است نه! کلمه ترکیب نفرمائید، بلکه بگویید اصولاً این قید در کیفیت جریان لحاظ شده، نه این که ترکیب شده یا اضافه شده است.

س) این چگونه با وصف جمع می‌شود

ج) شما هرچه را که کنید، در هر رتبه که میل و فعالیت و تعلق را تحلیل کنید نمی‌توانید بگوئید که این دیگر خصوصیت را ندارد بلکه می‌گوئید که مقصد آن، این است، اگر مقصدش این است، [مثلاً] اگر گفتید انگیزه بلند شدن از اینجا و رفتن به طرف شیر آب خوردن است، آن وقت شما بگوئید که آیا این انگیزه است ولی هیچ خصوصیتی ندارد و مثل کسی است که می‌خواهد بیرون برود و روزنامه بخرد در صورتیکه این خصوصیت دارد و از کیفیت حرکت آن نیز پیدا است زیرا که بطرف شیر آب حرکت کرده است.

س) در این قسمت مدل اگر

ج) آیا مطلب حل شد؟

س) در مباحثه [؟]

این مساله را ما قبلاً هم به آن مبتلا بودیم که مهم است در تقسیمی که ما می‌خواهیم بکنیم این موضوع وصف است و راسطه آن و چیست و معنای آن او چیست؟ و اینکه می‌فرمایید می‌خواهیم تقسیم کنیم در عین حال در بحث ...

ج) اساس این است که کیفیت با مابه‌الاختلاف منحل در مابه‌الاشتراک یا نه و اگر آن را منحل کردید بمعنای انتزاعی و اعتباری می‌گوئید اختلاف دارند و آلا هویتاً یکی است، اگر اصل را در تعاریف، کیفیت بگذارید، اگر اصل در تعریف.... نتیجه در سه فصل به بن بست می‌رسد، چه بگوئید اشتراک حقیقی است، اختلاف اعتباری است و چه بگوئید اشتراک اعتباری است اختلاف حقیقی است چه بگوئید هم اشتراک و هم اختلاف حقیقی است و هر سه تای اینها به بن بست می‌رسید. در تعریف وصف، [به بن بست می‌رسید] فرقی ندارد که بگوئید ما هردو را حقیقی می‌دانیم ولی بازگشت به یکی نمیدانیم، عیناً نتیجه‌اش این می‌شود که وصف به موصوف به یکی بازگشته پیدا نمی‌کند.

(ج) این بحث‌های اساسی است که من به ذهنم می‌آید، چه موقع می‌توانید بگوئید که کیفیت اصل نباشد، کیفیت حتماً اصل در مفاهیم است. مگر اینکه فاعلیت اصل باشد، اگر کیفیت انعکاس فاعلیت شد یعنی کیفیت چیزی شد که به تبع فاعلیت، قابلیت تعریف را دارد، نه اینکه پیدا می‌شود و مقابله خواهد کرد. (س) مؤخر واقع شده است.

(ج) مؤخر تعریفاً و حدوثاً نه حدوثاً [به تنهایی] که، آن وقت می‌گوئید حدوثاً مؤخر است ولی تعریفاً مستقل است که می‌گویم این نشد، اگر گفتید انعکاس فاعلیت به کیفیت می‌رود، و کیفیت هویت دارد ولی هویت تبعی، مثل فاعلیت تبعی که ذکر می‌کنید، مثل هر کیفیت تبعی دیگر که می‌گوئید یعنی، فاعلیت تصرفی نیست، کیفیتها اگر کلاً اولین رتبه تبعیتها شدند. (آخرین رتبه تبعیتها فاعلیت تبعی اشیاء است) اولین رتبه تبعیتها نسبت به فاعلیت ها حضرت حق سبحانه و تعالی، فاعلیتهای تبعی است، که همه کیفیتها در عالم است، این که اشاره‌ای به اصل مطلب بود.

(س) آیا اشتراک اختلاف را حقیقی می‌دانیم؟

(ج) اگر شما اشتراک اختلاف را حقیقی می‌دانید اول وحدت ترکیبیتان تالیفی می‌شود، اسمش را تقوم بگذارید یا هر چیز دیگر، شما تشابک می‌گذاشتید، تشابک معنایش مثل شبکه نیست، تشابک را ببرید تا حاق ذات همدیگر، یعنی و این تشابک را در جوهر اشیاء می‌برید، تشابک تالیف است، تشابک هرگز از آن معنای وحدت ترکیبی، فهمیده نمی‌شود یعنی معنای ترکیب را تمام نمی‌کند:

(س) شما این که می‌خواهید برگردانید باید توضیح بدهید که چگونه اشتراک حقیقی نمی‌شود؟ [فهمیده نمی‌شود]

(ج) در این صورت اصلاً توضیح دادن ما را زیر سوال می‌برد یعنی وقتی می‌گوئید توضیح بده می‌گوید بر کدام حد توضیح بدهم؟

(س) بر همان حد خودت توضیح بدهید.

(ج) اگر بر همان حد خودم است...

س) اینکه می‌گوئیم، مبنا باید توضیح داده شود حرف درستی است

ج) خیلی از سوالهای که آقای میرباقری می‌کنند با یکی دو جمله من نشان می‌دهم که این برخاسته از حد اولیه ماهیت ایثار است، و در دستگاه ما ایثار نمی‌تواند بیاید، چون موضوعاً به آن معتقد نیستیم، شما بحث را اول باید ببرید در این رتبه از سخن که آیا وضع کیفیت و فاعلیت چگونه می‌شود؟ فاعلیت اگر تعلق داشته باشد به کیفیت خاص فاعلیت نیست و اگر فاعلیت اگر تعریف شود به نفس فاعلیت، یعنی فاعلیت حد اولیه بشود.

س) یعنی حد اولیه قرار بگیرد با اینکه وجه اشتراک قرار بگیرد فرق دارد یا نه؟

ج) بله، خیلی فرق دارد، من می‌خواهم بگویم سوال وجه اشتراک و وجه اختلاف در دستگاهی که فاعلیت اصل قرار بگیرد نمی‌تواند بیاید چون این دو دیگر نمی‌توانند در یک رتبه قرار بگیرند، که گفته شود اختلاف در مقابل اشتراک برخاسته از مثلاً چه است؟، اختلاف انعکاسی از عملکرد فاعلیت است.

س) یعنی انعکاس از اشتراک؟

ج) نه! اختلاف و اشتراک وقتی نمی‌شود بگوئیم و خیلی زشت است که ما اصل را گرفته باشیم به این که اشتراک و اختلاف دوتا است.

س) پس به خاطر همین می‌گوئید که اشتراک است، منتهی با این توضیح.

ج) توضیح یعنی چه؟ یعنی آیا بعداً در قدم پائین‌تر اختلاف نیست و اعتباری است؟ این بحث آقای میرباقری برای مطلب اگر شما وقت داشته باشید، مثلاً نوار بحث ایشان را دقت کنید، خوب است این جلسه تمام شد و لکن یک خاصیت داشت و آن این که خصوصیت تقسیم را تا یک حدی دوستان از نظر فلسفی مسلط شدند. که می‌آید موضوع فکر کردن [؟]

ج) تقسیم کنید جلوتر و بروید. جلوتر اگر با همین‌هایی که عرض کردیم طبیعتاً می‌توانید جلوتر بروید، در عین حال من اقتصاد را هم می‌خواستم یک تعریف مختصر بکنم.

س) در رابطه با این توضیح که فرمودید اگر تشکیلات اینجا باشد، رده اول سیاست می‌شود اگر همان مقاله را بگذارید، آیا اولین رده آن فرهنگ می‌شود؟ آیا لازمه فرمایش شما این می‌شود؟ (ج) نه یا آنگاه قید کلیه آن بخشهایی را که می‌زنید فرهنگ می‌شود، یعنی اینجا نوشتیم سیاست سیاست، اینرا باید بگوئید فرهنگ سیاست، یعنی در مدلی که داشتیم که آنجا فرهنگ بود، تقسیماتش فرهنگ بود، این هم عوض می‌شود شما گفتید قید موضوع را نمی‌گوئید

ج) این رده بعد آن چه است؟ این رده که می‌گوئید فرهنگ است، و این طبقه هم، طبقه اقتصاد است، این فرهنگ در اینجا فرهنگ سیاست است، درست است اینجا که نوشتید فرهنگ چه است؟، فرهنگ فرهنگ سیاست.

س) کجا، در رده دوم یا سوم

ج) در رده دوم،

س) اینجا دوتا قید می‌خواهد سه تا قید نمی‌خواهد.

ج) آیا اینها مقید به بالائی‌ها هستند یا خیر؟ چه آن یک جور است.

ج) اینجا این قید «فرهنگ سیاست و «سیاست و سیاست» دوتا قید بود که یکی در دیگری ضرب می‌شود، در فرهنگ سیاست، سه تا تقسیم به آن داده‌اید، [با اشاره به تابلو] اینجا می‌خواهید جواب فرهنگیتان را بنویسید، یعنی اینجا مقاله شما تقسیم نمی‌شود، یعنی تقسیمات کارهای فرهنگی تشکیلات، شما اینجا قرار ندارد، یعنی هرکسی تقریرش اینگونه شد و هرکسی رفتارش اینگونه شد را نمی‌خواهید بگذارید، اینجا هم ضوابط اداری را هم می‌خواهید بگذارید، اینجا یک برگه خود آزمایی می‌گذارید که هرکسی سر ساعت آمد، یعنی اینجا نمی‌خواهید بگذارید مثلاً هر کسی مقاله‌اش از نظر هنری چنین است، مثلاً تجسد او حاصل است باید، این در آخر کارخانه در بیاید مونتاژ شود،

س) به نظر می‌رسد شما در ذهنتان در عین حالی که این [؟] را تقسیم می‌کنید، طبقه‌بندی موضوعات هم در ذهن شما است.

ج) طبقه‌بندی از چه نظر؟

س) کلاً. یعنی یک طبقه‌بندی از موضوعات؛ مثلاً اگر مقاله را اینجا بگذارید، شما اجازه ندادید ما اینجا بگذاریم بلکه سریع فرمودید.

ج) من جای مقاله را اینجا آوردم، بعد می‌گویم شما می‌توانید این را برگردانید و بگوئید ما مقاله را اینجا می‌گذاریم اینجا، آورید و می‌توانید؟ وقتی می‌توانید یک نظام بدهید به نوشته‌هایتان که یک بخش را آورده‌اید و آن را به صورت سازمان در آورده‌اید، نمی‌خواهد کل سازمان را... یعنی می‌گویید، این ساختار دارد
س) یعنی یک متر را شما باید تقسیم کنید.

ج) بله، یعنی صدسانت در صد سانت، می‌شود یک متر، یعنی شما آمدید و گفتید این یک ساختار و نظام دارد، اگر نظام نداشته باشد نظام، بداست. چه موقع بد است؟ وقتی بخواهید بحث فهرست و کلی و جزئی و آن صحبتها را بکنید و روند بحث را ببینید که از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌خواهیم برویم، مطلب چقدر باید رشد کند [که این عرض] باید یک جا در تشکیلات شما داشته باشد، وقتی آن را ارائه می‌دهید که مثلاً این ادبیاتش خوب نبود، سُرِاعت آمدنش خوب نبود یعنی، صِغندی‌اش بد بود، کارهای هنری این را می‌خواهید بگوئید، یا می‌گوئید اصطلاحاتی را که بکار بردید رَسا نبود که اینجا مفاهیم متصرف فیه می‌گوئیم این متصرف فیه گاهی ظرفیت متصرف فیه را می‌گوئید، مثلاً می‌گوئید ادبیاتی که مخصوص فلسفه است مورد کلام ما می‌باشد و، ادبیات داستان نویسی نیست بلکه ادبیاتی که مربوط به فلاسفه می‌باشد و مد نظر دارید فرانسه مثلاً، شما می‌خواهید در سطح تغییر حدود در سطح تغییر حدود کار فرهنگی کنید، اگر کار فرهنگی در سطح حدود و تغییر، یا توصیف یا اضافه یا تصحیح حدود است پس موضوع تصرفتان در تشکیلات فرهنگیتان باید معلوم باشد که چه ظرفیتی دارد، این مطلب بر هنر شما اثر دارد ممکن است بگوئید که شما نمی‌توانید این موضوع را مورد تصرف تا اینجا قرار بدهید مگر با در دست داشتن اصطلاحات و کلمات خاص، شواهد خاص و نمونه‌های خاصی تا بتوانید این کار را انجام بدهید، بعد می‌گویم ظرفیت

تاثیرتان چقدر است؟ یعنی با چه تکنیکی و با چه سطحی می‌خواهید اثر بگذارید بعد حاصل و فرایند

تاثیرگزاریتان چطور شد؟ در عرضیابی باید این مطلب بیاید، که آیا توانستید این کار را انجام بدهید یا نه؟

(س) شاید منظور شما این بود که اگر ما می‌خواستیم یک موضوع اقتصادی را تقسیم کنیم همانطور که،

تشکیلات فرهنگی را تقسیم کنیم، آن موقع آیا باز هم سیاست را تقسیم می‌کنیم؟

(ج) بله آنجا هم سیاست را تقسیم می‌کنیم یعنی آنجا هم سیاست را اصل قرار می‌دهیم و فرهنگ سیاست و

اقتصاد را عین همین را قید می‌زنیم و می‌گوییم، «سیاستِ سیاست»، «فرهنگ سیاست»، «اقتصاد سیاست»

نسبت به یک تشکیلات فرهنگی، بعد (اقتصادی باشد) در زیربخشهایش که می‌آید، فرق می‌کند یعنی وصف

این موضوع می‌آید و در این سیاست دخالت می‌کند، و در تعریف وصف این موضوع وقتی که اقتصادی شد می

آید و، در این دخالت می‌کند خلاصه وصف این در این یکی اثر می‌گذارد، بعد نتیجه آن، این می‌شود که در

ضوابط ربط اینها مشخص می‌شود.

(س) حلاً آیا اینها وصف برای آن و موضوع برای این

(ج) نه! موضع نیست، در همه آن می‌گوییم در طبقه دوم اوصاف است، در طبقه سوم اوصاف است اگر اوصاف

را در پیدایش و جسم ... شما کیف تحویل می‌دهید، در آخر کیف تصرف شما در فاعلیت تبعی است، البته

وقتی متکیف به کیف شد شما اسم موضوع را به آن می‌دهید (در مقابل تشکیلات شما که از تشکیلات شما

خارج می‌شود) مثلاً شما تصرف می‌کنید در یک کیفیتی و این را چهارگوشه یا گرد می‌کنید، عین مفهوم

گردی که در خاطر شما است و یا یک موقع در وصف روحتان، است این لباس را بر یک جسم می‌پوشانید،

صحیح نیست که هنوز به موضوع این بگوئید بلکه چون خارج از سیستم شما شده است به آن موضوع می

گوئید.

(س) یعنی وقتی کیفیت مناسب با آن تبدیل می‌شود به کیفیت متناسب با این، آن وقت تبدیل به موضوع

شدند.

ج) چون خارج از تشکیلات شما شده است، ولی همانها اگر همانها بخواهند در برابری و در آثار نگاه کنند، یعنی ببرند در نظام ولایت کلی آنگاه اسمش اوصاف است، به عنوان مثال آنجایی که پول همیشه وصف اقتصادی است ولی پول خود کالا نیست یعنی پول خوردن نمی خورد، ولو طلا و نقره باشد، درد سوار شدن نمی خورد، به درد اینکه از آن خانه بسازی هم نمی خورد، ولی پول خصوصیت وصفی را دارد، مثل کلمه که می گوئیم معنا دارد، کیفیت هم حتماً اثر دارد، نهایت اینکه اثر این برای موضوعات ذهنی است یعنی در مفاهیم اثر می گذارد، ولی اثر این در کیفیت عینی است که این بحث را باید در آنجا که ملاحظه می کنید حل بکنید.

س) باز برای مقایسه یک وقت محصول را

ج) وقتی که محصول خارج از دستگاه شما شد، قبل از اینکه در نظام ولایت بالا که به عنوان وصف می - دانید...

س) نه! کاری به آن نداریم، وقتی در این بالا قرار می گیرد و می خواهد تقسیم شود، به چه نحو تقسیم می - شود

ج) یعنی تقسیمات منطقی را می گوئید یعنی، موضوع را به عنوان مفهوم ذهنی بیاورید، برای آن هم کیف تعلق، ملاحظه می کنید یعنی تکلیفی خاص است، در این نظام تمثلی معنای می دهد طبقه بندی موضوعات گاهی در بین مفاهیم منطقی است یعنی، موضوعی که شما می گوئید یعنی چه؟

س) مثل انار نسبت به درخت، فرض کنید که انار را بالا قرار می دهیم و می خواهیم تقسیم کنیم.

ج) وقتی می خواهیم انار را تحلیل کنیم، باز یک تحلیل عینی برای آن داریم، که باید حتماً وصف سیاسی و وصف فرهنگی و وصف اقتصادی را در آن بیاوریم، انار در کشورهای خارج نیست چرا که دانه بهشتی در آن است و اگر آنها هم مؤمن می شدند خدا نصیب آنها هم می کرد [؟] مثلاً اگر سگ در جایی باشد که پاسبان ملائکه آنها نمی آیند؟ آن وقت آنجا در اتاقهای هر کدام از آنها یک سگ است، می گویند هرکسی در کیف دستی خود یک بسته کیسه فریزر دارد یک بسته، که اگر سگ در باغچه کنار خیابان فضلہ کند این فرد دولا

می‌شود، با آن کیسه بر می‌دارد و گره زده در سطل آشغال می‌اندازد، موضوعات را که می‌فرمائید بالا بگذاریم یا پائین به لحاظ فرهنگی و مفاهیم طبقه بندی تعارف بگذاریم [آنگاه] یک نظام فکری تحویل می‌دهیم، آنجا هم باز تکلیف، تبدل، تمثیل وصف در کدام جهت دارد؛ هرچند موضوع ما تصرف در مفاهیم باشد قید سیاست و تعلق ولایت را اول می‌گیرد، گاهی می‌گویید نه! که من جدای از اینکه کیفیت و ولایتی باشد، می‌خواهم جدا کنم، به او می‌گوییم جدای محض که نمی‌توانید بگیرید یعنی آیا می‌توانید بگوئید که شیء را در خارج مثل انار یا مفهوم انار می‌خواهم تحلیل کنم.

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۵

۱۸۱۴

س) حضرت تعالی «فرهنگ» را به «جهت» معرفی فرمودید. در یک رتبه‌های دیگر، قبلاً از کلیات که بحث می‌- فرمودید، «جهت» را در «پایگاه سیاست» هم معنا فرموده بودید. مثل تعلق مولی برای اینکه تصرف کند در خودش، این هم باز به معنای «جهت» مطرح شده بود. یک سؤالی بود اینکه تفاوت «جهت» در موضع سیاست انتخاباتی با «جهت» در موضع فرهنگ چه فرقی دارند؟ در مجموع هم یک مقداری مباحثه شد، نسبت به تغییری که نسبت به جلسه واقع شده، اینکه این کلیات با توجه به اینکه تشکیلات در آن اصل است، سیر و نوع تفت [؟] آن به این شکل است، نحوه «تقوم ترکیب به تبدیل» را اگر ملاحظه کنیم، این جدول صحیح در می‌آید. قبلاً به نظرمان می‌آمد که یک مقدار ایستا می‌دیدیم، (بریده می‌دیدیم) یک مقدار راجع به این مطلب صحبت کنید.

بسم الله الرحمن الرحيم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این را در چند مدل می‌توانیم معنا کنیم. اولین جایی که جهت را می‌توانیم معنا کنیم، به معنای شدت و ضعف، و قرب و بُعد است. همانطوری که قرب و بُعد مکانی و منزلتی، قابل تعریف است. یعنی می‌شود گفت که مکان محور و اعلائی نسبت به؟ اعرف و اشد از همه است و منزلت اسفل السافلین و نهایت فایده و معارف برکاتش، از همه پائین‌تر است. و همانطور می‌توانیم بگوئیم که پرستش مافوق ملکوتی نبی اکرم، از همه شدیدتر و بالاتر است. و پرستش مادون و حیوانی به تمام مراتب؟؟ از همه پائین‌تر است. و عین همین را «زمانی» هم می‌توانیم بگوئیم. می‌توانیم بگوئیم که این زمان، زمان مثلاً عرض می‌کنم یک مرحله‌ای از شدت، یعنی یک مرتبه‌ای از جهت سیر است. و زمان دوم یک مرتبه‌ای از جهت سیر که متناسب با اشتداد بیشتر است. زمان سوم، سیر به طرف اشتداد است. چون سیر به طرف

اشتداد است، عین موضوع «جهت» که به معنای اشتداد و قرب است هم در زمان قابل معنا است و هم در مکان. پس جهت، هم انعکاس در زمان دارد و هم انعکاس در مکان. وقتی می‌گوئیم ظرفیت دارای جهت است. جهت را داریم «مکانی» به منزله اشتداد نگاه می‌کنیم.

س؟) یعنی منزلتاً قریب است یا بُعید؟ وقتی می‌گوئیم که سیر، دارای جهت است، داریم زمان را ملاحظه می‌کنیم. این دو معنا در خاطر تان باشد. هرچه ایجاد می‌شود، متعلق به مولا و به خاطر مولا ایجاد می‌شود. و به خاطر ولی ایجاد می‌شود، از طرف حضرت حق. ایجادِ تعلق می‌شود «سیاست» چون تولی است. محبت است. ولایت است. پذیرش ولایت است. ولی کیف دارد. کیف هم از نظر منزلت، یعنی جهت مکانی و هم کیف از نظر اینکه ولی فاعلیت می‌کند. متناسب با کیف فاعلیت این، این مکان و این منزلت ایجاد می‌شود. پس بنابراین این را می‌گوئیم «جهت» وقتی می‌گوئید این منزلت، متناسب با اینگونه درخواستِ ولی ایجاد شد، جهت دارد و جهت مکانی دارد. برای بار دوم می‌گوئید خود این فاعل، فعالیت می‌کند. یعنی جهت را در مرتبه فاعلیتِ خودِ فاعلِ متعلق می‌داند، نه در رابطه با ظرفیت آن صحبت می‌کند. اینجا جهتِ تَعَلُّقی است که با فاعلیتی که بوجود آمده «زمانی» است نسبت به این. تصرف از بالا به پائین نیست. تعلق از پائین به بالا [در آن] تصرف خواهد شد. و بالا که مرتبه شدیدتر است برای پائینی «زمان» حساب می‌شود. و زمان آن هم فرق دارد با زمان. آن سرعتی که مولا دارد با سرعت این فرق دارد. سرعتش خیلی بالاتر و شدیدتر است. این می‌تواند تعلق داشته باشد به آن و برای این سیر در مسیر حساب می‌شود. مسیری که فاصله منزلت بین خود این تا منزلت مولی است خیلی است، (برای همین اجازه سیر می‌دهد) به همین خاطر مساله تعلق آن را معنا می‌کند. جهت پائین به بالا را بیاوریم، می‌شود «زمانی» از بالا به پائین که تصرف کرده و برایش ایجاد شده «مکانی» است. این ظرفیت ولو جهت دارد جهت مکانی است. ولکن درون این ظرفیت، کیف تعلق انجام گرفته؛ پس «زمانی» شد. در این قسمت ملاحظه کنید «کیف عاملیت» برای تصرف در مادون مکان است. که در عین حال مکان برای مولی هم است. مکان برای این هم است. مکان در یک نسبت وسیعتری، برای مولی است. مکان در یک نسبت ضعیف‌تری، برای خود این است. (این معنا تمام شد) سؤال می‌کنیم بین جهتی که

اینجا می‌گوئیم، با جهتی که در فرهنگ می‌گوئیم. جهت-گیری اینجا است که اساس می‌شود در اخلاق، یا فرهنگ سیاست. و اساس می‌شود این؛ در خود سیاست؛ یعنی کیفی تمثیل با خود سیاست فرهنگ. سیاست فرهنگ از اخلاق سیاسی سرچشمه می‌گیرد. یک اخلاق تمایل است که اینجا می‌شود جهت تمثیل.

س؟) به واسطه عاملیت است یا نه بدون واسطه، یعنی اخلاق تمایل در سیاست فرهنگ، با این اقتصاد سیاست، یک مقدار تطبیق بدهیم؛ آیا به واسطه آن اثر می‌گزارد روی سیاست؟

این آقا که دارای چنین اخلاقی است، یک کیفیت عملی دارد در تبدیل. یک کیفیت عملی هم دارد در ارتباط خود با کل نظام فاعلیتها. در ارتباط خود به نظام فاعلیتها تمثیل ایجاد می‌شود (حاصلی با جهت) یعنی اولین جایی که در حقیقت متاخر از حالات روحی است. اولین جایی که خود این جهت اثر کرده (فاعلیت اثر کرده) در وضعیت پیدا شدن اخلاق تمایل است. یعنی در نظام حساسیت‌ها اولین مفعول عاملیت، خود این فاعل است. و قبل از اینکه این اخلاق پیدا شود، یعنی نظام پیدا کند و نظام حساسیت‌ها تحویل دهد، این به اصطلاح قسمت اقتصاد سیاست، پیدایش وضعیت حساسیت است. وضعیت حساسیت مؤخر از اخلاقی است. از اینجا است که شما اخلاق را تهذیب می‌کنید، یعنی خود روحيات را موضوع قرار می‌دهید نه آثار را. آثار روحيات، حساسیت است. خود روحیه را تهذیب می‌فرمائید، یعنی [می‌خواهم] آن صفت را علاج کنم. می‌گویم چرا؟ می‌گوئید دیروز بچه آب ریخت روی زانویم، من عصبانی شدم. کاشف از اینکه من آن حِلْم را ندارم. مطلب کوچک بود، بچه هم تنبیه شد، چون آب می‌ریزد روی زانوی آدم. بچه که مکلف نیست. یا مثلاً ادراک ندارد. من عصبانی شدم که بچه چرا آب ریخت. در محاسبه، حساب کردم اینکه من چه کار کردم؟ عصبانی شدن و تنبیه بچه، مثلاً خانواده گفت چرا؟ تو پیدم بهش [سرش فریاد کشیدم] مال چیست؟ آیا درست است؟ آیا صحیح است شرعاً بعد می‌فهمم که کار، کار بدی بوده است. که من عجله کردم در قضاوت. بعد می‌گویم این صفت، مال یک حساسیتی است. بازگشت به مرحله؟؟ بوده. من برای خود؟؟ قائل شده بودم، آنها قائل نشدند؟؟ این از چه چیزی برمی‌گردد؟؟ اوصاف به نفسها در اینجا اخلاق می‌شود و سیاست هم اخلاق است. و تعلق به مولی که اثرش، اولین اثر این جهت، که یک چیز را سنگین می‌کند در نظام

اوصاف. معنی جهت اینست: سنگین کردن یک چیز به گونه‌ای که بقیه چیزها روش بگردد و اخلاق تحویل بدهد. بعد که اخلاق تحویل داده شد در امور روحی، می‌شود حساسیت روانی. حساسیت از آثاری است که نسبت به امور غیر خودتان ظاهر می‌شود، اولین مرتبه حساسیت در برخورد با عالم، پیدایش تمثلات است، که شاید آدم بتواند بگوید حساسیت روانی اول هست. بعد می‌شود کیفیتِ تکلفِ فرهنگی، بعد سرعت کارتان تمثال است. آخر کار بعد از تبدل، تمثال که شد، شما می‌گوئید طفل بدکاری کرد یا طفل خوب کاری کرد.

شما تا برخورد با مجموعه عالم نکنید، حساسیت شما شکل بیرون نمی‌گیرد. حساسیت دارید. درجه حساسیت شما بالا هست، ولیکن باید کیفیت به خودش بگیرد. و در آن کیفیت (صفت عنانیت بصورت صفت بودن، برخورد به خارج ندارد) متصف به صفت بشود. این کار که انجام گرفت اهانت به من بود. این کار که انجام گرفت تحقیر من بود. این کار که انجام گرفت، این «این» را که می‌خواهی بیاوری دنبالش، حتماً باید از تمثال بگذری. یعنی در تکلیف و تبدل و تمثال است که این مشخص می‌شود. به عبارت آخری، ظهور کیفیت از مرتبه اوصاف به مرتبه مفاهیم و معنادار شدن، این مرتبه دیگری است. و ظهور این کیفیت، یعنی به عبارت دیگر نفس فاعلیت اول در برخورد با هم، انعکاسش می‌دهد (حدود وصفی) نسبت به فاعل‌ها و منعکس می‌شود در خود فاعلیت. انعکاس دوم است که از حدود وصفی خارج می‌شود و مفهومی می‌شود، حدود مفهومی که شد، این باز خودش انعکاس است. انعکاس برخورد فاعلیت‌ها نسبت به هم است. کیفیت تمثالی: کیفیت تمثالی از کلی‌ترین مفاهیم آغاز می‌شود تا تصویرهای عینی خارجی. یک میدان بسیار بزرگی است از تا؟ حالتش؟ میدان؟ خارجی؟، ولی از اول تمثال ذهنی، گاهی که تمثالتان، تکلیفتان و تبدلیتان مرتبه آن مرتبه کلیات بسیار کلی است، که ما آن کلیات را باز انعکاس فاعلیت می‌دانیم، در نهایت نه انعکاس فاعلیت نسبت به مادون نظام. مراتب عالیه نظام از ولایت برخوردار است. نظامی که توصیف می‌کند جهان را، توصیف می‌کند تاریخ را، توصیف می‌کند انسان را، این «تا» می‌رسد دقیقاً عین همین مدل را که درست می‌کنیم. که مثال جدولی که درست می‌کنیم. مثال ساده برنم: یک جدولی درست می‌کنیم، جدول گردش اوصاف. می‌گوییم جدول گردش اوصاف که درست کردیم [و] تکمیل شده، چه خاصیتی دارد؟ می‌گوییم این شالوده‌ای

است که براساس این شالوده من معین می‌کنم جدول کارهائی [را] که متصف به این اوصاف است. مثلاً می‌گویم مهمترین کاری که در سیاست داریم محاسبه می‌کنیم، مراقبه مشاکه است؟ می‌گوئیم آمدن و رفتن و خود ارزیابی در این سمینار و فرضاً در محاسبه؛ کنترل تشکیلات می‌کند به معنای مراقبه تشکیلات، بعد ضریبی را که جمع‌بندی که می‌کنید، و آخرش نتیجه می‌دهد، فرایند آن می‌شود، و این را به معنای مشارکه بگیرید. شرط تشکیلات است. بعد می‌گوئید این تقسیمات کار براساس اوصاف، یک کارهائی که موصوف به این وصف هستند، تنظیم می‌کنید که شاخصه بیشتر اوصاف است. بعد می‌گوئید حالا نفر معین کنید برای اینکه این کارها را انجام دهد. کم کم تعیین منصب می‌شود. مناصب شما دارای یک حدود وظایف و اختیاراتی است، که آن حدود و وظائف و اختیارات، متکفل جریان یک وصفهائی است. بعبارت دیگر؟؟ از داخل تشکیلات بیرون می‌آید، درست کردن این برای آقای خامنه‌ای مهم نیست. درست کردن حلوائی ارده ای یا سوهان اصفهانی درست کردن، این برای آقای خامنه‌ای مهم نیست. ولكن این یک وصف را در جامعه و یک میل را ارضاء می‌کند که مجموعه تمایلاتی که بالا می‌آید در جامعه یا مردم ناراضی هستند یا راضی هستند. اگر راضی هستند و تعلق به ولایت دارند بدانید که این در کار خودش نسبت به ولایت ایشان دارد خدمت می‌کند. شیء را در یک سطح، خودش می‌بیند که مُتکِّف به کیفیت است. ولكن کیفیت را به دلیل اثری خواسته است خواست جامعه [خواسته]. و این کیفیت را به لحاظ بریده از اثر که آدم نخواسته است. آن اثر مهم است وقتی که می‌برید در نتیجه، دیگر آن شیء نیست. جریان اوصاف است. که این اوصاف، مثلاً اوصاف خوبی است، یا بدی است یا حوادثی که ایجاد می‌شود، دلها را اینطرفی می‌کند یا آنطرفی.

حتماً تکلیفی که پیدا می‌شود حول یک جهت پرستش است. چون جهت پرستش، محقق شده در حساسیت فرد. چون محقق شده برای بار دوم. در بار قبلی در حالات روانی، فشارهای مختلف فاعلیتها، یکبار شما برخورد به مولا داشتید، و کیف ارتباط شما به محور بود، یکبار متناسب با کیفیت ارتباط با محور، برگشتید با مجموعه ارتباط برقرار کردید. حالاتی برایتان پیدا شد و بعد حساسیتی. حالا در تکلیف، همان مطلب خیلی واضحترا است. شما در آن فاعلیت می‌کنید. (فاعلیت تبدلی) بالا و پائین می‌کنید تا آخرش تمثلی. بنابراین

معنای «جهت» در اینجا جهتِ زمانی شد، معنای «جهت» در اینجا جهتِ مکانی شد. که در این ظرفیت بگوئیم که جهت داریم. جهتی که در ظرفیتِ تعلق است، «مکانی» است. جهتی که فاعلیت می‌کند در ظرفیت سیاسی ما که دارد می‌شود زمان برای حالات. محصولی که می‌دهد پیدایش اخلاقِ خاصی است، که آن اخلاق خاص که می‌شود فرهنگ سیاست، این اخلاق خاص یک نحو تصرف را در تهذیب و حساسیت می‌دهد. شما یکجور مهذب و شدید. یعنی در یک رتبه‌ای، مهذب شدید نه یکجور محذب شدید. رتبه‌ای از سیر را پیمودید. حالا در این رتبه‌ای که هستید، وضعیت فکریتان فرق می‌کند. هر رتبه‌ای از تهذیب و عرفان یک نحوه‌ای از فکرکردن را آدم می‌تواند فکر کند. اینجا که آمدید یک تکلیف خاص دیگری دارید، که احیاناً همه مردم آن تکلیف را ندارند. گفتم خدمتتان که، مرحوم شاه آبادی (رض) از ایشان نقل شده که من وقتی ملائکه گلها را رنگ می‌کنند [آنها را] می‌بینم. اینکه یک همچین حساسیتی پیدا شود. ما خود گلها را می‌بینیم. تکلیفی که برای ما پیدا می‌شود، متناسب با دیدن خود گلها است. حتما کسی که دارد می‌بیند [که] مُلک دارد رنگ می‌کند، یک چیز دیگری برایش حاصل می‌شود. دیگر نمی‌شود بگوئی که تصویری که برای من ایجاد می‌شود همان تصوّر کسی است که می‌بیند ملائکه دارند گلها را رنگ می‌کنند و دارند برگش را درست می‌کنند. بله از این حرف چیزی که به ذهنمان می‌آید، اینکه بخواهیم فکر کنیم، ما می‌بینیم که دخترمان دارد گل می‌سازد. خیال می‌کنیم که ایشان چون که می‌بیند ملائکه دارند رنگ می‌کنند،؟؟ این هم رنگ می‌کند. بیشتر از این دیگر برای ما قابل تکلیف نیست. آنوقت «تکلیف» پیدا شد. تکلیف بدون «جهت» حاصل نمی‌شود. جهت مال «حسیاست» است. حساسیت مال «اخلاق» است. که فرهنگِ سیاستِ اخلاق، مال جهت‌گیری و فاعلیتِ فاعل است. و متناسب با ظرفیت. البته فاعلیت دارد ولی درون یک میدان، آنجا یک حاصلی پیدا شد تمثیل توکل هم کرده ولی تمثیل پیدا شد. حالا تمثیلی که پیدا شده، معانی یک نظام است. معانی مجرده بریده منقطع نیست. انعکاس یک نظام، با همه قیدی که عرض کردم می‌باشد. یعنی فاعلیت همه نظام فاعلیت، روی شما و موضعگیری شما برابر همه، یک عکسی از عالم درست شده، که این عکس ابداً مطابقت حقیقی با عالم ندارد. این عکس، نسبتی است بین فاعلیت شما و فاعلیت نظام فاعلیت. بله

این عکس صد در صد؟ کون؟ به عالم است کجا؟ در محور عالم. در این که می گوئید (لایشائون الا ما یشاءالله) جهت گیری اش عین صلواتی است که خدای متعال برای ایشان می فرستد، یک ذره را اینجا خرج نمی کند. عین همان برابری، رشد می کند. منعکس می شود. تمام آنچه را که واقع می شود همانجوری که فرمودند: دنیای شما در برابر ما مثل یک قطره آب است؟؟ کُلش در نزد ما حاضرند. به حضوری که خود این، وحدت امتداد دارد تا پائین پائین. یعنی شریک در همه اینها است. هیچکدام از اینها نیست که شریک نباشند. گفتیم که اینجا حضور مکانی آن، در کل است. و تعلق زمانی کل است به وجود مبارکشان. البته تعلق زمانی خود ایشان به رحمت است. یعنی زمان برای آنها تعلق به خدای متعال و تعلقه به رحمت الهی است.

س؟) در تایید صحبت شما در رابطه با محور بخشش در نظام فاعلیت، یک روایتی می خواندم که می گفتند: یک نفر به یکی از معصومین (ع) گفتند: که شما علمتان از نبی اکرم بیشتر است، چون آن علم را علمی که دارید. یک چیزی هم الان به آن اضافه می شود. بعد امام فرمودند نه. اینجا اگر چیزی به ما اضافه می شود، به نبی اکرم می دهند، بعد به شفاعت ایشان است که به ما می رسد.

ج) محال است. مادون ممتنع است در تعلق زمانی. (در توسعه) جز از طریق مولی هیچ چیز داشته باشد. آنوقت ماها هم یا ملحمات ابلیس است، که رکن در نار است یا ملحمات وجود مبارکت حضرت ولی عصر از طریق ملک هست و حالا لزومی ندارد که حتماً شرفیاب شویم یا صدائی بشنویم. نه هرکسی یکجور رزق می خورد از حضرت. هرکسی یکجور مرزوق است از طرف خدا. اولاً خود خدا رازق است. ولكن با طریق «اینها» رازق است. به نظر من در این مطلب ابداً غیبتِ ظهور نیست، هیچ، یعنی شما در هر مرتبه ای که بندگی بکنید و تعلق به مولی داشته باشید، اینجور نیست که اگر کفار سوالی بکنند در زمان ظهور، جواب داشته باشید، زمان غیبت نداشته باشید. زمان غیبت، متناسب با زمان غیبت جواب بدهند، آن یک حرف دیگر است. حفظ تناسب بکنند، حتما می کنند. زمان ظهور، رشد خیلی زیاد می شود. عقلها خیلی بالا می رود. حالا عقلها خیلی کم است. جوابی که می دهد این جواب اگر حضرت در زمان ظهور مثل اجدادشان نه حضور حق، پدرش، مثل کودکانه باید با ما حرف بزند (القائش) آیا آنوقت ما صدا می شنویم؟ لازم نیست صدا بشنویم.

لازم نیست خودمان چیزی را متوجه شویم که دارند القاء می‌کنند. الا اینکه یقین داریم که چیزی به کسی نمی‌رسد الا اینکه ایشان هستند.

س؟) این تقسیم را تقسیم اختلاف جهت بفرمائید.

ج) یک قدم آنطرف‌تر به آن می‌رسیم. می‌رسیم به اقتصاد. اقتصاد تصرف شما در مادون به منزله آنجا که می‌گفتیم، تصرف برای مولی به صفت عاملیت. که عین این را هم کوچکش را در اینجا می‌گفتیم که در اخلاق اثر دارد. عین همین را که شما در سیاست می‌گوئید در کل مجموعه‌ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد در آخر کار خواهیم گفت. اینجا شما یک تصرفی می‌خواهید که حاصل تمثل است. تمام شد. تصرف در چی؟ در یک؟؟ و بعد، یک کیفیتی از تصرف دارید. و یک فرایندی از تصرف. موضوع تصرف شما سطح تصرف را یا ظرفیت تصرف را مثل مولی که ظرفیت شما را ایجاد کرده است، یک ظرفیتی، مورد تصرف شما قرار می‌گیرد که آن سطح دارد، [و] بدون سطح نمی‌تواند باشد. آنجا یک ظرفیتی است که خود این ظرفیت تصرف است. خود این دارای جهت است. جهت در اینجا چه معنی دارد؟ جهت، معنای «مکانی» دارد. چون شما از بالا دارید تصرف می‌کنید. دوباره شما یک ظرفیتی دارید. تصرف، میزان تاثیر شما است. یک ظرفیت نهایی هم دارد که آن را ابزار شما می‌کند. این ظرفیت نهائی را «برآیند» می‌گوئید. و ابزار یا محصول هم می‌توانید بگوئید. محصول کار شما از کار سیاست، فرهنگ و اقتصاد شما نسبت به حال است. بیرون خودتان را اگر نگاه کنید، محصول کیفیتی را در شیء ایجاد کرده‌اید. درون سیستم بزرگتر، یک وصفی ظهور پیدا کرده بوسیله جریان اوصاف. خب این ظرفیت تصرف و ظرفیت تاثیر و ظرفیت برآیند را شما می‌گوئید ظرفیت جهت مکانی، ظرفیت تاثیر مکانی، ظرفیت برآیند. این سه تا را اگر شما ذکر کنید، اقتصاد در تشکیلات است. اگر ما هنر را اینجا بگذاریم هنر، یکوقت موضوع کار شما است به لحاظ جهتش. به لحاظ اینکه سطحش چه سطحی است و حول چه محوری است. جهت جهت جهت را از سیاست گرفته است. که آیا خداپرستی است یا خدا پرستی نیست؟ که می‌شود جهت جهت جهت. آیا بعد از اینکه یک رتبه پائین‌ترش بکنید در فرهنگ، چه نحو جهت تمثلی داشته؟ حالا علاوه بر این یک جهت داریم که مال خود نفس ظرفیت، که تصرف مولی، بالاتر

بود. این جهت مکانی است. عین این را ما در هنر داریم. یک جهتی هم داریم، که فاعلیت شما است. این را هم داریم که در پائینی که می‌آئیم، یک خط از مولی است که فاعلیت کرده، ولی در چه چیزی فاعلیت کرده؟ در فاعلیت شما. متناسب با فاعلیت شما دوتا آمده پائین، متناسب با فاعلیت شما، مولی فاعلیت کرده در فاعلیت شما. که جمع این دو فاعلیت، یک تاثیر داده. بر این منتهی وارد شده.

س؟) یک تحقق؟

ج) بله یک تحقق که در اینجا واقع شده مثلا در اخلاق شما، این تحقق، هم منسوب است وجه اشتداد ضعفش. به ظرفیت و هم منسوب است به کیفیت فاعلیت شما. هم منسوب است به اینکه مولی پس از فاعلیت شما، شما را در آن قسمت امداد کرده است. (چقدر امداد کرده و چگونه اینکار را کرده است) (صدا قطع شد) ۳۱:۲۰ عین همین که اینجا می بینید.....

قسمت سوم، این قسمت اول، دوم، و سوم این را ما آمده‌یم نظام حساسیتی را که حاصل این قسمت سوم است، اینجا ذکر کردیم، که تمایلات شما دیگر در شکل تهذیب، وضعش با تمایلات اولیه شما و تمایلات ثانویه شما فرق کرده. بعد هماهنگی نسبت‌ها پیدا شده، نظام حساسیت‌ها است. یک کلمه‌ای که زیاد می شنوید فلانی با یک بصیرت الهی نظر می‌کند. این بصیرت الهی عینش، ضدش هم است بصیرت شیطانی. این اشتباه نشود، بصیرت شیطانی، مسلماً این، ارکان ظلم دارد. یعنی وقتی مواجه می‌شوند با یک حادثه، آنها هم بر حول محور پرستش دنیا، غلیظترین اعمالی را که ممکن است انجام می‌دهند. شما خیال نکنید که هر آدمی که کافر باشد، در هر مرحله‌ای از خَریت یا هر مرحله‌ای از فساد، می‌تواند کاری را بکند که عمر کرد. کاری که عمر ملعون کرد، کاری که عمروعاص کرد، اینها کارهایی بود که عیناً وضعیت روانی مردم را در جهت باطل کرد؟ تمایلات باطل مردم به اینها تعلق داشت. و اینها زور باطنی هم داشتند. زور باطنی که می‌خواهیم بگوئیم دارند، یعنی فهم باطنی دارند. یعنی اینها می‌فهمند که اینجا یک جمله اینطرف‌تر یا آنطرف‌تر بگویند، چگونه می‌شود. مردم امیدشان به کدام طرف؟ کم یا زیاد باشد؟ مساله حساسیت، روی موضع و منزلت کشور در ائمه نار باشد یا نور؟ شرح صدر للكفر پیدا کرده باشد یا لایمان؟ کلمه شرح صدر را قرآن

برای کفر و ایمان بکار می‌برد. اگر بنا باشد که کسی که شرح صدر للكفر داشته باشد با کسی که شرح للصدر کفر نداشته باشد. یکجور حساسیت داشته باشد، این واضح است که کفار کارشان به جایی نمی‌رسد، شرح صدر للكفر باید یک بصیرت شیطانی داشته باشد. یک بصیرت مادی داشته باشد. که این را عمروعاص داشت. این بصیرت شیطانی عمروعاص بود که گفت، قرآن سر نیزه بگیرید. خیال نکنید که این را هر احمقی مثل خالد بن ولید مثلاً به ذهنش می‌آمد که اینچنین غلطی را بکند. اینطرف هم الهی آن را، ائمه نور در این شکی ندارند، که هرگاه تولی به ایشان داشته باشید بُرد با شما است (انتم الاعلی و انتم الاعلی انتم الاعلی إن کنتم مسلمین؟) حتماً برگ برنده در دست شما است. این میله‌های زمان عمر و زمان معاویه بود و آن میله‌ها بود که نگذاشت و حضرت را منزوی کرده به طرف آنها اگر میله‌ها بطرف حق بود، آنها یک ذره نمی‌توانستند کارشان را بعد مشتبه بکنند. نظام حساسیت، در مرحله آخر است که ساخته می‌شود.

س؟) به نظر من یک اشکالی است، متناظر آن حضرت عالی در رابطه با مثلاً نظام فرهنگی، نظام وقتی می‌شد که آخرین مرتبه فرهنگ بود. و در اقتصاد نرفته بود، به نظر می‌آید که اینجا متناظر آن در فرهنگ سیاست، نظام حساسیت‌ها و در آخرین مرحله فرهنگ سیاست شکل پیدا کند، برای اقتصاد سیاست یک تعریف بدهید.)

ج) یک سؤالی مهم اینجا است. که آیا وقتی نظام تمثیل می‌شد، بعد وقتی در اقتصاد می‌آمد، نظام پیدا نمی‌کرد؟

س؟) در همه مراتب، که باید به معنای نظام به معنای عام باید پیدا کند.

ج) برای روح، نظام حساسیت آخرین پله است. قبلش که مساله فرهنگی است، نظام تمایلات است. میله‌ها است، نه حساسیت‌ها. و حساسیت امری است روانی. ولی آخرین پله روح، در آثار.

س؟) آن نفس خود تمایل چگونگی نسبت به بالا یعنی «مکانی» نیست

ج) می‌خواهم عرض کنم که میل به مولی. چگونگی میل به مولی، بعد حساسیت نسبت به چی؟

س؟) ارتباط با نظام پیدا می‌کند. تا مرتبه دوم، محور مولی است.

ج) لذا این غیر از؟ تشریک؟ بود، این تکرار، بررسی خود وضعیت این است (بنابراین فرهنگ سیاست می-شود تمایلات خود فرد نسبت به مولی)

ج) این را اگر معنا کنیم خود تمایل، آخرش که کیفیت عاملیت می‌شود، در اخلاق ظاهر می‌شود. آنوقت کیفیت اخلاق، باید برگردد نظام حساسیت را تعیین کند. آنوقت ما می‌توانیم بگوئیم که ظرفیت تمایلات، ظرفیت نسبت‌ها، ظرفیت حساسیت‌ها، ظرفیت نسبت‌ها اینگونه است. ظرفیت میلها اینگونه است. نظام حساسیتها اینگونه است. یعنی اگر سه بار ظرفیت را تکرار کنیم، این سه تا را می‌توانیم معنی کنیم.

س؟) (ما متوجه نشدیم) ظرفیت میلها، گاهی می‌گوئید میل، میل عمری است، مثلاً میل یک سربازی است. یک رقم است ظرفیت میل آن در خبثت؟ تناسبشان هم همینطور است و فرق می‌کند. یعنی در اخلاق، حول پرستش دنیا اینگونه است. حساسیت‌شان هم للكفر که عمر می‌گفت یک جور است. یعنی می‌شود اینجا اینرا نوشت، اینجا نوشت «ظرفیت، ظرفیت، ظرفیت»، بعد گفت که هرکدام از اینها ظرفیت تمایل، مال ظرفیت تعلق است، این ظرفیت تمایل می‌دهد ظرفیت اخلاق را آنوقت خود این را نفس تمایل به مولی را می‌توانیم بگوییم فاعلیت داخلش می‌کند جهتی را و عاملیت می‌کند کیفیتی را. خود ظرفیت را می‌توانید بگوئید دارای جهت است (جهت مکانی) فعلی که در آن انجام می‌دهد (جهت زمانی)، تصرفی که در آن می‌کند می‌شود، حاصل و متصرف فیه آن خود میل است. وضعیت آن چگونگی اخلاق سیاسی است.

س؟) (این سه تا ظرفیت است)

ج) ظرفیت که هر سه تا دارند، آنجوری نیست که فعلی را که شما می‌کنید ظرفیت از قدرت را دارد. یک ظرفیتی است که مولی آنرا ایجاد کرده یک ظرفیت مکانی است نسبت به مولی. آنوقت ظرفیت شما، قدرت عملکرد در جهت است. مثال: می‌گویند پنج راه دارد یک، دو، سه، چهار، پنج، این ظرفیت، پنج کار را می‌تواند انجام دهد. ولی هرکاری از این پنج تا را بخواهد انجام دهد، یک بار می‌تواند حمل کند. مثلاً اگر با سیم پنج اینچ کار کردی، شما مقدار باری که می‌توانی بفرستی یک مقدار است. ولی اگر سیم دو کار کردی، نمی‌توانی این قدر بفرستی. یعنی می‌گوئید یک درصد از ظرفیت، یک جایی هرز می‌رود. بعداً می‌گوئیم معنای

هرز می‌رود می‌شود تلّوم. هرز رُوی مطلق نداریم. یکوقت می‌بینید تمام ظرفیتش متوجه به دنیا است. با همه ظرفیت شدیدی که به آن داده شده در پائین‌ترین مرتبه، همه اش شده دنیا. یک ذره توجه به حق ندارد. یا اینکه تمام ظرفیتش با ظرفیت شدیدی که هست؛ الهی است. یک ذره اش ضایع نشده است. راه‌هایی که شما دارید یک ظرفیت است. این ظرفیت شما هرکدام را شما به فاعل انتخاب کنید، متناسب با آن، مولی شما را یک امدادی خواهد کرد که این ظرف تعلق زمانی شد. این ظرف، ظرفیتی است که تعلق شما به مولی «زمانی» است. کیفش آنجا باید مشخص شود. ولكن تصرف مولی در ایجاد شما «مکانی» است. صحیح است که بگوئید یک مرتبه از شدت در نظام ولایت. پس بنابراین می‌توانید به معنای «جهتی» بگوئید؟ بله «جهتی»، در این مرحله چه می‌گوئید؟ «جهت» نهایت تصرف مولی است در ایجاد خود این.

س؟؟) (این ظرفیت؟ انسان که ظرفیت تعلق و جهت عاملیت، این را شما قبلاً در تقسیمات فرهنگ فرمودید. گفتید که فرهنگ، ۳ تا تقسیماتش به این معنا می‌شود. ابتدای جلسه ذهنیت ما این بود. بعد که معنا فرمودید به نظر آمد که تقسیمات سیاست را به این معنا فرمودید. آخر کار بدست آمد)

ج) کلمه «ظرفیت، جهت و تصرف» که قبلاً گفتید، به یک صورت دیگر گفتید که محور؛ گفتید فاعلیت تصرفی، فاعلیت تبعی یعنی در کل اوصافش آزار دارید. یعنی هیچ وصفی ندارید که از معنی تغییر؛ زمانی و ترتب مکانی و تغییر مکانی جدا باشد. این شدت و ضعف را اگر اول کار راحت ملاحظه کنید بهتر می‌توانید (شدت و ضعف) را معنی کنید این را چه معنا می‌کنید؟ می‌گوئید من به چیزی می‌گویم شدید، که منزلتاً نزدیکتر به مولی باشد. این شدت تعلق دارد. بعد می‌گوئید حکومتش هم بیشتر است. بعد سوال می‌کنیم می‌گوئیم چیز ضعیف یعنی چه؟ می‌گوئید حاکمیتش کمتر است و قربش هم به مولی کمتر است. آنوقت عین همین شدت و ضعف را که می‌گوئید؛ در زمان می‌توانید ملاحظه کنید: بگوئید مثلاً برای شدیدتر شدن در سیر، می‌خواهم حرکت کنم. (جهت به طرف شدت)، از پائین به بالا هم که نگاه کنید می‌گوئید، جهت زمانی همه، زمان خارج از این نظام واقع نمی‌شود. زمان بزرگتر شدن خود این نظام است. این همه تعلقشان به بالا است. یعنی همانجوری که حرکت مکانی دارید، از پائین به بالا دارید می‌روید، به طرف زمان بالاتر می‌روید و

مثلاً شما علاقه دارید به وجود ائمه طاهرین علیهم السلام. این علاقه شما و سیری که می‌کنید در خود نظام است. تعلق دارید به زمان بالاتر در داخل خود این نظام. و آن وجود مبارک، تعلق دارد به بالاتر. بنابراین اگر شما از بالا به پائین نگاه کنید، صحیح است که بگوئیم «مکانی» است نزولی که می‌شود از رحمتها. اگر نگاه کنیم به اینکه بوسیله نزول این رحمتها، شما قدرت صعود دارید پیدا می‌کنید؟؟ صحیح است بگوئید زمانی است

س؟؟) (شما اجتناب کنید از این صحبت. یک چیز را که می‌خواهیم روشن شود در اینجا؟)

ج) این را خدمت شما عرض کنم یک جور محقق می‌شود این بحث را که نرویم در بحث فلسفه، به میزانی که لازم است برای کار، مجبور هستیم برویم، ولو مدل برای مرکز تحقیقاتی آقای اعرابی خواسته برای کل؟؟ چون مراکز تحقیقات در کشور خیلی زیاد شده، خیلی خیلی زیاد شده یک کتاب نوشته شده از تعداد مراکز تحقیقاتی کشور، در خود قم، همه دنبال یک چیز دارند حرکت می‌کنند. دولت خواست یک نظام بدهد که اینجوری نباشد. و چگونه باشد. باید معلوم باشد که هدف از تحقیق چه باشد. دوباره رسید به همین بحث که خودمان دو رقم می‌توانیم بحث کنیم. یکی اینکه ما «اصطلاحی» بگوئیم [یا] بگوئیم اصطلاحی داریم به نام سیاست و کاری نداشته باشید که چرا اینجوری معنایش می‌کنیم. یک اصطلاح دیگری هم داریم به نام «فرهنگ» این هم معنایش این است. یک اصطلاح دیگری هم داریم به نام «سیاست»، کاربرد اینها را به هم وصل کنیم. تا آنجایی که در خدمت شما هستیم وصل می‌شود. مگر اینکه شما خودتان بروید و کم و زیاد کنید، که چرا من به این گفتم سیاست سیاست،

س؟؟) (یعنی ما اولاً مکان و زمانی را که معنا می‌کنیم باید مکان و زمان این موضوع را معنا کنیم. نه مکان مولی و زمان این شخص - بعد ثانیاً اینکه ربط زمانی و مکانی در تقسیم بندی جدا می‌شود. یعنی اینجا می‌گوئیم که به این می‌گویند ربط زمانی و به آن می‌گویند ربط مکانی. یا اینکه نه ما یک رابطه بیشتر نداریم همین این را که از بالا نگاه می‌کنیم «زمانی» و از پائین که نگاه می‌کنیم «مکانی» است، وقتی که اینگونه

شد، دیگر نمی‌توانیم اینگونه تفکیک کنیم ما که این جهت است ولی «زمانی» است، این جهت است ولی «مکانی» است، دیگر نمی‌توانیم در دو عنوان بیاوریم. عنوانی که هم مکانی است و هم زمانی)

ج) اگر یک عنوان شد، سوال مهم اینجا است آیا شما می‌گوئید یا ما باید اشیائی را داشته باشیم جدا جدا؟ یا باید شیء نداشته باشیم؟! یا یک معادله اشتراک داشته باشیم؟ یا باید اشتراک و اختلاف متشابه داشته باشیم؟ یا اینکه مبنای ما این است، که جناب عالی همان چیزی را که می‌گوئید، «مکانی» و واقعا وقوع مکانی دارد؟ وقوع چه چیزی است؟ وقوع در ایجاد تعلق به خود است. وقوع شیء خارج از خود که نیست. اگر وقوع تعلق به خود است، حین‌الایجاد دارد ایجاد تعلق به خود می‌کند. یعنی ایجاد زمان می‌کند. آنوقت اگر فاعل است، می‌تواند حین‌الایجاد که «مکانی» است از بالا به پائین، این هم «زماناً» تعلق داشته باشد به بالا. اگر گفتید که اینرا دارد می‌چرخاند و با گریز از مرکز جدا می‌شود ولی در عین حال با همین حرکت، دارد ایجاد جاذبه می‌شود. که کشیده می‌شود این را شما نمی‌توانید بگوئید که این حرکت، دارد آنرا دور می‌کند یا نزدیک. می‌گویم این دوری و نزدیکی او با این حرکت دارد واقع می‌شود. پس می‌گوئید معنی دوری و نزدیکی را نفهمیده‌اید. دور شدن یعنی جدا شود و نزدیک شدن یعنی اینکه بیاید و بچسبد به آن. عالم اینگونه ساخته نشده است. ما فعلاً «تعریفی» رد می‌شویم.

س؟؟) (اینکه جهت را می‌گفتید که دو معنا داریم دارد یکی زمانی و دیگری مکانی این را ما می‌توانیم در تقسیمی تقسیم که می‌کنیم، موضوع این با موضوع آن، موضوعی که خود تعلق، در نفس فاعلیت است چیست؟ اینجا در نفس فاعلیت، یا در آثار است؟)

ج) این ظرفیت را می‌نویسیم که ایجاد شده است نه فرضی. ظرفیت شیئی، یا موضوع ایجاد شده از طرف مولی، این شماره یک است، (یک شیئی، یا یک آدمی یا یک فاعل تبعی یا فاعل تصرفی) یک چیزی که خلق شده در آن، خود این مخلوق در اینجا است. این تحلیل است. این مخلوق، اگر موضوع تحلیل قرار بگیرد. آیا شیئی که داریم آیا جهت دارد یا ندارد؟ می‌توانیم بگوئیم: الف) دارای جهت است. مخلوق به نفس، معنی دارای جهت است که الفش می‌گوئیم یعنی چه؟

الف- یعنی باید یک مولی، تمایلی داشته باشد به مولای خود که این، بخاطر آن تمایل ایجاد شده باشد. آن تمایل مولی که بدون جهت نبوده است. جهت تمایل مولی که علتِ نسبیِ ایجاد این مخلوق شده است.

س؟؟) (امکان توسعه مکانی مولی، جهت زمانی مولی را داشته باشد)

ج) این جهت تمایل برای مولی چه بوده است، حین تمایل به مولی؟ زمان بوده. حین تمایل مولی به مولی بالاتر، «زمانی» بوده است. جهت ظرفیتِ عبد یا شیء مورد بحث، جدای از جهت تمایل مولای به مولی بالاتر نیست. چون نیست [پس] این مکانی است در منزلت مولی، یعنی صحیح است که بگوئیم که نازل شده آن مرتبه. این درست شده است. یعنی ظرفیت این شیء، جدای از آن نیست. رنگ زمان مولی را دارد، یعنی تناسب و رنگ به زمان مولی را دارد. لکن همین جهتِ خودِ الف که داریم صحبت می‌کنیم، نسبتِ جهت، از طرف مخلوق به مولی که واسطه در خلق است، معنی زمان عبد را، شیء می‌دهد. از طرف دیگر اینکه می‌گوئید جدای از تناسب به مولی نیست، معنی «مکانی» برای تصرف مولی نسبت به عبد می‌دهد. چون تصرف شد. توسعه نشد. از جهت مولی به عبد، شیء، معنی توسعه مکانی مولی را دارا است. در نظام که بیائیم، جایگاه دارد. می‌توانید بگوئید که این «مکان» است. حالا این جهت را که عیناً اینجا طرح کردیم، نسبت به نفس ظرفیت بود. ولی فاعلیت خود این عبد هم هست که صحیح است که «جهت» را بگوئیم: نسبت به این فاعل. که می‌شود نسبت فاعلیت.

بسمه تعالی
ساختار تشکیلات

جلسه ۶

۱۸۱۵

س) ... استفاده می‌کنیم معنای جهت می‌دهد. جهت یک فاعلیتی است که تعلق به فاعلیت مافوق دارد، مافوق در ماهیت تصرف کند قرار شده است این حد از ولایت در این سطوح جریان داشته باشد. قسمت اول که تعلق به مولا دارد و منزلت این را معین می‌کند. این فاعلیت تبعی یا به معنی ادب، قشر این طور بگوییم که حلق فاعلیت تعلقی شده است. خودش تصرف و سرپرستی‌اش کند. این را دوستان گفتند که در همین قسمت گاهی جهت معنی می‌کنند بعد تعلقی که در قدم دوم عبد دارد، مولای آن یک کیفیتی را معین می‌کند،

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهت را در چندین جا می‌تواند به کار ببرد.

س) ما در قسمت اول ایجاد اولیه را ایجاد منزلت گرفتیم،

ج) هیچ کدام این طور نیست که،

س) غرض ما هم این نبوده است غرض ما از این تعاریف سیاست، فرهنگ، اقتصاد، ارزیابی بوده است، که سیاست را به معنای منزلت گرفتیم، فرهنگ را به معنای جهت و اقتصاد را به معنای نیابت گرفتیم. که فعلاً ضرب می‌کنیم مثلاً یک وقت است که «سیاست فرهنگ» مطرح می‌شود یک وقت «فرهنگ سیاست» مطرح می‌شود، دقیقاً در هم ضرب می‌شود. ولی می‌خواستیم در فرهنگ آن را به کار ببریم.

ج) بسم الله الرحمن الرحيم. اگر آقای میرباقری آمدند خبر کنید.

مدل قابلیت تبدیل شدن همه‌ی امور تعلق است و نباید ما به چیزی برسیم که نتواند ارزیابی شود. و ما به چیزی برسیم که از خصوصیات تعلق است. توجه کنید جهت هم می‌تواند باشد. ظرفیت ربط نداشته باشد. این که ما همان چیزی را که سیاست می‌گوییم اگر بنا شد بتواند ضرب شود. نباید به چیزی برسیم که نتواند

فرهنگ شود. لفظ اقتصاد نتواند شود و بالعکس نباید اقتصاد سیاسی، اقتصاد فرهنگی یا خود اقتصاد شود؛ بنابراین باید در یک کلام فرهنگ سازی به [۴] تنها می‌تواند توصیف کند. کیفی از وصف می‌تواند سیاست باشد. کیفی از بحث نامش فرهنگ باشد. کیفی از بحث نامش اقتصاد باشد. در یک جا باید بتواند اثر یا نسبت نمودار را معنا کند. یعنی بگویید موصوف این بحث اثر، حال اثر شیء باشد یا اثر عادت باشد، اثر فاعلیت محور یا اثر فاعلیت تصرفی باشد یا اثر فاعلیت غیر تصرفی باشد، هر کدام به نسبت یعنی موصوف را محض نسبت قرار دهد. یعنی محض نسبت بتواند موصوف واقع شود. چگونگی نسبت، چگونگی اصل آن این اثر، اثری سیاسی، این اثر، اثری فرهنگی است، این اثر، اثری اقتصادی است. و در یک منزلت - در طول - همه این‌ها را تبدیل به موصوف کنیم، ولكن نه موصوفی که مصداق باشد یا اثر آن کیفیت خاصی که می‌تواند صاحب اثر باشد، این راهم باید بتوانیم. همه‌ی اینها باید قابل تبدیل باشد. اگر قابل تبدیل به هم نباشد، شما یقین داشته باشید [۴] این که مدلتان بر دو پایه مبنا باشد مدل بر دوپایه ممتنع باشد باید هم از مکان در زمان و هم از زمان در مکان وارد شود، هم هردو را بر مبنای تعلق قرار دهد بعد بتوانیم این کار را تمام کنیم. حال برای چه چیزی این کار را می‌کنیم. حال مثلاً آن اوصافی که برادر عزیز می‌گوید وقتی که به دنبال هم بخواهیم بنویسیم، مثلاً به بیست و هفت تا نرسیده است،

(س) به بیست و هفت تا نرسیده است،

(ج) اگر ما برای اینجا یک چیزی را داریم مثلاً این جا سیاست، و اینجا هم مثلاً سیاست است، باید بتوانیم یک، دو، سه و چهار رتبه پشت سر هم که می‌ایستیم آن قابل معنی کردن برای ما باشد. حال می‌دانید اینجا سیاست شد، ولی این جا فرضاً فرهنگ شد. اینجا مثلاً یکی دیگر از آنها خود سیاست شد، اینجا دوباره سیاست شد و این بتواند دو معنا داشته باشد. هر گاه اینها را معنی کردید، که قابلیت ادغام در یکدیگر را نداشته باشد، مسلماً به بن بست می‌رسیم. اگر چنین چیزی شد، راحت‌تر می‌شود آن‌ها را پر کرد. حال مثلاً جهت را می‌گفتیم، نه صحیح است بگوییم این بلند گو جهت دارد. این میکروفون جهت دارد. می‌گوییم این جهتش چیست؟ می‌گوییم آن جهتی که اقتصاد کشور دارد در این پیدا است، می‌گویید آن اقتصاد کدام

جهت را دارد؟ می‌گویید آن جهتی را که یک نظام ولایت و فرهنگ شما دارد، آن جهت که می‌گوییم آن فرهنگ چه جهتی دارد، می‌گوییم آن فرهنگ جهتی که سیاست شما دارد، ببینید همه آنها را جهت می‌گوییم، این میکروفون جهت اقتصاد دارد. آن اقتصاد جهت فرهنگ دارد. آن فرهنگ جهت سیاست دارد. باز از آنجا بالاتر می‌رویم، می‌گوییم: مثلاً این سیاست دو جهت پیدا می‌کند، شما می‌گویید: این سیاست فرضاً جهت وضعیتی که تعلقات عمومی دارد و در آن سیاست جهتی که محور دارد. می‌گوید: آن محور چطوری است؟ باز در آن افعال خارجی صحبت می‌کند. می‌گوید: جهت ابعاد خارجی و تصرفات می‌شود. یا آن تصرفات که رهبری دارد جهت چه دارد؟ می‌گوییم مثلاً جهت تمثیل می‌شدند. جهت تمثیلی آن کجاست؟ می‌گوید: جهت وضعیت روان آن را دارم. می‌گوید: آن جهت روانی‌اش را چطور است؟ می‌گوید: آن جهت مثلاً فاعلیت خودی را در ظرفیت دارد. می‌گوییم: بحث فاعلیت را جهت دار می‌گویید؟ می‌گوییم: بله. فاعلیت جهت دار است. می‌گوییم چرا می‌گویید آنجا جهت دارد، شما زمان و مکان را هر دو را در اشتداد می‌توانید بیاورید، نمی‌شود بگوییم شدت این مرحله و شدت مرحله بعد، از نظر جهت ارتقاء پیدا نکند. جهت نیز دارای ظرفیتی است که آن ظرفیت نیز عوض می‌شود. عین این که بگوییم تعلق دارای ظرفیتی است. تعلق دارای یک جهت است.

تعلق یعنی چه؟ شما چطور می‌گویید این دارای یک جهت است که نشأت گرفته از ولایت است، در عین حالی که منزلت خاصی در نظام ولایت دارد، جهتش را از نظام ولایت می‌گیرد. چطور می‌توانید بگویید که میکروفونی که بهتر از این ساخته شده است، یقیناً کارایی ممکن است، بیشتر باشد. شما می‌گویید: در جهت صحیح یا باطل که هر کدام از اینها دارند، این جهت اصلاح نشده است و ظرفیت بیشتری ندارد. چرا؟ جهت آن را ارتقاء دهد. اگر ارتقاء جهت در آن می‌بینید، در نفس موجود شدن آدم هم ببینید. در نفس قائلیت تصرفی که این را ایجاد کرده است، حتماً ببینید، در کل عالم هم می‌توانید ببینید، یعنی اشتداد را در کل عالم هم می‌توانید ببینید، که دارای قرب بیشتر است. آن که جهتش در سمت بالاتری است؛ بنابراین این معنای جهت است که گفته شد.

س) لطفاً توضیح بیشتری بدهید.

ج) یک وقتی شما می‌گویید که شدت تاثیر در همه آن ظرفیت‌ها دارد، ظرفیتی که این بلندگو می‌تواند برای شما کار کند، یا مثلاً برد این بلندگو رادیو. این که یک میکروفون آن را هم می‌گوید که این بیشتر صدا را می‌برد یا بلندگوی که از سابق است. درست است که یک ابزار دیگری هم به خاطر آن گیرنده پایین به یک مملکت دیگر می‌رود و یک دستگاه دیگری مثلاً می‌گذارید می‌گویید در تمام جهان است یک دستگاه دیگری می‌گذارید جلوی من می‌گویید مثلاً تلویزیون شما می‌توانید علاوه بر صحبتی که می‌کنید صدایتان با حرکاتتان کلماتتان را ارائه دهید. مثل حضور خود شما باشند بر آن تاثیر می‌گذارد می‌گویم در چه سطحی؟ می‌گوید در سطح فلان.

س) ظرفیت حدّ برد است. حدّ،

ج) حد بردی را که شما می‌گویید این حد و این ظرفیت خودش دارای جهت است. فقط جای سطوح مختلف از ظرفیت‌ها از شدت است.

س) جهت [چطور است]؟

ج) جهت و ظرفیت و تصرف در اینها این طور نیست که با یکدیگر باشد و شما می‌توانید بگویید که این فاعلیت با ظرفیت خلق شده است، حتماً جهت فاعل دارد. چطور در فاعلیت تبعی این، همین است؟ می‌گویید در هم دارای جهت و هم دارای بُعد است. مثل این که طول و عرض را بر دارد و وزن را بخواهد از یک چیزی بگیرد نمی‌شود.

س) آنها می‌توانند جهت و ارتباط این را با مرتبه بالاتر ظرفیت اطلاعات خودش را در تصرف بر ماده بگیرند،

ج) چرا در تصرف ماده جدا نکنید. بگویید در تعلق به بالا می‌تواند شدیدتر باشد، ضعیف‌تر باشد، می‌شود دورتر باشد، ظرفیت داشته باشد. می‌شود دورتر باشد، به نفس جهت هم باید ظرفیت را ببرید. این تفکیکی

که از قاطی شدن آن می‌کنید، این کار را می‌کند بدتر نترسید از این که این سفید است، بعد بگویید حرارت دارد، بعد سفیدی را به معنی حرارت ، بپذیرید که می‌توانید در سبک های مختلف رابطه را برقرار کنید.

(س) به هر حال، فارغ از این ظرفیت مثل همان اسب بخاری که مثال زدید.

(ج) اگر فارغ، فارغی باشد که قدرت تجرید مطلق داشته باشد، شما در همان قدم اول به بن بست می‌خورید. نمی‌خواهد جلو بروید. اگر فارغی که می‌آورد فارغی باشد که این را، یک عبارت آن وقت همین را می‌دانید که [؟]

(س) کلاً این باشد که اگر تعریفی از،

(ج) تعریفی که کدام در آن صادق نباشد در اقدام، در تقدم و تأخر آن نتوانید بگویید این یک وصفی است که به موصوف قرار دارد. مثلاً عرض می‌کنم،

(س) همان چیزی که می‌گفتیم جهت حال ظرفیت بگوییم.

(ج) احسنت! اگر گفتید که اسم ظرفیت را مثلاً عدد دو، بعد گفتید این ظرفیت، عدد یک و عدد سه اسمش را مثلاً جهل می‌گذاریم، آن وقت گفتید که می‌شود دو را در سه ضرب کرد، ولی نمی‌شود سه را در دو ضرب کرد، می‌شود این را به سه تحلیل کرد، ولی نمی‌شود سه را تحلیل به دو کرد. اگر گفتید نمی‌شود تحلیل کرد، معنایش این است که پایه و بن است و مدل حتماً پیدا نمی‌شود.

(س) این تحلیل با این چیزها که آقای حسینی دنبال آن هستند، مفهوم ندارد، یعنی شما ظرفیتی که جهت یک تصور از آن دارید، بعد ظرفیت را که به جهت تحلیل می‌کنید، غیر از تحلیلی است که جهت را تحلیل به ظرفیت می‌کنید.

(ج) معنای اینها مختلف می‌شود.

(س) آن وقت چطور اختلاف معنا پیدا می‌شود؟

(ج) شما هرگاه ظرفیت را یک معنای بالاجمال کنید، که نتوانید آن را وصف کنید قابلیت تقوم آن را حفظ کنید، بسیار فرق دارد تا آنجایی که می‌خواهید جدایش کنید، بگویید علی‌حده برای خودش قدرت دارد،

می خواهد جدا شود. یعنی اگر ما به الاختلاف شد، ما به الاختلاف حقیقی، نه ما به الاختلاف تقومی، ترکیب می شود. هیچ فرقی ندارد که منطق صوری این کار را انجام دهد یا خودمان همان عمل منطق صوری را در ساختن کنیم. انتزاع نباید داشته باشد. عنوان و معنون باید داشته باشد، ولی معنون بالاجمال نباید داشته باشد.

معنون بالاجمال شما مختلف است با معنون بالاجمال دوم و سوم شما، ولیکن در تمام این مراتب جهت صدق می کند، مثل همین که گفتم این بلندگو جهتی دارد برای استکبار، جهت تحریک شهوات، استکبار، غرور یا انانیت دارد. این حرف از کجاست؟ از ضعف جهت استکبار است. [؟]

به دنبال تکنیک که می آید می گوئیم آن تکنیک هم این جهت را دارد. بعد به دنبال نظام سیاسی مدیریت که این را خواسته تا درست شود، می روید می بینید آن هم جهت دارد. بعد به دنبال تصرفات ولی آن نظام می روید، می بینید آن هم جهت دارد. تا می رسد به شخص آن فاعلیتی که نوع اول تعلق گرفته است. می گوئیم آن هم دارای جهت است. آن وقت به ایجاد آن هم می رسیم مثل ایجاد همین میکروفن می گوید نمی شود آن را ایجاد کرده باشند. بدون این که جهت داشته باشند. بعد می گوئید فاعلیت اولی هم که خلق شده است در مستکبرین نمی شود خلقت این در عالم بدون کیفیت و بدون جهت باشد. در یک سطح خاصی که اسم آن را منزلت می گذاریم این خلق شده است. [اولی آیا این منزلت بدون جهت است؟ منزلت بدون شدت است] حتما ولی بالاتری که به خاطر آن، شما چطور می گوئید این به خاطر من خلق شد، آن هم به خاطر یک کسی خلق شده است، دیگر نهایت فاعلیت تصرفی دارد و می تواند خودش را بالا و پایین کند، نه این که نفس منزلت آن جهت نداشته باشد. نفس علیت جهت دارد و فاعلیت هم دارد نمی شود که نداشته باشد. به نسبتی که فاعلیت دارد قابلیت معاوضه دارد. ماوراء آن قسمت البته قابل معاوضه نبود. هرگز به عمر نمی گویند که شما چرا مثل علی ابن ابیطالب نشدید. این برای خودش ممتنع است. می گویند شما در ظرف خودت می توانستی خوب باشید هر چند نمی توانستی مثل سلمان باشید می توانستید فرضاً یکی از افرادی شوید که مخالفت نکرد. و اگر تو مخالفت نکرده و فقط سکوت کرده بودید، در عالم فتنه نمی شد. و ما سکوت

شما را جای کمک برای علی بن ابیطالب می‌خریدیم، عمر سکوت کرد، هیچ کاری نکرد، طرفداری هم نباید بکند. ولی از سلمان نمی‌خواهد که طرفداری نکند. می‌گویند از تو بیش از این انتظار می‌رفت از تو باید این بیرون باشد جلوی علی بن ابیطالب، در حال حرکت باش و چشم تو هم به چشم حضرت باشد. از آن طرف هم می‌خواهند که کمال ایمان و بلوغ ایمان‌اش، شناخت سکوت او باشد و که ولکن از وجود مبارک علی بن ابیطالب(ع) که می‌گوید آن چه سلمان عمل می‌کند، باید فی ذات الله حاضر باشد. دارای قدرت باشد، و شدیدترین ضربه ممکن را، بر عمیق‌ترین وجه روحش بزند و فی سبیل الله شهید شود. علی بن ابیطالب (ع) ایشان در جنگ‌ها وارد می‌شد، وارد شدنی که اصلاً هیچ ترس برای علی ابن ابیطالب پیدا نمی‌شد. بنابراین علی ابن ابیطالب در آن رنج نمی‌دید. ولی در قضیه صدیقه طاهره (س) اعلام رنج می‌کند، وقتی که جبرئیل پیغام را به نبی اکرم می‌دهد، و ایشان به علی بن ابیطالب، حضرت غش می‌کند. دوباره تقاضا می‌کند که این امر بر من سخت است. تا آخر کار هم هر وقت رسول خدا می‌خواهد علی [؟] اعلام [؟] نمی‌کند. می‌خواهم بگویم که، احساس سختی حضرت من باب تمرد نبود، تولی به ولایت الله علی بن ابیطالب خیلی بالا بود، من باب کس دیگری را بر خدای متعال ترجیح دهد، در علی ابن ابیطالب نبود، من باب عدم توانایی او برابری نسبی بودن است؛ لذا خود ایشان هم وقتی که در نماز خواند، اول رسول الله از خدا تقاضا می‌کند که به علی (ع) صبر بدهد. معنی‌اش این است که تا ظرفیت حضرت در عبادت خداوند متعال بالا ببرد، این بالاترینش است. دیگران را باد می‌برد. علی تکان هم نمی‌خورد. سختی برای او نبود. شب قبل برای آوردن آب حرکت کرد با این که بچه بود لذت می‌برد. صحرا پر از دشمن بود و آب هم نبود. سه بار باد چنان شدید شد که حضرت به زانو در آمد. بعد نبی اکرم (ص) فرمودند هر جا که ملائکه باشد اصحاب و مقربین [؟] حال بگذریم.

سخن من این است که شما نباید بالاجمال را به عقب بیان‌دازید. تا حدی که از مدل می‌خواهد، تمام کنید. بدانید که این حد، حد به اصطلاح، تمام که بگویید بخش ندارد، نیست. مقصد شما از تاثیر این مقدار است. آن جایی که می‌نشینید مقصد خیلی از شما است. حال یک قدم به جلوتر می‌روید مسئله دوم پیدا می‌کنید

که لازمه مدل است. این که مقصد دوم پیدا کنید. در مقصد دوم اینها دوباره زیر و رو و دگرگون می‌شود. موضوعاً موضوع جدید ساخته شود.

(س) [؟] یک تعریفی را بگویید که عوض شود،

(س ۲) از حداقل جهت را یک تعریف اجمالی ارائه دهید.

(ج) ظرفیت را معنی کنید، ظرف تقریب است. در پراختی شدت است. جهت را بگویید طرف و بعد از آن کیفیت است. که باید از تقویم جهت و ظرفیت کیفیت حاصل شود. به عبارت دیگر بروز در مرتبه‌ی استتفهامی است. آن وقت شما عین همین را وقتی هم که با فاعل تصرفی، با فاعل تبعی هم ترکیب می‌شود، باز بروز فاعل تصرفی را در نظام [می‌بینید] یعنی حضور دارد تا مرحله پایین‌تر، یک اوصاف دیگری هم می‌تواند باز آنها را هم، ملاحظه کنید. مثل فاعلیت، قابلیت، عاملیت یا کیفیت، کمیت، توسعه، یا موضوع، نسبت مقصود، یا وصف، نسبت، موصوف.

(س) بحث فاعل هم است؟

(ج) گاهی بحث فاعل است. ما الان به یاری خدا شروع می‌کنیم یک جدول را تدریجاً پر کردن.

(س) حال دقیقاً اصلاح کنیم، یعنی به اصطلاح [؟]

(ج) نه.

(س) رابط را دیدید.

(ج) ابتدا شما صحبت کنید بعد ایشان صحبت کنند. در کدام مصداق مثال عرض کنم، خب اینجا سیاست،

اینجا باز سیاست سیاست، اینجا هم باز شما یک وصفی دارید که ما به لحاظ آن وصف می‌توانیم،

(س) تشکیلات را،

(ج) تشکیلات را در خود نظام که نگاه می‌کنیم، تشکیلات درست است که فرهنگی است، ولی دارید جریان

تعلقات سیاسی را ذکر می‌کنید؟

(س) [آیا جریان تعلقات سیاسی] فرهنگ آن را ندارد؟

(ج) خیر. هیچ جریان تعلقات سیاسی، نسبت به موضوع تحقیقات فرهنگی [ندارد]. می‌خواهیم فاعلیتها، قابلیت‌ها و تعلق‌ها و چگونگی تعلق‌ها را بگوییم. اینجا وقتی سیاست و فرهنگ یعنی تعلق، سیاست تعلق [بررسی می‌کنیم] تعلق دارای یک گونه‌ای است یعنی بگوییم تعلق دارای یک فرهنگ است. آیا تعلق در یک تشکیلات نیز دارای جهت و کیفیتی می‌باشد یا نه نمی‌باشد؟ طبیعتاً می‌گوییم بله. حال سیاست فرهنگ، یعنی تعلق فرهنگ، فرهنگ با قید سیاست اگر بیاوریم چطور می‌شود؟ فرهنگ سیاست. [...]

و ضرورتاً فرهنگ ما هم. سیاست ما صفت است یعنی تعلق فرهنگی است، فرهنگ شما بدون تعلق و جهت نیست.

(س) یعنی فرهنگ ما بدون ظرفیت نیست.

(ج) ظرفیت در این ظرف مطرح می‌شود.

(س) در قدم اول باید فرهنگ ما دارای ظرفیتی باشد. درست است بعداً ظرفیت جهت هم می‌شود.

(ج) این طور نیست که شما وقتی می‌گویید فرهنگ سیاست اینجا در این زمینه می‌خواهیم، وقتی می‌گوییم فرهنگ سیاست، فرهنگ بر سیاست مقدم می‌شود. آن وقت می‌آید سیاست فرهنگ می‌شود،

(س) وقتی که سیاست را موصوف قرار دهیم،

(ج) فرهنگ ما، موصوف ما است.

(س) بله.

(ج) این موصوف است. فرهنگ ما به یک گونه کشش وصل می‌شود. چگونگی ما به یک گونه کشش وصل می‌شود. یا کششی است الهی یا کششی است مادی، که جهت فرهنگ می‌شود.

(س) اگر این معنایی که الان گفتید تعلق،

(ج) جهت تعلق یا جهت موصوف می‌شود، حال خود این جهت را حذف می‌کنید. می‌نویسیم تعلق، سیاست

تعلق، تعلق فرهنگ، یعنی تعلق جهت نیست. فرهنگ را در کنه‌اش جهت یا فرهنگ می‌گذارید. می‌گوییم

فاعلیت نسبت به کیفیت، الآن چه چیزی شد؟ تعلق جهت چه چیزی می‌شود؟ جهت جهت می‌شود.

س) بگوئید فرهنگ کجاست؟

ج) مگر شما نمی گوئید در یک منزلت تمسک قابلیت در منزلت اجتماعی، این فرهنگ است. فرهنگ در یک مرتبه قابلیت‌ها است. یک نحو تمایلاتی داریم که مثل نسبت به ولیب است، بعد ولی می‌تواند نسبت به این‌ها تصرف کند. اگر این‌ها قبول کردند به میزانی که قبول کنند.

س (۱) تمایلات را با قابلیت یکی است؟

س (۲) موجودات را با قابلیت می‌گوییم.

ج) آیا با قابلیت، قابلیت‌های اجتماعی نسبت به فرهنگ است؟ نسبت به چه چیزی است؟ نسبت به تمایلات یا فعالیت‌های اجتماعی، این فعالیت‌ها نسبت به مولا اظهار تمایل می‌کنند، حرف مولا را به هر نسبتی می‌پذیرند، نسبت تمایلات یا فعالیت‌ها به قبول مولا، تولی به ولایت مولا، قابلیت‌های اجتماعی می‌شود این قابلیت اجتماعی قابلیت‌های بالا است که در فرض، تمثل می‌شود. آن وقت این تمثل را شما می‌گویید دارای جهت است. از اینجا هم بالاخره می‌گویید که خود نفس سیاست ما یعنی تعلق ما هم که آن جا قابلیت، اینجا تمثل است، در تمثل هم عیناً عین فرهنگ را می‌گویید است. می‌گویید تمثل که خودش را عیناً عین فرهنگ است، می‌گویید تمثل را نمی‌شود گفت که عین قرائن تمثل در فرد معنا نکنیم. نسبت فعالیت است که چگونگی فعالیت به نسبت نظام کاری است. یک مرتبه بالاتر هم شما می‌توانید یا نمی‌توانید بگوئید؟ نسبت به فعالیت یک بار تعلق به محور پیدا کنیم، به میزانی که بُرد دارد، و جهتی که نسبت به محور گرفته است، می‌تواند بیاید با تصرفات یعنی فاعل‌ها روبرو شود در سه جا در نظام [؟] هر کیفیتی را نمی‌پذیریم، حتی تکلیف [؟] ولی شما از جمله در نظام سیاسی هرگز بت را راه نمی‌دهید، به عنوان معبود مسخره اش می‌کنید.

در مجله می‌خوانید هند بت این‌گونه دارند، می‌گویید عجب آدم‌های احمقی هستند، این برای چه چیست؟ برای این که تمثل شما بت را جایش را در مطالب اسلامی نمی‌آورد و رد می‌کند، تصور آن هم که می‌آید شما بدون تصور حمله را آغاز می‌کنید. نه این که تصور پیدا شود بعد حال می‌گوید چه چیزی است؟ بالاتر از

این مرتبه، جهتِ تعلق است. نه آن جا فاعلیت تعلق است. جهت اخلاق است، بالاتر از این سقف دیگر برای شما نیست. دیگر فرهنگِ ظرفیت است که مولا به شما داده است. که آن از موضوع بحث شما خارج است. همین طور که مثلاً می‌گوییم از این جا به پایین دیگر صحبت شما نیست. از این جا به بالا هم می‌گویید که جهت ظرفیت، موضوع سخن ما نیست، ولو وجود دارد. آیا این جهت روشن شد؟

(س) جهت اخلاق می‌شود.

(ج) جهت اخلاق با فاعلیت شما پیدا می‌شود کیف فاعلیت، تعلق به نفس ها، شدت به نفسه ها، سیاست به نفسه ها، تولی به ولی بالاتر. شما در جامعه تولی را گفتید به ولی اجتماعی چه چیزی است؟ آن وقت دارای یک کیفیتی است، که معنای قبول آن را معین می‌کند.

(س) فرهنگ سیاست خود اخلاق می‌شود، اخلاق سیاست سیاست می‌شود

(ج) تعلق اخلاق می‌شود، ولی جهت یک شدتی دارید در دوست داشتن‌ها، در اخلاق که این حسب ظرفیت های مختلف است. یک سیری دارد که در آن سمت شدت را، ولکن یک جهتی دارد می‌گویند این دارای شدید است، می‌گوییم نسبت به چه چیزی او فی ذات الله تبارک جهت پیدا می‌کند، [مبداء کیفیت به عبارتی جهت است. مبداء کیفیت در هر موضوع برابر با فرهنگ و کیفیت آن است]. حال اگر،

(س) کیفیت یعنی خود تمثل است؟

(ج) هرگاه که فرهنگ را مؤخر بدانیم، به وحدت و کثرت آن متکیف می‌شود. هرگاه فرهنگ را متاخر از تعلق ندانیم و وصف تعلق بدانیم، جهت می‌شود. فرهنگ گاهی متاخر دیده می‌شود. اگر متاخر دیده شد به نحو کثرت مشاهده می‌شود. اگر متاخر دیده نشد، به عنوان وصف نفس تعلق باشد این را در دو جا این را می‌توانید راندمان عمومی بگویید. می‌گویید منتجه به کدام طرف است؛ بنابراین معنی اجمال که می‌گفتم همین است.

(س) راندمان که می‌خواهیم بگیریم، تمایلات باید بیاید.

(ج) سوال مهم این است، گاهی خود تعلق موضوع برای یک بحث قرار می‌دهند.

س) خودشان باید بحث شود.

ج) احسنت! اگر خود تعلق، تحلیل شود، نه به لحاظ کثرت و شدت، بلکه نفس تعلق را می‌خواهد بیان کند. تعلق همین که نفس آن شد، جهت آن کیف می‌شود. اگر تعلق منهای کثرت دارید، یعنی دارید اجمال را به حدی جلو می‌برید، که دیگر کثرت و وحدت در آن [حضور ندارد].

س) دیگر کیف نیست. [؟]

ج) کیف را تعلق بدانیم، یا الهی است یا دنیایی، یا دنیایی است یا الهی، این مهم است.

س) طرف تعلق جهت آن می‌شود. ولی فرهنگ حرکت تعلق نیست.

ج) همین است. ببینید به طرف متعلقی است، موضوع متعلق که تعیین کننده جهت است می‌تواند متعبد باشد یا نباشد. گاهی به متعلق ملاحظه می‌شود. گاهی به جهت. می‌گوییم به جهت این است یا به جهت آن.

س) جهت نسبت به این است یا متعلق است؟

ج) حال من سؤال می‌کنم. در دنیا پرستی می‌شود آدم مراتب مختلف داشته باشد از جمله در شدت و ضعف، این تکثیر برای کفر در جهت نیست؟ در خدا پرستی هم می‌تواند شدت و ضعف ملاحظه شود. تسریع جهت می‌تواند بشود، ما هم شدت نفس را می‌توانیم بحث کنیم. هم [کیفیت] [؟] هم [موضوع]. شما هر چه را در کیفیت بیاورید، می‌توانید بگیرید. اگر کسی سوال کرد زیر پای فرهنگ چیست؟ حد اولیه فرهنگ چه چیزی است؟ بگویید کیفیت. می‌گویید حد اولیه کیفیت، می‌گویید نتیجه فاعلیت است. می‌گویید فاعلیت در اولین فعل چه کار انجام می‌دهد. اولین فعل فاعل، آیا فاعلیت در همه خصوصیات است؟

س) [؟] در طرف تعلق.

ج) معنی آن این است که اگر شما می‌گویید که انتخاب یک محور است برای کیفیت کار است یعنی اگر شما بخواهید کیفیت را تعریف کنید،

س) اگر کیفیت را انتخاب محور بگویید و محور و جهت قرار می‌دهید.

ج) بارک الله! پیدا شدن تمثلات، اصلاً خودتان می‌گویید که تمثلات دارای جهت است، فرهنگ دارای جهت

است، فرضاً فرهنگ الحادی و فرهنگ مادی داریم. باید حد اولیه آن به فاعلیت،

س) [؟] سیاستِ سیاست را تمایل به مولا می‌بینید.

ج) احسنت!

س) آن وقت آن را متکیف می‌دانیم.

ج) به اصطلاح از نامفهومی کیفیت متکیف است. به عبارت دیگر ما قبلاً تغییری در [؟] می‌گفتیم که این

طرف است. این که وجه الطلب یعنی فاعلیت در نفس وجه است اولین نکته‌ی فرهنگ ایجاد می‌شود. البته

یک رتبه هم داریم فرهنگ را نسبت به خود ذات، که می‌گویید الناس کَمَعَادِنِ ذَهَبٍ و الفضة آن را در

فاعلیت بالایی ببرید، کما این که در مناسبات میکروفون، آن چه جایگاهی در فرهنگ باطل و حق دارد و

تلفن چه جایگاهی دارد. در آن جهت مثلاً نسبت تأثیر تلفن ده برابر میکروفون است یا برعکس. این که بالا

پایین می‌کنیم این در نظام ولایت برای [؟] بالاتر است، ولی ما خود این هستیم که فقط فاعلیت تصرفی

(مورد توجه قرار می‌دهیم). اولین تصرف کی واقع می‌شود؟ در نفس کار اول واقع می‌شود.

س) سه مرتبه کیفیت می‌شود.

ج) احسنت! سه مرتبه کیفیت داشتیم که آن مرتبه اول که اسم آن را کیفیت می‌گذارید مثلاً جهت اخلاق و

یا جهت فاعلیت اولیه، این مقدم بر کل آنها است. حال خود همین عیناً ظرفیت دارد، برای هر کافری یا هر

سطحی از کفر یک گونه است.

س) آن وقت ظرفیت جهت دارد در تقسیمات ما چگونه قرار می‌گیرد وقتی که موضوع بحث قرار می‌گیرد؟

ج) ظرفیت گاهی ظرفیت کمال مولا است. آیا ظرفیتی است که من در آن ظرفیت شدیدترین رتبه ایمان یا

شدیدترین رتبه کفر انتخاب کردم؟ مثلاً تکنولوژی این کار، کار بت پرستی بت پرستان، تکنولوژی هند، در

جهت پرستش دنیا هم ضعیف است. نمی‌تواند میزان تصرفاتش را که به همه دنیا برساند. این تصرفات برای

زمانی بوده است که بت پرستی مد بوده است.

ج) از مد افتاده می‌دانید یعنی چه؟ یعنی بت پرستیهای جدید آن را منزوی کرده است. در قرآن آمده است. حال یک بت پرستی توسعه یافته‌ای آمده که این دنیا را می‌گیرد الآن ما از این که یک جوکی نشسته آن طرف دارد آب می‌خورد، نان نمی‌خورد. مثلاً در هر سالی، یک برگ درخت می‌خورد. حال هر کاری هم بتواند انجام دهد کسی دیدن آن هم نمی‌رود.

س) حاج آقا، همین که اول بحث فرمودید ما هم سیاست، فرهنگ و اقتصاد را [ظرفیت] هر کدام را می‌بینیم. ج) احسنت! در هر کدام بتوانیم ببینیم و جهت و ظرفیت و کیفیت را ببینیم. این را هم در همه موارد می‌توانیم بنویسیم. یعنی در سطحی برسیم که این را می‌توانیم ملاحظه کنیم، حال انشاء الله تعالی فردا در بقیه‌اش که می‌گوییم،

س) یعنی در سیاست آن که مثال می‌زنیم، سیاست سیاست که تمایل به مولا است، این هم مفهوم سیاسی دارد، هم مفهوم فرهنگی، هم مفهوم اقتصادی دارد. فرهنگ این شود که کیفیت ایجاد شده و تصرفی در خودش کرده است که [؟] اقتصاد،

ج) احسنت! یعنی متصرف فیه آن تمایلات است.

س) تمایل اولیه است.

ج) تمایل اولیه است که، حاصل نظام تمایلات و اخلاقی که فرق پیدا کند، حساسیت محسوب می‌شود. آن وقت شما در سیاستی که در دستگاه خود دارید، حساسیت‌های افراد را بالا می‌برید. کما این که باید کیفیت را بالا ببرید، کما این که باید تصرف هم بالا ببرید. یعنی باید افرادی که به اصطلاح با شما کار می‌کنند نظام تشکیلات شما طوری باشد که این ادراک و ملموس شود، که پذیرش حرف رقیب تشکیلاتی ما اگر معین می‌شود، به منزله همکاری تشکیلاتی تلقی می‌شود. و بد آن، نه این که خوب آن، مثلاً جناب عالی مسئول یک کاری هستید پنج نفر زیر دست شما هستند، اگر شما تخلف تشکیلاتی کنید، به شما ده تا ظلم می‌شود نه به دستگاه، اما آن کسی که زیر دست شما است، در برابر تخلف زیر بار نرود. آن فرد صد، جرم کرده است. چرا صد جرم کرده است؟ می‌گوییم چون آن معنی تشکیلات را زیر سؤال برده است، نه معنی تخلف آقایان

را. آن فرد خواسته است یک حقی کوچکی را نسبت به خودش رعایت کند ولی یک حق بزرگی را که جریان بوده است آن را ضایع کرده است. مثلاً وجود مبارک مولی الموحدين (ع) حقی را که نداشته است. ولی به خاطر نظام اسلام آنجا سکوت می‌کند. این معنای تشکیلات که درست جا بیفتد. به نظرم می‌آید که درست در نسبت بین کارها مشخص شود و این نسبتی که من در طرفداری از یک حق می‌کنم، که دستور طلاق را نمی‌پذیرم. و نسبتی که این طرفداری از حق من، یک حق بزرگتری را ضایع می‌کند. اگر روحانیت می‌دانست محال بود که تابع آقای خمینی نشود. به طرفداری از یک حق کوچک. یک نفر بزرگ که مشغول فساد قتل و غارت است هر چیزی که است [تفکر]، کمونیستی دارد یعنی اساس قتل و غارت لاقل بیش از یک و نیم میلیارد انسان می‌شود.

هر که نان خور عدالت است، باید اگر کسی هم گفت اینجا خلاف شده است، خلاف آن است که نسبت به این را بگویند. به نظرم می‌آید که اگر مردم این مطلب را خوب بفهمند، همان طور که دیدند و اگر خداوند انشاء الله تفضل کند در ولایت مسلمین کمتر از طرفداران دیگر نیستند. آنها یک مملکت ورشکسته‌ی تاراج شده‌ی تکه تکه شده‌ی آلمان را که متشکل شده بود، به حدی بالا بردن که لاقل نصف دنیا را گرفت. و به نظر می‌آید که حال این من باب انشاء الله تغال به خیر می‌گویم، نه بخواهم استناد کنم. وقتی من خواب دیدم روی لبه‌ی دریچه‌ای نشسته بودم. که آن طرف آن آقای طباطبائی نشسته بود. البته خود طرز نشستن خوب است که دری باز می‌شود، در هم باز بود. مرحوم علامه یک شعری نوشته بود که در آن به خط شکسته نستعلیق، خیلی قشنگ زیر آن لوزی، لوزی در آورده بود. لوزی های خیلی منظم با قلم و دوات قدیمی، با قلم نی نوشته بود. این را به آقای راستی داد. من هم یک چیزی با مداد کشیده بودم، دادم، ولی هیچ امیدی نداشتم بعد دیدم آقای راستی دارد آن را می‌خوانند. خیلی تعجب کردم که چطور ایشان می‌خواند بعد ایشان داشت برای علامه می‌گفت: فلسفه‌ی نسبت ظهور و بعد این برای اوائل سال بود می‌خواست زیبا بودن آن خط را بگوید. آقای راستی گفت آن شعر برای زمان غیبت است. [؟] این برای اوایل ظهور است. تغال بسیار خوب آن بالاتر است انشاء الله تعالی این متصل به ایام ظهور شود.

س) یعنی تا زمان ظهور در نمی‌آید؟

ج) [استاد با خنده] نه، که ظهور دومین تعبیرش این است که ظهور تولی به ولایت مولا، در حدی که پذیرای اوامر ایشان باشند. هر روز اشکال تراشی نکنند و چیزی را جلو قرار ندهند، خواستن این که تنها کسی که موضوع در جهت معصومین، انشاء الله تعالی بعداً عرض می‌کنم، احکام نیستند، خود ائمه هستند. یعنی اولیاء تکوینی هستند که حتماً موضوع در جهت هستند، برای ولی فقیه، اگر با تعصب شدید و غیر عنایت معصوم باشد، نمی‌تواند خیری هم پیاده کنند. مگر با قدرت و ایمان ونوری که آنها (معصومین ع) به او داده‌اند.

یعنی هم صور توسلی را با هر وسیله آن قدر یا هر وسیله‌ای تصرف و اعلام می‌کنیم که ما [؟] این طوری ملائکه هم به اصطلاح می‌رساند، شدت ظاهریه هم پیدا نمی‌شود.

شما پس از این که یک مقطعی بروید قدرت عمل پیدا نکرده‌اید. مگر به ارتکازات یعنی تولی به ولایت ممکن نیست اصالت موضوع،

«اللهم صل علی محمد و آل محمد»

بسمه تعالی
ساختار تشکیلات

جلسه ۷

۱۸۱۶

جناب حجت الاسلام دکتر: بریک اساس بایستی طبقه بندی مدل انجام پذیرد، مثل قرار گرفتن ولایت در «ما به الاشتراک» «ما به الافتراق» این یک اصل هست. اصل دوم این است که اوصاف اصل باشد. یعنی جریان اوصاف در مشخص شدن آثار و نهایتاً افعال و وظایف. بایستی جریان اوصاف در تشکیلات، اصل قرار گیرد و به تبع آن، جریان آثار، سپس جریان افعال، و بعد از آن جریان وظایف و اختیارات طرح شود.

(س) آثار و افعال یکی هستند؟ اثر اعم از انسان و غیر انسان می باشد، اثر وصف فعل است. وصف که می گوئیم وصف و وصف است؛ مثلاً می گوئیم شما موضوعتان را می نویسید. [؟]

در این قسمت دوم که بحث شد نتیجه اش آن شد که ما به جای این که موضوعات را در تقسیم بندی اصل قرار دهیم در تشکیلات، باید از اوصاف، آغاز و به ثمرات یا موضوعات ختم شود.

(س) یک نکته به نظرم آمد و آن اینکه در هر سطحی که می آمدیم و می گفتیم که «این موضوع نسبت به این»، «این موضوع نسبت به این» در هر نقطه، تلقی اش فرق می کند یعنی اینجا دیگر در درون نظام، موضوعات نیستند بلکه اصلی و فرعی کردن اوصاف هست.

(ج) در اینجا اوصاف است، آثار هست و آخرش، افعال. افعال، موضوع فعل می خواهد. و قبش هم موضوع می خواهد، بلکه موضوع اثر می خواهد و لکن آخر کار که جای تبلور است باید شی یا کلمه، تحویل داده شود یا جزوه تحویل داده شود

(س) فرق وصف و اثر چیست؟

ج) وصف و اثر فرقی این است که در اثر، مثلاً می‌گوئید اثر مال شی است اعم از انسان و غیر انسان، آن وقت باز برای فعل انسان، یک اثری برای نفس فعل قائل هستید و یک وصفی برای آن فعل، قائل هستید. یعنی فعل، اثری است از آدم. آدم کار می‌کند، می‌نویسد، ولی خوب می‌نویسد

س) پس خود فعل، اثر گرفته است؟

ج) بله فعل، اثر گرفته است، «فعل، اثر» وصف می‌شود بعد از آن «وصف، اثر» و بعد اثر را بین انسان و شیء مشترک می‌گیریم. بعد به انسان که رسیدیم، می‌گوئیم که فعلش خوب بود، اگر یک مقاله نوشتیم که روی مردم اثر خوبی گذاشت می‌گوئیم اثرش خوب بود.

س) [؟] اصل موضوع را بنویسید

ج) آن هم به اصطلاح گفته‌ایم که بالائی‌ها یعنی اولی‌ها، صرفاً تمایلات، دومی‌اندیشه و سومی‌اعمال هستند، نهایت که اعمال، هم ظرفیت موضوعش و هم ظرفیت جهتش هست، و هم کیفیت عملش هست.

س) یک بحث دیگر هم این بود که تقسیمات، انتزاعی نباید باشد.

س) بله، بایستی تقسیمات هرگز انتزاعی نبوده و از اجمال به تبیین نسبی، متناسب با توسعه‌ی بحث در

مراحل مختلف رشد و توسعه‌ی تشکیلات، انجام پذیرد. حالا این مطالب جزا صولی بود که [؟]

اگر علاقه‌ها بخواهد باشد، «سیاست سیاست» که سیاست، هم صفت هست و هم موصوف است

س) دومی موصوف است؟

ج) دومی موصوف، و اولی صفت است، «سیاست سیاست» و «فرهنگ سیاست» و «اقتصاد سیاست».

سیاست، در عین حال که علاقه است، یک وصف انسانی خودش است در این جا سه صحبت است، این یک

صحبت؛ حالا یک صحبت دیگر این است که آیا واقعاً در تشکیلات موصوف سیاست را فقط آدم بگیریم؟ اگر

موصوف را آدم نگیریم چطور می‌شود؟ اگر موصوف را شی بگیریم و بگوئیم شی دارای آثار سیاسی است.

س) به موضوع انسانی لطمه می‌خورد؛ موضوعی انسانی است سیاست. [؟] این برای فاعلیت تصرفی است. اداره

از خصوصیات خاص انسان است [چیز دیگر]. آن معنای عام فاعلیت است

ج) مگر اینکه بر اساس دستگاه اصالت ماده خواهیم حساب کنیم که بنابراین و می‌گوئیم هرگاه سیاست را به عنوان وصف برای یک اقتصاد فرض کنیم و اقتصاد را اصل بگیریم آنجایی است که اثرماده بر تصرفات انسانی حاکم باشد ولو اصلاً دستگاه [؟]

بنابراین اگر سه موضوع، جداگانه گرفته شود، جای سه وصف، یکی «فرهنگی، یکی سیاست و دیگری اقتصاد» یعنی در کنار انسان، شی بیاید با قدرت فاعلیت تصرفی. این معنایش این است که ترکیب دو مدل می‌شود یک مدل مادی گرایی [؟]

پس بنابراین سیاست می‌شود وصف فاعلیت انسان [؟] لذا صرف نظام سیاسی است نظام فاعلیت تصرفی شما است و آنچه که محصول است، فاعلیت تبعی بالنهایه می‌شود.

س) تاثیرات سیاسی در اشیاء [چگونه است]؟

ج) تاثیرات سیاسی تصرف شما در ظرفیت است، همانطوری که ولی شما می‌تواند در شما تصرف کند شما می‌توانید در شی تصرف کنید، البته به نسبت.

موضوع نسبت چه چیز باشد [؟] بنابراین علاقه‌ها ی انسانی، موصوف شد، اکنون فرهنگ به عنوان صفت، اگر برای علاقه‌ها ی سیاسی باشد چه می‌شود؟ و اول سیاست برای سیاست، صفت باشد چه می‌شود؟ می‌شود علاقه فاعلیت‌ها در تولی و ولایت، نسبت به نفس علاقه‌ی تشکیلاتی یا اینکه این عام است.

تهذیب تشکیلاتی مال بخش سیاست سیاست است یا عام است؟

س) تهذیب عام نیست نفس تمایلات، تهذیب تمایلات خاص می‌شود

ج) تهذیب سوال مهمی است می‌خواهیم بدانیم فرهنگ و سیاست و اقتصاد وقتی که وصف شدند برای سیاست و برای انسان، آیا سه تای آنها روی هم تمایلات را تهذیب می‌کنند؟ یا اینکه فقط با سیاست سیاست تهذیب می‌کنند؟ پس بنابراین عام است. حالا که عام شد تهذیب سیاسی، یعنی تهذیب علاقه در نفس علاقه‌ها، نه در کیف علاقه‌ها.

س) یعنی تهذیب سه مرتبه می‌آید؟

ج) بله. تهذیب تشکیلاتی علاقه‌ها و نفس علاقه‌ها می‌شود سیاستِ سیاست، تهذیب کیفِ علاقه‌ها که تهذیب تشکیلاتی است، می‌شود کیفیت علاقه‌ها. حالا کیفیت علاقه‌ها را شما «فرهنگِ سیاست» می‌گوئید اما این می‌شود اخلاق؟ اولش جهت می‌گیرید؟

س) فرهنگ سیاست

ج) تهذیب تشکیلاتی کیفیتِ علاقه‌ها جهتِ علاقه‌ها است یا اخلاق علاقه‌ها؟

س) جهت اخلاق باید باشد

س) سیاست باید باشد.

ج) ظرفیت و شدتشان چه می‌شود؟ تهذیب در جهت است یا در شدت؟

س) در اصلاح جهت است.

ج) سوال این است که وقتی می‌گوئید جهت را اصلاح بکنیم مگر [؟] حد اولیه فرهنگ نبود؟ حال اگر [؟] حد اولیه‌ی فرهنگ است پس چرا در سیاستِ سیاست [؟] هرگاه که می‌گوئید جهت، حدّ اولیه فرهنگ است. این سه حد را خوب است بنویسیم. اصل پنجم، حد اولیه‌ی تعریفِ سیاست. برابر است با شدت [؟] تولی به ولایت مولا.

تولی به ولایت مولا، شدت تولی به ولایت یا فاعلیت مولا در فاعلیت.

حالا سوال این است که این شدتی را که شما می‌خواهید آیا خود شدت، حد اولیه می‌شود (محبت و شدت) [؟] شدت علاقه، تعلقِ فاعلیت، این حد اولیه. حالا حد اولیه‌ی فرهنگ چه چیز است؟

س) منظورتان از حد اولیه چیست؟

ج) اصلاً به آن تعریف می‌شود، تعریف بالاجمال [؟]، یعنی شما هر تعریفی که بکنید مبنای اصلی شما در حدود، فاعلیت است پیدایش کیفیت‌های آهنگ‌ها. باید فاعلیت را بتوانید معنی بکنید براساس خودفاعلیت [؟] بعد باید فرهنگ را بتوانید معنی بکنید. فرهنگ حد اولیه‌اش [بدین صورت است که] یعنی شما مثلاً می‌گوئید که پیچیدگی آثار یا تاثیرات مثلاً این ضبط صوت یا این ساعت را به هر حال به یک فرهنگی یا به یک

فکری برمی گرداند بعد می گوئید حد اولیه اش چیست؟ می گوئیم کیفیت، می پرسیم حد اولیه کیفیت چیست؟ مثلاً می گوئید نظام اخلاقی یا حساسیت ها، می پرسیم حد اولیه آن چیست؟ می رسید تا جهت، جهت، حد اولیه ای است که با فاعلیتِ فاعل ایجاد می شود.

تعریف حد اولیه ی فرهنگ: جهت می باشد که براساس آن نظام تمایلات و نظام حساسیت ها و نظام تمثّل ها و کیفیت تصرفاتِ عینی به وجود می آید.

اصل هفتم: حد اولیه اقتصاد چیست؟ اقتصاد را در هر سطحی که فرض کنیم عاملیتِ فاعل است در مادون، حالا اگر جهت باشد، مادونش می شود اخلاق، اگر اخلاق باشد، مادونش می شود حساسیت، اگر وضعیت روانی باشد، مادونش می شود فرهنگ، و اگر خود فرهنگ باشد مادونش اشیاء خارجی می شود. کلاً تصرف نسبت به مادون که به منزله ی تصرف در مکان و حرکت مکانی است، تعریف به اقتصاد می شود، حد اولیه تعریف اقتصاد به تصرف حرکت مکانی [؟] عاملیت از طرف مولا در مادون.

به عبارت دیگر حد اولیه ی تعریف اقتصاد به تصرف و حرکت مکانی، یعنی عاملیتِ فاعل از طرف مولا در مادون است. یعنی فاعلیت تصرفی برای انسان. متصرف: متصرف گاهی در اولین مرتبه است، متصرف آن در نفس جهت است و هیچ عیبی ندارد. چرا اقتصاد به آنجا نمی گوئید؟ چون بنا شده بعد از اینکه فاعلیتی که در جهت هنوز تحقق حال نشود و پس از امداد مولا جهت تحقق پیدا کند.

جهت یک وقتی قبل از تصرف مولا است یعنی بنابر وصف حرکتِ فاعل است که فاعل هیچ وقت ساکن نیست گاهی هم به اضافه ی حرکتِ مولا در حال می آید در حال که آمد از حالتِ جهتی تحقق پیدا می کند، تحقق در چه چیز؟ در خود وجود روحی، خیلی وقت ها آدم جهت گیری می کند ولیکن به هر دلیلی در خودش محقق نمی شود. تحقق جهت غیر از جهت گیری ابتدائی است، آرزو نمودن برای تهذیب غیر از مهدّب شدن و وقوع تهذیب است.

(س) پس آن تقاضا و آرزوی اولیه، جهت می شود؟

ج) بله، بعد هرگاه این جهت مؤید هم شد به نسبتی که مؤید شد، و گاهی هم کمتر، شما یک قدم کمی را بر می‌دارید برای یک خیری. خداوند متعال مفصل می‌ریزد گفت که [؟] آن چیزی که [؟] خیلی بیشتر است گاهی هم با تاخیر است که ولی تاخیر هم برای شما نفع دارد شما متوجه نیستید. حالا اولی که سیاست بود، شدت شد، و فرهنگ شد جهت

س) فرهنگ به معنی آن چه که [؟] جهت است

ج) در فرهنگ، میل اولیه را، حد اولیه‌ی فرهنگ می‌گوئیم، لذا به گردن خود شما است اگر بد در آمد. خلاصه اینکه قابلیت سوال پیدا می‌کند و قابلیت سوالش روی دوش شما است وقتی که تمنای بد یا خوب می‌کنی. فرمودند: «نیت المومن خیرٌ من عملِهِ و نیت الکافر شرٌّ من عملِهِ» شما نیت خوب می‌کنید اگر چه بنا نیست به شما بدهند حال به هر دلیلی ممکن است اگر به شما بدهند، وفا به آن نمی‌کنید با اگر به شما بدهند گاهی ضرر می‌رسانی و یا گاهی شرایط جامعه ایجاب نمی‌کند به دلایل مختلفی که در نظام [؟]. یا ده برابر آن چیزی را که خواسته‌ای به شما می‌دهند شما یک قدم خواستید، ولی خداوند متعال خیلی بیشتر از یک قدم را به شما عطا می‌کند و آن جهتی که مورد مؤاخذه است که فرهنگِ فاعلیت شما هست، آن جهتِ فرهنگِ فاعلیتِ شما، الهی باشد یا مادی باشد خلاصه خدا بعد بخواهد ببخشد و نادیده بگیرد آن یک حرف دیگر است، ولی استحقاقِ تکلیف روی «وجه الطلب» شما می‌باشد، وجه شما مادی است یا الهی، روی استحقاق اولیه پایه گذاری می‌شود. حالا بعد از آن امداد شدی و جهت، محقق شد، تحققش این است که نفوذ پیدا کرد در نظامِ فاعلیتِ اوصاف شما. یعنی فاعلیت شما را یک درجه تغییر داد، اول کار شما، هم نیست که شما را به صرف آرزو زیر و زبر بکند. یک درجه تغییر داد و تمایلات شما حول همان جهت، رفت البته به نسبت. سپس حساسیت‌ها ی شما شکل می‌گیرد. حالا این جناب جهت که در یک مرتبه، مفعولِ فعلِ شما به تصرف مولی واقع شد و به عبارتی فعل جهت گیری شما، پس جهت به دو معنی شد، یک معنا قبل از تحقق، که صرف حرکتِ فاعل است که فرهنگ می‌شود، و یک معنا بعد از تحقق در حال، که شد جهتِ محقق در حال شما. جهتی که آرزو است غیر از جهتِ محقق است

س) فرهنگی که بی سیاست است یعنی خود سیاست سیاست، را هم که بنا شدنفسی که می‌کنیم سیاست [؟]

ج) درست است

س) این فرهنگی که شما می‌گوئید فرهنگِ بی سیاست است یعنی فرهنگی که بعد از سیاست یعنی [؟] به تبع تمایلات، [؟] یعنی کیفیت [؟]

ج) یعنی ممکن است این طور بگوئیم که، کیفیتی که حولِ جهتی تحقق پیدا می‌کند جهتش هم فرهنگِ آن است که محقق شده به وسیله فاعلیت شما در نظام فاعلیت. و نظام آن، اقتصادش می‌باشد. این در خود تمایلات است، حالا اقتصاد آن کدام شد؟

س) اقتصاد، تمایلات عاملیتش در خودش است که انتخاب وجه می‌کند و طرفش را انتخاب می‌کند

ج) نه، [؟] بینید یک سیاستِ سیاست ما داریم که خود سیاست را گرفتیم تعلق، آن تعلق یک جهتی دارد به نفسها، قبل از فاعلیتِ شما که جهت فعل مولا بوده که در کدام منزلت قرار دارد و ما هیچ کاری با آن نداریم. و یک جهتی شما در فاعلیت خود می‌گیرید و می‌گویید این فرهنگِ سیاست است

س) نفس تمایزش سیاستِ سیاست است بدون تمایل به مولا معنی می‌شود

ج) به سه تا قسمت تعریف می‌شود

س) بعد خود این یک کیفیتی دارد که فرهنگش می‌شود و علامتِ یک عاملیتی است که [؟]

ج) عاملیت از کجا؟

س) عاملیتش در این است که من در انتخاب وجهم یک عاملیتی در خودم نمودم که می‌شود اقتصاد در این معنی، ولیکن این مجموعه‌اش هنوز در خود تمایلات است.

ج) جهتش می‌شود عاملیتش؟ یا اینکه به (اصطلاحاً درمطلب گم نشویم).

یک وجهی شما داشتید که قبل از «وجه الطلب» یک منزلتی داشتید که به آن صحیح است بگوئیم ظرفیت، این جهتِ ظرفیت که برای مولا بود و مال شما نبود [؟] این از طرف مولا. بعدش یک ظرفیتی هم هست که

خود شدتِ علاقه‌اش هست و دارای یک جهتی هم هست و یک تحقیقی هم دارد، یعنی «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» آن نسبت به عمل مولا معلوم است در اینجا سیاست که شدت باشد، فرهنگ که جهت باشد و اقتصاد که فعلیت آن می‌باشد یعنی فعلیت منزلت. جزء افعال مولا و تصرفات مولا است و ربطی هم ندارد به [؟] نیست).

حالا یک صحبت دیگر: اینجا که دسته‌ای است یک شدتی دارد، شدت تمایلات یا فاعلیت، که به آن سیاست می‌گوئیم، این شدت تمایل بدون جهت که نمی‌باشد؟

س) می‌گوییم بدون کیفیت [؟] قرار می‌دهیم جهت راجهت

س) این خودش جهت است

ج) این هرگز بدون کیفیت نیست، یعنی یک طرفی دارد. این طرف می‌تواند بالا باشد یا پائین باشد. نحوه چگونگی ظرفیت، ظرفیت می‌تواند داشته باشد به نفسها، یعنی جهت، می‌تواند دارای ظرفیت باشد. می‌گوئیم جهت ملکوتی انتخاب کرده‌ای ظرفیت حرکت شما این مقدار جهت الهی هم ظرفیتش این قدر است خود همین را ما می‌گوئیم جهت. کیفیت در حداقل فاعلیت برابر است با جهت، این جهت را می‌گوئید اقتصاد یا حد اولیه‌ی فرهنگ

س) فرهنگ.

ج) حال سوال این است که جهت راست است که حاکم بر تصرفات است و تصرف عاملیت هنوز از طرف مولا نشده ولی این جهت بعد از تصرف مولا چگونه است، سوال این است که جهت، قبل از این که مورد پذیرش مولا قرار گیرد این یک مطلب، جهت، بعد از فاعلیت مولا که معنای نیابتی می‌دهد معنای بعدی آن به اصطلاح، محور شدنش در بین اوصاف است. خودش که نمی‌تواند آن را محور بکند در بین اوصاف، اما به زور مولا می‌تواند آن را محور بکوند

س) به نظرمی‌آید ما تقسیمات را در چند مرحله داریم با هم [؟] می‌کنیم این نفس جهت که در ابتدا دارد ما باید در مرتبه اول بگوئیم یک تمایلی به مولا دارد، بعد تمایل آن از ناحیه مولا یک اعطائی می‌شود و یک تحقیقی پیدا کند

ج) پیش از تحقق پیدا می‌کند

س) این چیزی که ما بعنوان دومی نوشتیم خود این تمایلی که به مولا پیدا می‌کند. این علامتی است که در آن سیاست فرهنگستان را می‌توان تصور کرد قبل از تحقق

ج) درسیاستش را ملاحظه کرده‌اید به اصطلاح فرهنگ و اقتصادش را هم تحویل بدهید تا حد اولیه را معین کنیم، نرویم در دو رتبه، نرویم در تحقق، در همان رتبه قبلی باشیم. [؟] حد اولیه اقتصاد شرطش عاملیت است. اقتصاد را هرگز بدون عاملیت نمی‌توانیم پیدا کنیم، یعنی تصرف از طرف مولا در

امری دیگر. اگر در جهت اول هم بخواهید بگیرد باید عاملیت بگیرد و معنایی را بگیرد معنای عامل بودن دارد، اگر در خودتان هم می‌گیرید باید معنای عامل بودن را بگیرید، «من عامل» عاملیت؛ موضوع تصرف ما گاهی ممکن است از طرف مولا اخلاق باشد، گاهی حساسیت باشد، گاهی توسل باشد، گاهی عینیت باشد، به هر حال باید عامل باشد، عاملیت می‌شود اقتصاد. [؟]

بیاییم به سراغ جدول. سیاست که موصوفش سیاست بشود می‌شود «شدت شدت» یا «تهذیب شدت تشکیلاتی»، تهذیب علاقه‌ها، تهذیب شدت، ارتقاء شدت تشکیلاتی است. حالا فرهنگ سیاست یعنی تهذیب تشکیلاتی نسبت به کیفیت علاقه [؟] این نسبت‌ها با هم چه می‌شود

س) یعنی تهذیب سفارشات [؟]

ج) علاقه فاعلیت‌ها در تولی و ولایت نسبت به نفس علاقه، تهذیب تشکیلاتی علاقه‌ها.

س) شدت در شدت چرا تهذیب می‌شود.

ج) اگر گفتید توسعه‌ی شدت پیدا شود ضعف در نفس علاقه مال چه چیز است؟ مال [؟] است، اگر [؟] به غیر شد، جهت اگر جهت غیر الهی شد، یا جهت اگر جهت ضعیف شد، البته بعد می‌گوئیم که؛ موضوع جهت،

خودِ جهت، همه آنها قابل تهذیب است [؟] فاعل جهت، ظرفیت جهت باشد یکی خودجهت، موضوع جهت و کیف جهت هر سه تایی آنها.

کیفیت علاقه‌ها: فرهنگ در این جا کیفیت علاقه‌ها است

(س) در این سطح، [؟] اینجا حد اولیه ما همان فاعلیتی که سفارش خاصی را می‌دهد، تهذیب می‌شود (ج) اینجا هم عاملیت است. تهذیب عاملیت است تهذیب تشکیلاتی عاملیت، نسبت به علاقه‌ها. یعنی جریان علاقه‌ها در سه وجه: یکی وجه شدت آن، یکی در وجه کیفیت و یکی در وجه تأثیرش.

(س) این سیاست اقتصاد است یا اقتصاد سیاست، تهذیب تشکیلاتی که فرمودید مال عاملیت.

(ج) در هر سه تایی آنها سیاست، موصوف است و اینها اوصاف است.

(س) تهذیب تشکیلاتی می‌شود موصوف

(ج) تهذیب تشکیلاتی نسبت به کیفیت علاقه‌ها، [؟]

قسمت دوم جدول: در اینجا بحث از اولین اوصاف سیاسی بوده است، طبقه دوم ما اوصاف فرهنگی بوده و طبقه سوم ما اوصاف اقتصادی بوده است، یعنی آنچه را که در آنجا به صورت عمودی ذکر کردیم باید در اینجا به صورت افقی ذکر کنیم تا از ضرب سیاست، فرهنگ و اقتصاد [؟] در اینجا فرهنگ سیاست باید بگوئیم [؟] باید در اینجا همه خانه‌ها را فرهنگ بنویسیم.

(س) در اینجا باید بگوئیم سیاست فرهنگ، فرهنگ فرهنگ، اقتصاد فرهنگ، سه بار تکرار شده است.

(س) در اینجا سیاست سیاست سیاست نخواهیم داشت، بلکه سیاست فرهنگ سیاست خواهد بود.

یعنی خود آن یک قید فرهنگی یا قید شکل (کیفیت) می‌خورد. یعنی خود سیاست فرهنگ یک عنوان است

(ج) حال به صورت کلی: یک لحظه از جدول بیرون می‌آییم و یک نگاه اجمالی به آن می‌کنیم فرضاً اگر یک حوزه مغناطیسی را درست بکنیم در اینجا باید حوزه جاذبه‌ی آن را بگیریم. در اینجا باید تبدیل شدنش به

فکر. در اینجا تبدیل شدن آن به عمل را باید بگیریم. هر چند میکروفن یا مقاله‌ای را که می‌بینیم، این نشان

دهنده فکر و نشان دهنده علاقه‌ها است و خود آن تأثیر روی علاقه‌ها دارد یعنی همه این حرف‌ها هست، ولی

باید این سطحی که می‌رسیم، حوزه افکار و کیفیت‌ها باشد همه آنها باید معنی کیفیتی بدهد، حالا کیفیت را باید در شکل‌های مختلف و در نه وجه باید آن را بچرخانیم، وقتی چرخاندیم نه موضوع فکری پیدا می‌شود که باید آن نه موضوع فکری هر کدام موضوع تصرف فعل قرار بگیرد. در اینجا موضوعاتی که در گروه اول نوشته می‌شود باید چیزهایی باشد که در اینجا وصف اندیشه‌ای دارد و مثلاً وصف کیفیتی دارد.

در اینجا سیاست سیاست داشتیم. حالا در اینجا سیاست فرهنگ، چطور شده است؟

س) اینجا اوصاف فرهنگ، سیاست فرهنگ است، فرهنگ فرهنگ، اقتصاد فرهنگ است

س) در اینجا باید ضرب در این شوند و هنوز ضرب نکرده‌ایم

س) در اینجا در واقع می‌شود سیاست فرهنگ، فرهنگ فرهنگ و اقتصاد فرهنگ

ج) اگر ضرب بکنیم و بخواهیم ببینیم چطور میشود، شما می‌گوئید صفت اول را در اینجا باید چه چیز

بنویسیم

س) سیاست فرهنگ سیاست سیاست،

س) در اینجا سیاست فرهنگ را دوستان می‌گویند یک عنوان است باید آن را مشخص کنیم بعد، ضرب در

عنوان سیاست سیاست که شما می‌گوئید تهذیب شدت است، نمائیم بعد با هم ترکیب کنیم.

ج) یعنی پائینی را در بالائی ضرب کنیم یا بالائی را در پائینی بعنوان یک اصل موضوعه. در اصل موضوعه

شاملترین، وصف اینجا است، بعد از این. چون موصوف ما سیاست است، در هر سه تای آنها موصوف ما

سیاست است، در اینجا باید وصف باشد. برای این وصف و برای این، یعنی وصف دوم نسبت به وصف اول،

نسبت به موصوف است، یعنی این، فرهنگ باید باشد

س) سیاست فرهنگ سیاست سیاست باید باشد

س) فرهنگ سیاست باید بگوئیم ولی این طوری که شما نوشته‌اید، فرهنگ است اما بر اساس نوشته اینجا،

فرهنگ سیاست است.

ج) موصوف ما که حتماً سیاست است، و موصوف اصلی ما اینجا است.

س) باید بنویسیم فرهنگِ سیاست

ج) این موصوف ما به اصطلاح یک وصفی دارد که وصفش سیاست است که نمی‌تواند الان از آن جدا باشد.

(این صاد یک)، حالا صاد دوم را باید سیاست بنویسیم یا فرهنگ؟

س) فرهنگ

س) سیاستِ فرهنگی باید بنویسیم

س) این بخش سیاست، مال فرهنگ است فرهنگ خودش یک موضوع است، ولی خود آن هم، سه تای،

سیاست، فرهنگ و اقتصاد هم، روی این می‌آید

ج) آیا اگر داخل این بشود اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها، آیا می‌شود «سیاستِ فرهنگِ سیاست» یا می‌شود «فرهنگِ

سیاستِ سیاست

س) می‌شود فرهنگِ سیاستِ سیاست

ج) فرض حضرتعالی را می‌پذیریم تا ببینیم چگونه می‌شود، یعنی فرهنگ

س) سیاستِ سیاست

ج) اینجا صاد دو می‌گذاریم، اینجا هم سیاست، موصوف است؟

س) بله

ج) این صفت دوم، اینجا موصوف، کدام موصوف است؟ می‌توانیم بگوئیم درعین حالی که این صفت است برای

این موصوف برای فرهنگ است؟

س) کل آن فرهنگ است؟

ج) نه خیر، این سیاست، صفت برای این موصوف است، می‌توان خود این بنفسها واقع شود موصوف برای

فرهنگ

س) درست است می‌شود چون اصلی و فرعی که می‌کنی، می‌شود.

ج) پس این صاد دو برای این و این هم سیاست، که موصوفِ اول است [؟]. حالا اگر چنین کاری را بکنیم در بقیه‌اش می‌توانیم این را تا آخر تمام بکنیم

س) عنوان اینجا چه چیزی شد؟

ج) عنوان شد، فرهنگ، به عنوان صفتِ دوم برای موصوفِ دوم که صفتِ اول بود، برای موصوفِ اول که شد فرهنگِ این سیاست، دومی آن چه می‌شود؟

س) فرهنگِ فرهنگِ سیاست

ج) این هم صاد دو، فرهنگِ فرهنگِ سیاست [؟] موصوفِ دوم، صاد یک. حالا اگر کسی یک اشکالی بکند شما چکار می‌کنید: بگوئید که، اینجا که فرهنگ ما نداشتیم، و شما این را تحلیل می‌کنید، [؟] از یک جهت منطقا

قبول است، [...] باید سومی آن را که اقتصاد و اعمال باشد ذکر کنیم تا ببینیم در ادامه چطور می‌شود. [؟]

صاد دوم، این فرهنگ است این هم اقتصاد باید باشد. اقتصاد به عنوان میم دوم، صاد یک یعنی این صاد. از سیاست موصوفِ اول. حالا اینجا فرهنگ به عنوان صفت [؟] صفت اول آن را می‌خواهیم بنویسیم. صفت دوم

را نوشتیم که فرهنگ بود. حالا موضوع دو یا موصوفِ دو چه چیز است؟ میم دو

س) [؟]

ج) فرهنگِ سیاست، این میم دو، خود این فرهنگ را اگر بخواهیم تحلیل بکنیم که به عنوان یک صفت است.

این فرهنگ، سیاست است و اقتصاد دارد اول آن سیاست می‌شود. موصوفِ دوم، این هم صفت اول. [؟] اگر

این جدول را شما، اوصاف را نتوانسته بودید در هم ضرب کنید. به بن بست‌هایی می‌افتادید که آن سرش

ناپیدا بود. [؟]

فرهنگِ سیاستِ سیاست بعنوان موصوفِ شماره یک. در این جا دارید فرهنگ به عنوان صاد دوم از دوباره

فرهنگ. (حالا اشکال ما از جناب آقای صدوق، را ببینیم که چکار می‌کند)

س) به نظر می‌رسد این با این، یکی شده است

ج) نه خیرحتما دو تا است و علامت آنها خانه آنها است، خانه‌ی یک و دو، معنی آن این است که طبقه‌ای که اینجا ذکر می‌کنیم با طبقه‌ای که اینجا ذکر می‌کنیم دو تا است یعنی اگر فرهنگ در سیاست که ذکر می‌کنیم مثلاً جهت است، با انجائی که گفتیم فرهنگ در تمثیل، فرضاً تبدیل است، دو تا است.

س) یعنی به تعریف آن مشخص می‌شود؟

ج) یعنی به خانه‌ها مشخص می‌شود

س) [؟]

ج) ما رفته بودیم جلو اینجا را مساوی قرار داده بودیم اینجا نباید بشود، موضوع دوصاد یک است بله موضوع دو، صاد یک است. (به هم ریختگی در نوار)

حالا فرهنگ اقتصاد سیاست

س) یک مقدار بیشتر توضیح بفرمائید یعنی اگر این خانه را با این خانه [؟] آن اختلافی که می‌گوئید

س) یکی از آنها را مشخص بکنیم

س) تعریف آن را مشخص بکنید [؟]

س) آن نکته‌ای که من اشکال دارم این است که خانه اولی خصوصیت سیاسی دارد گرچه مربوط به فرهنگ می‌شود یعنی باید بگوئیم سیاست فرهنگ، که بشود جهت فرهنگ، این یکی فرهنگ فرهنگ. و اینجا اقتصاد فرهنگ [؟]

ج) حالا اینجا یک سوال مطرح می‌شود که اگر جناب آقای صدوق این سوال را مطرح بکنند که تحلیل شما از [؟] تحلیل سیاست است. بنابراین سیاست، به عنوان موصوف در همه آنها حاضر است، هر کدام از این سه تا خانه‌ها، تحلیل یکی از این خانه‌ها است و اگر تحلیل یکی از خانه‌ها هست، موصوف شما که سیاست است در هر سه آنها است، قبل آن که صاد یک باشد در اولی وجود دارد، ولی مگر این رده، رده‌ی فرهنگ نیست؟

س) چرا رده‌ی فرهنگ است یعنی موضوع آنها فرهنگ است ولی این قسمت آن، سیاست فرهنگ است، و این قسمت آن فرهنگ فرهنگ است و این قسمت آن اقتصاد فرهنگ است

ج) حالا مقایسه کنیم آنها را با هم

س) سیاست فرهنگ و غرضی در سیاست مگر وصف نیست

س) وصف برای موضوع است. وصف اول است برای فرهنگ

س) صاد ومیم یعنی [؟]

ج) فرهنگ به عنوان صفت، موصوف آن چیست؟ سیاست است، شما می گوئید که فرهنگ به عنوان سیاست

بنویسیم

س) سیاست فرهنگ وصف به سیاست است.

ج) سیاست، این بعنوان وصف. شما می گوئید صفت دوم این باشد. موصوف آن چه چیز باشد؟

س) فرهنگ

ج) فرهنگ، موصوف دوم، وصف می شود به

س) وصف می شود به سیاست سیاست

ج) حالا این سیاست، موصوف دوم است و صفت اول برای چه چیز است؟ صفت اول برای سیاست است؟

س) نه سیاست سیاست

ج) خیر، [؟] سیاست را شما صفت دوم، نسبت به چه موصوفی گرفته اید؟ نسبت به موصوف فرهنگ. که خود

فرهنگ، صفت اول است، و موصوف دوم است و درعین حال صفت اول است برای موصوف اول، موصوف اول

شما چیست؟

س) سیاست است

س) موصوف اول ما سیاست است

ج) حالا ما موصوفها را دقت می کنیم، موصوف اول ما اینجا بود که سیاست است، صفت اول آن کدام است؟

س) سیاست

ج) صفت اول شما چیست؟

س) صفت اول شده است موصوف برای موضوع دوم این

س) می‌رود در خانه آن طرفی

ج) اینها را باید تحلیل کنید و اگر بخواهید این صفت‌ها را بشکافید می‌گوئید فرهنگ، سیاست و اقتصاد دارد. زمانی که بخواهید این را بشکافید می‌گویید که سیاست صفت دوم است نسبت به موصوفِ دوم که به نظر شما فرهنگ است. که این موصوفِ دوم که در عین حال که موصوفِ دوم است صفتِ اول است برای موصوفِ اول، یعنی در عین حالی که زیر این بالائی واقع شده است خودش صفت است برای پائینی. پس موصوفِ اول، شما سیاست بوده است. میم یک شما مثل صاد یک است، حالا در اینجا موصوفِ دوم شما: یعنی صفت اول است نسبت به این، و موصوف است نسبت به این، یعنی صحیح است که کنار این صاد بنویسیم میم دو، نسبت به این. اگر این میم دو نسبت به این است، [؟] پس موصوفِ دوم شما فرهنگ است و سیاست نیست یعنی این را خرد نکرده‌اید.

س) یعنی سیاستِ فرهنگِ سیاستِ سیاست

ج) نه [؟] هر کدام از این قیده‌ها را که می‌آورید یعنی سیاست سیاست، که تکرار می‌شود شما وصف و موصوف درست می‌کنید

س) موصوفِ اول را حذف می‌کنیم

ج) نه خیر

س) این را خرد کرده‌ایم یعنی چه؟

ج) موصوفِ اول، نظام است. میم اول نظام است یعنی موصوفِ اولیه ما، نظامِ سیاسی است که در کل جدول-ها وجود دارد. موصوفِ دوم در طبقه اول، صفت، نسبت به موصوفِ اول که نظام است می‌شود حالا موصوفِ دوم شما چیست؟ فرهنگ گرفتید

س) این طبقه است

ج) طبقه اول. غیر از موصوف اول است، طبقه اول یا وصف سیاست را برای سیاست دارد یا وصف فرهنگ را برای سیاست دارد یا وصف اقتصاد را دارد. سه تا صفت دارید نسبت به موصوف اول

س) همین کاری که اینجا انجام دادیم یعنی این طبقه، «سیاست فرهنگ اقتصاد»، این سه تا وصل شد برای این موضوع که سیاست است. [؟]

ج) مگر شما نگفتید علاقه‌ها است به صورت کلی، و اینجا هم گفتید اندیشه‌ها است به صورت کلی و اینجا هم گفتید اعمال است به صورت کلی پس اینجا وصف طبقه‌ای آن فرهنگ است
س) موصوف آن، طبقه بالائی است

ج) موصوف آن، گاهی این است، گاهی این است و گاهی هم این یعنی موصوف آن صفت‌های قبلی است. وصف طبقه‌ای، فرهنگ هست. وصف طبقه‌ای سه شماره‌ای، فرهنگ است همان گونه که وصف طبقه‌ای اول، سیاست بود [؟]

س) دو شماره‌ای منظورتان چیست؟

ج) یک و دو، طبقه‌ای را ذکر می‌کنیم [؟]

س) آیا هر طبقه خصوصیتی ندارد که با هم تقسیم کنیم؟

ج) خیر، وصف طبقه‌ای اینجا سیاست است معنای وصف طبقه‌ای که سیاست است یعنی اینکه [؟] سیاست است. موصوف اول شما تماما سیاست است، در اینجا وصف طبقه‌ای شما فرهنگ است حالا وصف طبقه‌ای شما که فرهنگ شده است شما می‌فرمائید سیاست بنویسید یعنی سیاست فرهنگ. سیاست بشود وصف، به عنوان وصف دوم برای موصوف دوم، که خود موصوف دوم، صفت است برای

س) صفت یک می‌شود. برای موضوع دوم، صفت اول است. موضوع دوم ما فرهنگ است

ج) موصوف دوم شما چه نسبتی دارد [؟]

ج) دو تای آنها با هم وصف برای بالائی

ج) پس بنابراین این سیاست که صفت است، موصوف چندم شما است

س) موصوفِ دوم

ج) اینجا یک موصوف داریم که سیاست است

س) که همان بالائی است

ج) پس این موصوف یک که این بالائی است. یک صفتی اینجا دارد که می‌شود موصوفِ دوم. صفت یک که

موصوف دوم است. یک صفت سومی شما می‌خواهید برای این موصوف ذکر کنید، آن صفت چیست؟

س) سیاستِ فرهنگ

ج) چرا؟

س) چرا اینها را از هم جدا می‌کنید [؟] سیاستِ سیاست که اینجا ما داریم در مرتبه بعد باز دو تا فرض می-

کنیم

ج) حتماً باید دو تا فرض کنیم نمی‌توانیم یکی فرض کنیم

س) یعنی این سیاستِ سیاست می‌شود یک عنوان

ج) نه، این سیاستِ سیاست اگر یک عنوان شود، فرض شما را قبول می‌کنم و یک عنوان می‌کنم، حالا این

یک عنوان را باید تعریف بکنم یا نه؟ اینها را با هم یکی کنم، حالا قابل تعریف هست یا نه؟ وقتی بخواهم

تعریف کنم باید به این تعریف بکنم، یعنی به جز آن تعریف می‌کنیم

س) خب سیاستِ سیاست یک تعریفی دارد که

ج) این سیاستِ سیاست، اگر اینجا شد سیاستِ فرهنگ این، این آمده در خانه چهارم، [؟] هر یک از این

قیده‌ها را که می‌زنیم معنای یک طبقه را دارد یا نه؟

س) ندارد، در این شکل که ما داریم کار می‌کنیم هر دو تا قید یک طبقه است، یعنی بیست وهفت ضرب در

بعدی می‌شود

ج) من صحبت‌م این است که درخانه وصف [؟]

س) در بحث قبلی که سیاست، فرهنگ، اقتصاد را کنار هم می‌نویسیم [؟] همین جور می‌شود، اینجا ما می‌گوئیم سیاست، بعد فرهنگ سیاست بعد اقتصاد فرهنگ سیاست. ولی اینجا دوتائی می‌شود، سیاست که شده، بعد تقسیمات فرهنگ سیاست شده و بعد آن شده سیاست سیاست. بعد سیاست سیاست را می‌خواهیم توصیف فرهنگی از آن بکنیم؛ یعنی موصوف، قرار می‌گیرد برای فرهنگ و می‌شود فرهنگ سیاست سیاست. بعد فرهنگ سیاست سیاست خودش سه تا عنوان دارد

س) شما چطور در طبقه اول می‌پذیرید. که این سیاست سیاست یعنی سیاست در یک طبقه بالاتر، اما اینجا نمی‌خواهید بپذیرید

س) چرا

س) شما مگر نمی‌گوئید سیاست سیاست، یعنی سیاست این طبقه است، خب اینجا هم که وصفی می‌گذارید یعنی وصف این طبقه است

س) اگر وصف این طبقه باشد باید سه تا سیاست بنویسیم

ج) چرا سه تا سیاست

س) به خاطر اینکه [؟] یک صفت دیگر برای آن می‌نویسیم

ج) سوال: اگر هرگاه بنویسیم سیاست فرهنگ. این طور که می‌گوئید بنویسیم سیاست فرهنگ به همین جا ختم می‌شود یا یکی دیگر به آن اضافه بشود.

س) یعنی هر کدام را سه تا بنویسیم

ج) سوال این است که اینجا بنویسیم سیاست فرهنگ سیاست، یا اینکه بایستی [؟]

س) نه، سیاست سیاست است

س) یعنی این می‌شود مال این طبقه، این برای این طبقه و این برای این طبقه

ج) این سیاست او، موصوف چندم است؟

س) موصوف یک، کل نظام است

ج) این موصوف یک؛ حالا این سیاست چه موصوفی است؟

س) دومی است یعنی همانی است که اینجا بحث شده است

ج) صفت اول موصوف دوم. این یکی چطور است

س) این می شود موضوع دوم

ج) خیر. به نظر می رسد که خود این مرتبه یک موضوع دارد به نام فرهنگ و یک موصوف دارد جدای از این

موصوف

ج) نه، توجه کنید اگر جدا چیزی را مخلوط آن بکنید دچار مشکل می شوید، یک خصلت کلی در اینجا است

مال علاقه‌ها، اینجا مال اندیشه‌ها، در اینجا برای اعمال و این یک صفت کلی است

س) خود این اندیشه‌ها موصوف است

ج) نه خیر، باید این را در درون خود این بتوانید نشان بدهید، نه اینکه از خارج بگوئید مال این طبقه است

س) یعنی کل طبقه می شود وصف برای بالایی

ج) بله یعنی ملاحظه‌ی جریان اوصاف [؟].

س) یک نمونه از این‌ها را برای ما حل بکنید [؟]

ج) این‌ها را می شود به صورت موضوع ملاحظه کرد و عناوین نیز جدا. می شود اینها را جریان وصف دید تا

آخر کار و بعد برگردد تا به اصطلاح قابل ترکیب شود. حالا اگر بخواهیم به عنوان وصف ببینیم. یک جدول

حداقل می شود به صورت وصف دیدن درست کرد. وصف است برای این. یعنی این طبقه، وصف فرهنگی این

است. وصف است برای این دیدن، این می شود مثل این یکی. حالا یکی از اینها را فرهنگ سیاست سیاست،

در نظرمی گیریم، سیاست شما علاقه بود، فرهنگ شما کیفیت بوده است، اینجا سیاست شدت بود و اینجا

سیاست است شما در اینجا چه معنی کرده‌اید؟ گفتید ارتقاء شدت تشکیلاتی. که می شود کیفیت ارتقاء

شدت تشکیلاتی، که معنی اول می شود [؟] بعد فرمودید فرهنگ فرهنگ سیاست. اگر فرهنگ فرهنگ است

یا اینجا را باید بگوئید جهت است یا اینجا، نهایت این است که اینجا جهت، موصوف آن نسبت به چه چیز

است و اینجا نسبت به چه چیز است؟ این دو تا باید مشخص شود، یکی باید معنای ربط با سیاست را بدهد و یکی باید معنای ربط آن با خود فرهنگ را بدهد. باید بگوئید جهت کیفیت فرهنگ سیاست.

فرهنگ حتما دارای یک فرهنگ است در کجا؟ در علاقه‌ها کیفیت ارتقاء شدت می‌شود، جهت کیفیت شدت تشکیلاتی

س) این با متناظرش در اختلاف است این یکی هم با متناظرش، این یکی هم با متناظرش، یعنی فرقی نمی‌کند هر جا بخواهید بحث کنید [؟]

ج) سوال می‌کنیم که این فرهنگ سیاست سیاست، اینجا هم فرهنگ سیاست، این جا اشکال دارد

س) فرهنگ فرهنگ فرهنگ سیاست، این جایش فرق می‌کند این فرهنگ برای این موضوع است

ج) [؟] صاد یک شما اینجا نباید سیاست باشد شما اینجا می‌توانید بگوئید سیاست فرهنگ و لکن صفت را که نمی‌توانید عوض بکنید در بحث داریم صحبت می‌کنیم

س) این صفت یک، از این خانه که همان فرهنگ است، این صفت یک از این خانه است و این صفت یک از این خانه.

ج) اگر بنا باشد که صفت یک این خانه را، سیاست نگیریم البته این صاد که باید حفظ شود. شما در فکر این هستید که این خانه، خانه‌ی فرهنگ است؟

س) فرق نمی‌کند اگر این سوال را اینجا حل کنید دوباره این سوال در اینجا تکرار می‌شود

ج) ما اینجا صفت یک را حفظ کردیم. صاد یک ما سیاست است

س) اگر اینجا حفظ کنید در اینجا حفظ نکرده‌اید. در اینجا اگر این صاد را بخواهید حفظ کنید. اول آن را

حفظ کرده ولی دوم وسوم آن حفظ نکرده ایم. آن سوالی که اول پرسیدیم که گفتید به خانه تعریف می‌شود، خانه را ما باید پیدا کنیم.

ج) اگر این طور بگوئیم که صفت یک ما که سیاست است، باید در اینجا و اینجا سیاست باشد، دارای «اقتصادِ سیاستِ فرهنگ» است اینها باید «سیاست، اقتصاد، فرهنگ» شود. [؟] حالا اگر این را بشکافیم، می‌شود سیاستِ این صفت، اقتصادِ این صفت دیگر این از خانه‌ی فرهنگ بودن خود قطعاً بیرون می‌آید (س) به تقسیمات فرهنگ [؟]

س) یعنی اقتصاد آن را بگذاریم «فرهنگِ فرهنگِ فرهنگ». یعنی خود معنای اقتصاد را ج) اگر اینجا علاقه‌ها باشد و اینجا اندیشه‌ها و اینجا اعمال باشد [؟] یعنی اگر روح بگیرید، این عالم تمثیل باید باشد. عالم تمثیل صفت فرهنگی باید بر او غالب باشد.

س) یعنی عالم «یک موصوفی می‌گیرد جدا از وصف اولی به موصوف اولی؟

ج) اینکه می‌گوئید علاقه سیاسی تبدیل شده به کیفیت

س) سیاست را وصفِ فرهنگی بکنید. اگر تبدیل واقع شود یعنی یک پتانسیل روحی بوده است و الان تبدیل شده به کیفیتی از صورت. باید این طور باشد. اگر خود این موضوع بخواهد اینجا بیاید و بگوئید فقط یک قید است که نسبت خورده، این که معنی ندارد. جاذبه اولی را قبول نکرده است. یعنی یک پتانسیل روحی آمده است که صورتهایی را معین می‌کند و با هر دوی این پتانسیل‌ها در خارج تصرف می‌کند یعنی اینجا باید نسبت صورتی آن موصوف ما باشد، نه وصف باشد.

ج) یعنی اگر موصوف خواستید قرار دهید، آن موصوف را بنفسه وصف قرار می‌دهید برای بالاتر؟ آیا موصوف را یک اثر برای ت. قرار می‌دهید برای بالاتر؟

س) بله یعنی اثر اخلاق ما اینجا می‌آید

ج) و بالعکس آن، یعنی اثر فرهنگ نیز باید تبدیل شود به عنوان علاقه؟

س) جهت حرکت، عکس نمی‌شود، می‌شود آن را بخوانیم، ولی حرکت حتماً از یک مبدأ شروع می‌شود که تمام شود. یعنی حرکت یک جهت دارد. همان طوری که از بالا شروع می‌فرمائید در اینجا ختم می‌شود.

ج) یعنی تقوم ندارد؟

س) تقوم دارد، یعنی می‌شود آن را خواند ولی حرکت از این جهت نیست

ج) مگر فرهنگ مکان نیست برای این تصرفات

س) بله

ج) وتعلقات زمانیه، فرهنگ هستند

س) در هر صورت در هر حرکتی یا ترکیب، اصل قرار می‌گیرد یا تکذیب. یک زمانی ما یک موضوعی را

تجزیه می‌کنیم یا یک موضوعی را می‌سازیم، جهت هر دو واحد است.

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۸

۱۸۱۷

بحث اینکه باید در نظام همه فرهنگسازی اقتصاد باشد تا آخر. منزلت بعضی از خانه‌ها با بعضی از خانه‌ها فرق می‌کند. منزلت امور روانی کل تشکیلات طبقه اول است. منزلت تحلیل دوم که می‌کنیم باید اموری از امور روانی تحلیل شود. خود امور روانی باید تحلیل شود. که معنی ذهنیت و ذهن و معنای حرکت در کیفیات را در مرحله سوم باید حرکت در عمل را مرتکب شود. حالا این اوصاف مرتباً در یکدیگر ضرب می‌شود. و مانعی ادا از ضرب شدنشان نیست و باید تکرار شود. این گونه نیست که تکرار نشوند. مثلاً، خانه‌ی اولمان اینجا متناظرش می‌شود، سیاستِ سیاستِ سیاستِ اولی صفتِ دوم است. سیاستِ دومی، صفت این خانه است. که با (?) نشان داده می‌شود که خودش موصوف دوم است. و سیاستِ سومی، موصوف اول است، که وصف خود تشکیلات است. هکذا فرهنگِ سیاستِ سیاست، فرهنگ صفت دوم است. که بر موصوف دوم است و موصوف دوم سیاست است که از اولین خانه یعنی یک یک باشد، می‌شود دو، یک یک (?) که موصوف دومش می‌شود سیاست. به نظرم می‌آید با کلمه صفتِ موصوف که می‌گوییم و اول و دوم می‌گذاریم، خیلی راحت مطلب واضح می‌شود. دوباره صفت دوم، نسبت به موصوف دوم که خودش صفت اول است برای سیاست و اقتصاد (?) حالا این دوباره سیاستِ فرهنگِ سیاست است. یعنی فرهنگ صفت اول این طبقه است. لذا سیاست می‌شود صفت دوم نسبت به موصوفی که موصوف دومی خودش صفت اول است برای موصوف اول. باز اینجا هم فرهنگ سطر اولش (?) صفت دوم، فرهنگِ صفت اول که خودش موصوف دوم است. سیاست موصوف اول (?) خانه اینطرفش (?) صفت. صفت دوم نسبت به صفت اول که فرهنگ است، موصوف دوم است. نسبت به موصوف اول. که تفریفش را نمی‌خواهد... پشت سرش این را هم بنویسیم.

تطبیق‌مان روشن است. حداقل در این خانه دیگر راحت پر می‌شود. عین همین دوباره اینجا پُر می‌شود و ابهامی ندارد.

(س) دوبار اینجا همین پُر می‌شود و می‌شود سیاست این؟

(ج) درست اسن، سیاستش ... فرهنگش ...

(س) سیاستِ سیاستِ سیاست. بقیه‌اش دوباره، فرهنگِ فرهنگِ فرهنگِ سیاستِ سیاست. درسته. حالا اینجا هم سیاست. اینجا هم فرهنگ است؟ خوب این را باید الان پاکش کنیم. طبق این، این می‌شود.

س استاد) در تطبیق کردن فعلا اشکالی است یا نه؟

(س) این که می‌فرمایید تشریح شود. یکی از اینها هم تشریح شود. بعد این را تعریف دهید که ارتقاء شدت تشکیلات یکی از اینها هم تعریف شود. بعد دوستان اشکال کنند.

(ج) بله این را اگر بخواهیم تعریف بکنیم [می‌گوئیم] سیاست شدت را [با] سه بار شدت را باید بگوییم. شدت را یک ارتقاء تشکیلاتی برایش قابل توجه است، (یعنی شدیدتر شدن). یک ظرفیت شدتی [در] ابتدا قابل لحاظ است. درباره شدت مراتب مختلف شدت را ما می‌توانیم ملاحظه کنیم. برایمان شدت قابل تفسیر باشد. شدتی که در اینجا هست کدام است؟ شدتی که در مرتبه‌ی بالاصلاح ذهن ذکر در رتبه بخواهیم ذکر کنیم. طبیعتاً سطحی دارد این شدت. که سطح باید یا در فرهنگ یا اینجا فرهنگی اگر شود باید به لحاظ ... ؟ خود شدت را [؟] اگر یکی از آن را ظرفیت بگیریم.

(س) الان حاصل ضرب دو طرف را نمی‌خواهید بیاورید؟

(ج) بله، یعنی ارتقاء، ارتقاء شدت تشکیلاتی است. ارتقاء مال اینجاست. یعنی بالا رفتن. شدت مال موصوف است. شدت ظرفیت. یعنی صحیح است اینجا بنویسیم، موصوف «یک» که خود شدت است. اینجا شدت این موصوف است که ارتقاءش می‌شود. به ظرفیتش است. این ارتقاءش است، که می‌شود موصوف دوم. اینجا شدت این ارتقاء، سطحش است؛ سطح ارتقاء. وصف برای ارتقاء است. یعنی شما بر حسب موضوعتان حتماً یک موضوع دارید. برای هر مطلبی. یک نسبت دارد و یک کیفیت دارد. یعنی به عبارت دیگر ما مطالبی که

می‌توانیم در هم ضرب کنیم چه چیزهایی هستند؟ نسبت به هر چیزی که بخواهیم تحلیل کنیم. اگر گفتیم که علم بالا می‌رود، شدت، میزانش بالا می‌رود. آیا بر حسب موضوع هم بالا رفتنی است یا نه؟ بر حسب نسبت هم بالا رفتنی است یا نه؟ و بر حسب کیفیت هم بالا رفتنی است یا نه؟ شدت را بگیریم حول محور و بعد هم قُرب برایش قائل شویم. این کم و زیاد شدنی است یا نه؟ حالا در خود این مرتبه یک ظرفیتی است.

در این ظرفیتی که می‌خواهیم با قُرب معنا کنیم، همیشه [؟] می‌گیریم یا باید [؟] قابل [؟]

یکی باید به معنای ظرفیت باشد، یکی ارتقاء ظرفیت [و] یکی [هم] میزان ارتقاء را نشان دهد. [چون] ارتقاء بدون میزان نیست. یعنی قُرب را می‌گویید، همین حد که نزدیکتر شد، شدیدتر شد و دیگر چیزی به آن اضافه نمی‌کنید. وقتی می‌گویید که مکانا بالا رفت. و زمانا هم شدیدتر شد. میزان شدت هم بالا رفت. حالا ما می‌خواهیم ببینیم آیا اینجا رسیدیم موضوع جدید می‌شود یا نه؟ موضوع جدید شد به صرف این که صفت جدید است تمام نمی‌شود. می‌خواهیم ببینیم که این سه مرتبه عملاً در بقیه همین است؟

صرف نظر از رابطه‌ای که درباره بحث می‌کنیم. یک موضوع داریم. یک نسبتی، یک محصولی. که ما خواهیم گفت در وقتی که تصرف مکانی می‌کنید. یعنی می‌گویید که این موضوع تصرف من است. تکنیک درست کردنش مثلاً این تکنیک است. محصولش هم راندمانی است که در خدمت نظام است. حالا ما می‌خواهیم بدانیم آیا این عبارت [؟] اینها چه دسته‌ای از اوصاف هستند؟ مثلاً آیا به این جا که می‌رسیم وقتی می‌گوییم صفت اول سیاسی است. بالا رفتن علاقه، است. بالا رفتن علاقه چه چیزی بوده که لازم بوده که ما این را بیاوریم؟ و از چه جهتی باید سنجید؟ آیا ظرفیت را می‌توانیم اینجا بگذاریم؟ یا ظرفیت را باید بیاوریم [و] این بالای بالا بگذاریم؟ یعنی ظرفیت این بالا این هم اینجا. ظرفیت موضوع اولمان است. ارتقاء ظرفیت موضوع دوممان است و سطح ارتقاء (چگونگی ارتقاء باید در فرهنگ بیاید.) یا موضوع ارتقاء باید اینجا بیاید. می‌خواهیم بیاوریمش در قوائد برای اینکه روشنتر شود. می‌خواهیم بگوییم که علاقه‌ها هر چه بالاتر می‌آید شدیدتر است. یک علاقه از آقای بوشهری به تشکیلات می‌آید. علاقه‌ای که شما سه نفر دارید [؟] و الا کار نمی‌شود. باید هرچه می‌آید بالاتر علاقه شدیدتر شود. و معرفت هم شدیدتر شود. اگر نباشد تصرف شدیدتر

نمی‌آید. حالا ما چند رده از علاقه را باید در هم ادغام کنیم تا این بدست بیاید؟ یعنی شدت علاقه، شدت تولی این را داشته باشیم. معنا کنیم. می‌نویسیم شدت، علاقه و تولی تشکیلاتی. در چه چیزی؟ در شدت ارتقاء. علاقه‌ی نسبت، معنی وصفی دارد. شدت، یا بالا رفتن شدت علاقه و تولی تشکیلاتی است. نسبت به چه چیزی؟ نسبت به بالا رفتن دوباره نسبت صحیح را بنویسیم، ظرفیت شدت بالا رفتن علاقه‌ی تشکیلاتی که اول آن بالا رفتن معنی ارتقاء را می‌رساند معنی ارتقاء، شدت علاقه تشکیلاتی. یعنی شما علاقه‌مند هستید که تولی زیاد شود. این علاقه [شما] نسبت به موضوعی است که، خود آن علاقه است.

س) علاقه نسبت به علاقه. یعنی یک وقت نسبت حساسیت علاقه خود علاقه است. خود تولی است. ج) یعنی سرپرست معاونت سیاسی تشکیلات چه چیزی را رسیدگی می‌کند؟ علاقه دارد که بالا برود، علاقه افراد نسبت به تشکیلات، یعنی ظرفیت علاقه را بخواهد ببرد بالا، حالا این علاقه [یک] علاقه‌ی سیاسی است. این علاقه خودش تولی دارد به ولایت بالاتر، در عین حالی که عاملیت دارد، نسبت به اینکه دیگری را بالا ببرد. در عین حال فراموش نکنیم که صفت فاعلی هم می‌تواند ملاحظه شود. یعنی وقتی که کسی علاقه پیدا می‌کند، با علاقه خود این ترکیب می‌شود خود علاقه(؟)

س) این [علاقه] ضرب در ظرفیت ارتقاء شد، یا ضرب در عاملیت فاعلیتی شد؟

ج) وقتی می‌گویند که ارتقاء علاقه می‌خواهد، برای چی می‌خواهد؛ بر اساس چه می‌خواهد؟ بر اساس تعلق آن بود؟ علاقه پایینتری را می‌خواهد در نفس موضوع علاقه. این مصداقا برای معاونت سیاسی است. حال این علاقه دارد [یک] چگونگی دارد و یک عملی دارد که یک اعمالی می‌کند، پس یک علاقه‌ای دارد که با یک کیفیت خاصی آن علاقه را اعمال می‌کند. با این بیانی که گفتیم معنا تمام می‌کند. آیا این، فقط مال همین سطر است یا مال سطر پایینتری هم می‌تواند باشد؟

س) برای آقای بوشهری هم موضوعیت ندارد؟

ج) اگر موضوعیت ندارد، این سه با هم یک عمل را انجام می‌دهند. نسبت به این. چطور. نسبت به این که باید خیلی خردتر باشد. باید یک ضوابط سیاسی خاصی داشته باشد. که آن ضوابط یک شدتی را نشان دهد.

کیفیتش هم اینجا معین شود. ابزارش هم اینجا. عملش هم اینجا معین شود. یک چیز را لااقل می‌شود در اینجا بصورت عام معنا کرد [که] بعد می‌رسیم. می‌شود این را مورد توجه قرار داد که می‌شود علاقه داشت به بالا رفتن علاقه. آیا خود موضوع نفس خود آقای بوشهریان هم می‌تواند باشد. یا نمی‌تواند. خود آقای بوشهریان دوست داشته باشد. که شدت علاقه تشکیلاتی‌اش بالا برود. خودش بخواهد فاعل باشد. خودش منضبط عمل کند. سر ساعت کنترل کند خودش را. محاسبه داشته باشد. شدتی که در محاسبه و تصمیمش است. علاقه است نسبت به بالا بردن علاقه‌اش.

(س) به این معنا فردی است و تشکیلاتی نیست؟

(ج) آن می‌شود آخرین رتبه این عمل. یعنی آخر کار شما می‌توانید همچین کاری را کنید. تا جریان علاقه‌ها راه بیفتد. یعنی هر کسی برگه محاسبه خودش خود ارزیابی پر کند درست...

(س) یعنی اثر این مطلب در تشکیلات، [می‌شود] برگه خود ارزیابی [که] پُر کند. (؟) را سر ساعت دهد.

(ج) بخش سیاستِ سیاستِ سیاستش باید بیاید یک چیزی را نشان دهد. فرهنگ سیاست سیاستش یک چیزی را نشان دهد. اقتصاد سیاست سیاستش هم یک چیزی را نشان دهد.

(س) حالا در صورت معنا کردن همین‌ها که چگونه بخواهیم از معادلات استفاده کنیم؟ هنوز مقداری ابهام داریم.

(ج) هرگاه متصرف باشد در چیزی. در رتبه تصرف یعنی همین که شما می‌گویید این علاقه دارد در رتبه فاعلیت. یعنی صفت اول را که می‌آورید می‌گویید علاقه دارد، صحیح است اگر بگوئیم فاعلیت دارد. اگر اینجا فرهنگ بود، صحیح است بگوئیم که کیفیت دارد. فاعلیت [و] علاقه دارد. به شدت، فاعلیت دارد در خود شدت. تحلیلی که شما می‌کنید برای فاعلیت دارید. اینجا نسبت به اینکه عمل می‌کنید این می‌شود اعمال شما در این و معنی عاملیت می‌دهد. یعنی اوصاف هم عین فاعلیت و قابلیت و عاملیت کیفیت می‌دارد که می‌شود معنی قابلیتش و تصرفی هم دارد که می‌شود معنی عاملیتش. حالا اگر گفتیم که این دومی هم می‌شود شدت فاعلیت در فاعلیت در فاعلیت. سیاست را شما شدت دانستید فاعلیت هم می‌توانستید بنویسید. حالا

فاعلیت در فاعلیت در فعالیت اگر اینجا نوشته شد. فاعلیت در فاعلیت در فاعلیت. این یعنی چی؟ یعنی در این رتبه عامل است نسبت به این رتبه و این رتبه خودش هم تعلق به این دارد [و] هم خودش عامل است در(؟)

س) ظاهراً خودش است. فاعلیت خودش است. خودش دو بار در خودش تصرف شده...
خودش یک بار خاطرش را می‌تواند اصلاح کند. یک بار محاسبه را جهت‌گیری کند. عشق می‌تواند عشق در عشق در عشق هم می‌تواند باشد. الان چیز خاصی مدّ نظرتان است؟ یا اینکه در معنا کردنش اشکال دارید؟
ج) اینکه ما الان متوجه هستیم که بر اساس این تقسیم‌بندی دارید معنا می‌کنید روشن هم هست برای ما.
ج) استاد) حالا آیا وقتی می‌خواهید عمل کنید در چی عمل می‌کند. گاهی در خود ظرفیتش. گاهی در جهتش که فرهنگ باشد. از جهت می‌گیریم تا کیفیت تا خصوصیات پائین‌تر، گاهی در کیفیتش به معنای متصرف، فیه گاهی موضوع تصرف را نگاه می‌کند. گاهی نسبت و گاهی محصول را نگاه می‌کنید. می‌توانید در(؟)

س) یعنی سومی می‌شود همین کیفیت که گفتید؟

ج) یا ظرفیت را هم توسعه می‌دهد.

شاگرد س) این می‌شود کیف فاعلیت‌ش که همان جهت‌گیری می‌شود.

استاد ج) می‌گوییم ظرفیت چطور ارتقاء پیدا می‌کند. می‌گوییم گاهی خود ظرفیت هم به چند بار در خودش قابل ضرب است. وقتی گفتیم سیاستِ سیاستِ سیاست، باید توجه داشته باشیم که هر جا به عنوان صفت لحاظ می‌شود به معنای اینست که داریم تعلقش را ملاحظه می‌کنیم. هر جا به جای موصوف ملاحظه می‌شود، داریم به عنوان ظرفیت به آن نگاه می‌کنیم.

س) سیاست هر جا به معنای وصف باشد عنوان تعلق می‌آید؟

ج) بله، و هر جا به عنوان موصوف باشد ظرفیت می‌باشد.

س) ما همین مطلب را راجع به فرهنگ هم داریم؟

(ج) (؟)

وقتی می‌گوییم فرهنگِ فرهنگ، که به عنوان ظرفیت به فرهنگ نگاه می‌کنیم و آن موقعی است که در متصرفاً فیه باشد و موضوع موصوف باشد. آن موقعی که به معنای کیفیت نگاه می‌کنیم به معنای صفت است. که جهت می‌شود کیفیت هم است. موصوف که می‌گیریم معنای ظرفیتی دارد. معنای موضوعی دارد. ولکن وقتی که معنای صفت می‌گیریم معنای کیفیتی و جهتی دارد.

(س) به چه صورتی ما از اینها استفاده کنیم در هر مرتبه که می‌خواهیم معنا کنیم؟ این بکارگیری را مسلط نیستیم.

(ج) من به نظرم می‌آید یکبار جدول را باید پُر کنیم. به هر شکل که راحت‌تر است به نظرم می‌آید که دیگر(؟) نه آن روشن است. فقط در این معنا کردن...

در معنا کردن می‌آییم مثلاً وقتی می‌نویسیم سیاست...

(س) مثلاً یک نمونه دیگر این را یا این را بفرمایید تا ما با این مقایسه کنیم.

(ج) کدام؟

(س) فرض کنید مثلاً این را معین بفرمائید؟

(ج) فرهنگِ فرهنگِ سیاست. فرهنگ که به معنای کیفیت بود به معنای صفت. کیفیت به معنای صفت، صفتِ کیفیت. اولی فرهنگ است. یک دو دو. کیفیتِ کیفیت در اینجا صفت است برای کیفیت که موصوف است. ظرفیت کیفیت می‌شود. کیفیتِ ظرفیت. کیفیتِ ظرفیتِ کیفیت. این ظرفیت کیفیت موضوع بحث است. ظرفیت چه چیزی را شما می‌خواهید نگاه کنید؟ ظرفیت کیفیت.

(س) کیفیت منظورتان سطحش است؟

(ج) نه فرهنگِ فرهنگ است. این فرهنگ اولمان به معنای صفت است. فرهنگ دوم که کیفیت است. به معنای موصوف. موصوف شما که می‌خواهید صحبت درموردش کنید ظرفیتِ کیفیت است یا اصلاً کیفیت را ننویسید. شما می‌توانید بگوئید ظرفیت وصف چیزهای مختلفی باشد. یعنی بنویسیم ظرفیت قدرتِ عمل

فرضاً فاعلیت، ظرفیت قابلیت، ظرفیت عاملیت، ظرفیت را جزء امور عامی می‌گیرید که مرتباً در تغییر می‌توانید به کارش بگیریید یا نه؟ یعنی به همان دلیلی که ایشان موضوع کیفیت است بعدش می‌خواهد صفت شود برای موصوف سیاست. مثلاً این سیاستمان را که بخواهیم بیاوریم سیاست که موصوف دوم است. این موصوف اول وصف کیفیتی را می‌خواهید بیاورید یا نه که مال این خانه بوده، ظرفیت کیفیت بوده است. موصوف است برای کیفیت. اگر گفتند ظرفیت تکنولوژی به دلیل ظرفیت بودنش نگاه می‌کنیم یک نظر می‌دهیم. به دلیل تکنیک بودنش برای ایجاد یک چیز دیگر اقدام کند. یک چیز دیگر می‌گوییم و آن را صفت می‌دهیم. ظرفیت تکنولوژی حرکت اتومبیل بیش از دویست کیلومتر در ساعت نیست برخلاف هواپیما که ظرفیت حرکتی در ساعت تا نهصد کیلومتر در ساعت است. این نهصد و آن دویست کیلومتر. ظرفیت تکنیک ماشین که اصطکاک آن روی زمین است این دویست کیلومتر است ولی ظرفیت حرکتی هواپیما را می‌گوییم نهصد کیلومتر در ساعت. این که می‌گوییم سیصد کیلومتر نهصد کیلومتر. وقی است که موضوع قرار می‌گیرد. ولی یک چیز درست کنیم که ظرفیت را بالا ببریم. ولی چه چیز می‌خواهید عوض شود؟ آیا کیفیتش می‌خواهید عوض شود، یا قدرتش را می‌خواهید بالا ببرید؟ گاهی می‌گویید که می‌خواهم یک بنزینی درست کنم که قدرت احتراقش برای یک ماشین خوب باشد و بتواند نهصد کیلومتر حرکت کند. یک هواپیمایی نهصد کیلومتر حرکت کند. حالا اکسیژن مایع یا بنزین؟ یا فلان درست کردید ولی این یک تکنیک متناسبی می‌خواهد تا این سوخت را بتواند برساند. شدت علاقه شدید می‌گویید که این یک کیفیت فرهنگی دیگری می‌خواهد تا بتواند در این سرعت واقع شود. و الا نمی‌شود. ظرفیت می‌تواند صفت کیفیت واقع شود. ولی ارتقاء ظرفیت تکنیک غیر از ظرفیتی است که برای سوخت نیاز است. می‌گویید که شدت عشق در اینجا ضعیف است. پس یک شدت ظرفیت و شدت علاقه‌ای داریم که این می‌تواند هم به معنی صفت بکار رود؛ (یعنی اینها باز خودش در خودش قابل ضرب شدن است). (همیشه به جای موصوف بکار می‌رود) هر جا به عنوان صفت بکار رفت. معنای حالا کیفیت باشد. ظرفیت باشد. هر جا به معنای موصوف بکار رفت. ظرفیت(؟)

س) اینها به نظر می‌آید که با تعریفی که در مقاطع مختلف فرمودید که [؟]

استاد س) حالا می‌خواهم سؤال کنم که این کیفیت داشت یا فرهنگ، فرهنگ بود؟

شاگرد س) این تعاریف را شروع کنیم بگوئیم و جلو بریم بهتر است.

یعنی اینها را بنویسیم راحت اینجا. همانطور که شروع کردیم. روی این جدولها تاریخ (؟) اگر درست تر است.

به نسبت کمتر تعریف را می‌شود نوشت تا آخرش (؟)

س) تسلط کافی ما به این مدل نداریم. به اینهایی که بعد می‌خواهیم در آن ضرب کنیم. و حتی در مراتب

مختلفش که معانی مختلف پیدا می‌کند. مثلاً حالا همین سیاست در مرتبه وصف یک چیز است. در مرتبه

موصوف یک چیز دیگر

ج) الان سؤال اینست که ما اینجایی که داریم می‌گوییم الان فرهنگ به عنوان صفت. این اگر صفت این

فرهنگ است فرهنگ وقتی که موصوف واقع می‌شود. غیر از وقتی است که صفت واقع می‌شود. ولو در یک

(؟) باشد. وقتی موصوف واقع می‌شود چیزی باید از فرهنگ مثلاً تغییر کند که بشود به این صفت دیدش یا

به این صفت ندیدش. آن چیزی که میتواند از فرهنگ بالاصطلاح تغییر کند معنی ظرفیتی است که ؟ حالا

اگر ما اینطوری که شما می‌گویید بنویسیم. بنویسیم کیفیت ظرفیت.

س) ما طبیعتاً اگر خودمان میرفتیم جلو اینطوری می‌نوشتیم.

ج) خوب اگر اینطوری بخواهیم بنویسیم این ظرفیت شدت با آنجایی که می‌خواهد ظرفیت شدت را برای

سیاست بکار بریم، یعنی مثلاً می‌گویید اینجا کیفیت ظرفیت؟؟ فرق که میکند کیفیت ظرفیت شدت، این

معنایش با خانه قبلی چه تفاوتی باید داشته باشد؟ کیفیت که دارد. این فرهنگ کیفیت است.

س) ظرفیت شدت، کیفیت شدت. ظرفیت ندارد.

ج) حالا اگر کیفیت ظرفیت شدت گرفتیم هم فرهنگ و هم اقتصاد و هم سیاست را معنا می‌کند. مثلاً می

گوییم در آنجایی که می‌خواهیم بنویسیم سیاست فرهنگ، می‌گوییم شدت ظرفیت شدت.

س) البته این شدت اولیه اگر وصف باشد. سیاست معنی‌اش قرار شد شدت نباشد. فاعلیت فرمودید؟ یعنی وقتی سیاست وصف است. غیر از آن وقتی است که سیاست موصوف است.

درسته. یعنی می‌گویید که ما شدت تعلق ظرفیت شدت یک فاعلیتی داریم که تعلق به مولا است. یک عاملیتی داریم که آن هم تصرف در مادن است و هر دو هم سیاست می‌شود، سرپرستی و تعلق به مادون. س) پس باید این شدت عوض شود؟

ج) عاملیت باید باشد یا فاعلیت؟ تعلق به مولا است یا تعلق به مادون؟ شدت تعلق. س) تعلق ظرفیت شدت است.

ج) تعلق ظرفیت شدت را شما در خاطرتان چی میدانید؟

خود ظرفیت به عنوان صفت فرهنگ سیاست و اقتصاد می‌تواند باشد. ظرفیت جهت و کیفیت؟ جهت سیاست یا فرهنگ سیاست، ظرفیت یا جایگاهش، کیفیتش یا(؟)

اینها همه در هم قابل ضرب است. یعنی موضوع، نسبت، محصول در همه شان حضور دارد. ظرفیت، جهت، کیفیت در همه است. فاعلیت، قابلیت، عاملیت در همه است. کمیت، کیفیت، توسعه در همه حضور دارد.

س) باید بتونیم از اینها استفاده کنیم در (؟) یعنی بینیم که وقتی می‌گوئیم شدت، شدت، شدت، ما باید (؟)

ج) عین این که صحیح است شما بنویسید سیاست، فرهنگ و اقتصاد.

س) زمان و مکان را کجا بنویسیم؟

ج) آنوقت اگر شما تعلق را که اصل باشد و حرکت زمانی و مکانی را بگیرید در واحدی که در همه اینها می‌تواند باشد. یعنی این که واحدی که در همه اینها می‌تواند باشد. یعنی واحدی که هیچ کدام از اینها را ندارید. از فاعلیت حرکت به تبع فاعلیت. حرکت اعم از زمانی به مکانی. شما اگر مکان و زمان را در اینها بخواهید الان این عاملیت معنای تصرف در مکان را نشان می‌دهد. معنای فاعلیت تعلق زمانی را نشان می‌دهد در نظام اگر ببینید قابلیت را ملاحظه می‌کنید. یعنی نسبت را می‌بینید. نسبتها پذیرشهاست. نسبت

اولیه را در ظرفیت مجبورید بپذیرید. ظرفیتی که مولا ایجاد می‌کند جایگاه‌تان در کل نظامتان است. حرکتان از اول کار دارای یک ظرفیتی است. نمی‌توانید که قبول نکنید و بگوئید که نمی‌خواهم باشد، زمان و مکان را به عنوان یک جدول بریده نمی‌توانید(؟)

س) راهنمایی بفرمایید این جدول را که در بکارگیری معانی، چگونه می‌توانیم استفاده کنیم کاربردیتر می‌توانیم در خدمتتان باشیم. این چندتا نسبت است از جهت سوخت صفت و موصوف و از جهت ادبیات. در این حالت اینجا را اضافه می‌گویند «مضاف و مضاف الیه». فرق بین صفت و موصوف با مضاف و مضاف الیه اینست که دو اسم جدا از هم است. که هر دو یکی است ولی بعضی گفته‌اند فرق می‌گذارند بین مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف. اینجا از تغییرات ظاهرش می‌گوید که باید مضاف و مضاف الیه باشد. حالا تفاوتی هم دارد در بحث یا نه؟

ج) حالا آن یک بحث دیگر است که معنای اضافه در اینجا چه می‌شود اینجا صحبت اینست که شروع کنم من اینها را پر کنم ببینیم چی می‌شود. دقتش هم در اینست. که الان اینجا فرمودند. کیفیتِ کیفیت می‌شود کیفیتِ ظرفیت. کیفیتِ ظرفیت می‌توانید بگویید، کیفیتِ جهت یا جهتِ کیفیت هم می‌توانید بگویید. کیفیت تأثیرش در عینیت هم می‌توانید بگویید و این سه تا را می‌توانید در اینجا بگوئید. یعنی گاهی می‌توانید بگویید جهتِ کیفیت. یعنی فرهنگِ فرهنگ. می‌توانید هم بگویید که فرهنگ در چه سطحی قرار دارد. به لحاظ ظرفیت بالا بودن یا پایین بودنش. کما اینکه در جهت نفس جهت هم می‌توانید بگویید.

س) منظورتان از سطح است؟

ج) شما اینجا می‌گویید تعلق به مولا. بعد شما تعلق به مولا را می‌گویید، ملکوتی حیوانی، صحیح است که بگویید جهت تعلق کدام است. همین که می‌گویید دارای جهتی است. آیا خود این جهت هم اصلاح بردار است یا نیست؟ جهت که اصلاح می‌شود شدت علاقه بالا می‌رود یا نمی‌رود؟ ظرفیت بالا می‌رود یا نه؟ پس به لحاظ جهت و به لحاظ ظرفیت هم می‌توانیم به آن نظر کنیم. می‌خواهیم بگوییم ظرفیتش توسعه یافته تر شد. حالا تصرف می‌کنید شما. گاهی تصرف می‌کنید در بلندگو. گاهی تصرف می‌کنید در سیاست جهانی. در

سیاست اقتصادی گاهی نگاه می‌کنید بلند گو را هم اقتصادی می‌بینید و گاهی در فرهنگ جهانی تصرف می‌کنید که آن هم موضوعش می‌تواند بزرگ و کوچک شود. ظرفیت مال بزرگ و کوچک شدن است. ظرفیت قید توسعه است. جهت قید مقصدتان است. به کدام طرف مقصدتان (؟)

س) ظرفیت قید توسعه و جهت قید مقصد شد؟

ج) بله. حالا برای فرهنگ چه چیزهایی می‌تواند وجود داشته باشد؟ هم جهت و هم توسعه می‌تواند معنا داشته باشد. می‌توانیم بگوییم در جهت مادی توسعه یافته است. فرهنگ مادی در امریکا توسعه یافته است و فرهنگ مادی در هند توسعه یافته نیست، جهت هر دو مادی است ولی جهت گاهی با یک توسعه بیشتر و گاهی با یک توسعه کمتر است. از جهت به نفس خود جهت، ظرفیت را می‌توانید ملاحظه کنید.

س) یعنی از طریق جهت می‌شود ظرفیت فرهنگ را دید؟

ج) جهت را می‌توانید تقسیم کنید بگویید که من از کفر مطلق مردم را آوردم به کفر نسبی بعد بردمشان به عدالت نسبی بعد هم بردمشان به عصمت. مثالش را می‌گویم. این اصلاح جهت است یا نه. همراهش توسعه یافتگی هم در همه این مراتب قابل ملاحظه است یا نه؟

شاگرد ج) بله. تغییر ظرفیت است.

استاد س) تغییر ظرفیت به چه معنا؟ به معنای این که فقط جهت را از بد به خوب بردیم؟ پس بنابراین ملکوتی می‌تواند شدید و ضعیف باشد. کما اینکه مادی هم می‌تواند شدید و ضعیف باشد. هر جا قید شدت را می‌آورید صحیح است. شدید ضعیف را می‌آورید صحیح است بگوییم ظرفیت. هر جا خود این دوتا را می‌آوریم صحیح است بگوییم جهت. عین همین را در فرهنگ می‌توانید بیاورید یعنی فرهنگ را می‌توانیم بگوییم کیفیت کیفیت یعنی جهت کیفیت، می‌توانیم بگوییم کیفیت ظرفیت کیفیت. متناسب با ترکیبها باید شما بتوانید پیدا کنید.

فرهنگ را قید سیاسی می‌زنیم، فرهنگ سیاست سیاست قید جهتی پیدا میکند، برخلاف وقتی که قید خرد فرهنگ می‌زنیم که معنی توسعه را می‌دهد.

بسمه تعالی
ساختار تشکیلات

جلسه ۹

۱۸۱۸

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تمایل را در نظام تمایلات هرگاه اینجا باشد، تمایل به یک موضوع را نشان می‌دهد. معنای تمایل به یک موضوع تعلق است که طرف آن یا انسان یا مخلوق و یا شیء است. میل تصرفی را نشان می‌دهد به خلاف تمایل تعلق به یک نسبت است.

س) تعلق به خود تعلق؟

ج) بله، به فاعلیت فاعل. اقتصاد هرگاه اینجا باشد به معنای نفس تصرف است. یعنی تحقق اصل که در نازلترین مرتبه است. هر گاه در این باشد معنایش تصرف در وضعیت نظام حساسیت می‌شود. حاصل این را در نظام تمایل تصرف واقع می‌شود و مفهوم، مورد تصرفش. اینجا نفس مفهوم مورد تصرفش است. به عبارت دیگر حدود و کیفیات ساخته می‌شوند و موضوع تصرف هستند به خلاف کار فرهنگی که شما انجام می‌دهید و به دنبال کیفیتش هستید، ولی توجه به تصرف در حدود ندارید. این تصرف شما در حدود، تصرف در حدود خارجی است و در حقیقت تصرف در حساسیت حدود مفهوم است و در جای دیگر حدود عینیت است. آثار عینی آن است و باید عوض شود. در ابتدا نوشته باید عوض شود و یک سری اشیاء مورد تصرف واقع شود.

س) سیاست را در مرحله اولش فرمودید تمایلات؟

ج) بله. در مرتبه دوم، این میلها می‌آید رنگ اخلاق را که تعلق به مولی است و تعلق به اخلاقیهای خاص و تعلق به اشیاء است را [تغییر می‌دهد]. وقتی تعلق به اشیاء می‌شود، - شیء اعم از انسان و غیر انسان است - وقتی تعلق به شیء است، اقتصاد می‌شود.

س) تصرف در آثار فعل است؟

ج) نه تصرف در سیاست است.

س) من به طور کلی سه قسمت را که در اینجا با شیء می‌فرمایید، به نظرم می‌آید که تشکیلات اثری که یعنی آنجایی در آثار فعل دوستان اثر می‌گذارد. یک وقت اثر می‌گذارید در تعلقاتش. یعنی معیارش عوض می‌کنید. یک وقت معیارشان را عوض می‌کنید، یک وقت تصرفاتش را عوض می‌کنید، یعنی کیفیت فعلش را عوض می‌کنید. یعنی در یک تشکیلات هیچ گاه موضوع به لحاظ «اصلی» مورد توجه قرار نمی‌گیرد. [بلکه] به «طبع» است.

ج) یعنی اگر سیاست بخواهد وصف تشکیلات پیدا کند می‌فرماید باید چطور باشد؟

س) در سه مرتبه تصرفهایی که می‌شود هیچوقت خود شیء به نحو مستقل مورد لحاظ نیست.

ج) آثار درست است این جدول یک بار باید بیاید روی اوصاف. یکبار روی آثار [که آن] اعم از آثار انسان و آثار شیء. و یکبار هم باید بیاید روی افعال و اشیاء.

استاد) شما شیء را هم می‌آورید یا نه؟

س) به نظر ابتدائی می‌آید که نمی‌آید.

ج) تشکیلات اعم از امکانات و انسانی یا فقط انسان؟

س) امکان و انسان.

ج) اگر جدول تخصیصتان امکان و انسان باشد، باید بشود امنیت.

س) تعلق به اخلاق برنامه‌ای است که در مرتبه دوم می‌آید. و آنجا هم یک تعلق سیاست داریم که به این عبارت می‌شود جهت سیاست فرمودید، فرهنگ یک مرتبه جهت و مرتبه دیگر کیفیت و یا سیاست است. اخلاق را قبلاً اینجا نوشتیم حالا می‌فرمائید جای دیگر بنویسیم.

سؤال اینست که این سه تا را سیاست می‌گیرید یا نمی‌گیرید؟ که این‌ها را اوصاف سیاست بگیرد. یکبار از اینطرف نوشتیم شد سیاست، فرهنگ، اقتصاد. یکبار هم از اینجا نوشتیم شد سیاست، فرهنگ، اقتصاد. از اینطرف که نگاه کنید می‌گویید: سیاست یعنی میل.

فرهنگ یعنی جهت میل.

اقتصاد یعنی تصرفِ میل.

جهت میل یا ...؟

نه، اعم. کاری نداریم الان در این جدول قیدی برای موصوف است یا نه. شما کلمه فرهنگ سیاست اقتصاد را یکبار معنا کردی. در معنایی که کردی هنوز به عنوان صفت موصوف نبود. خود سیاست را حد اولیه را چه

معنا کردید؟

(س) [؟؟]

(ج) حد اولیه فرهنگ را چه معنا کردید؟

(س) کیفیت.

(ج) حد اولیه اقتصاد را چه معنا کردی؟

(س) عاملیت.

(ج) اینجا سیاست شما از پایین اگر آثار را دسته بندی کنید. جایی که از اینطرف می‌رویم پایین خرد کنیم. از اینطرف بخواهیم اینها را دسته بندی کنیم بیاوریم بالا. تشکیلاتتان را بصورت یک مخروط بیاورید بالا که نتیجه‌اش بشود سیاست. یک مُنتجه برایش بکشید و بنویسید نسبت تأثیر سیاست فرهنگی در کل نظام اینقدر نفر است. باید اینجا هرچه اقتصاد، امکانات، آدم، رابطه، نحوه عملکرد است، همه اینها بیاید در این بالایی قابل جمع باشد. به این دلیل بوده که ما موصوفها را اصل قرار ندادیم و نگفتیم این سیاست فرهنگی اقتصاد. آمدیم صفت و موصوف را ترکیب کردیم. برای اینکه این خانه فرهنگ سیاست اقتصاد است و این خانه سیاست فرهنگ اقتصاد است. معنی تقوّم این سه با هم در اینجا حاضر است.

یعنی فرقی با جدولی که در قدیم می‌کشیدیم و تجزیه می‌شد ولی جمع نمی‌شد، این بود که اینجا بعضیها سیاسی بود و گره می‌خورد. دیگر قاطی نمی‌شد با این. قابل جمع نبود. چون موضوعش واحد نبود. این هم قاطی نمی‌شوند و آن دیگری هم قاطی نمی‌شد. پایینی‌ها هم بریده، بریده از هم می‌شدند.

(س) یعنی یک ضرب هم باید از آن طرف انجام شود.

ج) ضرب شده، ضرب کردید.

س) این اقتصاد سیاست که می‌گویید یعنی [؟]

ج) یعنی شما الان از این طرف سیاست را اصل قرار گرفتید. سیاست و فرهنگ و اقتصاد را شانس گرفتید. از این راه بالعکسش کردید. حالا اینطرف که نگاه می‌کنید حاصل ترتیب ضرب این دوتا در هم است. سه بار هم درهم ضرب شدند. یکبار ضربشان نکردیم. یعنی هیچکدام از اینها نیستند که شما دست بگذارید و تا آخرش بیاید و صحبت از سیاست و فرهنگ در آن نباشد. مثلاً فرض کنید این خانه را می‌گوییم. این خانه چیست. اقتصاد و سیاست را دارد. اقتصاد فرهنگ، اقتصاد اقتصاد. پس اینجا شما هم قید سیاست را دارید و هم قید فرهنگ را دارید. چهار قید اقتصاد هم دارد. یعنی هر جا نگاه کنید؟

س) یعنی در هر خانه‌ای شش قید باید داشته باشید.

ج) در هر خانه‌ای وقتی نگاه کنید، می‌بینید که هیچ خانه‌ای پیدا نمی‌کنید که شش تا قید را از «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» [یا] یکی از اینها خالی باشد.

س) [؟]

ج) یعنی [در] هیچکدام [نیست] که مثلاً بگویید، که همه‌ی این خانه فرهنگی است و دیگر خبری از اقتصاد در آن نیست و یا سیاسی است و اقتصاد در آن نیست.

اگر اقتصاد قیدش را ما نداشتیم باز همین مسئله بود. این پایین خودش مرتبه اقتصاد است. آن هم مرتبه فرهنگی است. این هم مرتبه سیاست است. باز هم [؟؟] یعنی سیاست یک، سیاست دو، سیاست سه.

ج) حالا اگر یک جدولی همینطوری پر کنیم روی آن نحوه، ببینید این هم اینطوری می‌شود؟

س) ببینید سه تا خانه را دارد. اگر یک وجه تمایزی با آن داشته باشد که کیفیت ضربش فرق کند.

ج) یعنی اگر مثلاً ما اینجا سیاست گذاشتیم. اینجا فرهنگ را گذاشتیم. اینجا اقتصاد. این زیرش را برداشتیم.

س) هرچه قدر طولی ضرب کردیم عرضی ضرب نکردیم [؟]

ج) اگر هر سه سیاست باشد. بحث در این است که چگونه باشد؟

س) آیا این فرهنگ باشد و آن دیگری وقتی ضرب شد؟

من به ذهنم می‌آید که یک مقدار از صورت [؟] نه کاغذ حرام کردن است و نه وقت تلف کردن. سریع می‌نویسیم و مقایسه می‌کنیم. احتمالهای مختلف می‌ارزد [چون] ذهن را از تشطت بیرون می‌آورد. یعنی ذهن میتواند مقایسه کند و ببیند این و آن چگونه است. این عباراتش به صورتی است که مثل یک کلمه واحد نیست و راحت چگونگی آن به ذهن نمی‌آید حالا ما دو تا کاغذ می‌گیریم و می‌نویسیم.

؟؟؟

این الان شما طرحش را ببینید چطور می‌شود. کاری ندارد. فرضش را خوب می‌بینیم چطور می‌شود.

؟؟ انشاءالله به ضرایب بیشتر توجه کنیم. یعنی اگر شروع کنیم به معنی کردن. به غیر از معنی کردن؟؟

ج) مجبوریم در اول قالبش را درست کنیم و بعد معنا کنیم چون [؟] نمی‌شود. فرهنگ، سیاست، اقتصاد را که اول کار حدش را معین کردیم، همان گونه است که باید در مراتب مختلف اجرا شود.

س) الان با توجه به همان حد ما باید شروع کنیم. اینطور نیست که ما [؟]

یعنی فاز بعد بحث شده در سطر دوم. شما آن را که پر کردید.

ج) حد اولیه سیاست چیست؟

س) سیاست قرار شد فاعلیت در ظرفیت.

ج) در ظرفیت فعل یا در ظرفیت خود؟

ج) شاگرد) در ظرفیت خود.

ج) فاعل تعلقش به فعل نسبت به خود است. یا تعلق به فاعل مولاست؟

س) این معنای همان تعلق مولاست. این به معنای همان تعلق به مولاست. ؟ ظرفیتی ایجاد شده در میدان ظرفیتش اعمال فعالیت می‌کند. دوست دارد شدت پیدا کند تعلقش.

ج) فاعلیت در میدان فاعلیتش نسبت به کیفیت تعلق است یا نسبت به خود تعلق است؟

س) در اصل موضوع بحث ما «سفارش» است. فاعلیت می‌خواهد سفارش‌ها را عوض کند. کیفیت در کیفیتِ فاعلیتش اثر می‌گذارد. بعد (فرمودید) این خودش تقسیم می‌شود.

ج) خود این کیفیت فعل، پس بنابراین فاعلیت، حدّ اول فاعلیت، سیاست یعنی [؟]

س) یک معنای بالاجمال می‌فرمایید؟ چون به اجمال در نظام، فاعلیت در [؟] نیست بلکه فاعلیت در جهت است.

ج) این فاعل تعلق به مولا دارد. فاعلیت [؟] کیف تعلقش، مفعول فعل اولیه خودش است. کیفیت اعمال فاعلیت در چگونگی تعلق به مولا اولین فعل [؟] حضرتعالی نظرتان اینست که فرهنگ، سیاست، اقتصاد؟ سیاست کلاً چه ربطی داشت به اینجا که فرهنگ سیاست و اقتصاد است؟
ج شاگرد) همه آن فرهنگ است.

س) تماماً فرهنگ سیاست، فرهنگ سیاست، فرهنگ سیاست بدون تفاوت؟
س) همه آن است.

س) تفاوتش در فرهنگ است. فرهنگ یک. فرهنگ دو. فرهنگ سه...
این سیاست یک، سیاست دو، سیاست سه، به چی گفته می‌شود؟
س) سه مرتبه از تمایلات.

ج) سه مرتبه از تمایلات را با سه مرتبه از فرهنگ و سه مرتبه از اقتصاد. که برای هر کدامش یک معنای خاصی قرار دادید اینجا. سیاست دو یعنی سیاست فرهنگ مثلاً. سیاست دو چیست؟ اینها همه سیاست است. یعنی با قید یک، دو، سه هم سیاست است؟ یعنی سیاست فرهنگ و سیاست اقتصاد نیست. سیاست در سه مرتبه است. یعنی تعلق در سه مرتبه. نه اینکه مثلاً تعلق نسبت به، فعل مولایی یا تعلق نسبت به کیفیت فعل مولایی. تعلق به تصرف فعل مولایی نیست. یعنی قید سیاست فرهنگی اقتصاد بصورت عدد نمی‌خورد.
س) در خود سیاست در چه مرتبه‌ای می‌گیرید؟

ج) یا می‌گویید که سیاست یا تعلقات به شکلهای مختلف پیدا می‌شود و ظاهر می‌شود در شکل سیاست و فرهنگ و در شکل اقتصاد. یا می‌گویید، معنای سیاست، فرهنگ و اقتصاد را علی حده می‌کنیم. یک حد علی حده. مثلاً به امور عینی می‌گوییم اقتصاد. به امور ذهنی می‌گوییم فرهنگ. به امور تعلقی مثلاً می‌گوییم سیاست. [شما] چه تعاریفی می‌کنید برای این‌هایی که این گونه می‌گویید؟

س) این سیاست، فرهنگ، اقتصاد که می‌گوئید، نسبت به این ستون که [؟]

ج) ببینید شما یک ترکیبی کردید با عدد نوشتن، مفهوم عددی را معین نکردید که چه قیدی را به آن می‌زنید که می‌گویید «یک» خود قید را بنویسید و لازم نیست «یک» را بنویسید. می‌گویید که اولین اعمال فاعلیت از [؟؟] غیر فاعل است. این را حد اولیه سیاست می‌گویید.

س) این موضوع است و سه بعد دارد.

ج) فاعلیت سه بعد دارد. دارای سه بعد است: الف: سیاست و سیاست یعنی، اعمال فاعلیت در نفس ظرفیت تمایل و جهت تمایل.

ج) خود این تعلق است. از جهتی غیر از اینکه خود فاعل متعلق است. فعلش هم متعلق است. و از این می‌تواند فعل دارای ظرفیت بیشتر یا کمتر باشد. همینطوری که خود فاعل می‌تواند ظرفیت کمتر یا بیشتر داشته باشد. یعنی فعل می‌تواند ملکوتی [یا] حیوانی باشد.

فرهنگ چیست؟ دارای سه بعد است، بعد سیاسی [؟]

ظرفیت یعنی شدت جهت آن. «شدت ظرفیت».

س) اعمال فاعلیت. ملکوتی یا ؟ به شدت جهت فعل جهت تعلق شدید می‌شود. در دومی. جهت دارد حالا شدت پیدا کرده. حد اولیه فاعلیت این است.

یک بعدش شدت و یک بعدش کیفیت باید باشد که بشود جهت.

س) شاخصه من ظرفیت است.

ج) ظرفیت تمام شد. شدت شدت ظرفیت فعل یا تعلق فعل.

س) در دومی می‌شود شدت جهت فعل.

س استاد) جهت آیا وصفش به شدت می‌شود یا این که ظرفیتی برای جهت قائل هستید که می‌گویید شدت؟ کیفیت را می‌خواهید نفسش را تعلق پیدا کنید یا بگویید انعکاس تعلق.

اگر انعکاس تعلق هست و نفس برابر تعلق نیست، چطور می‌گویید شدت جهت؟

س ۲) منظور من از شدت، تعلق نیست؛ یعنی جهت جهت. اینجا هم منظور من از شدت ظرفیتِ ضربدر ظرفیت است.

ج) اینجا ظرفیت فعل است.

س) اینجا هم می‌شود جهت فعل. قیدش اگر فعل باشد، جهت فعل می‌شود. اینجا میشود عاملیت یا کیفیت فعل در تصرف من ضربدر اصل ظرفیت جهت فاعل خودش کردم که آن اشتباه است.

ج) در عین حالی که این سه را از هم جدا کردیم ولی پیداست که ابعاد سیاست، تعلق و فاعلیت هستند. یعنی در قدم اول بالاجمال مشخص است که فاعلیت، در آن اصل است.

س استاد) اگر فاعلیت در آن اصل باشد چرا شدت را از اول آن برداریم؟

س) چون شما این جا قید فعل قرار دادید. اگر قید فعل قرار ندهیم یعنی بگوییم ظرفیتِ فاعلیت و نگوییم ظرفیت فعل.

ج) مگر فعل نمی‌تواند شدید و ضعیف باشد؟

س) در مرتبه اول آن هم دوباره در درون خودش است. فاعلیت اگر تعریف کنیم که خودش اعمال فاعلیتش را در نفس خودش ببینیم و منتجه را در فاعلیت ببینیم. این می‌شود شدتِ ظرفیتِ فاعل.

فعل شما دارای یک شدت تأثیری [و] یک وزنی است.

به نسبت فعل، شدت لازم نیست. اگر چه خودش درون دوباره می‌تواند تبدیل به شدت و ضعف بشود.

ج) یعنی شما افعال را می‌توانید با هم مقایسه کنید و بگویید که این فعل شدید یا ضعیف است یا نمی‌توانید؟
س) بله.

ج) پس بنابراین چرا نمی‌توانید بگویید؟ به «درونش» می‌گویید یعنی چه؟

س) شدت ضعف یعنی «ظرفیت فعل» که معلوم است. در درون [«ظرفیت فعل»] می‌توانیم بگوییم که شدید یا ضعیف است. [و این] قابل تقسیم است.

ج) بیرون آن یعنی چه؟

س) باید این ظرفیت فعلی که الان عمل شده یعنی اعمال فاعلیتی که در ظرفیت آن شده در اصل ظرفیت فاعلیتش که اعطاء شده. ترکیب که شود در [؟] می‌شود. [؟] خود نفس فاعلیت بخواهیم تعریفش کنیم.

یعنی نفوذ فاعلیت این و نفوذ فاعلیت سابق که اعطا شده نتیجه می‌دهد ظرفیت جدید فاعلیت برای [؟]

بعد وقتی که مولا امضا کرد. ترکیب شد تحقق و ظرفیت جدید می‌شود. ولی قبل از آن می‌شود خود فعل را ملاحظه کرد و شدید و ضعیف دانست یا نمی‌شود؟ این بیرونش که نیست. عین خودش است. بیرون و درون ندارد. ؟ یک فعلی است. این فعل را وقتی که مولا [؟] کرد محقق شده و اخلاق برای فاعل می‌شود. ظرفیت فاعل را بالاتر می‌برد. ولی قبل از این که ترکیب شود با چیز دیگری، خود این قابل لحاظ است و درون دیگر معنائی ندارد.

س) به یک معنا یعنی عین ظرفیت.

ج) وقتی عین ظرفیت شد دارای شدت و ضعف است.

س) یعنی ظرفیت از اوصاف شدت ضعف است.

استاد) بله. ظرفیتِ شدتِ فعل یا جهتِ شدتِ فعل یا تصرفِ شدتِ فعل. منظور شما از «شدت» که - به معنای تعلق است. - چیست؟

س ۲) ظرفیتِ شدتِ فعل به معنای تعلقِ فعل است. [وقتی] خود ظرفیت را هم «تعلق» معنی کنیم، دیگر لازم نیست بیاید. معتقد می‌شویم که ظرفیتِ عینِ تعلق است.

ج) می‌خواهم ببینم اینجا فعل ما اگر متعلق است به مولا تعلقش را چطوری می‌آید؟ این ظرفیت تعلق فعل -

اگر ظرفیت تعلق بگذاریم - خودش معنی شدت را می‌رساند یا خیر؟

س) موضوع بالاجمالمان و تعلق به فاعلیت مولا را هم در این قسمت بیاوریم.

تعلق به فاعلیت را که در خود فعل. علاوه بر آن که نفس فاعل تعلق به مولا دارد فعل آن هم تعلق به مولا دارد. اگر ظرفیت تعلق فعل به مولا معنای [؟] آیا منزلت فعل بیان کننده شدت در نظام فاعل است؟ پس بنابراین اگر ما بنویسیم ظرفیت تعلق به مولا کافی است. اگر بنویسیم جهت تعلق به مولا؛ تعلق فعل به مولا. این هم معنای کیفیت تعلق را می‌گیرد. حال سؤال از سومین آن است که، آیا می‌توانیم در مورد اقتصاد هم تصرف تعلق فعل به مولا بنویسیم؟

س) باید بنویسیم عاملیت تعلق فعل از طرف مولا.

ج) عاملیت وقتی با فعل مولا ترکیب شود حضور پیدا می‌کند در مرتبه مادون خود (یعنی زمان دوم خود او هم مادون خود می‌شود) که این قوی‌تر می‌شود. حالا قبل آن چه مرتبه‌ای است؟ قبل از اینکه خداوند متعال او را امداد کند؟

س) جهت را باید معین کند.

ج) متصرف عاملیت چطور واقع می‌شود؟

س) عاملیت در جهت [؟].

ج) عاملیت را این گونه معنا کرده بودیم که تعلق برای فاعلیت به مولا که مولا در فاعلیت قید فاعلیت کند. نتیجه‌اش این می‌شود که، این نماینده مولا باشد از طرف فعالیت مولا از تصرفش در قید. ولو تصرف در خود باشد.

س) عاملیت را منصوب به [؟] ؟

ج) منصوب به عاملیت پس از امضا و اعطا.

س) این در نظام است آن وقتی که بحث توسعه می‌کنیم ولی اینجا بحث توسعه نیست.

ج) قبل از توسعه آیا اقتصاد داریم یا نداریم؟

س) اقتصادی که داریم به معنای منزلتی نیست یعنی منزلت بالا نمی‌رود بلکه حرکت است، درون مجموعه مثل فعالیتهای تبعی که گفتیم این حرکت دارد. ولی تغییر منزلت در نظام ندارد.

ج) تصرف در خود که می‌تواند کند و این جهت آن می‌شود و شدت تصرف آن سیاست می‌شود و تصرفی که در خود می‌کند اقتصاد آن می‌شود.

ج) سر چه کسی است؟

س) به معنای تغییر منزلت. به معنای حرکت فعالیت [؟]

این ؟ که من می‌گویم ؟ دارد. ؟ شما حد اولیه اقتصاد را برگردانید و گفتید یک فاعلی می‌تواند انجام دهد.

برهاناً در نظام برهان چه تغییر ایجاد شده. تحققها راه پیدا می‌کند که منصوب نباشد. یا راه پیدا نمی‌کند؟

س) در توسعه باشد راه پیدا نمی‌کند و فرقی اینست که این در توسعه است و آن در توسعه نیست.

یعنی کثرت اضافه یک فاعلیتی است که [؟]

این در وحدت فاعلیتش است. یعنی اوصافش دارد عوض می‌شود. نه که جزء به آن اضافه شود.

ج) یک رتبه از فاعلیت را نداشته باشد. اصلاً نظام فاعلیت ایجاد نمی‌شود. یک رتبه از فاعلیت را برای فاعلیت

تبعی هم قائل باشیم. لکن با همین رتبه که قائل هستید آیا فاعلیت اقتصاد را هم می‌توانید در این رتبه بیان

کنید؟

س) اگر نتوانیم که اصل فاعلیت خدشه دار می‌شود. در هر بخش از این سه تا که بفرمایید اصلش خدشه دار

می‌شود.

ج) متصرف فیه آن فعلاً نفس فعل است. نه چیز دیگر و نه خودش.

اوصاف خود آن که بدون امداد مولا عوض نمی‌شود. فقط فعل آن را می‌تواند عوض کند. باید تعلقش نحوه

تعلقش. قید تعلقش. همانجایی که فاعلیت برایش قائل است. محاسبه عقاب و ثواب است.

س) می‌گوییم فاعلیت تعلقی، تعلق را می‌تواند عوض کند.

استاد) یعنی می‌تواند در نفس تعلقش به مولا تصرف کند. در نفس تعلقش به مولا تصرف می‌کند یا ملکوتی می‌کند او را و یا حیوانی می‌کند. پس بنابراین فعلش یک ظرفیت و یک جهت دارد.

عاملیت را دیگر نمی‌توانیم بگوییم. چون عامل در فاعلیت را [؟] نه عاملیت. یک عاملیت را [؟؟] عاملیت مال آنهایی است که توسعه می‌کنند. اینجا فاعلیتشان [؟] معنای عاملیت [؟؟] در فعل خودش فاعل است. عامل آن موقعی است که در قید بخواهد تصرف کند ولو آن قید خود و اخلاق خودش باشد. به جز با تقومش با امداد مولا نمی‌شود.

(س) در توسعه روشن است. عاملیتی است در خود کیف [؟؟]

(ج) عاملیت در خود کیف چه عاملیتی است. عاملیت باید پس از امضا باشد. عاملیت قبل از امضا [؟] شما. فرمانبری قبل از امضا و فرمانبری در تقاضا چگونه فرمانبری است؟
(س) ملکوتی باشد.

(ج) خیر، حق تخلف به آن نمی‌دهید دیگر نمی‌تواند قید بزنید. اگر حق تخلف [؟] فاعل باشد، می‌گویید که عاملیت یعنی چی؟

(س) یعنی فاعلیت یعنی چی؟

(ج) نه. سؤال [؟] عاملیت قابل است. شما که نمی‌خواهید بگویید که در کیف فعلش فاعل از طرف. فاعل از طرف را یا می‌خواهید بیاورید ببرید در حیوانی بودن باز فاعل از طرف است. کما اینکه وقتی فاعلیت امداد شد از طرف مولا این حیوانی انتخاب کرده بود. و امداد شد. این یک نحوه است. یکوقت ملکوتی انتخاب کرده برای امدادش. یکوقت حیوانی انتخاب کرده برای امداد. وقتی امداد می‌شود، شما خود این انتخاب حیوانیت هم را شریک می‌دانید در [؟] یا نمی‌دانید؟

(س) اصلاً در هیچکدام از این سه مرتبه امداد موضوعیت ندارد.

(ج) احسنت، اگر امداد موضوعیت ندارد پس عاملیت هم [؟] عامل غیر فاعل است. عامل یعنی فاعل از طرف.

(س) آن معنی را می‌زند کنار؟

ج) تصرفش صحیح است. تصرف در فعل کردید.

س) عاملیت به معنای نیابت. موضوعیت ندارد.

اگر نیابت به موضوعات کرد آن وقت عقاب و ثواب دیگر معنا ندارد؟

ج) تصرف در اینجا به چه معنای است. ظرفیت تعلق، جهت تعلق و فاعلیت در تعلق. عاملیت باید بشود و

فاعلیت در تعلق در رتبه قبل از عاملیت باشد. فاعلیت در تعلق باید باشد. تعلق فعل به مولا، مفعول فاعل

نفس فعل است.

س) این نفس تعلقش شد.

ج) یک تعلق ذاتی داشته. در آن تعلق می‌تواند تصرف کند. بعد فاعلیت در تعلق به مولا... آن وقت یک فعل

تعلقی را باید همیشه بگیرد تا فاعلیت داشته باشد.

فعل تعلق به مولا فاعلیت در فعل تعلق به مولا می‌تواند موضوع تصرف فاعل قرار بگیرد.

یعنی ما یک فعلی داریم. فعل ذاتی داریم. ولیکن این فاعلیت می‌تواند آن را بالا و پایین کند. یعنی ایشان فعل

تعلق به مولا که مال فیزیک ذاتی است. می‌تواند موضوع تصرف فاعل قرار بگیرد. برای مرتبه دوم [؟] فاعلیت

در تعلق فعل به مولا، ما می‌توانیم بگوییم یا فقط بگوییم فعل تعلق به مولا دارد. یعنی آیا فعل هم به وجود و

نفسش متعلق است؟ که فعل بالاتر [یا] فعل پایینتر می‌گوییم. یعنی برای فعل منزلتهای مختلف قائل باشید.

اگر برای فعل منزلتهای مختلف قائل هستید، آن وقت فاعلیت در تعلق فعل به مولا یعنی منزلت فعل نسبت

به مولا.

س) [؟؟] همین که گفتیم ظرفیت تعلق فعل به مولا منظور ما فاعلیت است. در این جا سه مرتبه طی می

شود تا فاعلیت تحقق پیدا می‌کند. که در میدان ظرفیت خود به جهت و خواست ملکوتی یا حیوانی یک

تحقق پیدا می‌کند. این فاعلیت جدید.

ج) می‌دانید آقای صدوق چه می‌گویند؟ ایشان می‌گویند که نفس فعل به عنوان یک وجودی حرکت، سه تا

تقسیم برایش در نظر بگیرید، اول اینکه خود این [فعل] متعلق به مولا است و شدید و ضعیف دارد و به

عنوان سیاست قابل ملاحظه است. مثل وجود شخص فاعل. دوم اینکه، کیفیتی است که به معنای حد اولیه ی فرهنگی است. الف) نفس فعل که دارای این سه مطلب است. فعل تبدیل می‌شود به یک، ظرفیت.

دوم جهت. اینجا هم باید تحقق تصرف بنویسید. آن وقت اینجا هم می‌گویند که اگر بخواهد بنویسیم، فاعلیتِ فعل در نفس فعل به چه معناست؟ اینکه تصرف شود. متصرف فیه شما چیست؟ فعل اگر فاعلیتِ در فعل شد هم معنای ظرفیتی را شما از آن می‌گیرید. هم معنای جهتی و هم معنای تصرفی را می‌گیرید. به عبارت دیگر فعل وسیله تصرف است. یا خودش متصرف است.

س) فعل موضوع تصرف است.

ج) اگر موضوع تصرفِ فاعل شد، برای تصرف در آن دوباره نیازمند به یک فعل دیگر نمی‌شوید؟

س) این فعل رابطه بین فاعل و مولا است.

ج) اگر به جای تصرف بگوییم فاعلیت تحقق این فاعلیت چگونه است؟

س) فاعلیت را تقسیم کنید اشکال فارغ از ذهن است.

س ۲) یعنی تصرف در نفس خود اما نه به معنای [؟]

ج) تصرف در اثر خود نه در نفس خود.

س) بله. یعنی آن اصلی که می‌گوییم در توسعه می‌آید. [؟]

ج) حد اقتصاد به نظر من باید کمی درباره‌اش صحبت کنیم تا روشنتر شود. اگر حد اقتصاد را بیاییم بگوییم

که فعل متصرف فیه است با فاعلیت یا با یک فعل دیگر.

س) با فاعلیت بگوییم یعنی اگر فاعلیت را به معنای نفوذ فعل جدید می‌گیریم. یعنی وقتی این فاعلیت می-

کند فعل جدیدی از آن صادر می‌شود. فاعلیت منصوب به این است. قبل از اینکه فعل صادر می‌شد منصوب

به این نبود. فاعلی است که فعل از آن صادر می‌شود منصوب به آن نیست. در نفس [؟] هر فعلی صادر می

شود مال این است.

به معنای ایجاد است دیگر. در این رتبه به معنای ایجاد [است]. ایجاد می‌شود تحقق این جا نفس تحقق تحقق در جهت با ظرف.

س ۲) بیان کننده تقاضای جدید و سدود جدید می‌شود. کیفیت سدود جدید را بیان میکند در مرتبه [؟] می‌توانیم بگوییم که این تحقق تعلق است؟

س) تحقق کیف فقط منصوب به فاعل کردید تعلق که مال مولاست بنابراین این ظرفیت کیف، جهت کیف و تحقق کیف است.

استاد) کیف فعل، یعنی آن تقاضای اولیه این کیفیت را شما می‌گویید که تحقق کیفیت فعل است. تصرف را در این جا تحقق می‌نویسید. فاعلیت در تعلق فعل به موضوع.

س ۲) در این جا کیفیت، بیان کننده خصوصیت اقتصاد نیست.

ج) می‌خواهم بحث کنم که کیفیت مال فرهنگ است.

س) در سه رتبه‌اش کیفیت است. منسوب به نظام است. حالا قید خصوصیت تصرف اینجا روشن نیست؟ تحقق فعل را قبول دارید شما تحقق تعلق تعلق که محقق شده.

ج) تعلق فعل نه تعلق فاعل.

س) تحقق فعل که می‌گوییم یعنی [؟]

ج) یک فاعلی داریم که ذاتاً متعلق است مثلاً شما تکوینا خداپرست هستید. ولی فعل شما یک شیء دیگری است، بر آن اساس که مخلوق شما است، شما را عذاب یا ثواب می‌دهد. در آدنا مرتبه و اعلا مرتبه‌ای که هیچ چیز هنوز صدور خارجی پیدا نکرده می‌گوییم وجه الطلب [است] همان وجه الطلبی که ما داریم در اینجا تقسیم می‌کنیم.

س) وجه الطلب کیف آن تعلق اولیه نیست.

ج) کیفش است و ظرفیت و تحقق هم دارد. فعل هم است. اگر بگوییم که علم، اقتصاد و ایمان جهت دارد. هر کدام از اینها را بگیریم و [آزاده کنیم] که فاعل را عقاب کنیم. بگوییم چرا این گونه خرج کردی، چرا این

گونه فکر کردی، چرا چنین کردی و ... این اگر حد اولیه‌اش به فاعلیت شما نخورد که نمی‌شود عقاب حساب داشته باشد. حد اولیه‌اش را باید بیاورد برای شما، بعد در نظام بیاورد و صد یا هزار کار با او بنماید. بعد می‌گوییم که شما یک میلیاردیم سهم دارید بالاستقلال در این مطلب و قابلیت عقاب دارید. پس بنابراین این آخری هم معین شد کیفیتِ تحققِ فعلِ به مولا. تحققِ تعلق درست هست. شما حد اولیه را که معین کردید می‌توانید بگویید که [مثلاً] این میکروفن را من خریدم و گاهی این را به لحاظ خاصیتی که برای شما دارد می‌گویید. گاهی هم در مجموعه اقتصاد خاصیت فرهنگی را هم منحل می‌کنید.

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۱۰

۱۸۱۹

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دو چیز بود که ما را به تردید می‌رساند. یکی این که این طبقه، طبقه سیاست است. این طبقه، طبقه فرهنگ است. این طبقه، طبقه اقتصاد است. بنابراین باید خصلت اصلی این طبقه‌ی سه شماره‌ای را در حقیقت اگر اولین نظام سیاسی را شماره یک بگیریم. اولین طبقه داخلی سیستم دو شماره‌ای بگیریم. دومین طبقه داخل را سه شماره‌ای بگیریم. و شماره‌ای بگیریم و چهار طبقه آخر را. و هنگامیکه به این سه شماره‌ای که در حلقه وسط است برسیم اشکال این است که از یک طرف باید حتماً شاخصه، شاخصه‌ی فرهنگ باشد و اگر شاخصه‌ی این فرهنگ نمی‌شد، سیاست فرهنگ اقتصاد باید عطف قرار می‌دادیم و سیاست را برایش صفت قرار می‌دادیم و این طور می‌گفتیم سیاست اقتصاد و یک موصوف اما اقتصاد [می‌شد و موصوف دیگر ما فرهنگ می‌شد و موصوف دیگر سیاست. در طبقه‌ی بالاتر. اگر اینطوری می‌شد از اول بریده می‌شد و معنی نظامی اصلاً نمی‌داد. و معنایش این است هر چه پایین‌تر بیاید تجزیه می‌کند و امکان جمع شدن را از دست می‌دهد.

اگر می‌خواستیم همانطور که عمل کردیم سیاست و فرهنگ و اقتصاد را برای سیاست صفت اول قرار دهیم. آنوقت در فرهنگ، دیگر مشکل می‌شد. که ظاهراً اشکالش این است که یا باید اینجا را چهار قید بزنیم که باز با چهار قید زدن هم حل نمی‌شود چرا؟ چون اگر بگذارید «سیاست فرهنگ سیاست سیاست». یعنی فرهنگ را وسط بگذارید. بعد هم «فرهنگ فرهنگ» بگویید. اینجا هم اقتصاد سیاست. سیاست» بگویید به عنوان صفت اول در این سه تا ذکر شده. فرهنگ به عنوان صفت اول در خانه ردیف دو و اقتصاد به عنوان صفت اول ذکر شد است. در حالیکه خانه بنا بود خانه فرهنگ باشد. ولی اگر درست کار را برعکس کنید. یعنی طبق

نظر آقای حسینی که گفتند که بگذارید سیاستِ فرهنگ». و بعضی‌ها هم گفتند بگذارید «فرهنگِ سیاست».

بیاید موصوف را اضافه کنید نه صفت را. بگویید اینجا طبقه موصوف دوم است. حالا یکدانه؟؟

س: یعنی فرهنگ را بیاوریم آخرش... آن وقت ضربدر موصوف اولی که می‌شود چطور می‌شود؟

ج) اگر گفتیم سیاست به معنای صفت. موصوف‌مان هم سیاست است. این هم «فرهنگِ سیاست». این هم

صفت و این هم موصوف و این هم اقتصاد به عنوان صفت اول و سیاست هم موصوف در این خانه که رسیدیم

بگوییم سیاست بعنوان صفت فرهنگ به عنوان موصوف دوم در این معنای کمی دقت کنید که معنایش چه

می‌شود؟ سیاست به عنوان صفت یک

اگر موصوف‌مان کلاً فرهنگ باشد. «سیاستِ سیاستِ فرهنگ».

س: ثابت می‌شود...

ج: تا کجا ثابت می‌شود...

س: آن سه تا عین هم است..

س: حداقل آنجا بنویسید فرهنگ...

س: نه اینجا می‌نویسم فرهنگ؟ دو... بزنی الان یکی...

اگر موصوف‌مان فرق کند و صفت‌مان یکی باشد، یعنی این موصوف‌مان باشد. این موصوف را که گاهی می

گوییم خودش را وصف قرار دهیم برای «سیاستِ فرهنگِ اقتصاد». بعد فرهنگ‌هایش را فقط اینجا بنویسید.

سه تایی که اینجا؟

س: یعنی از بالا ضرب کنیم...

ج: بله. فقط یک اشکالی پیدا می‌شود. و آن اینست که سه تا خانه یکی می‌شود یا نه. یعنی «سیاستِ سیاستِ

فرهنگ». اگر ما بخواهیم اینجا بنویسیم «سیاستِ فرهنگِ فرهنگ». باید با این [؟؟] پس مجبور می‌شویم که

موصوف‌مان حتماً فرهنگ باشد. کما اینکه موصوف اینجا سیاست است و اینجا موصوف باید اقتصاد باشد.

نهایت اینست که در اینجا به سیاست یک صفت یک موصوف اضافه کنیم و یعنی بنویسیم «سیاستِ سیاستِ

فرهنگ» و «فرهنگ سیاست سیاست فرهنگ» این موصوف دومی در اینجا داریم. این موصوف موصوف، صفت تشکیلات می‌شود. کما اینکه موصوف اول مان اینجا صفت تشکیلات است. کما اینکه تشکیلات تشکیلات سیاسی است. و منتجه باید از راه سیاسی دیده شود. حالا اگر باز اینطوری کنیم.. باید یک صفت در بالا و یک موصوف در پایین یک صفت هم در اینجا اضافه کنیم. که بگوییم سیاست وصف دو و وصف یک، موصوف یک و موصوف دو سیاست فرهنگی...

س ۱: موصوف دو باید اول باشد.

ج: چرا؟

س ۱: چون موصوف دو رده‌اش پایین‌تر است.

س ۲: حالا مهم نیست. الان شماره زدیم [...]

س ۱: نه موصوف را می‌گوییم [...]

س ۲: موصوف هم همینطور [...]

س ۱: طبقه باید یک باشد [...]. دیگر [...]

ج: نه، می‌خواهم بگویم شما چندتا دایره متداخل را در نظر بگیرید. مثل پوست پیاز بعد آن پوسته بیرونی را سیاست بگیرید بعد همه به این تبدیل می‌شوند. بعد پوسته نهایی را منتجه بگیرید که «سیاست سیاست» گفته می‌شود حالا یک طبقه بعدش را بگیرید فرهنگ به عنوان موصوف و این باید اقتصاد و این هم سیاست باشد. بعد باید عملیات اقتصادی مان دارای اثراتی باشد که فرهنگی شود و فرهنگی هم دارای اثراتی باشد که سیاسی شود و سیاسی هم قدرتش را نشان دهد. حالا اگر ما با شماره معین کنیم. اینجا دو چیز و اینجا هم باید دو چیز اضافه کرد. آنوقت قاعدتاً حل می‌شود. یعنی بگوییم «سیاست سیاست سیاست فرهنگ».

س ۱: همان مدل قبلی می‌شود. همان که اول داشتیم... که می‌گفتیم «سیاست سیاست» پایین می‌شود سیاست فرهنگ...

س ۲: نه سیاست مقدم است.

س: بله در رده اول در رده دوم. سطح اول، سطح دوم. این در این ضرب می‌شود. می‌شود همان مدل اول.

حالا می‌شود سیاستِ سیاستِ فرهنگ»

س: فقط بالاییها را در این ضرب می‌کنیم. ما قبلاً پائینی‌ها ضرب می‌کردیم حالا می‌فرمایید از بالا ضرب

کنیم که می‌شود «سیاستِ سیاستِ سیاستِ فرهنگ»

ج: فرقی می‌خواهیم ببینیم چه چیز می‌شود. می‌خواهیم جایش را بالسطح از صفت به موصوف برگردانیم.

س: یعنی سابق فقط صفت به موصوفی را معین نمی‌کردیم

حالا معین می‌کنیم ببینیم آیا چه معنایی پیدا می‌کند. در حقیقت بعد در ضرب موصوفها اگر دوتا موصوف

بخواهد با هم ترکیب شود اینها معنایش چه می‌شود؟ یعنی طبیعتاً در این دوتا موصوف هم اصلی و فرعی

باید مشخص شود.

ج: برای اصلی و فرعی و قرار دادن همین کار به ذهن ما آمد که یک جدولی پر کنیم بدون ساختن مدل.

فقط کار ما به مفاهیم باشد. ببینیم آیا مفاهیم هر کدام عقب و جلو قرار بگیرد چه معنایی پیدا می‌کند؟ آن

جدول علی حده باشد مثل کسی که ادبیات می‌نویسد. غیر از نوشتن مقاله است. این به منزله مقاله است. ما

باید لغت معنی داشته باشد. این راحت‌تر باید باشد. تا اینکه هم لغت معنی کنیم هم مقاله بنویسیم.

س: مشکل است. یک دور باید از سطح لغت معنی برویم در معانی. تمام که کردیم. بعد همه اشکالات را در

کل ببینیم. در دو فصل برویم جلو...

ج: یعنی کارت پیدا کند. هر چیز مثلاً «فرهنگِ فرهنگِ سیاستِ فرهنگ». این واژه معنایش مثلاً این می

شود.

س: حضرتعالی نظرتان اینست که اینجا اگر سطح علاقه‌ها باشد وقتی می‌آید در سطح دو تبدیل می‌شود به

صورت.

ج: حالا اینجا انگیزه‌ها است و اینجا کیفیت می‌شود. آنوقت اگر تشکیلات ما فرهنگی باشد در ستون دوم کیفیت باید تمام آن فرهنگ اصلی باشد. حالا کارخانه هم باید اقتصاد باید بیاید در دور. کیفیت باید در سطح دو بیاید. عینیت و عمل باید بیاید سطح سه. یعنی سؤال اینست که اگر شما یک تشکیلات ساختید «فرهنگی و سیاسی و اقتصادی» هیچ فرقی با هم نمی‌کنند؟ یا اینکه قبول دارید که یک جا مقاله باید بیرون بیاید و یک جا استکان و زیر استکان.

س: به نظر می‌آید در سطح اول لغت معنی است کسی اختلاف نباید داشته باشد. در سطح دو و سه که می‌آید باید اختلاف کنی. معانی که می‌کنی؟؟

ج: یعنی یک اصل مدلی داریم که باید جدای از آنچه اینجا می‌نویسیم باشد. و یک اصل مدلی داریم که مدل حاکم است هم بر سیاست هم بر فرهنگ و هم بر اقتصاد. یعنی یک فرمول داریم. و در آن نمی‌شود یک خصلتی مقدم بر یک خصلت دیگر باشد. باید برایش با یک اصول موضوعه دیگر صحبت کنیم. مثلاً اصل موضوعه در مدل اینست که اول جاذبه‌ها و تعلق‌ها باشد. دوم کیفیت‌ها و سوم تصرف‌ها باشد. این باید عام باشد. تعلق و تکلیف و تصرف و این اگر عام باشد باید متناسب با چیزهای مختلف این را بگردانیم. اگر لغت معنی را درست کرده باشیم راحت می‌توانیم بگردانیم. و اگر لغت معنی نداشته باشیم طبیعی است که نتوانیم..

س: این سطحش نباید تبدیل باشد...

ج: بله ... یعنی اگر مثل این که شما می‌گویید با الفبا همه مقالات را می‌نویسند. حالا سؤال همین است. اگر گفتید که این عبارت یعنی تعلقها، این ردیف یک. اول هر نظام و تکلیفها و یا تمثلهای، تصرفها و [؟؟] سؤال اینست که این اگر بیاید در یک دستگاه اقتصادی تمثلیش با تمثلی فرهنگی یکی است.

س: یکی نیست. ولی رده‌اش نمی‌رود بیرون.. یعنی در همان رده دو است.

ج: ولی تمثلاتی اقتصادی است. اینجا باید تمثلاتی باشد فرهنگی خاصیت ضرب این‌ها در هم دیگر باید بشود تمثلی برای تشکیلات. ولیکن موضوع آن تمثلی باید ترکیب شدن نیروها باهم دیگر و قانون اوضاع که می

گذارید موضوعش باید خود فرهنگ باشد؛ لذا می‌گوییم موصوفش فرهنگ باشد. در باب اقتصاد می‌گوییم موصوفش باید اقتصاد باشد. هر چند خانه خاصیتش این باشد که عملیات تمثلی سازی و ضابطه سازی و کیفیت سازی را برای تشکیلات درست کند. ساختار تشکیلات. مگر شما نمی‌خواهید ضوابط را این جا بر اساس این بگذارید. مثلاً ضوابط را فرض کنید که وضعیت ضریب یک چیزی بالا و یک چیزی پایین باشد. در این دستگاه براساس این فرع بر این می‌شود. این را در کارخانه که نمی‌شود بگذارید که اگر مقاله خیلی خوب باشد. [؟؟]

س: نسبت به تمثلی اقتصادی آن هم تعیین اقتصادی فرع بر این می‌شود.

ج: این تمثلی اقتصادی که تمثلی علی حده است. اقتصاد علی حده. خاصیت این رده باید باشد یا اینکه باید بیاید در نفسش

س: خاصیت همه باید؟ خاصیت این هم سیاست اقتصادی باید باشد. مثلاً در کارخانه... انگیزه‌های اقتصادی باید باشد. اینجا تمثلات اقتصادی و اینجا تعیینات اقتصادی

س: در همه سطوح فرق می‌کند تعلق آقای نجفی در دستگاه ما به تعلق یک کارگر که در کارخانه کار می‌کند نسبت به او [؟؟] نفس تعلق فرق می‌کند [...]

ج: اگر نفس تعلقش را بخواهید فرق بگذارید در نظام سیاست چطور می‌خواهید تمامش کنید که همه آن هویتش تعلق باشد؟. یعنی بهر حال تعلقات یک کارگر باید مادی باشد؟ اگر گفتید تعلقات الهی باشد...

س: راجع به کل منتهجه الهی و مادی بحث دیگری است.

ج: خوب این که می‌خواهید الهی باشد. معنایش اینست که امور روانی را مقدم بدانیم امور روانی را که مقدم نداریم [...]

در اقتصاد هم امور روانی را مقدم می‌داریم... در کارخانه هم ما سعی می‌کنیم کارگر تهذیب شود. به تبعش شیردان خوب بیرون بیاید. اینجا همین را می‌خواهم عرض کنم...

س: روان اقتصادی باید تهذیب شود...

ج: روان اقتصادی تهذیب شود یا اینکه مدعی...

س: تهذیبش از درون کار خانه اقتصادی واقع می‌شود. نه این که چون در کارخانه است سطح پرورشی تهذیبش را نشان می‌دهد. نه مادی و الهی بودنش را مثلاً اگر کسی برود در کارخانه کار کند تهذیب اجتماعی از یک سقفی بالاتر نمی‌رود نه اینکه مادی الهی بودنش را معلوم می‌کند اگر بیاید در یک جایی مثل فرهنگستان قطعاً سطح تهذیبش بالاتر است. اگر هم برود در نظام سیاسی آنجا خیلی بیشتر است. سطح را نشان می‌دهد. نه مادی و الهی بودنش. وگرنه اصل معادله مدیریت که می‌فرمایید، پرورش انسانهاست. محصولات به تبع این باید همه جا جریان داشته باشد هم در کارخانه هم در فرهنگستان و هم در جبهه باید این معنی باشد.

س: یعنی مثلاً سیاست را که می‌گذارید در کل. خداپرستی و اینها. این باید در «سیاستِ سیاست» باید مطرح شود. در سیاستِ اقتصاد باید انگیزه مثلاً اقتصادش یک سیاست برای اقتصاد داریم [؟؟]

ج: مثلاً بگوئید تمایل عبد به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش درست شد؟

س: وقتی که موصوف باشد

ج: حالا از اینجا ببینید که پائین تر هم می‌توانید بگوئید که حد اولیه سیاست است. یک تمایل عبد به مولا گاهی نفس ظرفیت تمایل را می‌گوئیم

س: موضوع ایجاد شده.

ج: یکوقت عمل فاعل را می‌گوئیم در تعلقش حالا تعلقی که این عبد دارد ظرفیتش را حالا می‌خواهید ببرید بالا یا نمی‌خواهید ببرید بالا؟

س: ظرفیتش به فاعلیت است..

ج: آیا ظرفیتش و منزلتش را می‌خواهد ببرد بالا یا نه؟ اگر منزلت بناست برود بالا باید ظرفیت لحاظ شود به عنوان حد اولیه سیاست.

س: اگر که موضوع خود این باشد باید از سفارشها شروع شود یعنی از فاعلیت خودش باید شروع شود قبلش که خارج از حیطه فاعلیت است یعنی این موضوع نیست

ج: حالا بعد از اینکه سفارش داد چه چیزی اضافه می‌شود. تا آخر کار که سیر بکند می‌خواهم بگویم نهایت، آیا کنه اولیه را تعریف می‌کند یا نه؟ غایت به عبارت دیگر منتهی و مبنا ربطش چیست؟
ج: سفارش این دارد می‌دهد به مولا [...]

س: ولی باعث منزلت نمی‌شود. یعنی منزلت این رفت بالا. به نسبت اولش نه به سفارش؟
س: سفارش این واسطه بود..

ج: سفارش کار فرهنگی است. کیفیت را دارید می‌گوئید سفارش به معنای کیفیت است.. یک کیفیتی را دارید ایجاد می‌کنید. یعنی کیف تعلقش به مولا را شما می‌گویید. مگر ظرفیت آن کیف را بخواهید نگاه کنید.

س: یعنی فاعلیتش در اجرای کیف اول که بر می‌گردد به ظرفیت

ج: شدتی که دارد شدت آیا به قید ظرفیت ملاحظه می‌شود؟ ظرفیت شدت مورد نظر است. یا نفس شدت؟

س: ظرفیت شدت یا «سیاستِ سیاستِ سیاست»؟

ج: در «سیاستِ سیاستِ سیاست» قبول است. اما در حد اولیه مثل حد اولیه فرهنگ این حد اولیه فرهنگ: گفتیم کیفیت است. این کیفیت جاهای مختلف معنا پیدا می‌کند. کیفیت جهت، کیفیت شدت، کیفیت ظرفیت هر جا برویم کیفیت است.

س: در فرهنگ کیفیت است.

ج: در اقتصاد هم تصرف اصل است. حد اولیه اقتصاد هم تصرف است.

این به نظر می‌آید سیاست در منزلت است.

ج: اگر نیاید چکار می‌توانیم کنیم.

س: در تشکیلات هم یک تنفیذ ریاست جمهوری می‌شود. اصل آن تنفیذ است. سیاست اصل آن گذاشتن است.

ج: حالا اگر شما بخواهید سیاست را طور دیگری معنا کنید بگویید که تعلق منهای منزلت را هم می‌شود فرض کرد؟ تعلق شدید می‌شود در تکامل شدید می‌شود یعنی منزلتش قریب می‌شود.

س: فقط این یک گیری داشت که وقتی ما این را طرح می‌کردیم فرمودید این از نفس منزلت اولیه، از موضوع این خارج می‌شود. به نظر می‌آید اگر خارجش کنیم. اولین پایگاه حرکتی، هم فرهنگش هم کیفیت است. یعنی نفس پذیرشهای این، تصرف در کیفیت است. نه در تغییر در جا منزلت و خودش بنا به آخرین مدلی که فرمودید نه به واسطه یک حرف است. اولین رتبه حرکتی اولین رتبه فاعلیتی چیست.

س: تصرف در کیفیت است.

س: پس می‌شود فرهنگ

ج: با چه قدرتی یعنی تصرفش که منهای قدرت انجام نمی‌گیرد.

س: همه بحث ما اینست که در جلسات قبل این را جدا می‌کردید نفس منزلت این، نفس ظرفیت اولیه این، چون به فاعلیت خود این ایجاد نشده اگر از موضوع خارجش کنیم گیر ما پیدا می‌شود.

ج: حالا سؤال اینست که ... حالا اگر ما گفتیم این اینجا اولین فاعلیت آیا چه کارهایی است...

س: اولین فاعلیت هر چیز تبعی است. فاعلیت تعلقی است..

ج: اولین فاعلیت، برای فاعلیت تصرفی، چیست؟ اولین تصرف چیست؟

س: اولین تصرف، تصرف در کیف است

ج: اولین تصرف چیست؟

س: تصرف، زمانی است تعلق به ولی است.

ج: تصرف در کیف تعلق به ولی است.

ج: خود این تصرفی که می‌کند یا می‌خواهید بگویید فاعلیتش است قبل از این که بیاید در حساب تحقیقی خود این بدون تعلق که نمی‌تواند باشد. تعلق مستند به فاعلیتش می‌باشد تعلق به تصرف باید داشته باشد
[...]

س: تعلق به تصرف خلق شده...

ج: ظرفیت ندارد هنوز

س: خلق کردند تعلقی که [؟؟]

آیا این تصرف می‌تواند گوناگون باشد؟ این تصرفی که می‌تواند گوناگون باشد. می‌تواند ملکوتی باشد می‌تواند حیوانی باشد و می‌تواند ترکیبی از این دو باشد. التقاطی از این دو باشد. سؤال در هر کدام از اینها می‌تواند شدید و ضعیف باشد یا نه؟ یعنی در ظرفیت بالا خلق شده باشد و این عمل را انجام بدهد یا ظرفیت پائین یا وسط، شدید، متوسط

س: سابق بر این است

ج: در اعمال، اعمال مساوی دارد نسبت به این سه تا یعنی اگر شدید است شدت ملکوتی یا التقاطی یا حیوانی مساوی یا شدید است؟

س: ضرب می‌شود در این

ج: نه می‌گویم شدید خلق شده است. آیا می‌تواند درباره ملکوتی ضعیف اعمال فعالیت کند.

س: نه، این را حاج آقا شدت، متوسط، و ضعیف خلق شده.

ج: یعنی خلق شده یعنی خلق مال یعنی ظرفیت منزلت.

س: این یک کلمه است [...]

ج: این یا شدید یا ضعیف یا متوسط خلق شده حالا فرض این است که شدید خلق شده است.

س: به نسبت این شدید است... در این عمل کند شدید است. در این عمل کند شدید است. ولی در درون

شدتش او هم

ضعف و قوت دارد؟

می‌گوییم که در فاعلیت اگر شدت و قدرت شدید و منزلت شدید را به او داده اند آیا با همین شدت هم عمل کرده در ملکوتی یا التقاطی یا می‌تواند کم یا زیادش بکند؟

س: نسبت به اصل ظرفیتش خیر

ج: توانش را دارد. ولی اعمال این توانایی

س: اعمال در سطح دو

ج: اعمال جایش اینجاست این جایگاه اعمال ...

س: اعمال اولیه در این سطحهای فرماندهی و شدید است.

ج: اعمال اولیه چه ملکوتی باشد چه؟ چه التقاطی شدید است آیا فاعلیت ایجاب می‌کند که در اینجا هم بتواند برخلاف ظرفیتش عمل کند یا نه؟

س: نه برخلاف ظرفیت نمی‌تواند عمل کند... ولی این شدت را ما نمی‌خواهیم مطلق کنیم در شدت در ظرفیت شدید که دادند در درون او شدت و ضعف جدیدی می‌تواند باشد.

ج: می‌خواهم بگویم که اگر شدت و ضعف اگر علاوه بر این سطح اولیه در سطح فاعلیت خودش می‌تواند در اینها شدید و ضعیف عمل کند. حق به است که ما یکدانه اینطوری هم اینجا بکشد اینجا شدید، متوسط، ضعیف

س: این را می‌توانیم بنویسیم... ولی اعمال این یعنی تبدیل در او متوسط و ضعیف رفتن نیست

درسته شدید دو قدرت به آن دادند. ولی خرج نمی‌کنند. استفاده نمی‌کنند. یا این یا آن. یعنی ظرفیت یک حرفی است... و اعمال ظرفیت هم یک حرف دیگر فاعل خلق کردن در نفس اعمال فاعلیت در اصل فاعل است یا نیست؟ درست است که تعریف فاعلیت می‌شود. به تعلق این به فاعلیت بالا تو حالا اگر در نفسش باشد... «سیاست فرهنگ اقتصاد» در خود فاعلیت اولیه جاریست. یعنی یک شدت اعمالی دارد. که می‌تواند

تقویت یا ضعیفش کند. بیست تومان به او داده‌اند. از بیست تومان ده تومان یا هجده تومان یا یک تومان خرج می‌کند؟

س: اینجا دیگر ظرفیت دارد ضرب در کیفیت می‌شود. ظرفیت کیفیت در اعمال است

ج: حال در کیفیت می‌گوئیم آیا برایش «سیاستِ فرهنگِ اقتصاد» هست یا نیست؟ اگر هست در اینجا اصل کیفیت است یا سیاست؟

س: سیاست در موضوع کیفیت است. سیاست اصل است [...]

ج: و می‌توانید بگویید که اصلاً فاعلیت اصل است و هر سه اینها از شئون فاعلیت است یعنی ابعاد یک چیز است. و ابعاد فاعلیت جدای از این سه امر نیست. یعنی فاعلیت دارای سه بُعد است. یک عمل و دارای سه بعد است.

س: حالا این سؤال اینجا مطرح می‌شود که در درون که رفتیم ولی اولین تصرف که میدان کیفیت است دومی آن چیست؟

س: ولی این اولین تصرف که میدان کیفیت است. دومی چیست؟ دو داریم سه نداریم؟

ج: خیر، حال سؤال این است: آیا متصرف فیه او الان تصرف یک کیف تصرف دارد. اگر شما در اینجا برای کیف تصرف متصرف فیه قائل نشوید. می‌توانید بگویید کیفیت تنهاست ولی اگر گفتید که فاعلیت دارد و ظرفیتی از فاعلیت است. ظرفیت فعل معنایش یک نحو از تصرف است. اعمال یک مقدار از قدرت در یک کیفیت و باز باید محقق شود یک ترکیبی که نشان دهد وضعیت فاعلیت شما را.

س: به نظر می‌آید که در این موضوع هرچه جلوتر می‌رویم نمی‌توانیم یعنی مکان مولا توسعه مولاست. در این موضوع باید قابل لحاظ باشد. نه به حسابی که مال مولاست. در این موضوعیت نداشته باشد. یک بخشی از وجود نیست که بتوانیم حذف کنیم...

ج: نمی‌توانید حذف کنید. باید تولی داشته باشید به مولا در کاری که می‌کنید.

س: همین که می‌گوییم این باید....

ج: در کاری که می‌کند. نسبت به نفس خودش. نفسش متصرفاً فیه باشد.

س: اینکه موضوع درست است. نفسش متصرفاً فیه او می‌باشد این نفسش یا همین فاعلیتش آیا مگر نفوذ مولا نیست. آیا نفس فاعلیتی چیزی جز بسط نفوذ مولاست؟ پس هر وقت لحاظ می‌کنیم نفس وجود این را نفس ظرفیت این را [...]]

ج: یک کیفی از بسط نفوذ مولاست.

س: بله، یعنی مطلقاً تمام بسط نفوذ مولا نیست... یک بخشی از نفوذ توسعه مکانی مولاست.

ج: در کیفیتی. که قبل از این که عبد فاعلیت کند که کیفیت وجود نداشته یعنی ظرفیت ایجاد شده بود که به نفس ایجادش دست پیدا کرد مولا. آیا مولا به نفس ایجادش بسط پیدا کرد یا نه؟ این کیفیت را بسط ثانی می‌گویند به نفس وجودش یک بسط پیدا کرده بود؟؟ شما یک آهن ربایی را وسط بگذارید به محض این که این آهن ربای الکتریکی متعلق به او ایجاد شد یک قدرتی برای او زیاد شد به کیفیت چطور؟ به اعمال فاعلیت چطور؟ نفس تعلق او یکی است به اعمال

ج: فاعلیت هم باز اعمال تعلقی است بسط کیفی پیدا کرد مولا در وجودش...

س: اینجا هم است.

ج: حالا که بحث قید شد مکان پیدا شد. مکان در این جا، می‌شود نفس کیفیت. حالا یک سؤال بعدش طرح می‌شود. اگر ما «فرهنگ سیاست اقتصاد» را مکان درونی برای شیء فرض کردیم و بسط درونی این باید متأخر باشد از یک فعالیت امدادی یا نه؟ عین این سؤال بالاتر منتقل می‌شود یا نه؟

س: نفس کیف اگر ایجاد شود چیزی که منصوب به خودش کند اگر کیف باشد...

ج: می‌خواهم بگویم همین حرکتی که می‌کند برای کیف...

س: قدرتی که دارد در ایجاد کیف...

ج: همین را بدون تعلق مولا انجام می‌دهد..

س: یعنی دوباره در ایجاد کیف دوباره کیف ایجاد کند تعلق یعنی تقاضا می‌کند برای ایجاد تقاضای اولیه

س: موضوع باید روشن باشد. نسبت بین مولا و این هست؟ هر موضوعی که می‌خواهد باشد حتی یک خودکار نسبت این به مولایش هست در یک جریان؟ یا درون شیء را می‌خواهیم موضوع تحقیق قرار دهیم. به نظر می‌آید مطلب بریده است اگر درون تنها را بخواهیم مورد توجه قرار دهیم یعنی نسبت بین درون و بیرون باید موضوع باشد و مورد تحلیل واقع شود. نه درون.

ج: حالا این مطلب اشکال دیگری دارد از بُعد دیگر و اشکالش اینست که اگر ما حرفی می‌زنیم در باب کیفیت. عین همین هم دوباره قابل تکرار است. یعنی دوباره گفته می‌شود خیلی خوب... فرض که در کیفیت مولا حضور دارد... در خود پیدایش این چطور می‌شود یعنی تعلق چگونه می‌شود؟ مگر اینکه بگوییم که س: [؟؟]

س: یعنی سهم را می‌شود مورد مطالعه قرار داد.

ج: اگر آن سهم را بخواهیم مورد مطالعه قرار دهیم همان را هم نمی‌تواند انتخاب کند مگر یعنی فاعلیت را مگر به [؟؟] مولا در مادون او تحقق را می‌توانید بگویید [...]

س: به نظر می‌آید نفس فاعلیت را مورد لحاظ قرار می‌دهید قبلاً می‌فرمودید قوه انسباق

ج: اینجا اگر نفس فاعلیت بخواهد متعلق قرار بگیرد و نفس خودش هم بخواهد در نفس تعلقش به گونه‌ای که متحول شود که نتوانیم نسبت بین اینها بدهیم اگر در هیچ رتبه‌ای نتوانیم مشکل می‌شود س: چرا در رتبه اول نمی‌توانیم.. خلق فاعلی متعلق به خود کرده است.

ج: فاعلیت مطلقاً تقومی است.. حتی در نفسش حتی در نفس سفارش نه اینکه از چه منزلت است. همه خصوصیات هست هرچه گفتیم نفس [؟؟] شرکت خدای متعال را لازم می‌آورد. یا شرکت نبی اکرم را در اعمال سوء ما که این محال است یعنی تشارک در تکلیف می‌آورد.

س: مسئله امداد است. اینجا..

ج: نه آن مال مرتبه دوم است. یک وقت است می‌گویید ما در تحقق، دستمان به عنایت خدا بسته است و خدا هم چون شما سفارش دادید اینطوری درست کرد. جای سفارش ضبط صوت می‌خواستید سفارش تلفن

بدهی این که پیداست و به گردن شما می‌افتد. شما نمی‌توانید ولی اگر نفس سفارش دادن بگوئید سفارش بدهید الا مشترکاً یک وقت می‌بینید قوه سفارش دادن ندارد. قوه را خدا به او نداد می‌گویند قوه سفارش دادن داد. ولیکن خود نفس سفارش را که شما داری [...] اگر نگذاریم ... چطوری می‌توانیم تکلیف را [؟؟] یعنی می‌توانیم بگوییم که فاعل خلق کرده چون فاعل خلق کرده، فاعل می‌تواند طلب وجه الطلب داشته باشد. ولی وجه الطلب را لاقلاً به فاعلیتش باید برگردانید.

س: در نفس فاعلیت تقوم نمی‌شود.

س: فرمودید که در فاعلیت تصرفی مقدم است و مؤخر نیست.

ج: یعنی این کار برای فاعلیت تصرفی مقدم است. و به همین تقدّمش هم مسبب عقاب و ثواب است. اینجا باید سیاست و فرهنگ ملاحظه شود بدون اقتصاد. چون یا تحقق را هم یا امداد در اینجا لازم می‌دانید برای اقتصاد یا نمی‌دانید

س: تحقق همان کیف اولیه همان کیفی که ایجاد می‌کند یا نمی‌کند؟

ج: حالا اگر بگوییم ایجاد می‌کند همان کیف اولیه را یعنی اقتصادش را هم در همان سطح بگوییم.. باید «فرهنگ سیاست اقتصاد فاعلیت» را در یک رتبه، مستقل محض فرض کنید که ممکن است بشود. بگوییم که قابل فرض است. عیبی ندارد.. اگر اینطوری شد .. متصرفاً فیه یعنی مکانش چیست؟

س: خودش است.. کیفش هم خودش است.. یعنی اینجا متحد می‌شود کیفیت «سیاست فرهنگ اقتصاد» یعنی خودش در خودش تصرف می‌کند و خودش را محقق می‌کند. کیفش ارتباطش با مولا مشخص می‌شود
[...]

ج: یعنی می‌توان گفت که فاعلیت دارای سه بُعد است که به نفس فاعلیت ایجاد می‌شود. هر چند تحقق خارجی او منوط به عنایت غیر باشد.

س: آخرین مدل مان بنا نشد که نفس نمی‌تواند اضافه و توسعه پیدا کند مگر به خلق فاعل

ج: ولیکن حرکت درونی می‌تواند داشته باشد اگر حرکت درونی می‌تواند داشته باشد.

س: که به آن توسعه نگوییم...

ج: به او توسعه نمی‌گوییم حرکت مکانی که در آنجا است چه نحو حرکت است.

س: زمانی شد آنجا بحث سفارش دادن شد.

ج: زمانی است که دارای مکان در خود است.. یعنی کیفیت را نمی‌شود بدون [؟؟]

س: «فرهنگ سیاست اقتصاد» می‌شود ولی معنی توسعه ندارد.

ج: بله معنی توسعه ندارد. آنوقت حد اولیه فرهنگ می‌شود کیف فاعلیت. حد اولیه سیاست میزان شدت

اعمال می‌شود در آن کیفیت. حد اولیه اقتصاد می‌شود میزان تصرفی که بوسیله تحقق نمودن کیفیت در

خود ایجاد کرده آنوقت این تعریفان [؟؟] می‌شود از یا این که مفعول اقتصادش فاعلیتش است... یعنی

بوسیله یک کیف از تحقق یک گونه تعلق را ابراز داشته که در آن ظرفیتی که به او دادند یک منزلتی در

خود او معین کرده یعنی منزلت در منزلت را ملاحظه کنیم... منزلتی را که به او داده بودند و دارای یک

پتانسیل خاصی بود او آن را ملکوتی کرد

س: آن منزلت را منعکس کرد در نفس سفارشات..

ج: یا این که آن منزلت را برعکس ضایع کرد...

س: در نفس سفارشاتش جایگاهی از منزلت را باید ببینیم نمی‌شود سفارش چی داده..؟؟ نمی‌شود بریده از

منزلت اولیه باشد...

ج: این با «فرهنگ سیاست اقتصاد» بعدی فرق دارد نهایت این که برای ما به منزله حد اولیه است. خدای

متعال امدادی که می‌کند بی‌مناسبت با کسانی که چیزی خواسته‌اند نیست بالاخره یک نحو تناسبی دارد.

حالا گیرم که او را مخذول کند و امدادش نکند... همه را از بگیرد ولی بهر حال به دلیل آن فعلی که این انجام

داده همه نعمتها را از او گرفته.

س: دو مطلبی که اینجا فرمودید... مطلب اولی اینکه ما ظرفیت را آن ظرفیت اعطای اولیه مولا قرار می-

دهیم؟؟ ظرفیت دوم

س: اینکه اعمال می‌کند فاعلیتش را ظرفیت فاعلیتش اولین ظرفیت است.

ج: اولی ظرفیت منزلت خود فاعل است که فاعل را از فاعلیت جدا کنیم...

س: ظرفیت دومی ظرفیت فاعلیت است.

ج: ظرفیت فاعل ظرفیت منزلت است. ولی ظرفیت فاعلیت ظرفیت کیفیت است..

س: یعنی دومی ملاک ماست. یعنی سیاست می‌شود ظرفیت فاعلیت نه ظرفیت فاعل

ج: ظرفیت فاعلیت نه ظرفیت فاعل [؟؟]

س: ظرفیت فاعلیت با تحقق ظرفیت فاعلیت یکی می‌شود یعنی محقق به هم می‌شود.

ج: فاعلیت نسبت به فاعل بالا و پایین دارد. فاعل می‌شود هزار میلیون داشته باشد، ولی در یک میلیون

فاعلیت کند.

س: پس فاعلیت را ما تقسیم می‌کنیم

ج: حالا سه بعد فاعلیت را که بخواهیم تقسیم کنیم شود: حد سیاست، حد فرهنگ، حد اقتصاد.

س ۱: حد سیاستش نسبتش به اصل ظرفیتش

س ۲: نه ظرفیت فاعل... نه..

س ۱: می‌گوییم این نسبتی است به ظرفیت فاعل

س ۲: نسبت ظرفیت فاعلیت به ظرفیت؟؟

س ۱: که می‌شود حد سیاست و نسبت به کیفیتش به کیفیت اول، می‌شود حد فرهنگی و نسبت فاعلیت

جدیدی که پیدا کرده. به نسبت فاعلیتی که داشته

ج: یا استحقاق جدیدی که پیدا کرده نه منزلت فاعلیت

س: یعنی آن ظرفیت اولیه‌ای که اعطا شده این سه بعد «سیاست فرهنگ اقتصاد» را دارد. یعنی یک شدت

یک میلیونی گفتید است.

ج: حالا سه بعد فاعلیت نسبت به فاعل را که بخواهیم ملاحظه کنیم. نسبت به فاعل، یا فاعلیت، یا نسبت به

خالق یا به مولا

س: در حقیقت همین است.. فاعل یعنی همان نفوذ مکان مولاست یعنی نسبت به اعطاء است

ج: فاعلیتی است که این فاعلیت است. این هم نسبت به این فاعل است.

س: اینجا بهتر است گفته شود نسبت به اعطا نه اینکه به فاعل...

ج: یا این که چیز دیگر بگوییم این سه بعد فاعلیت است.. نسبت به مولا، نسبت به تعلق به مولا کدامش است

[؟؟] این فاعلیت اول، ظرفیت اول و شایستگی ثانی

س: ما اصلاً این مرحله را اول گرفتیم

ج: اگر نسبت به فاعل بگیرد یعنی ظرفیتی را که مولا خلق کرده یک وقت تعلق به مولا بر اساس سه بعد

فاعلیت [...] بهتر است بگوییم بر یک اساس فاعلیتی که کرده یک گونه تعلق ابراز شده، گونه‌ای از تعلق و

تولی جدید. اگر می‌گویید که اینها تعلق دارد به فاعل یعنی صاحب ظرفیت، فعل متعلق است به فاعل. فعل را

عمل تعلق می‌بینید. به عبارت دیگر آیا فاعلیت اعمال تعلق، نسبت به مولاست؟ یا فاعلیت خود؛ وجودی

است متعلق به فاعل؟ فاعل یعنی دارای ظرفیت. یعنی ظرفیت [؟]

س ۱: تعلق به فعل نیست. تعلق به فاعل است. تعلق به ظرفیت نیست. تعلق به مولاست.

س ۲: تعلق به مولا مؤخر از این می‌شود.. ولی این مقدم از آنهاست.

ج: عیبی ندارد. این مقدم ظرفیت مولاست. این نسبت هم ظرفیت اولیه [...]

س ۱: یعنی وقتی می‌خواهد شکل حد پیدا می‌کند. استکاک این دو نفوذ است. وقتی می‌خواهد «حد سیاست،

حد فرهنگ، حد اقتصاد» مشخص شود. فاعلیت خودمان است..

س ۲: یعنی این میشود استکاک این دو تا؟؟

ج: یعنی منزلت عمل نسبت به مولاست.. نتیجه منزلت عمل نه عامل و تعلق و تولی فاعلیت به مولا حدود

اولیه را توضیح می‌کند. [؟؟] حالا اگر این طوری باشد باید حد برای هر سه تا داده شود. اگر حد داده شد

باید مراتب مادون حد ملاحظه شود. مراتب مادون حد باید بگویید که صد مرتبه ما می‌توانیم نگاه کنیم. در یک مرتبه جهت است. در یک مرتبه اینست. تا برسیم به [؟؟] برای فرهنگ باید همین روش را طی کنیم. برای تعلق هم باید بتوانیم همچین چیزی را بگوییم و برای اقتصاد همین مشی طی شود. یعنی خود اقتصاد را و سیاست فرهنگ اقتصادش کنیم یعنی تعلق اقتصادی را تقسیم کنیم دوباره.

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۱۱

۱۸۲۰

بحث نتیجه‌اش این شد که حد اولیه تمام شد، و آن این که آخرین قسمتش را تصرف یا تحقق بگذاریم، تحقق در این جا به معنای تصرف در کیف تعلق است، چون ذاتا برایش یک نحو تعلق مسبوق به فعل پیش از اینکه هر گونه تصرفی را بکند، یک تعلق را ذاتی آن قرار دادید و این، فاعلیت و تصرف می‌کند تر در کیف تعلق لذا تحقق را که این جا نوشتید، باید اصلاحش بکنیم به تصرف در (کیف تعلق) چون کیفیت تعلق در ذاتی آن است و این گونه نیست که نباشد، حالا شروع می‌کنیم بر اساس حد اولیه‌ای، که حدود اولیه آن گفته شد.

حالا معنای این سطحی را که داریم شروع می‌کنیم و به اصطلاح .. اول این صفحه اول اول را که .. من این جا یک مقداری؟؟ معنای این گفتیم سیاست، سیاست اولی مجهول این ظرفیت باشد، سیاست دومی تعلق باشد، ظرفیت تعلق، یعنی هر وقت که صفت واقع شود، اولین قسمت ظرفیت تعلق است. قسمت دوم، که موضوع میشود کلاً صفت است برای [؟] می‌شود نسبتبه تعلق جهت. یادمان نرود که همه جا وصف یک چیز نیست، این جا که ستون اول هستید وصف حدهای اولیه است، وصف ستون دوم که نمی‌شود حد اولیه باشد. ستون دوم فرض این است که با ستون اول فرق می‌کن و مؤخر از آن است، اگر مؤخر از آن است، باید به معنای صفت آن در رتبه‌ای، بیاید یعنی موصوف، صفت واقع می‌شود برای موصوف دوم.

س) اولین معنا را وصف قرار دادیم؟

ج) ولی رده دومی چه رده‌ای است، آیا مثلا میتواند اگر به پایین پابین وصف که برسیم معنای جهتی می‌دهد یا اینکه معنای جهت را با حفظ خصوصیت موضع آن می‌دهد، یعنی به عبارت دیگر آیا انعکاس حد

اولیه در لوازم با خصوصیت لوازم است یا عاری از خصوصیت لوازم [می‌باشد؟]. اگر خصوصیت لوازم است دیگر نمی‌توانید آن را به همان صورت بیاورید که در حد می‌آورید.

(س) پس باید در این جا رنگ ظرف تعلق را عوض شود.

(ج) این جا ظرفیت شماره‌اش با مال کی است؟ دوباره من توضیح می‌دهم، این قسمت را شما آوردید این جا، یعنی می‌توانستید این را اصلا نیاورید و ننویسید در این جا، می‌توانستید بگویید این مال این است، حد اولیه یعنی آوردن مان این جا برای سهولت توجه است نه اینکه این مال ستون دو باشد، خود این یک یک که علامت دارد [نشان می‌دهد که] صفت یک مال موصوف یک است، این نباید در رده دو بیاید، آوردن آن در رده دوم برای این [است] که صحیح بود که شما این [قسمت] را بیاورید، یعنی ظرفیت تعلق که مال این قسمت است، صحیح است که بنویسیم نسبت به تعلق جهت، این را برای اینکه تصدیق راحت تر شود، آوردیم. پس آنچه که مال این ستون است، منحصر همین است.

(س) سیاست دو انعکاس فعالیت طبقه اول است؟

(ج) این جا که ما می‌رسیم یعنی مال ستون دو این قسمتهای پایینی هستند، قسمتهای دومی، با اولی انعکاس این را می‌دهیم، لذا این جا سیاست سیاست، است، مثلا این جا هم سیاست سیاست، این جا هم سیاست سیاست است و، هیچ تغییری نکرد، یعنی عینا خود همین خانه است، ولی این جا فرهنگ سیاست، دوباره فرهنگ سیاست، دوباره فرهنگ سیاست است و این را، برای سهولت انتقال آوردیم و در حقیقت مال این خانه نیست. بنابراین می‌شود ظرفیت تعلق نسبت به، تعلق جهت، چون سیاست در رتبه دوم که قرار گیرد، هرگز به صورت ظرفیت لحاظ نمی‌شود، [بلکه] صورت تعلق در شکل، آنجایی که شما ظرفیت می‌گویید، مال وقتی است که حد اولیه باشد، از حد اولیه به لازم که آمدید دیگر صحیح نیست بگوئید ظرفیت ظرفیت است به قید خصوصیت یک مرتبه از خصوصیت یا دو مرتبه یا هزار مرتبه، هر جا که حد می‌آید مثلا حدی که در تعریف دارید، می‌آید در دایره، دیگر در دایره که می‌آید در شکل تعریف خط و نقطه نمی‌آید لازمه آن است که ذکر می‌شود. اگر سیاست در این رتبه تعلق است، یعنی اصولا در رتبه دوم تعلق می‌شود، [؟] این جا

موصوف است بله در این جا صفت است، چون رتبه‌اش رتبه موخر است، دیگر نمی-توانسته ظرفیت باشد یا حد اقلش [؟]

س) اگر آن تعلق باشد [؟] در رده دوم می‌آید معنای وصفی آن که همان تعلق است باید یک فرقی با خود لفظ موصوف بکند

ج) با موصوفش باید یک قید دیگری بخورد که می‌آید مثلاً میرسیم به فرض کنید که این الان شده سیاست فرهنگ، اگر شود سیاست سیاست، باید بشود مثلاً، تعلق اخلاق یا تمایلات بشود یا شکل کیفیتهای بعدی که تعلق قرار می‌گیرد در آن باشد حالا این یا فرهنگ باید باشد یا؟

س) معنای وصفی آن روشن نیست، قبول داریم که تعلق باید بیاید ولی معنای وصفی آن روشن نیست.

س) آن جا موصوف قرار گرفته وقتی [؟] صفت قرار می‌گیرد؟

ج) بله، صفت میتواند در عین اینکه موصوف [؟]، مثلاً شما آهن ربا و سیم پیچ دارید اثر این آهن ربا و سیم پیچ و دینام می‌شود جریان برق، ولی همین جریان برق صفتی است برای این، [و] در جای دیگر می‌تواند عیناً خود این موصوف را برایش [؟] قرار بگیرد. یعنی وقتی می‌گویید پنکه با چه چیز می‌چرخد، با برق می‌چرخد، نه از آثار پنکه برق است، در حالیکه وقتی می‌گویید که از آثار دینام می‌گویید برق است س) حالا این جا ظرفیت تعلق، تعلق جهت در [؟] سیاست یک، سیاست دو، [؟]

ج) این روی هم یک چیز می‌شود، ظرفیت تعلق میزان بار قدرتی که دارید درباره تعلق جهت است، و معنایش؟؟. [خواهیم کرد]

نسبت به تعلق جهت، حالا اگر ما برای یک جهت قرار شد، این جهت،

س) این جا جهت [؟] ؟

ج) اگر شما گفتید که آیا نسبت به حساسیت که دارید، کی چه می‌پرستد، افراد مختلف، مختلف است. سعی در نسبت تعلق یا ظرفیت تعلق نسبت به وضعیت اخلاص یا تعلق جهت، نفس جهت افراد مختلف-اند. این را کجا ما باید پیدا کنیم. باید بگوییم که هر قدر اخلاص پیدا شود، تعلق جهت چقدر است؟ بعد بگوییم سعی

وهمتی که این دارد برای این که این جهت را وضعیتش را عوض و بهتر کند، این چگونه استمحل سخن این درباره است که تعلق جهت را دارید. یعنی این جهت را اگر ما ملاحظه سیاسی رویش بگذاریم، نه ملاحظه‌ای [؟] این چگونه می‌شود؟ یعنی سیاست. یک سیاست فرهنگ سیاست، سیاست فرهنگ این‌جا دارید و، یک سیاست فرهنگ این‌جا دارید. دو تا سیاست فرهنگ دارید. فرق بین سیاست فرهنگ این‌جا و سیاست فرهنگ این‌جا چیست؟ این‌جا فرهنگ سیاست اصل آن است، یعنی مثلاً اولین صفتتان را جهت گرفتید، بعد آن تعلق، جهت تعلق، موضوعتان در این‌جا تعلق است، آیا این‌جا باید نوشت تعلق، یا اینکه این‌جا باید نوشت جهت ظرفیت، کدام را باید نوشت؟

نسبت به تعلق جهت

جهت تعلق نسبت به تعلق جهت این یک بار «جهت» مقدم شده، یک بار «تعلق» مقدم شده، این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ اگر بخواهیم ما بگوییم که جهت تعلقشان چگونه است؟ مثلاً می‌گوییم که جهت شماره یک، دو، سه. جهت تعلق، نسبت به تعلق جهت. تعلق جهت یعنی موضوعاً این دو موضوعشان یکی است موضوعی که این‌جا زدیم بر فرض اخلاص است، این هم اخلاص را ملاحظه می‌کند، هر دوی آن تعلق جهت است، نهایت یکی از آن جهت تعلق است، یعنی یکی‌اش اگر به اصطلاح یکی‌اش دارد درباره جهت اخلاص صحبت می‌کند یکی از ظرفیت اخلاص، یعنی یکی از آنها سعی دارد که تعلق خودش را اصلاح کند، چگونه اصلاح کند: از راه «دیدن جهت تعلقش، از راه کند، کاو کردن به اینکه آیا؟ دارد یا ندارد، چگونه است؟» یعنی به نظر ما می‌آید این فرهنگی باشد، این سیاسی باشد، این یکی موضوعش عشق این یکی کیفیت که جهت آن تعلق را دارد در تعلق جهت بررسی می‌کند.

س) ما به نظر مان می‌آید که رده دو دارد موضوعش عوض می‌شود، موضوعش توسل بود و دارد تبدیل به اخلاص می‌شود؟

ج) ما تعاریفی که در این‌جا داریم، همه آن فرهنگ است، یعنی همگی معنی جهتی دارد.

س) معنی توسلی دارد چون موصوف است.

ج) وقتی شما کیفیت را اصل قرار دهید این معنای توسل است، نه اینکه باید حتماً نظام تحویل بدهد، در بعضی از اینها باید بشود نظام یعنی توسل هم شخصاً جهت دارد، یعنی اخلاص در علم دارید و [؟] در آن اخلاص هم دارید.

س) این درست است، ولی در این بحث روشن نیست که این مثلاً اخلاص نسبت به علم است؟

ج) علم اخلاصش منتهی به سیاست میشود؟ یعنی در حقیقت این خانه حمل بر این خانه می‌شود یا نمی‌شود؟ اوصافی را که شما می‌آورید تا اقتصاد، نهایتاً محمول می‌شود به این، یا اینکه داخل این است؟
س) نه خیر، حمل به سیاست می‌شود.

ج) اگر حمل به سیاست بشود، مجبور هستید که این‌جا را حمل بکنید بر این. یعنی مجبورید بگویید ظرفیت تعلق نسبت به تعیین جهت. یعنی اگر این‌گونه نکنید حالا باید این خانه را یا از این جدا کنید. یا اینکه این [؟] را [؟]

س) من به نظر م می‌رسد که ظرفیت تعلق نسبت به کشش توسلی است و قابل ترکیب هم هست.

ج) ظرفیت تعلق نسبت به تعلق تمسل. حالا اگر چنین چیزی را بگوییم، فرقی را می‌خواهیم بگوییم که آیا می‌تواند مطلب را تمام کند، اگر گفتیم تمسلی، تعلق تمسلی می‌شود؟

س) یک نحوه ادراک که پشتش یک سیاست خاصی است که اگر آن سیاست نباشد اصلاً این توسل واصل نمی‌شود.

ج) آیا تعلق تمسل معنی جهت تمسل را نمی‌دهد؟

س) جهت معنی وصفش است یعنی از موصوف بودن در می‌آورد. جهت را اگر بپذیریم این رده را از موصوف کیفیت تمسل در می‌آورد. معنی وصفی‌اش می‌کنیم موصوفش معلوم نمی‌شود، موصوفش بر می‌گردد به همین تعلق که [؟]

ج) نه موصوفش که الان این‌جا است، ما می‌خواهیم بگوییم که خانه رده دوم می‌شود وصف کلش نسبت به این موضوع، نسبت می‌گوییم از این طرف که می‌خوانیم می‌گوییم جهت فلان نسبت به این، خود این کلاً بر

می‌گردد به این و خود این وصفی می‌شود اگر شما ظرفیت را نسبت به این ذکر می‌کند، کدام یک موصوف اول در مجموع، و کدام یک صفت است؟

(س) برای این رده باید این موصوف باشد، تمام آنها وصف شود این منزلت، گرچه خودشان آن‌جا موصوف هستند.

(ج) حالا یک سوال، وقتی می‌خواهید جدول را بخوانید تا آخرش که می‌آییم چطور می‌شود همه آنها وصف می‌شود برای موضوع آخر؟ اگر چنین سیری را آمدیم، از جهتی اینها همه وصف شده‌اند برای اقتصاد، از جهت دیگر اقتصاد را نمی‌گیرید پتانسیل برای فرهنگ یا فرهنگ را پتانسیل برای سیاست. این قابل تبدیل بودنش در تفریق و جمعی که می‌شود کدامش اصل می‌گیرید؟

(س) سیاست

(ج) اگر [سیاست را] اصل می‌گیرید باید معنی موصوف (بودنش که این موصوف باشد) مضر نباشد.

(س) مضر نیست، موصوف هم اگر بشود آن ظرفیت تعلق از موصوف بودن در نمی‌آید ولی در معنا کردن این قسمت الان [سؤال] داریم؟

(ج) اگر موصوف باشد، این باید صفت باشد، دو تای آن باید [باشد] صفت [؟] برای مجموعه‌ای مثلاً «ب» باید برای مجموعه «الف» توصیف باشد،

(س) باید این اصل باشد اگر در مرتب، دوم باشیم؟

(ج) یعنی من می‌خواهم بگویم که تقسیمی که میکنیم باید دو طرفش قابل [؟] باشد، و الا وحدت و ؟ [؟] [؟]، اگر گفتیم که از یک طرف صدق می‌کند، از یک طرف صدق نمی‌کند؟

(ج) می‌خواهم احتمال اول را ببریم جلو، یک از خانه‌ها را هم معنا کنیم، ببینیم این‌جا چه وظیفه‌ای داریم.

ظرفیت تعلق نسبت به تعلق جهت، خانه بعدی‌اش چه بوده؟

حالا اگر سیاست در مرحله اقتصاد که می‌رسد معنی تعلق یا چیز دیگری؟ دارد یعنی می‌خواهیم ببینیم آیا از حد اولیه هر چه می‌آییم این طرف تر، در یک جا اسمش ظرفیت و، در یک جا اسمش تعلق است، آیا در رتبه سوم تعلق یا تمایل است؟

(س) تمایل یا تعلق

(چ) تمایل، شما می‌توانید بگویید که [مثلاً] من چای، میل دارم میل هایی که موضوع خارجی یا موضوع ذهنی یا نظام تمایلاتی برای خودتان فراهم می‌کنید. می‌گویید که در طول زمان طبیعی است که هر گونه حرکتی داشته باشم، نظام میل هاست که دارد حرکت می‌کند، خارج از آنها حرکت نمی‌کند. این را با اینکه بحثی می‌کنید در باره جوهره حرکت، می‌گویید جاذبه اصل است، تعلق را که شما ذکر می‌کنید در مسئله فاعلیتتان، از چه قسم است؟ وقتی که می‌گویید که تعلق دارم می‌خواهم ببینیم همه آنها یک صنف هستند؟ هم، آنها یک صنف هستند؟ وقتی می‌گویید فاعلیت تعلق دارد، به فاعلیت مولی، که مولا فاعلیت می‌کند در فاعلیت او، از طرف مولی در تصرف در شیء آخر، تعلقش به مولی، عین تعلقش به شیء آخر است؟ تصرفاتش در عین حالی که حین تصرف نتیجه داد، نتیجه‌اش این است که می‌تواند این بار تعلق بزرگتری داشته باشد، کیفیت بزرگتری در خواست داشته باشد، ولكن وضعش در تصرف نسبت به اصلا به تعلق که به ما فرق تصرف دارند حالا آیا تعلق شما در تصرفشان در قند و چایی و غیره با کیفیتی که تعلق به مولا است، که تصرف در آن محال است، از ناحیه‌ای که تصرف واقع نمی‌شود نسبت به مولا تعلق دارد که او فاعلیت کند، یعنی تعلق تبعی داشتن با تعلق تصرفی داشتن دو تا است، حالا تعلق تصرفی شما چه سنخ تعلق است؟ مثلاً می‌گویید نظام در روح که می‌رسد می‌گویید شما به یک جهتی تعلق و، پرستش دارید، نسبت به جهت صحیح تعلق [؟]، ولی نسبت به هر جهتی که گذشت کلمه تعلق برای سیاست، حالا هر چند که ولایت اصل است، یعنی تعلق اصل و لکن این تعلق وقتی که رنگ نظام یا کیفیت مختلف و متنوع یا اوصاف پیدا می‌کند دیگر نظام حساسیت ها یا نظام اوصاف یا نظام تمایلات به آن می‌گوئید؟

(س) حساسیت؟

ج) نظام حساسیت در رتبه روحی حتماً درست است ولی همه جا نظام حساسیت است؟ یعنی ما نسبت به قند و چای و اینها تصرفاتی که می‌کنیم از قبیل تصرفاتمان در احوال و در اوصاف است؟ یا اینکه از آنجا آمده در حساسیت‌های ذهنی هم چرخیده و تغییرهم پیدا کرده و یک تشخصهایی و یک کیفیت‌هایی پیدا کرده و یک تبدلها و یک توسلها پیدا کرده، بعد [؟] رسیده به اجسام خارجی، دیگر از میل و درجه اول چندین بار تنزل پیدا کرده، است آیا «دوست داشتنی» در جایی که شما می‌گویید «مثلاً» من قند را دوست می‌دارم می‌توانید بگویید همان گونه است که [دوست دارم] روضه اهل بیت را یا از یک صنف نیست؟

س) در این مرتبه حساسیتی است که یکبار نسبت به روح است و یکبار نسبت به تمسل و یکبار نسبت به [؟]

ج) حساسیت یک وقت نسبت به اموری است که رکن در نظام اوصاف شما است، یک وقت حساسیت نسبت به مفاهیم و حساسیت نسبت به یک اشخاص و اشیائی است، و این‌ها هر کدامشان با یکدیگر فرق دارند.
س) الان مگر همه اینها منزلتش در یک سطح نیست.

ج) منزلتی که در یک سطح است چه دسته از حساسیت است، دسته مؤخر از فرهنگ یا دسته مقدم از فرهنگ است.

یک صحبت است که بگوییم امور علاقه‌های روانی این‌جا، علاقه‌های ذهنی این‌جا، علاقه‌های عینی این‌جا، سیاست همه‌اش اصل است و لکن سه رتبه است، یعنی عین فرهنگ، سیاست، اقتصادی که [؟] داریم [؟] در این صورت این‌جا را چه باید بگذاریم؟

س) الان فعلاً [؟] تقسیم بندی ما، اقتصاد است.

ج) اگر در رده اقتصاد است، رده تمایلات عینی، اقتصاد در این‌جا با اقتصاد در این‌جا با اقتصاد در این‌جا چه فرقی می‌کند؟

س) فرقی همین است دیگر اقتصاد در بین نیست.

ج) اگر تمایلات عینی است می‌توانیم ما تعلق را بگذاریم؟

س) نه حساسیت [؟]

ج) حساسیت جزء روحی نیست، جایش این جا نیست، یعنی عینی است ، این جا هم اقتصاد داریم این جا حساسیت اقتصادی است، ولی این جا می توانید حساسیت اقتصادی بگذارید.

س) الان بنا به احتمالی که فرمودید می آید این جا و آن جا نمی رود ولی بنابر آن که ما معنا کردیم می آید این جا

ج) این حساسیتی که شما می گوید حالا صحبت [؟] صفت و موصوف را شما قرار دادید نسبت به مثلا عرض کنم این جهت یا ظرفیت تان است، این ظرفیت تحقیقی تان است، این ظرفیت تحقیقی باید معنی حساسیت بدهد یعنی نمیتواند بیاید اینجا

س) بنا به احتمالی که دارید حضرت عالی می زوید جلو.

ج) آن احتمال چه بود؟

س) آن احتمال دومی که ما می گوئیم بر اساس این معنایی که کردیم.

ج) حالا این معنا را این جا بیاورید، معنای اول ظرفیت تعلق نسبت به تعلق جهت، که فرضا در این جا می آید چه می شود؟ می شود تصرف در ظرفیت این جا موصوف اول بتوانید یعنی

س) تحقق و تعلق می شود آخرین معنایی که فرمودید تصرف در کیف تعلق

ج) خب همین؟ را معنا کنیم ببینیم آیا چطور می شود، از اقتصاد سیاست اول چه معنی می گیرد؟ برای معنایی کردن این، سوال می کنیم آیا این رده را دوستان چطور معنا می کنند؟ وقت گذاشتن در این قسمت، بهتر از این است که زود یک معنایی بکنیم می شود زود یک معنایی کرد، این جا می خواهیم این را معنا بکنم،

اول اقتصاد را شما چه معنا کردید؟

س) تصرف در کیف تعلق ، تصرف در تحقق.

ج) تصرف، بالای سرش مینویسیم تصرف در کیفیت تعلق. این را این جا می گذاریم تصرف، تصرف در موصوف مان سیاست که هست، موصوف را در جای دیگر، [؟] تصرف در کیف تعلق تصرف در کیف تعلق نسبت به چه چیزی؟

س) بنابر احتمال حضرت عالی تعلق جهت.

ج) حالا یک باره این رامعنی می کنیم یک بارهم می رویم آخر. نسبت به تعلق جهت، یک کاری انجام دادید یعنی اقتصاد بنا شده معنی تصرف شما، فاعلیت شما در کیف تعلق باشد، نسبت به تعلق جهت یعنی این را از این جا بردن به بالا، مثلاً یا آوردن به پایین. تصرف [؟] حال اینگونه حساسیت، و کر اینگونه می خواهید شروع بکنید یا وضعیت تصرفتان بعداً بخواهید ببینید در کیف تعلق نسبت به تعلق جهت که این موضوع شود برای بررسی تان یا اینکه خود تصرف به عنوان یک فعل ملاحظه شود.

اطلاعات درک این حرفها فاعلیت ملاحظه می شود. سؤال ما اینست که این جا کار، کاری به روانی است؛ اگر از اینطرفی [تعلق جهت را] معنا کنیم. اگر جهت حرکتی از این طرف باشد. بخواهیم ببینیم تصرف یعنی سیاست اقتصاد شما در تعلق یا اقتصاد سیاسی، فاعلیت شما چه میزان قدرت دارد که در تعلق جهت تصرف کند. مثلاً شما که دفعتهاً هر گونه اخلاصی که خواستید نمی توانید بدست بیاورید. صبح دلتان می خواهد صبح بلند شوید یک نماز خالصی بخوانید که در آن هیچی نباشد. می شود غفلت داشته باشد که چیز دیگری در نماز باشد ولیکن اگر ببرید زیر میکروسکوپ می بینند که حالا من از روی عادت بلند شدم یا از روی عشق، یا از روی خوف بلند شدم یا کم کم یا دوست می دارم خود این عمل را یا دوست دارم خود آن را به آرامی معلوم می شود که وضع فاعلیت چطور است، که مناسب با خانه های بالایی آن است این مطلب در حساسیتها تان دارید شما دقت می کنید، حساسیت شما نسبت به چه چیز نسبت به وضع جهت شما. این حالا این جایش چه اشکالی داشت؟ آیا این معنای عینیت می دهد. و این جا حساسیت و نظام حساسیتها است یا چیزی دیگر است.

س) این اگر عینیت باشد این باید تصرف در کیف تعلق نسبت به تعلق باشد این جا باید تمسل و این جا عینی باشد. این جا خود حساسیت است. این جا تمسل و این جا عینیت می شود. حساسیت نسبت به حساسیت، حساسیت نسبت به تمسل، حساسیت نسبت به عینیت.

ج) اگر این را حساسیت فرض کنیم. که شما می فرمایید حساسیت هست این حساسیت را تا کجا می آورد؟
س) من حساسیت را تا همین جا تمام شده می بینم بعد این ضرب در تمسل که بشود می شود حساسیت نسبت به تمسل این حساسیت که این جا معنا می شود نسبت به خودش است. چون فاعلیت دارد در جهتش همین که عوض می شود یعنی تصرف می کند. تحقق پیدا می کند. بعد این ضرب در تمسل می شود حساسیت رنگ نسبت به تمسلات پیدا می کند.

ج) نسبت به مفاهیم این جا را هم باز اسمش را حساسیت می گذارید؟

س) بله حساسیت نسبت به تمسل

ج) پایینتر هم اسمش حساسیت می گذارید؟

س) حساسیت نسبت به امور عینی جریان همان حساسیت تا پایین اولی است.

ج) این جا را هم حساسیت می گذارید؟

س) بحث جهت است جهت تعلق است.

ج) یعنی جهت حساسیت است یا چیز دیگری است؟

س) جت تعلق است و هیچ چیزی غیر حساسیت نداریم و این اشکال برایشان است.

ج) در عینیت همه حساسیت است.

س) خود این احتمال گویای همین مطلب است. که قبلا من اشکال کردم.

ج) این جا فرض اینست که بگوییم حساسیتها در این خانه تمام می شود. بعد این جا بگوییم که هر

حساسیتهایی دارید از عنوان میل است و میل هم به صورت ذهنی خارج می شود. یک میلی به عینیتی سه

مرتبه از تعلق روحی را ذکر کند. که شما می‌گویید اگر این‌جا را قرار دادیم جهت نمی‌شود این مطلب را من

نفهمیدم این‌جا را که حساسیت می‌گذارید برای سه‌خانه می‌گذارید یا برای این‌خانه به تنهایی می‌گذارید؟

(س) برای این‌خانه به تنهایی حساسیت می‌گذاریم. که ضربدر این وصف شود. [و آن] جهت تعلق است. و آن

خانه دیگر ظرفیت می‌گذاریم.

(ج) این را تا آخر معنای ظرفیت می‌خواهید بکنید؟ یعنی تا مشتقاتش؟

(س) احتمالی من می‌دهم. خیر

(ج) هر وقتی می‌آوریم این‌جا بصورت ظرفیت این‌جا نمی‌آوریم.

(س) ظرفیت می‌آوریم ولی موصوف را نمی‌آوریم یعنی موصوف تعلق به این‌جا نمی‌آید. بلکه موصوف عوض

می‌شود تمسل می‌شود.

(ج) موصوف بریده از آن می‌شود؟

(س) بریده نمی‌شود. حمل می‌شود.

(ج) اگر حمل می‌شود معنایش اینست که آن این‌جا را می‌آوریم.

(س) به چه معنا می‌آوریم؟ یعنی «موصوفمان عوض می‌شود. یعنی یک موصوف از بالا تا پایین جریان دارد»

یعنی در؟؟ اول که می‌گوییم سیاست؟؟ یعنی پشتوانه هر چیزی روح است. ولی وقتی آثارش می‌آید در

کیفیتها مفهوم می‌شود. مفاهیم است.

یعنی وقتی آثارش می‌آورد در مفاهیم است.؟؟

مثل همین مثالی که زدید در رابطه با پنکه و اینها. این اثرش می‌شود برق.. برق اثرش می‌شود چرخاندن

پنکه. ما همین طوری تلقی می‌کنیم. در حقیقت پشتوانه اصلی همان سیم و دینام است. .

چطوری این را تبدیل می‌کنید. این را وقتی می‌خواهید از این‌جا قید.. این قید برای این می‌شود یا نه.. این را

که می‌آوریم معنای قیدی برای اینست.. یا نه..

این قید برای این است. این وصف می‌شود برای این .. نه اینکه خودش از بین میرود.

به لحاظ وصفیت. موصوف.. بعد هر دوی اینها می شود وصف برای این. که ما بگوییم سیری که داریم. یک مجموعه اولی داریم. وصف اول.. که اجزایی دارد. به اضافه یک مجموعه دیگری که داریم وصف دوم.. این مجموعا روی هم بگوییم حمل می شود در موصوف صفت.. این؟؟ حالا اگر این جا آمدیم بعد می توانیم بالعکس هم؟؟ کنیم یا نه.. یعنی بگوییم موصوف دوم وصف است. نسبت به وصف دوم . وصف دوم وصف است نسبت به؟؟ پس نباید برایتان فرقی داشته باشد..

نه قابل تبدیل شدن به هم نیست.. یعنی این تصرفی که این جا می شود می توانیم تبدیلیش کنیم بگوییم چه نحوه؟؟ پیدا کرده..

یعنی وضعیت منتهی را می توانید در نهایت نشان دهید در وقتی که جمع می کنید عملیات سازمان را.. همانطور که از اینطرف می توانیم تبدیل کنیم. مانعی نیست.

می توانیم تقسیم کنیم.. حالا سؤالی که داریم. اینست که وقتی می خواهید این کار را کنید این را وصف قرار دهید این مجموعه را بر این. این مجموعه را چطوری فرهنگهایش را کلا تعریف می کنید.

فرهنگهایش دیگر اصل فرهنگ نیمه دو زده تمسلی است. هرگاه فرهنگ در؟؟ قرار گرفت چکار کنیم.. آن را دیگر معنای وصفی و جهتی برایش می کنیم. معنای تمسل نمی کنیم..

بنابراین این جا گاهی بصورت در این صف معنا می شود. معنای جهتی می گیرد. گاهی هم معنای کیفیتی.. سیاست را چکار می کنید.

در این رده آنهایی که فرمودید برای توضیح است.

بله برای اینکه این جا سیاست داریم.. سیاست فرهنگ و فرهنگ سیاست. گاهی بصورت صفت گاهی بصورت موصوف

وقتی بصورت صفت دیده شد. ظرفیت معنا می کنیم.ت

آیا معنی این جا صفت و موصوفی اش همان معنایی است که در این جاست.

آنها باید دقت کنیم. که وقتی نازل می شود یک معنای عین همین تعلق تمایل و حساسیت برایش پیدا کنیم.

پس بهتر نمی‌دانید که از همان اول پشت سر حد اولین مراتب دومین و سومین ذکر کنیم.. یعنی ما بگوییم که حد اولیه سیاست. بعد مثلا این‌جا بگوییم ظرفیت بعد از ظرفیت فرضا بگوییم تعلق .. بعد از تعلق حساسیت. بعد از آن تمایل.. زیرش هم حد اولیه فرهنگ. جریان جهت در یک رتبه کیفیت . در رتبه بعد از کیفیت. آیا چطوری شما می‌گویید به آن کیفیت دهیم..

تمسل؟؟

در فرهنگ سیاست فقط جهت ذکر می‌کنیم.. دیگر نظام حساسیتها، نظام نمی‌گویید.. کیفیت نظامها همه..

نظام حساسیت روانی، نظام؟؟

در این قسمت که بله؟؟ در اصل رده..

می‌خواهم عرض کنم که ما تمسلی که این‌جا داریم. دارای نظام نیست. در اقتصاد فقط؟؟

در این سه تا. یعنی حاصل این سه تا می‌شود نظام..

در امور روانی هم شما نظام دارید یا نه. نظام اوصاف.

کل نظامها مربوط به این سه بخش می‌شود..

نظام مثلا حساسیتها، نظام فکری. هر کدام از این نظامها را که می‌گیریم دارای یک کیفیت خاصی نیستند فقط در مرحله رشد.

هم دارای کیفیت است هم دارای جهت هم دارای ظرفیت.

کیفیت را به آنها فرهنگ نمی‌دهید..

بله، در قسمت دوم.

کیفیتها مراتب مختلف دارد. یانه.. آیا صحیح نیست که بگوییم کلا حرز یا؟؟ کیفیتها این‌جا را انجام می‌گیرد.

نه چون نظام حساسیت هم کیفیت دارد. این‌جا یک بخش هم فرهنگ داریم.

یک تحقق دارد این فرهنگ فرهنگ. یک ارزیابی وضعیت فرهنگ فرهنگ در اقتصاد داریم. یک ارزیابی

فرهنگ فرهنگ در فرهنگ داریم./ فرق بین این دو تا چیست..

این وقتی نظام پیدا کرده. این در سرعت تبدر است.

سرعت تبدر خودش یک نظام دارد یا نه. با این منطق کار می‌کنم. یا با آن منطق..

نظامی این‌جاست. معنای نظامی‌اش؟؟ اقتصاد فرهنگ.. یعنی به یک نسبت شکل نظام پیدا می‌کند می‌رود آنجا..

فرق بین نظامی که این‌جا پیدا می‌کند و آنجا چی است.. باز بگذار معنای این‌جا هم به نظرم می‌آید کیفیت؟؟ فرهنگ را بهتر نیست همه‌جا معنای کیفیت را بدهیم به فرهنگ.

در این طبقه چون از اصل حد اولمان؟؟؟ یعنی این تقسیم بندی که شما فرمودید تا این شکلی که ما پر کردیم. این سطح سطح تعلق. سطح تمسل سطح؟؟

نه می‌گوییم که خود فرهنگ در رده‌های مختلف مثل اقتصاد در رده‌های مختلف.. باید معنی جدید داشته باشد.

در یک‌جا در خود اولین حرکت فاعلیتی که دارد فرهنگ را می‌شناسید به جهت‌گیری.. ولی آیا در حساسیت روانی که می‌رسید باز همان را به صورت جهت‌گیری می‌شناسید فرهنگ را.. معنی نظام ندارد. یعنی به عبارت دیگر.. فاعلیت اولی که یک ظرفیتی دارد. یک جهتی دارد. یک تحقیقی دارد. تصرف در کیفیت تعلق.. این کلا جمع شد داد فاعلیت ثانویه. این فاعلیت ثانویه چه نحو فاعلیتی است. فاعلیت ثانویه فاعلیت در نظام اوصاف نیست.. این که انجام گرفته تمام شد..

نظام اوصاف هم تمام شده؟؟

سؤال اینست که این را شما به من؟؟ نظام اوصاف؟؟ گفتید نفس فاعلیت در کیف تعلق را می‌گیرید تصرف.. یعنی هنوز مولا امداد نکرده گفتید؟؟ یعنی این دو سه قبل از امداد.. حالا این فاعلیت ثانویه حول این جهت اوصاف را تنظیم می‌کند. این‌جا بعد از امداد است.؟؟

خوب این؟؟ کلا چارتمان همین حد را می‌خواهد خرد کند یا می‌خواهد ببرد در نظام.

قطعا در مراحل کلی می‌آید تا تحقق. اگر در همین باشد تحقیقی برایش نداریم به عنوان خارج.

؟؟ باز همان سؤال اول مطرح می‌شود از اصل باید نظام تقسیم شود. بیاید بالا.. یعنی به عنوان حد اولیه قابل لحاظ نیست.. نظام به عنوان حد اولیه قابل لحاظ باشد.

نظام می‌رسیم.. ما اول حد اولیه در تعاریف داشته باشیم. بعد تعریف می‌آید نظام را تعریف می‌کند.؟؟؟
فاعلیت ثانویه اول تعریف؟؟ نظام می‌خورد.

نه، این دوباره می‌شود حد اولیه برای اینکه بیاید در نظام.. این تعاریف اصولی است. نه این که خود این بیاید. اگر خود این را نیاوریم.. وقتی می‌گوییم اصلاح می‌کند بهینه سازی می‌کند ایمان فرد را یا اخلاص فرد را کدامش را در تقاضایش در طلبش دارید تصحیح می‌کنید یا اخلاصش.. داخل چتر نظام اخلاقیات او کار می‌کنید. یا سعی دارید چتر اخلاقیات را عوض کنید حالت را ارتقاء دهید به یک حالت دیگر.. می‌خواهم بگویم که هر گاه شما می‌گویید که من می‌شناسم وضعیت تحرک افراد را از طریق؟؟ می‌توانم کنترل کنم اخلاصشان را.. نهایت دستگاهتان این باشد. این پرورستان این هم اخلاصش..

فاعلیت؟؟

یعنی در توسعه اینست که باید در آن حل کرد که پیدا شود. یعنی ظرفیت در آن باید حرکت؟؟؟ جهت حرکت داشته باشد. کیفیت؟؟ یعنی وقتی می‌گویید بهینه سازی نتیجه می‌دهد.. معنایش اینست که افراد ظرفیت توجه به معصومین بالا رفت.. ظرفیت جهتگیری بالا رفت.

وقتی بالا می‌رود در نظام می‌ماند. ولی وقتی خودش فاعلیت می‌کند که سفارشش اصل می‌شود برای بالا رفتن ظرفیتش.. فرق می‌کند. یک وقت من؟؟ تصحیح می‌کنم که سجود من تصحیح شد که به تبعش در نظام به امداد مولا ظرفیت من توسعه پیدا می‌کند.؟؟؟ از جهت این که این اصل است. این قابل قبول است.. اما وقتی معنی توسعه را ببینم حتما در نظام است.

در نظام می‌آییم. فاعلیت ثانویه معنی سیاست چیست.. ظرفیت اگر نباشد تعلق نیست.. به عبارت دیگر حالا که آمدیم در اخلاق می‌تواند نظام تمایلات، نظام اوصاف، نظام تعلقات را نشان ندهد. میل محوری می‌شود.

یک میل پرستش است. حول پرستش باید در این جا باید شکل پیدا کرده باشد. نظام اوصاف نیست. نظام تمایلات نیست. نظام حساسیتها نیست.

وقتی؟؟/ قبلا استفاده کردیم که در اقتصادش نه در سیاستش..

نظام سطوح در چه سطحهایی. یک وقت؟؟/ یک طور تعریف می کند. که می گوید ایدا قابل تغییر نباشد. اقتصاد یکوقت نه. راحت می آید. یکوقت می گوید همین که اسم نظام را آوردی دیگر اسم پرستش نیار. نه؟؟ به نظر می رسد که باید این جا نظام تعلقات روانی؟؟ می دهد نظام اوصاف. این باید این جا بشود؟/ ولی کیفیت این نظام قابل؟؟ چه کیفیتی دارد. کیفیت این نظام را باید بگوییم فرهنگ.. کیفیت نظام تعلق؟؟

؟؟

تعلق نظام یافته است. تعلق در این جا معنای سیاست یعنی تعلق. تعلق در شکل ظرفیت نمی بینیم.. این جا می بینیم با همه خصوصیتها، می گوئیم طرف سخی است ای بخیل. متکبر یا متواضع. شجاع یا ترسو. ولكن همه اینها حول محور ظرفیت اولیه و جهت اولیه معنا می کنیم. سومی هم شما می گوئید که حساسیت دارد به یک چیزهایی..

تحقق پیدا می کند این به یک چیزهایی..

من می خواهم بگویم حساسیت نسبت به غیر است. خود این تعلقها را می گیریم تحقق هر سه تایش.. به خلاف بالا. این جا را می گفتیم که تحقق اینهاست. این جا همه تحقق است. هیچکدام غیر تحقق نیست. کما اینکه در خارج که می رسم دیگر تجسد پیدا می کنیم.. می خواهم بگویم که اقتصاد عاملیت نسبت به غیر این جا عاملیت در کیف تعلق بود. این جا عاملیت حساسیت نسبت به؟؟؟ حالا این جا می توانید بفرمایید که عاملیت یا حساسیت. نسبت به غیر. آنوقت این جا آیا؟؟ نظام عاملیت؟؟ خب حالا این سه تا قید نظام داشتند ولكن یک چیز از سه بعد داریم لحاظ می کنیم.. که عامل روانی است. که عامل عکس العمل شما نسبت به اشیاء است. که عامل نسبت بین خود اوصاف با هم است. نسبت اوصاف به هم را در تعلقاتش یکبار ببینیم. در نفس اینکه شدت دارد یا ندارد. یکوقت در کیفش ..؟؟؟ یکوقت درباره وضعیت حساسیتش..؟؟

سه بعد. خب حالا یک قسمت دیگر هم تمام کنیم ببینیم چطور می‌شود. آیا وقتی در فکر هم می‌آید همینطور است.؟؟ یعنی این رتبه تقدم همیشه مقدم است. این خانه همیشه است. نه اینکه یک دفعه باشد. این یک مرتبه از هستی آدم است. این خودش وصف را برایش کردیم. علاوه بر اینکه؟؟ اینکه می‌گوییم این سه وصف است. نه اینکه عین خود این سه وصف داریم ملاحظه می‌کنیم. انعکاس و لوازمی را در روح و لوازمی را عین .. می‌گویید بلندگو ساختم.. می‌گویید یک سخنرانی بود دعوت به دنیا در آن قیامت می‌کرد. یک سفره‌ای هم بود که آن هم قیامت دعوت به دنیا می‌کرد. یک مثلا یک چیز دیگر همین مجلس و سخنرانی همه دعوت به دنیا..؟؟ این یک چیزی می‌گیرد دعوت به آخرت. به یاد خدا. مفاهیم حرف زدند نحوه حرکات همه. این معنایش اینست که شما از مراتب محسوسش تا مراتب روانی همه را دارید با هم دیگر؟؟/ حالا آن چیزی را که ما می‌خواهیم در جلسه‌ای که از حضورتان استفاده کرده باشیم. این که این حالت روانی مال کجاست.؟؟/حالا وقتی ما بخواهیم ذکر کنیم. آیا الان بیاییم این را قرار دهیم این‌جا. این هم قرار دهیم این‌جا. تا وقتی که می‌رسیم به اینطرف.. معنا می‌کنیم. معانی که این‌جا می‌بینیم معانی مثلا ظرفیت و جهت و تصرف در فرهنگ باشد. ولی معانی که این‌جا می‌رسیم مثلا معنی این‌جا باشد یا مثلا این‌جا معنی تصرف داشته باشد.. یا اینکه کل این‌جا از اول تا آخر فقط به معنای تعلقی بالاصطلاح روانی تنها بگیریم. کل این‌جا را ذهنی بگیریم. کل این‌جا را هم عینی بگیریم. حالا فرض که اینطوری باشد یعنی کل این‌جا روحی، کل این‌جا ذهنی کلی این‌جا عینی آیا معنی فرهنگ سیاست اقتصاد در حد اولیه که می‌گیریم معنی فرهنگ در رده دو چه می‌شود در رده سه چی می‌شود. در رده چهار چه می‌شود. مثلا جای تمایل این‌جا بشود؟؟/ بگویند همانطور که تعلق می‌شود میل. این‌جا هم کیفیت می‌آید تجسم پیدا می‌کند در شیئی می‌شود تکنولوژی. این‌جا چی می‌شود. این‌جا آیا نظام تکنولوژی است. که.. این‌جا کیفیتی که ما داریم. کدام کیفیت است. کیفیتی است که در روح ذکر می‌کنید که نظام تعلق است. این کیفیت در ذهن؟؟ این‌جا تمسل است. حالا این‌جا اقتصاد حد اولیه و ردیفهایش را بنویسیم. تصرف در کیفیت؟؟ دومیش نظام عاملیت یا حساسیت این

این جا قرار شد که این اگر تمسل باشد، این هم حساسیت نباشد. یعنی این مدل با این مدل فرق دارد. این تقسیم بر اولی که داشتیم به احتمال شما. این جا باید عوض شود این جا تکلیف باید باشد.

تکلیف نمی تواند باشد.

چون رده مان ؟ / موضوعی که الان فرمودید این رده تعلق باشد این رده تمسل این رده فلان. این رده شبیه ؟؟

سؤال ؟ / لوازم ؟؟ در مراتب مختلف می بینم. کار به این رده ها ندارم. یعنی در رده اول کلا چیست.

سیاست می شود تکلیف. ؟؟ متناسب متناظر مولا. اولین جهت.

این ظرفیت. ظرفیت یک شدتی داشته. آن ظرفیت تبدیل به تعلق شد. این جا باید روحی باشد.

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۱۲

۱۸۲۱

این نسبت‌ها از نظر اثر اینجا آمد این خیلی خوب دارد یعنی هرگاه آنچه که نسبت اینجا داشتید ضرایبتان کاملاً عمل کرده باشد. در جمع بندی که می‌کنید عیناً به اینجا منتقل می‌شود. عیناً اینجا واحد می‌شود، یکی می‌شود. معنای آن این است که وضعیت مطلوبی است که هر روز به آن نخواهید رسید [؟] یعنی عصمت در عمل و عصمت در فکر عصمت در روح این نمی‌شود. ضرایبتان اینجا [؟] ضرایب کارهایتان را انجام داده‌اند و لکن تناسب بین کارها زیاد است، درست است، وقتی تناسب کم و زیاد است. مثلاً نمره‌ای که یک نفر آورده مثلاً فرض کنید که انضباط سیاسی با انضباط فرهنگی با انضباط اقتصادی او همه آن تکمیل نیست. یکی یک ذره کم است. یکی یک ذره زیاد است [؟] مختلفی که در حالات مختلفش دارد. حالا دیگر شما وضعیت را جمع می‌کنید. یعنی آن را برای این وصف قرار می‌دهید. وقتی وصف قرار دادید. این اعدادی را که جمع کردید عین یک، دو، سه در نمی‌آید من باب مثل می‌گویم ممکن است دو و سه و نیم دربیاید. وقتی که جمع کردید. بالعکس است. آنچه که اتفاق افتاده. می‌آید می‌گویید که اینجا دو اینجا، سه و نیم، اینجا شده مثلاً یک. یا اینجا شده سه، اینجا دو و نیم شده، اینجا یک شده است، جمع می‌کنید بعد اینجا عدم توازنش را کاملاً مشاهده می‌کنید. یعنی می‌بینید که اینجا متوازن بر اساس آنچه که گفتید نیست می‌فهمید نمره‌هایی که به اینجا دادید [؟] یعنی چه؟ یعنی کارها را چقدر باید به آن اهمیت داده آن کار را باید بالا بیاوریم و به آن ضریب سه از سه از سه، از سه بدهیم مثلاً عرض می‌کنم. مثلاً بیشترین ضریب را این خانه داشت شما جلوی این خانه یک کاری را نوشتید که آن کار، مناسب این نبوده است سیر پرورشی بیشترین رشد را پیدا کند.

حجت الاسلام صدوق: متناسب با افراد باید فشار خاصی در ابعاد خاصی بیاوریم.

ج) لزومی ندارد که ما اول کار مثلاً این عنوان مقابل عنوان حقیقی این برای اصلاح روانی فرض کنید که [؟] آن که تا آخر کار لازم است این گونه باشد. جدولتان عناوینتان را و هم افکارتان را اصلاح می‌کند. این عناوین، عناوین فلسفی است ولی عناوینی که این را تشویق به یک عنوان علمی می‌کنید تطبیقتان دارای خطا است. که باید اصلاح شود.

س) من اشتباه کردم در رابطه که این عناوین تشکیلات را نشان می‌دهد؛ یعنی کل را نشان می‌دهد.

ج) این کل را نشان می‌دهد که هم عنوان‌ها را عوض می‌کنید و هم وضعیت افراد را عوض می‌کنید.. جریان تصرف و تعلق تا وقتی که به وضع نرمال برسید [؟] یعنی حالا در عامه تطبیق کردن اینها را به عنوان، قدم اولیه کار است این به عنوان تبدیل می‌شود چه چیزی است؟ البته باید چیزی قرار بگیرد که وقتی آن را برعکس می‌کنید عنوان عدم سازگاری خودش را نشان ندهد.. [؟]

س ۲) [؟]

ج) باید گفت که این گونه حساسیت مثلاً شما حساسیتتان نسبت به روضه زیاد است یا مثلاً سرعت تشبیهی هم که می‌کنید من باب مثال در همان روضه زیاد است. و متناسب به آن ارواح را هم می‌توانید تحت تأثیر قرار دهید در مجموع باید این یک تعلق خاصی را نشان بدهد. وصف برای تعلق است یا نه.. یعنی اگر شما تعلقتان بالا نباشد می‌توانید این گونه باشید. دو نمونه را پیاده کردید. ببینید سیر از این طرف که می‌آید باید بتواند وضع را نشان دهد، به خلاف از این راه که می‌آییم می‌خواهد نشان دهد چگونه تصرف بکن. از این طرف که می‌آییم باید بگوییم که یک برگه پر می‌کنیم. برای آقای حسینیان. یکی برای مثل یک مداح دیگر مثلاً آقای شمس بعد می‌گوییم که کدامیک از آنها بیشتر تأثیر می‌گذارند. اینجا دیگر نشان داده می‌شود.

حجت الاسلام صدوق: خانه بالا..

ج) [؟] اگر اینها سه، دو و یک درآمد. که اینجا واحداث بنا به فرض فلسفی دقیقاً برابر با رشد است عین رشد است. اگر دیدیم که سه، دو، یک نمی‌آید یعنی باید ببینیم آثار تصرف شما در جهات مختلف بدون عنوانها که چیست.

س ۲) تبدیل کردنش به علامه تشکیلات هم بود. عناوین انسانی تغییرات و [؟]

ج) حالا باز من توضیح می دهم. اگر جای خانه تمایلات عینی را این طرف بیاورید. بنویسید تمایلات عینی نسبت به حساسیت تناسبی درباره نظام تعلقات روانی وقتی این گونه بنویسید، این وصف چه چیزی می شود؟
س [؟]

ج) احسنت بله. درباره این قسمت این موصوف می شود ولی الان که می خوانید چگونه است؟ الان موصوف این ست. این وصف درجه اول است این وصف درجه دوم
حجت الاسلام صدوق: آن چیزی که مورد تصرف است، این است.

س ۲) این عنوان را که پیدا کردیم دیگر آن دو تا را ننویسیم، بنویسیم تمایلات یعنی نسبت به مثلاً حساسیت [؟] راحت تر می توانیم [؟] چرا که اگر این عنوان ضربدری است. با صفت بودنی [؟] یک عنوان جدید پیدا کردیم [؟]

س ۳) [؟]

ج) حالا من باب مثال اینها را خلاصه می کنیم که یکوقت می گوئیم که اینها مؤثر هم هستند در اینها شما در این خانه هستی نظام تعلقات روانی نسبت به حساسیت دارید کیفیت نظام تعلقات روانی نسبت به یعنی اینجا یک چیزی اضافه بر ستون دارد یا ندارد. یک کیفیت

س ۲) در عنوان جدید می شود انتخاب کرد

ج) اصلاً آخر کار شما می شود بیست و هفت تا عنوان فلسفی بنویسید برابر آن هم ۲۷ عنوان خاص بنویسید. بعدش هم عنوانهای خاصه را حل کنید.. بردارید. یعنی ببینید [؟]
حجت الاسلام صدوق:

ج) [؟] بعد برای اصلاح عنوانها نمی توانید کار کنید.. حالا [؟]

س ۳) همان بحث نورانیت و شکل تمسلی از آن پیدا نمی شود همان علم نور که می گوئید همان بصیرتی که حاصل می شود اینجا مقابل این تعلقها است. حالت القا و الهام پیدا می کند که تکلیف اسم آن را گذاشتیم.

حجت الاسلام صدوق: ایشان نظرشان اینجا است هم در ظرفیتش هم در کیفیتش هم در نظام. در سه مرتبه می-گویید مولا دارید..

س ۳) که نتیجه اینجا به حساب القاء و بصیرت منجر به القاها یا الهامها می شود.

حجت الاسلام صدوق: آن جدول باید عوض شود.

ج) حالا چندتا چیز است. یکی این که وقتی می گوییم تمثلی است به مولا یک قدرت گرفتن از مولا نفی تعلق تمثلی بعد که قدرت گرفتید شروع می کنید به فعالیت کردن و حساسیت و «تبدل و تکلیف و تمثلی» یک وقت است که می گویید نه، یعنی این بنابه این بیان بنابه تعریف علم در مباحث گذشته اگر گفتید تعلق به مولا پیدا می کنید محور می شود بعد برمی گردید و به نظام فاعلیت ارتباط پیدا می کنید. در آنجا جایگاه شما معین می-شود. بر اساس این جایگاه برای تصرف قدرت پیدا می کنید. این بیان اخیر آنها است. این بیان را به آن عنایت فرمودید یا نه؟ ابتدائاً می گویید انسان مثل شیء و ادراکش سه تا است. ادراکات روحی و قلبی، ادراکات ذهنی و نظری، ادراکات حسی و عینی. چرا به این صورت تقسیم کردید؟ از کجا آمد؟ بر مبنای هیچ چیز تعریف نمی-کند. کانه به یک معنا به بداهت برگردانده می شود. یعنی نیامدیم ببینیم چرا هست ما این طوری ما می فهمیم که هست. کسی منکر نمی تواند بشود. قابل انکار نیست. یقوتی بر اساس نظام فاعلیت می گویید شما مجبورید سه حوزه داشته باشید. یک حوزه تعلق فاعلی به محور، جایگاهش را معین می کنیم، متناسب با ظرفیتی که مولا معین می کند. در آن ظرفیت یک تحرکی دارد، یک جایگاهی برای او تعیین می شود. بعد اگر بگوییم که پشت سر این نسبتش به مولا معین شد، به اذن مولا و حول و قوه او نظام فاعلیتها روبرو می شود. در برخورد با نظام است که به تبعیت برخورد فاعلها به هم، کیفیت و حدود ظهور پیدا می کند. از حال تا ظهور کیفیات یک رتبه ای است که نمی شود این را گفت نه، چرا نمی شود گفت نه، برای اینکه قبلاً بحث کردیم از اینکه (۱) فاعلیت است (۲) فاعلیت اشتداد می خواهد. (۳) اشتداد، وحدت و کثرت می خواهد. در امر وحدت و کثرتش نظام واقع می شود. بدون نظام ممتنع است که بشود. آن وقت براساس خود فاعلیت تعریف ادراک را می کنیم. می گوییم (۱) ربط فاعلی تعلقش به محور. (۲) برخوردش به

فاعلیت‌ها. ۳) تصرف در فاعلیت‌ها، برخوردش به فاعلیت‌ها جایگاهش را در نظام نشان می‌دهد، نه نسبتش را به محور؛ یعنی نسبتش را معین می‌کند. اول نسبت بعد نسبت. بعد از اینکه جایگاه آن معین شد تصرف می‌کند. فاعلیت است. آن وقت گفتیم اگر انعکاس نسبتش در خودش و در بیرون. در خودش انعکاس اولیه می‌گوید علم تغیر تکلیف و تبدل توسل فاعلیت فاعل است. در مقابل فاعل‌های دیگر در درون خودش. دیگران بر آن اثر می‌گذارند و براساس ظرفیتی که دارد با آثار آن مقابله می‌کند. اثر آنها را مورد تصرف قرار می‌دهد. در درون خود این در شکل گرفتن خودش در اینجا دیگر نیامدیم بگوییم ما سه چیز داریم ادراکات روانی ادراکات نظری یا ذهنی و ادراکات حسی. گفتیم جریان فاعلیت که با ضروره خارج از این سه حرکت نیست. بحث چرا اول تعلق است به مولا بعدش مقابله است به کثرت، بعدش تصرف در کثرت است. بحث آن در اشتداد او گذشته است آن وقت بر اساس فاعلیت معنا کردیم. حد اولیه فاعلیت است فاعلیت شدید نمی‌شود مگر با کثرت هم با فاعلیت ارتباط پیدا نمی‌کند، تقوم پیدا نمی‌کند، مگر با نظام. حالا شما در درون نظام فاعلیت علم را معنا کنید. علم اگر در درون نظام فاعلیت معنا شد، آن وقت شما آیا باز می‌توانید مثل قبل بگویید که این روحی است. این حسی است. این ذهنی است. یا در خود تعلقات و تمسلات یا اینکه می‌گویید که اوصاف روحی در یک رتبه در اینجا معین می‌شود. اوصافی که که با نظام فاعلیت‌ها برخورد می‌کند البته اینجا معین می‌شود. اینجا هم فرضاً تصرف‌ها واقع می‌شود هرچند البته در خاطر داشته باشید. همان اول کار که تعلق می‌کند به اوصاف روحی پیدا می‌کند، ظرفیت آن نسبت به مولا معین می‌شود. در یک رتبه جایگاه بالاجمالش یعنی جایگاهش هنوز مشخص نیست [؟] معین شده که می‌گویید اوصاف دارای اوصاف خاصی است. یعنی نمی‌گویید اوصاف فاعلیت دارد نسبت به فاعل‌ها. اینجا فقط می‌گویید که نسبت به محور تعلقش معین شده و بر آن اساس یک جایگاهی پیدا کرده است. بهر حال بنابه بیان دوم شما لازم می‌دانید که چنین چیزی تقسیم شود یانه. به بیان اول که سه رتبه، سه حوزه از ادراک را از همدیگر جدا مفروض می‌کردیم و به حد اولیه تعریف نمی‌کردیم این فرمایش حضرتعالی صحیح بود. نباید بیان دوم دیگر چنین چیزی لازم است یا نه؟ یعنی دیگر در حوزه تمسلات تعلق جدید و چیزی نمی‌خواهد. یعنی همان

تعلقی که در مرتبه قبل دارد ظهور پیدا می‌کند. عبارت دیگر اینجا حوزه نورانیت یا ظلمانیت است. اینجا است که وضعیت تعلق مشخص می‌شود. این خانه آخری یا نورانی یا ظلمانی می‌شود. براساس حرکتی که این جا انجام دادیم.

س ۲) یعنی الهاماتی که [؟]

ج) به عبارتی یعنی وضعیت‌های روحی. اینکه اگر بنا باشد امداد خاصی چه شیطانی چه ملکوتی باشد. اینجا باید حاصل شود. بعد باید یعنی اوصافی که پیدا می‌کند این اساس است در قدرت «تبدل و تمثلات» مثل یعنی به عبارت دیگر همین الهاماتی که آقایان فرمودند. اینکه انّ اله شیاطین لیحیون الی اولیائهم آیا الهام به خود ذهن می‌کنند. یا الهام به اوصاف می‌کنند. یعنی مستقیماً مفهوم را تحویل شما می‌دهند یا حالتی پیدا می‌شود که شما مفهوم را ملاحظه می‌کنید. سؤال این است که ذهن بدون حالت یک وقت می‌گویید که شدتی ندارد و چیزی به ذهنم می‌رسد. یک وقت می‌گویید که یک نحو شدتی برای من حاصل می‌شود که مثل بالصلاح کنترل از راه دور یک بار جدیدی وارد می‌شود. به اضافه بار جدید موضوع را این طرفی یا آن طرفی می‌فهمم. اگر این گونه نشود، اگر در کیفیت فهم تعلق اصل نباشد. اگر وضعیت ذهنی بر وضعیت روانی سبقت جست. تعریفتن از تعلق زیر سؤال می‌رود.

س ۳) [؟] در عین حال که ما وقتی می‌خواهیم سیاست فرهنگ را بگوییم، جهت تمثلات تعلق خاصی که در تمثال است را بگوئیم مجبوریم به آن نورانیت یا ظلمانیت توصیف کنیم.

ج) درسته که به این خانه توصیف می‌شود.

س) آن دیگر خود سیاست فرهنگ نیست. اینجا باید آن را بیاوریم یعنی آن نمودش در اینجا است نزدیک هم می‌شود، ولی این بالاخره نمود توسلی بصیرت که می‌گوییم این را جدا کردیم از حالت‌ها و اوصاف.. آمدیم شکل دیدنی به آن دادیم. دیدنی که ذات این دیدنها است. داریم دیدنها را بیان می‌کنیم. از اینکه این رنگ آن را دارد در این شکی نیست. چون آن بالاخره تأثیر اصلی روی عاملیت فکر دارد. اما ما می‌خواهیم این مرحله بیاییم سیاست فرهنگ را یا سیاست توسلات را بیان کنیم. که عبارت است از جهت توسلات آن.

مجبوریم به همان نوع تعلقی که دارد معنا کنیم. نوع تعلق تبعا یک آدم بصیری است که مثلا عیوب دنیایی را می‌بینید، نمی‌بینید. در آن این قوه است. این قوه بودنش را اگر لحاظ نکنیم جای دیگر باز مشکل است.

(ج) یک سؤال دیگر برای من است که آن سؤال هم برای دوستان قابل دقت است. اینها را سه بعد از یک واحد می‌بینیم. که هر سه در عین حالی که اینجا ابعاد را خرد کردید نه اینکه نباید خرد کنید. همین خطی که زیرش می‌کشید کانه سه بعد درهم ادغام شده که هر گاه بخواهید تفکیک کنید صحیح است این گونه بنویسیم سه تایش درباره تعلق و سه تا درباره جهت و سه تای آنها درباره تصرف. ولکن پشتوانه همه این ۹ خانه، این سه تا است. یعنی در تک تک اینها بخواهیم نگاه کنیم حضور این سه تا وجود دارد. حالا اگر این گونه باشد شما عینا این نورانیت را اینجا می‌بینید که در اینجا بالای سر این هم است.

س ۳) قبلا که [؟]

س ۲) بعد اینجا اصلاح بعدی اینجا می‌شود «تکیف و تبدل و تمثیل» اینجا هم مرحله نظام سازی از تمثیل شروع می‌شود. که عاملیت شکل ابزاری که پیدا می‌کند. نظام که پیدا می‌کند. ابزار بودن یا عاملیت می‌شود. تمثیل تا وقتی شکل نظام پیدا نکند ابزار برای ما نمی‌شود. اینجا می‌شود تکیف یا القا، اینجا تبدلات، اینجا تمثیل است شکل نظام پیدا نکرده. شروع می‌کند به نظام پیدا کردن. اینجا می‌شود نظام. نه این سه تا نظام شود. این نظام بودن آخرین مرحله است که در نظام فکری داریم آخرین نمود از تمثیل است. یعنی نتیجه آخرش نظام فکری است.

س) روشن است. الان همه صحبت ما این است که دست مولا در اصل تکیف در اینجا باز است. در جهت دادن به تمثلات در این جا باز است. و در شکل‌گیری نظام این جا باز است. و خود فاعلیت فرد در قدم دوم که حدت ذهنی است در تکیف، اینجا حضور دارد. در تبدل اینجا حضور دارد. در نظام اینجا حضور دارد و کیفیت عاملیت فرد هم در سه مرحله در این سه بخش چه در قسمت تکیف باشد. چه در قسمت تبدل باشد. چه در قسمت نظام باشد. این تقسیم بندی که در این نه وجه به نظر ما آمده است. که الان اینها اصلاح می‌شود اینها که ما نوشتیم این بیانی نبود که من خدمتتان عرض کردم.

ج) دست دولا کجا باز است؟

س ۳) دست مولا در این خانه‌ها در تکلیف، در کیفیت، در جهت باز است.

ج) [؟] شما تعلق عدل را نمی‌گویید تعلق عدل که معنایش این نیست که دست مولا باز است. فاعلیت مال کی است. اینجا...

س) فاعلیت مال فرد است. اما طرفش مولاست. موضوع فاعلیت تعلق تملشی‌اش مولاست.

ج) قبل از عنایتی جدید...

س) بله. عنایت جدید در این سه مرحله تمام می‌شود. تقاضا در اولی است... [؟] تبدیل خودش در ارتباط به نظامی که حاج آقا فرمودند. تبدیل ارتباط به نظام یکوقت بصورت تکلیفی. یکوقت بصورت تبدیری. یکوقت در خود نظام، حالت نظامی دارد.

س) در واقع اینجا مولا تعیین می‌کند که مولا عوض می‌شود یا مولای بالاتری تعیین می‌کند. اینجا معلوم می‌شود اینجا شکل تولی و تبری پیدا می‌کند که با اطرافیان برخورد می‌کند. با دوستان مولا و دشمنان. اینجا دیگر نظام بودنش [؟]

ج) در اولی باز ما متوجه نشویم که آیا اینجا تعلق به مولا بود یا نه. ظرفیت .

س) [؟] در مرحله قبل [؟] اینجا اصل تعلق است.

حجت الاسلام صدوق: باید کنیم روشن کنید که از اصل تعلق منظورمان چیست.

س ۳) [؟] نظام تعلقات سیاستش چیست؟ می‌گوییم

حجت الاسلام صدوق: سیاست سیاست...

ج) می‌خواهیم ظرفیت جهت را اینجا بدانیم. این گونه که شما می‌گویید این ظرفیت جهت می‌شود. این وضعیت جهت، این کیفیت جهت و این هم عاملیت جهت می‌شود.

س) اینجا عملکرد فرد در شکل‌گیری اخلاقی می‌شود. بالعکس آن فاعلیت اول، حد اولیه که گفتیم نفس سفارش است.

س ۲) [؟]

حجت الاسلام صدوق: این فعالیت اول فرد است که در تنفس سفارش دادند. این در جهت تصرف است که حد اولیه قبل از امداد است.

ج) حالا این ظرفیت تعلق یعنی یک جهتی را شما فرض کردید که دارای یک ظرفیتی است. یا اینکه ظرفیت خود شخص یعنی ظرفیت تعلق فعل به مولا معنایش این است که فعل را نگاه کنیم. فاعلیت شخص را نگاه کنیم. نه ظرفیت خود شخص را. خوب این ظرفیت‌ها در این جدول در کجا هستند.

س) اینکه ستون جدول امداد است. این اولین فعالیت قرار شد که یک فعالیت بدون به امداد. [؟] فاعلیت اول هم فعالیت ثانویه فرد که همراه با اولین فعالیت همراه با امداد است این است که شما فرمودید که در جدول اول آوردیم. یعنی اینجا اولین فعالیت فرد همراه با امداد. این اولین فعالیت فرد بدون امداد که ثواب [؟] ج) یعنی این در خودش تصرف کرده است. این هم در خودش تصرف کرده. این هم تصرف کرده.

س) با امداد

ج) با امداد حالا نهایت این است که پس بنابراین تصرفی که کرده هم خودش است هم مولا. اینجا هم خودش هم مولا. اینجا هم همین طور.

س) همین طور جریان پیدا می‌کند تا پایین

ج) پس بنابراین اگر این طور است باید این یکی را بیاوریم که از این آن را برداشتید.

س) از اینجا آوردیم که تعلق شده این هم نظام عاملیت این هم کیفیت.

ج) برخورد به غیر در خانه اول که نیست. مگر در خانه آخر.

س) برخورد به غیر موضوعا

س ۳) کیفیت برخوردها [؟] کیفیت در کجا حاصل می‌شود. کیفیت برخوردها حاصل می‌شود. درست است

که اسمش را می‌گذاریم کیفیت ولی این کیفیت در جایی حاصل می‌شود که انعکاس [؟]

حجت الاسلام صدوق: نه اصلا رده همه سیاست است. در عین حال که این سیاست سیاست است. همه رده هم سیاست است. یعنی ارتباط با مولا است. درست است که دارد.

س ۳) یعنی حسب و بعض نسبت به بیرون واقع نمی‌شود.

حجت الاسلام صدوق: نه اینکه واقع نمی‌شود. باید کجا ببینیم. حب و بغض در خانه آخر وارد می‌شود.

س ۳) [۹]

حجت الاسلام صدوق: حساسیت‌های نسبت به بیرون که می‌گویید در قسمت سوم همان پایین بالقید... اینجا عاملیت

ج) رتبه اولی که درباره کیفیت در این جا قید می‌کنیم کیفیت فعل است که می‌خواهید بگویید که این متناظر به آن قبل از امداد جهت است. بعد از امداد صحیح است بگوییم کیفیت تکلیف است به کیف قبل از برخورد به نظام فاعلیت است.

س) که این به صورت تصرف در روح خودش است. یعنی هنوز تصرف در بیرون نیست. یعنی فاعلیت است در تغییر دادن روح.

ج) یعنی محور شدن جهت. برای عاملیت، برای نظام اوصاف. محور شدن جهت برای نظام اوصاف اینجا نیست.

س) نه. این جا عاملیت فرمودید تصرف در خود فرد. تحقق

ج) اینجا محور شده است. پس بنابراین این کیفیت‌ها عین خود این جهت است. نهایت جهت مستقر. یعنی جهت تبدیل شده به محور است با قدرت مولا. یعنی هنوز کیفیت نیست. جهت مستقر به امداد مولا که قدرت محور شدن برای حالات روحی در آن است، اینجا است. اینجا نظام اوصاف اطراف آن قرار می‌گیرند. یعنی در حقیقت تصرف به غیر، غیر خارج از خود نیست. اوصاف خود که خود هم مرکب است. غیر به لحاظ غیر محور است. نه غیر خارج از خود. اگر بگوییم که آثار کل نظام می‌آید در تمایلات این. در مرتبه خود تعلق و جهت و کشش‌هایی که است. عیبی ندارد که بگوییم اینجا کشش‌ها حول این محور قرار می‌گیرند

ولی کیفیت ندارد. چون هنوز فاعلیت نیست. فاعلیت را می‌خواهند بگویند که در این رتبه است. می‌شود حساسیت، حدت و نظام تمثلات

س) اشکالی که پیدا می‌کند ما در این مرحله فقط برخورد با اطرافمان را در نظام تمثل داریم. یعنی در نظام تعلقات ما هیچ برخورد غیر هم ارز عرض یعنی مقابل‌های خودمان نه پایین‌تر از خودمان

ج) برخورد غیر را که می‌خواهیم بگوییم برخورد حقیقی به غیر را ما اینجا داریم.

س) برخورد عینی به غیر ... چون برخورد فکری به غیر اینجاست یا اینجا است.

ج) برخورد فکری به غیر اینجاست. هر چند برخورد فکری اینجاست. هر چند برخورد در نفس تفکران نه برخورد در یک وقت ما با کسی صحبت می‌کنیم که جای آن اینجاست. یک وقتی او یک فشارهایی به ذهن شما می‌آورد. شما هم یک مقابله‌هایی می‌کنید، آن جایش اینجاست.

س) این را در کدام

ج) فشاری که در روح می‌آید. چه نحو فشاری می‌آید. فشاری که به معنای فاعلیت است یا تعلق؟ اگر فاعلیت بیاید که نمی‌تواند اینجا بیاید. حالا اگر...

س) تولی‌ها اگر بیاید تعلق باشد...

ج) تولی‌هایی که به مولا دارند. که شما جایگاهتان در آنها چیست.

س) جایگاهمان تولی من با تولی مخالف من که این یک مولای دیگری دارد.

ج) آثار روحی یا آثار عینی تولی

س) آثار روحی، تولی به معنای همان تعلق است.

ج) یعنی محبت، محبت به نظرتان درگیری‌هایی اینجاست یا اینجا. اگر بخواهیم بگوییم اینجا در خانه اول است. ببینید از آن تمثل دارید یا نه.

س) نباید داشته باشیم.

ج) اگر تمثیل نداشته باشید. دیگر آن تولی متعارف نیست. مثلاً می‌گوییم بغض عمر و جب علی (ع) را دارید. این حتماً پس از مرتبه تمثیل است. مثلاً می‌گویید بغض، بعد موضوع انتخاب می‌کنید عمر بن خطاب، بعد هم توصیف به افعال آن می‌کنید. به زمانش می‌کنید. همه چیز را می‌گیرید. این همه آن بعد از تمثیل است. درست است. که تعلق روانی می‌آید در آخر کار، ولی بعد از تمثیل است. اگر شما چیزی را پیدا کردید که قبل از تمثیل باشد که برایتان خودآگاه نباشد. نتوانید صورت از آن بگیرید. که بگویید فشار تعلقات به هم خورده که اوصافها را درست می‌کرد. و شما همین که جهتتان مستقر شد. نظام اوصافتان درست شد. حالا فاعلیت جدیدتان را با اوصاف انجام می‌دهید. و برایتان تکلیف بشود آن عیبی ندارد. ولی این را هرگز به آن نظام تولی و تبری نمی‌گویید

س) [؟] ولی در اینجا ما بالاخره تأثیر را باید بگوییم که میدانها...

میدانها همین که اوصاف مختلف شد معنای آن این است که بالاجمال جایگاهتان در نظام مشخص شده است.

س) بالاجمال که اثر آن خیلی مهم است.

ج) که اثرش خیلی مهم است. شما در تهذیب که می‌کنید اصلاً همین کار را می‌کنید جهت‌گیری را اصلاح می‌کنید. اخلاصتان را اصلاح می‌کنید. اگر اخلاص اصلاح شد هم ظرفیت هم نظام اوصافتان بالا می‌ورد. یعنی تعلقتان

س ۳) عاملیت نسبت به غیر یا تمثیل

ج) بله نظام حساسیتها [؟]

س) [؟]

س ۲) نه آن عاملیتی که می‌فرمایید این دو سطر را هم باید طی کند تا به بیرون برخورد کند. همان طور که طرف مقابل شما باید از این دو سطر باید عبور کند تا به آنجا نفوذ کند.

ج) یعنی خودآگاه بشود و نفوذ کند این فرق می‌کند. آن وقت شما آن حالات روحی که دارید پس از گذشتن ولی‌تان و تولی به ولی و تبری از اعدایش برایتان مشخص می‌شود. ولی این منوط به این است که شما سالم باشید. اگر شما از نظر روانی بیمار باشید تمثلات کج می‌شود تولی و تبری هم عوض می‌شود.

س) اینجا بالاخره یک تعبیری از حب و بغض باید بیاوریم یا نه، نه تولی به تبری

ج) حب و بغض مثل از قبیل الناس معادل کما معادل ذهب و الفضة است. به آن معنا که کنید دیگر معنای حب و بغض به این معنایی که شما می‌گویید نمی‌تواند باشد. این هم ظرفیتاً می‌تواند از قبیل الناس معادل کما معادل ذهب و الفضة باشد و هم از نظر فعل انسان هم می‌تواند فعل بالای بالا را انتخاب کند. یا فعل پایین پایین را انتخاب کند. ظرفیت فعل است که در اینجا ذکر می‌کنیم. حالا شما با دوستان صحبت کردید آشنا شدید.

س) [؟] تقاضای اولیه که در [؟] هر مرحله باید توسعه پیدا کند. [؟]

ج) درست است. یعنی ظرفیت تقاضا بالا برود. جهتش بالا برود. تصرفش هم بالا برود. برای کل نظامتان هم همین‌طور است.

س) حالا اگر این کل مراتب امداد و تشکیلات کانه این مرتبه را ما به آن توجه نداشتیم.

این مرتبه را کجا توجه نداشتیم. یک مکانیزمی در تشکیلات نشان می‌دهد. که آخرش یک نتیجه‌ای دارد. یک عدد یک دارد. آن وقت باید شما بتوانید بگویید که یک در مرحله دوم که باز همین‌ها هستند از نظر ظرایف ولی موضوع فعلشان عوض شده است.

س) [؟] یک مرتبه از تقاضا و امداد است.

ج) نه این جدول را می‌خواهیم بگوییم که همه جا همین است. ضرایب آن هم همین است ولی موضوع آن مختلف می‌شود.

س) متناسب با موضوع

ج) نه می‌خواهم بگویم که ضرایب یک قانون عامی برای حرکت قرار می‌دهد. می‌گویید قانون عام این است. بعد می‌گویید که در این رتبه موضوعاتی که قرار گرفتند اینجا مثلاً عرض می‌کنم. در بحث خودمان می‌گویید که یک تقریر خوب بنویسند. فهرست خوب بنویسند. می‌گویید آیا این برای دو سال دیگر هم خوب است. می‌گوییم نه. می‌گویید باید چکار کند. می‌گوییم که باید یک کاری بالاتر از این موضوعی که الان به آنها می‌گویید انجام دهند. می‌گویید باید یک برنامه‌ریزی خوب داشته باشید. اگر خودشان برنامه‌ریز هستند. آزمایش‌هایی که می‌کنیم برای این است که بتوانند برنامه‌ریزی خوب کنند. برای چی؟ برای مثلاً اداره یک جا کاری که الان شما انجام می‌دهید. فرض کنید که یک سال بعد سؤال می‌کنید می‌گویید حالا اینها دیگر نه برنامه‌ریزی برای یک تحقیقات می‌کنند. نه برای یک مؤسسه‌ی تحقیقاتی. بلکه خود تحقیقات است. بعد می‌گویید که هر کدام از این عناصر در یک دستگاه در فرهنگستان کار می‌کنند. که آنجا جریان حرکت افکار دیگران را اداره می‌کنند. صحت ما این است که گاهی همه این موضوعات را در الفا نویسی بکار می‌بریم. گاهی در مقاله نویسی، گاهی در منطق نویسی، گاهی همه اینها را شما می‌توانید مرتباً بالا ببرید موضوعات را هم می‌توانید بالا ببرید موضوعاتی که بالا می‌برید هم در خود این خانه‌ها قابل ضرب است.

س) [؟]

ج) خیلی وقت است که موضوع بحث را بیاورید در این سطر برای من تحلیل کنید وقتی که فرهنگستان می‌تواند موضوع تحلیل قرار دهد که پروژه امروز تکنولوژی را یا برایش برنامه‌ریزی کند. تا یکی بخواهد برای تهذیب نفس در عالیترین مرتبه تشکیلاتش [؟]

س) اینج در رده ۲۷ تایی این سه تا تعلقات روانی حساسیت اینها هم نه به خاطر ضرب در اینها اختلاف پیدا کنند. اختلافشان صرفاً به خاطر اختلاف در تمایلات و روابط تکنولوژی نباشد. بلکه خود حساسیت‌های تمثلی هم فرضاً در جهت [؟]

ج) سؤالی که اول کار کردم گفتم سه تا سه بعدی هستند که در تک تک اینها حضور دارند. معنایش این است که این نه تا هم بعد یک چیز است که در تک تک اینهاست. غیر از اینکه جنابعالی اینجا می‌بینید به

خاطر اینکه سهل شود. تجزیه کردیم. اینها را زیر اینها نوشتیم که سهولت پیدا کند این ۲۷ تا برای تقسیمات، نه اینکه این مخصوص این خانه باشد. این در این خانه هم است. در این خانه هم است. تا آخر یعنی این ۹ تا

س (۳) یعنی ۹*۲۷

س (۲) سهم تأثیر ۹ را باید در این ببینیم نه این که ضرب کنیم. سهم تأثیر ۹ را در این، در این، در این ببینیم.

ج) همه اینها را به عنوان یک واحد ملاحظه کنید. مثلاً اینجا شکر درآوردید. اینجا چیزی که از شکر درست می-شود درآوردید. اینجا چیزی که از اینها بدست می-آید. [...]

ج) حالا عناوین را معین کنیم. شما چیز دیگری به ذهنتان نمی-آید. این مطلب روشن شد که این ۹ تا را در یک وحدت می-بینید که در این حضور دارند. در این حضور دارند الی آخر، یعنی در نظام تعلقات روانی حساسیت تمثالات، تمایلات علمی تمام اینها حضور دارند. کما اینکه در تک تک اینها حضور دارند. اگر بخواهیم تجزیه کنیم جزء جزء کنیم. صحیح است که نوع ضرب در سه که بیست و هفت است. بیست و هفت تا [؟]

حجت الاسلام صدوق: این مانع این نیست که ما بگوییم که تقسیمات دین را همان تقسیمات دیروزی است.

ج) [؟]

س) [؟]

س) یعنی اگر تقسیمات آنها را هم بخواهیم ببینیم از زاویه همانها می-بینیم. از زاویه خود او می-بینیم. دیگر کار نداریم که مستقیماً [؟]

دلیلی ندارد که شما؟؟؟ در بیست و هفت تا وصف برای همین بنویسید. یعنی این را ضرب در این سه تا می-کنیم. بعد خوبی یا بدی آن را سر جای خودش تحلیل می-کنیم می-گوییم کم کار شده است. خانه‌ها را که می-خواهیم جمع بکنیم. یک تقسیم کردیم. جمع هم می-خواهیم بکنیم. بعد که جمع کردیم دیدیم که

جمع‌ها نمی‌خواند. آسیب شناسی می‌خواهم کنیم. می‌بینیم فروش نرفته است. می‌خواهیم ببینیم چرا. عیبی ندارد که بیست و هفت تا خانه را در مقابلش بیاوریم. در دستگاه ما سر فصل اولیه‌اش اینجا است. ولی چه نقصی داشته است.

(س) خب این از تقسیمات خودش است.

(ج) درون خود این را هم می‌توانیم بشکافیم.

(س) این فرق می‌کند یک وقت است که ما خود این عنوان را می‌توانیم موضوع قرار دهیم باز کنیم. این حرف درست است. بعد آسیب شناسی کنیم. و آن را بشناسیم یک وقت می‌گوییم که خود این را می‌خواهیم در تقسیم نگاه کنیم فکر نکنید که قس این قرار گرفته، همان طور که قس این هست، قس این هم هست. اگر بخواهیم بگوییم اصل تقسیم بندیمان از مدیریت می‌افتد.

(ج) تقسیمات را برای چه کردیم. مهم این است که تقسیماتی که کردیم معنای تقسیم این است که اگر بخواهیم؟ این سه تا خانه را تحلیل کنیم، می‌آییم هر یک از این ابعاد را جداگانه تحلیل می‌کنیم. ولی ابعاد یک چیز هستند. چون ابعاد یک چیز هستند باید یادمان باشد که چیزی که تحلیل می‌کنیم بریده شده نیست. یک وحدت است. این سه تا ابعاد یک چیز است. که به خاطر تحلیل، جدا کردیم والا وقتی می‌خواهیم جمع ببندیم و برگردانیم. به یک چیز بر می‌گردد و این مهم است که شما یک سیر تصرفی دارید که این بدون قدرت تحلیل نمی‌توانید انجام دهید. یک سیر تعلقی دارید که بدون قدرت ترکیب نمی‌توانید انجام دهید. اگر معنی قسم و قسیم ترکیب یا تبدیل یک موضوع به موضوع دیگر باشد اینجا می‌بینیم که اینها یک دسته از موضوعات هستند اینها یک دسته از موضوعات هستند. اینها هم یک دسته از موضوعات هستند. که قابلیت تبدیل به هم دارند. موضوعات اینجا یک دسته از اوصاف است. موضوعات اینجا یک دسته برتر یا شدیدتر. موضوعات اینجا یک دسته شدیدتر از اوصاف است. اینها باید بتوانند به هم تبدیل شوند.

(س) درست است. مثلاً گفتیم که این مجموعه ما یک نقصی از نحوه بخش کیفیت تعلقات پیدا شده است. این صحیح است که برای این که بدانیم این نقصی که پیدا شده از چه نوعی است باید در این مجموعه دنبال

آن بگردیم دنبالش. اگر ما مدل درستی داده باشیم باید بتوانیم بگوییم ما را به مرکز مثلاً اشکال راهنمایی کند والا اگر بگوییم که نمی‌توانیم بگوییم این اشکال در این بخش است یا در این بخش تا تا برسیم به آن جایی که اشکال است و الا اگر این نباشد ما برای آسیب شناسی در این بخش مقید نباشیم به اینکه بینیم در این بخش در این تقسیمات و در خودش بگردیم بلکه در هر جای از تشکیلات ممکن است این منشأ مسأله باشد. آن وقت قدرت آسیب شناسی از ما گرفته می‌شود.

ج) اگر یک نقصی در این دیدید در خانه‌ای که تعلق این خانه به اوست باید [؟] یعنی بگویید در اینجا بگردید گفته شده که این خانه کلا در چه سمت و سویی از اقتصاد [؟] اگر در این آخری بود. بگردید نقص را اینجا پیدا کنید من قصدم این است که بالاصطلاح سیری که در کل آن دارد. شما یک وقت است که می‌گویید که اینها را وصف یک چیز اگر دانستید به موضوع نحو یک شدد در حال حاضر، این را دیگر اینجا نمی‌شود پیدا کرد. گاهی می‌بینید در خود اینکه می‌گویید این در همه این حاضر است. یک مراتبی هم ملاحظه می‌شود. مراتب داشتن و جریان ترتیب داشتن هست حتما... در جریان ترتیب شما پیدا می‌کنید که علت چیست؟ یک جدول تقسیم اوصافی دارید که این باشد. یک جدول تحلیل اوصافی دارید که این باشد. یک جدول تحلیل اوصاف براساس این بعدا باید برای آسیب شناسی و حل آسیب یک جریان ترتیب درست کنید. یک طبقه‌بندی درست کنید که هر ترتیبی هر وصفی چیست. که در عین حال به نظر می‌رسد که با خود اعدادی که در اینها می‌گذاریم مشعری است با نحوه ترتیبشان است. یعنی ترتیب را به یک نسبتی معین دارد.

ج) اینها حکومت دارد. یعنی هم عرض نیست. صحبت آقای [؟] این بود که جای این را معین کنید که این مثلا با کی شده باشد یا این با کی شده باشد چه فرقی می‌کند. اینها حکومت دارد. اینجا اینها باهم اثر دارد. حالا اثرهایشان بسیار با همدیگر ضعیف است. کم است. اثر این خانه در کل اینها حاکم است. این در رتبه دوم حاکم است. در رتبه سوم حاکم است. هرچند در تحلیلی که می‌خواهید کنید در این حکومتی که می‌خواهید درست کنید خود این یک نحوه حاکم محکومی را می‌سازید.

س) [؟] به نسبت اگر یک اشکالی اینجا پیدا شد باید در مراتب بیاورید تا اینجا بعد [؟]

س) نه [؟] نسبت‌ها شروع می‌کنیم بعد [؟]

ج) بالاجمال اگر بخواهید ملاحظه کنید از این طرف است و لکن [؟]

س) [؟]

ج) عددهایش هم قاعدتا باید همین طوری بشود خواند.

س) [؟]

ج) شما برای نوشتن عنوان‌ها [؟]

س) [؟]

ج) این اصلاح نوشته این سیر بالاصطلاح تصرف و سیر تعلق را هم دو جدول اگر مرقوم بفرمایید در مقایسه

اش عنوانی که می‌گذارید اینجا، باید هم متناسب با سیر تصرفی باشد. هم [؟]

س) یعنی برای هر کدام دو عنوان درست کنیم.

ج) یا عنوان دارای دو وجه باشد. میکروفن از جهت این که برای ضعف مثلاً [؟]

س) [؟] یعنی مطالعه ما نسبت به تشکیلات در این بخش به دیدن این سه خانه منحصر می‌شود. و حال

اینکه هر کدام از این سه عنوان موضوعاً، موضوعاتی هستند که نسبت به کل ساختار تشکیلاتی ما قابلیت [؟]

دارند. نسبت به هر کدام از گروه‌ها وضعیت روحی و تمثلی [؟] به این ترتیب است که ما عمل کردیم.

ج) شما مثلاً یک کاری را ذکر بفرمایید.

س) مثلاً می‌گوییم این جزوهای که در آمده است یا کسی که نوار پیاده می‌کند یعنی کسی که نوار پیاده

می‌کند این هم تصمیمش قابل مطالعه است هم تمثلی هم عملکرد او و تا آن کسی که مدیریت می‌کند

قابل مطالعه است.

حالا اگر همین حرف را آقای صدوق بگویند. بگویند کسی که نوار پیاده می‌کند بیست و هفت صفت درباره

اش قابل مقایسه است. بعد بیایند بگویند کل نظام هم همین بیست و هفت صفت است. هر واحدی که دست

می-گذارید بیست و هفت صفت دارد. که آن بیست و هفت صفت را که این جدول حرکت است. جدول حرکت برای کوچکترین جرمتان مثلا اتم تا بزرگترین جرمتان مثلا کهکشان. باید در همه بتوانید این را بگویید. این مدل تغییر است. اگر اینطوری شد باید بتوانید روی هر بیست و هفت صفت که شما نوشتید روی هر تک موضوع باشد از جمله موضوعاتی که خود نظام تشکیلات باشد.

(س) یک وقت ما می‌خواهیم مدلی را که نسبت به کل تشکیلات بیان کردیم... روی تک تک موضوعات [؟]

(ج) و نسبت به تک تک افراد و اعمال افراد

(س) و تک تک افراد به یک نحوه [؟]

(ج) الان اگر روی کل تشکیلات آوردیم.

(س) من می‌گویم روی مطالعه خد تشکیلات.

(ج) هر گاه این را قائل شدیم از نظر فلسفی صورت کلی این مدل تغییر است. و گفتیم که نسبت به هر واحد قابل ملاحظه است. معنایش این است که وقتی نوار پیاده می‌کنم. بیست و هفت صفت برای آن می‌توانید ذکر کنید. وقتی یک تشکیلاتی را به شما تحویل می‌دهم بیست و هفت صفت می‌توانید ولی برابر بیست و هفت صفتی که در تشکیلات است آیا صحیح نیست به شما بگویم که خود این را می‌شود به یک نظام درآورد یا نه. یعنی اوصافی که این تشکیلات دارد یک جریان ترتیبی برای آن معین کنیم. و بگویم دارای فرضا سه منصب اولیه، ۹ منصب ثانویه، هفت منصب بالاصلاح با چهل منصب مثلا یک تشکیلات تکمیل می‌شود هر کدام از این منصب‌ها را که دست بگذاریم بگویم حامل یکی از این خصلت‌های بیست و هفت گانه است که باید [؟] یعنی مثلا اگر ما گفتیم که بیست و هفت تا کار داریم که اینها به نه کار تبدیل می‌شوند. و این نه کار به سه کار تبدیل می‌شوند. فرضا آن وقت برابر با اوصاف وحدت تشکیلاتمان یک جدول اوصافی برای تشکیلات داریم که اگر خود همین را برای یک فرد و کار یک فرد هم بیاوریم باز قابل تحلیل باشد.

س) این درست است. من غرضم این نیست فرق است بین وقتی که ما می‌خواهیم تشکیلات را نگاه می‌کنیم. بعد مطالعه کل تشکیلات نه مطالعه فرد، برای مطالعه تشکیلات وضعیت روحی و تمثیل عملکردی من هم یک نقشی در وضعیت تشکیلات اثر می‌گذارد. یکوقتی خود من مورد مطالعه قرار می‌گیرم. این یک مسأله [؟] است. ولی وقتی ما تشکیلات را می‌خواهیم مورد مطالعه قرار دهیم. به معنی نیست که تک تک افراد مورد مطالعه قرار بگیرند. بلکه آن چیزی که در مطالعه تشکیلات مهم است. وضعیتی است که من در آن بسر می‌برم. حالا در مطالعه وضعیت من ممکن است مجبور شوم از [؟] آن یک حرف دیگر است. امکان هم باید داشته باشد. آن یک سطح دیگر از کار است. وقتی ما می‌خواهیم تشکیلات را مطالعه کنیم باید ببینیم تک تک عناصر یا تک تک طبقات کاری که داریم از این سه ناحیه در چه وضعیتی بسر می‌برد. حالا برای اینکه بفهمیم در چه وضعیتی بسر می‌برد مدل را تکرار کنیم. ولی آن چیزی که در مطالعه تشکیلات مهم است اینست که ثمره آن بکارگیری است که ما بفهمیم این مهره‌ای که است در چه وضعیتی بسر می‌برد. آنوقت می‌خواستیم این را بگوییم که اگر این در همه تشکیلات قابلیت تأمین داشته باشد این مدلی که ما کشیدیم محدود می‌کند. آن کار را [؟]

س) می‌خواستیم این را عرض کنم که

ج) آیا اول کار بدون ادراک اینکه اوصاف مطلوب چیست؟ اغراض آن چیست؟ یعنی غرض آن از چه غرض-هایی است؟ از چه حاصل می‌شود، می‌توانیم طراحی تشکیلات داشته باشیم. پس بنابراین ما برای طراحی تشکیلات مجبور هستیم یک قدرت تحلیل اوصاف در وحدت و کثرت داشته باشیم. به نظر می‌رسد که یک جدول طبقه بندی برای اوصاف یک تشکیلات یا یک انسان، اصول کلی و ضرایبش این است. آن وقت بعد ما باید مناصب را بر همین اساس درست کنیم. تقسیم کارها را هم بر همین اساس ملاحظه کنیم. بهینه سازی را هم بر همین اساس انجام بدهیم؛ یعنی بهینه سازی را جدای از این راه چگونه می‌توانیم انجام دهیم. مثلاً حالا می‌خواهیم کار یک آدم را درست کنیم. وضعیت تصمیم گیری، وضعیت ذهنی، وضعیت فکری. به نظر

ما می‌آید که این بیست و هفت تا خانه قابل اصلاح است. چون از این بیست و هفت وجه به نظر می‌رسد کار یک فرد کاملاً خرد می‌شود یک منصب هم همین طور است. کل تشکیلات هم همین طور است.

س) تمایلات تشکیلات باید بیش از اینکه وقت مطالعه تمایلات وضعیت تمایلات در تشکیلات با تمثلات در تشکیلات باید ما قدرت تحلیل بیش از بیست خانه از آن داشته باشیم. اگر مدعی هستیم که وقتی می‌رویم پایین‌تر بحث از تمایلات نیست بحث از تمثل [؟] است باید ما برای مطالعه تمایلات در تشکیلات اینکه تمایلات تشکیلات در چه وضعیتی بسر می‌برد. قدرت تحلیل را بگویند حالا در این سطح اگر من بیشتر از این سه عنوان بخواهم تمایلات تشکیلات را تحلیل کنم. ممکن است یا نه...

ج) من یک سؤال از شما می‌کنم ببینم صحبتی که کردم چقدر تسلط پیدا کردید. پس یک جریان از این طرف داشته باشد که به معنای جریان تصرف باشد. یکی هم از این طرف داشته باشد. جریان تعلق باشد در جریان تعلق اینها موصوف می‌شوند. اینها می‌شوند یعنی از این طرف می‌گوییم نظام تعلقات روانی حساسیتها تمثلات عینی برعکس آن می‌گوییم تمایلات عینی نسبت حساسیت تمثلی اساسی نسبت به [؟] از این استفاده‌ای که می‌کنیم این است که هر گاه اینها شدند وصف برای این طرف. شما تعداد اوصافی که برای موصوف روانی دارید سه تا نیست. بیست و هفت تا است از این طرف شما گفتید که این موصوف است اینها وصف است.

س) جدولی که برعکس می‌شود. آن چه جدولی است. بر چه مبنایی درست می‌شود. یعنی ما بر مبنای اینکه [؟]

ج) گفتیم فاعلیت فاعل اول به مولا تعلق دارد. در این که فاعلیت نماید در فاعلیت یعنی گسترش فاعلیت مولا در وی و گسترش وی به گسترش فاعلیت مولا این معنای تولی است. اگر این معنایش است باید اثر فاعل در عینیت، نمود وضعیت تعلق وی به مولا باشد این کلمه باید هم تصرفش را ببینیم چگونه است. هم از راه تصرف تعلقش را ببینیم. سیری که از این طرف می‌آید سیر تصرفی است. نمود سیر تعلق به مولا است مجموعاً نشانگر اشتداد و توسعه خرد است. خب حالا ما وقتی می‌خواهیم بگوییم که وضع جدولمان خوب

است یا بد است. اول تصرفمان سیر کار اوصاف را می‌آوریم تا ضریب می‌گیریم.. روی آن کار معین می‌کنیم. پیاده می‌کنیم بعد جمع بندی می‌کنیم. وقتی جمع بندی کردیم عینیت وصف برای حساسیت می‌شود. حساسیت برای ظرفیت زمان وصف می‌شود چرا چون نظام شما چیزی جز گردش علاقه‌ها نیست. اگر شما شب بلند شدید نگاه کردید دیدید [؟] معنایش این است که ظرفیتی از علاقه است. سر وقت دقت کردید معنای آن یک ظرفیتی از علاقه است. اگر حین ادبیات نوشتن خوب دقت کنید معنای آن ظرفیتی از علاقه است. اگر جهتتان را تهذیب کنید معنای آن ظرفیتی از علاقه است.

(س) من می‌گویم که ظرفیت علاقه نمودش این فعل شده است. خود فعل با علاقه هیچوقت یکی نمی‌شود. (ج) سئوالم این است که اگر نظام این شد که می‌توانید افعال را هم کیف علاقه دهید اشیاء را هم کیف علاقه دهید. یعنی گفتید...

(س) نمود کیف علاقه است یا اصلاً خود فعل علاقه است.

(ج) نه. می‌خواهیم بگوییم اگر فاعلیت مولا فاعلیت نفس حضور در فاعلیت شما پیدا کرد نه اینکه همان جا قطع شود. شما دارید چای درست می‌کنید. مولا با شما چای درست می‌کند. با شما معیت پیدا کرد. هم در فعل شما حضور دارد و هم در محصول فعل شما حضور دارد. لذا گفتیم که همه اشیاء فاعلیت تبعی هستند. اگر تا آخر کار حضور پیدا کرد شما هم همراه مولا حاضرید. مولا هم حاضر است. فاعلیت پایین‌ترتان هم حاضر است. آن وقت در خود شیء که می‌گوییم اثر نمی‌گوییم این بریده است.

(س) بالاخره شیء برنده، غیر از تمایل است.

(ج) مهم همین جاست که آیا شیء است... یعنی به عبارت دیگر شما می‌گویید اشعه غیر از موج است. موج غیر از میدان جاذبه است. میدان جاذبه غیر از اتم است. اتم غیر از [؟] همه مراتب مختلف یک چیز است. می‌گویید کیفیت به تبع او پیدا می‌شود. یعنی نه اینکه در دیگر اسمش از اینجا یک عنوان صادقی نیست. یک عنوان باید صدق کند. در نهایت با قیدهای بیشتری. این که اینجا می‌بینید صحیح است که مثلاً عرض می‌کنم از بیست و هفت به اضافه نه به اضافه سه، چهل تا قید باید بخورد. چهل تا قید که خورد باید یک

چیز دیگری تحویل داده شود. در هر قیدی هم اگر گفتید مابه اختلاف عین مابه الامتیاز و غیر ما به
الاشتراک است نهایت در بالصلاح انعکاس [...]

بسمه تعالی

ساختار تشکیلات

جلسه ۱۳

۱۸۲۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدائاً یک سطح آن در ابتدا سطح جریان تعلّقات است. و یک سطح آن هم جریان تمثلات است و یک سطح آن هم جریان علمی است. عباراتی که برای اولین قسمت انتخاب کردید «ظرفیت، جهت و عاملیت» بود عباراتی که در حقیقت برای بعد آن ضرب می‌شود که «ظرفیت، عاملیت، اولین مفهوم است که باید در همه سطحها باید. در این سطح شد تکلیف و در عین حال من ساده‌اش را عنوان کنم. «تکلیف، تبدل و تمثّل». در کل در سه تا عنوان اولی داریم. سه تا دوم، سه تا سوم. سه تا سومی را چه عنوانهایی را دارد؟

س (۱) تغییر اوصاف، ابزار تولید، ابزار ترتیب. ابزار طرح

ج) این سه تا قسمت آخری برای برادرها به طور کامل توضیح داده شده که اوصاف شیئی که تحت تصرف ماست با تصرف ما تغییر می‌کند. اوصاف اولیه‌اش کانه مثل حجم مخصوص، مثل ظرفیت که عوض می‌شود، عوض می‌شود. با تصرف شما یعنی تعلّقش به مولا، وزنش عوض می‌شود. بعد در یک کیفیتی قرار می‌گیرد یعنی درست برابر این شخص. بعد شما شکلی به آن می‌دهید، می‌گویید ابزار تولید بعد تبدیل می‌شود به قدرت شما. [؟] حالا سؤال این است که این در کل فاعلیتها جریان دارد. یعنی چه؟ یعنی؛ آنجایی که ما می‌گوییم فاعلیت تبعی است، این است؟ یا اینکه در فاعلیت تقومی، فاعلیت تصرفی هم به نسبت، در نظام، تبعی است؟ از خود محور نسبت به حضرت حق سبحانه تعالی تا تمام مراتب فاعلیت‌های تصرفی نهایت به فاعلیت تبعی که می‌رسیم. میزان فاعلیت توسعه ندارد. وگرنه در تبعی بودن، شریک است. فاعلیت تصرفی نیز مانند فاعلیت تبعی به نسبت، تابع نظام است. نظام از محور گرفته تا فاعلیت‌های دیگری که [؟] هستند. در کل هر چه که است، به نسبت که تبعی شد، صادق است. بنابراین برای چه این توضیح را عرض می‌کنیم. می‌خواهیم

بگوییم ۱- با همان فلسفه‌ای که درباره تغییر اشیاء و موضوعات صحبت می‌کنیم، با همان فلسفه درباره انسان صحبت می‌کنیم. بنابراین فلسفه شما این ظرفیت را دارد که واسطه‌ای بین حالات روحی و بلندگو و میکروفن و تلفن باشد. ۲- تشکیلاتی که شما درست می‌کنید برای همه سطوح است. یعنی؛ این مدلی که درست می‌کنید برای همه سطوح است. تشکیلات مختلف می‌تواند برایتان کارایی داشته باشد. نمی‌رسید به اینکه بگویید که امور روانی این تشکیلات علی حده امور مالی، علی حده امور چه و چه را بگویید این چه فایده دارد؟ موضوعی ما که در بعد اینها را تقسیم می‌کنیم. کار اقتصادی را علی حده می‌کنیم. از کار سیاسی اگر نتوانیم نسبت تأثیر هر یک را در دیگری و تبدیل شدنش در دیگری را محاسبه کنیم، قدرت احاطه برای تصحیح وضع سیستم را نخواهیم داشت. یک چیزی دیگری که می‌خواهیم بگوییم که این مدل عام است. فرهنگی و غیر فرهنگی نیست. فرهنگی خواستید بنویسید، مقید می‌شود. اقتصاد سیاسی آن را خواستید بنویسید، مقید می‌شود. آن هم مقید می‌کند. این بالا اگر نوشتید که تشکیلات فرهنگی، همه اینها که می‌آید پایین قید فرهنگی اضافه می‌شود. برای مثال می‌شود فاعلیت در ظرفیت تعلق. تعلقات مثلاً فرهنگی. یا تعلقات سیاسی یا تعلقات اقتصادی. هرچند این سیاست است، اساس هم است. ولکن سیاست در فرهنگ یک گونه است. در غیر فرهنگ هم یک گونه است. این مدل عامش است. حالا بیاییم سراغ این که آیا می‌توانیم بگوییم که سیاست‌گذاری، این خانه و این خانه و این خانه انجام نمی‌گیرد. یعنی این سه تا را پیدایش کنیم بگذاریم جای این سه تا. مثلاً شما که با تغییرات اجتماعی آوردید آیا ما می‌توانیم بگوییم برای یک تشکیلات، تغییر اوصاف، اوصاف سیاست‌گذاری. شما همه‌ی این را سیاست‌گذاری کردید؟

س (۱) این سیاست‌گذاری است.

ج) این هم سیاست‌گذاری است. چطور دو تا سیاست‌گذاری است؟

س (۱) یعنی یکی کارایی‌اش است. یکی تغییر اوصاف و یکی بالا رفتن نسبت [؟] است.

ج) یعنی این خانه را در کل سیاست گذاشتید.

س (۱) بله، این خانه هم همین‌طور. فقط این قید سیاسی دارد فرهنگی دارد.

ج) یک تعریفی برای سیاست گذاری کنید. یک تعریفی برای کارایی کنید. یک تعریف برای بالابردن نسبت تأثیر نظام.

س ۱) آن سه تا تغییر و اوصاف و کارایی و نسبت تأثیر، روشن است. ولی سیاست گذاری، روابط یا قوانین و اجرا، که در هر سه اینها است. این سه تا مفهومش [؟]

س ۲) به دلیلی من به نظرم می‌آید که روشن نبودن چندان مفهومش است که حضرتعالی در نحوه تنظیمی که لطف فرمودید.

ج) اینکه تغییر اوصاف، کارایی، بالا رفتن نسبت تأثیر، این سه تا چطوری می‌شود نسبت داد به سیاست گذاری؟ آیا همه مال سیاست گذاری است؟ یا اینکه اولیش... مال همین سؤال است. آیا اینها در همه هستند یا مثلاً این مال یک بخش است، این مال یک بخش دیگر است. اگر گفتیم هرگاه که سیاست گذاری می‌کنیم، تعیین برابر است با تعیین جهت سیر. هیچ چیز دیگر، بیشتر در آن نیست. لذا کلی است. وقتی می‌گوییم سیاست دولت مثلاً اسلام در اینجا کمکی به مستضعفین، قانون ندارد. سیاست گذاری، کارایی و بالا بردن نسبت تأثیر را، نمی‌تواند در خودش داشته باشد. اگر بگوییم همچین چیزی، چشم می‌پوشیم. و بعد بگوییم معنای روابط این است که مناسبات جهت سیر را مشخص کردن. تعیین مناسبات یا قوانین لازمه سیر در جهت. بعد بگوییم که معنای اجرایی را که ذکر می‌کنیم، امور اجرایی، آن ابزار پیاده کردن قانون را گفته می‌شود وقتی که اجرا کنیم باید بالا برویم نسبت به [؟] تعیین جریان قوانین. یعنی آیین یا روش اجرا. آیین نامه اجرایی هم می‌شود گفت. حالا سؤال این است که شما در سومین قسمت می‌خواستید که شیء، عضو قدرتان شود، در دومین قسمت هم می‌خواستید که کارایی آن فرم پیدا کند، یعنی؛ آن جهتی را که داشتید اولین سیاستی که گذاشتید. تصرف در تعلق را که کردید. این را می‌خواهید فرم یعنی تکلیف پیدا کند. ما عرض کنیم که این همیشه برابر با سیاست است تصرف در تعلق است. ظرفیت تعلق. این همیشه برابر است با کیفیت یا فرهنگ. فرهنگ تمثیل. این هم همیشه با اقتصاد در درون خودش [؟] محصول منحل شدن است. شیء یا موضوع که اعم باشد از [؟] موضوع عینی در ولایت سیاسی این عضو آن می‌شود. حالا سؤال این

است که اینها را اگر فرهنگ سیاست اقتصاد بگیریم نظیر اینجا ظرفیت کیفیت. عاملیت بگیریم که شیء در اینجا عامل می‌شود. اینجا عاملیت را هم می‌توانید عاملیت یا منحل شود. این را می‌توانیم در سیستم که می‌آوریم عین این بگذاریم. یعنی چه؟ به عبارت دیگر آیا می‌توانیم بگوییم که این سه تا را برداریم در این خانه ها بنویسیم؟ وقتی می‌خواهیم تشکیلات را نگاه کنیم. ما اگر بخواهیم تشکیلات را بنویسیم، بگوییم اینجا موضع سیاست گذاری‌ها است. یعنی به فرض سه تا معاون داریم که سه نوع سیاست می‌گذارند. سیاستهای سیاسی، سیاستهای فرهنگی، سیاستهای اقتصادی. یعنی؛ در عین حال اینجا سه تا منصب را شما باید بتوانید بنویسید. مثلاً معاون سیاسی، معاون فرهنگی، معاون اقتصادی. این معاونتها وظیفه دارند برای تشکیلات سیاست گذاری کنند. در عین حال در یک جدول دیگری ما باید ببینیم قدرت عملکرد اینها خوب بوده یا نه؟ خوب سیاست گذاشتند یا بد سیاست گذاشتند. رئیس باید هماهنگ کند. مسئول سرپرستی هم باید سیاست گذاری را هماهنگ کند. البته حول محور خاصی که سرپرستی می‌شود، اینها سیاست‌گذاری می‌کنند. باید با یک ابزار دیگری اینها را بیاید هماهنگ کند به عبارت دیگر اگر بگوییم که استراتژی یک دانه بیشتر ندارد که ابزار هماهنگ کننده سیاستهاست، این استراتژی گذاری را متناسب با هر مرحله، مال به اصطلاح سرپرست است. سرپرست باید یک سیاست کلی و عام و شاملی را که هم شامل بر سیاست است. و هم شامل بر فرهنگ است. هم شامل بر اقتصاد است، بگذارد، که این سه تا را هماهنگ بر آن اساس کند، در آن جهت کند. یعنی بالا بردن ظرفیت کل سازمان و نسبت تأثیرش اینجا معین می‌شود. به وسیله یک مبنایی یک استراتژی خاصی، که آن استراتژی در همه اینها بیاید. حالا اگر همچنین چیزی بگوییم، این رده را آیا می‌توانیم بنویسیم تغییر اوصاف خواهد زد؟ یعنی؛ تغییر به روش سیاست می‌گذارند برای چه؟ برای تغییر اوصاف. اوصاف چه چیزی؟ اوصاف کل آن سازمان یعنی؛ از محور مدیریت که بیرون برویم سازمان را یک چیزی جدا بگیریم بعد بگوییم غرض از سیاست گذاریها چیست. اگر غرضشان تغییر اوصاف آخرین تغییر اوصاف است [؟] آیا در مجموعه‌های خیلی بزرگتر و حساستر و دقیقتر و ظریفتر هم می‌توانیم بگوییم این خانه‌ها تغییر اوصاف هستند؟

س ۱) این موضوع تغییر اوصاف سازمان، موضوع عملکردشان تغییر اوصاف،

ج) هدف از سیاست گذاری است، که سیاست گذاری چطور می شود.

س ۱) سیاست آن چیزی می شود، اوصاف عوض می شود.

س ۱) سیاست آن چیزی می شود که اوصاف عوض می شود.

ج) موضوع تصرفشان تغییر اوصاف سازمان است. بر خلاف اینکه موضوع تصرف این بخش قانون گذاری که

دارید حول این است، اینکه آن اوصافی را که اینها تغییرش را خواستند و به اصطلاح سیاست را گذاشتند، بر

آن اساس اینها قوانین را بگذارند. یعنی به نظر می رسد که کارایی ها باید اینجا معین شود. نطق را شما [؟]

دارید که بیاید سراغ کارایی.

س ۱) قوانین موضوعی است، تغییر کارایی،

ج) به عبارت دیگر موضوع تمایلات عوض می شود. وقتی شما می گوید که تغییر اوصاف سازمان، زمانی

ممکن است که موضوع تمایلات سازمان تغییر کند. اینجا آیا می توانیم بگوییم که ما نه تا خانه داریم برای

تغییر کارایی.

س ۱) به نظر می آید قوانین برابر با تغییر اوصاف، پذیرشها،

ج) می خواهیم بگوییم آیا چه چیزی را شما در اینجا متناسب با تکلیف، تبدّر، تمثّل چه چیزی را می خواهید

عوض کنید، در سازمان. یعنی جای ذهن چه چیزی می نشیند؟

س ۱) تغییر پذیرشها،

ج) آیا پذیرش فقط پذیرش،

س ۱) عام دیگر منحصرش نمی خواهیم کنیم در یک موضوع خاص. همان طور که اینجا اوصاف عوض می

شود. اینجا پذیرشها عوض شود.

ج) خوب اوصاف عوض شدن، معنی تغییر ظرفیت هم می دهد. معنای تغییر جهت را هم می دهد. [؟] یعنی

اوصاف ظرفیتی، اوصاف جهتی، اوصاف ولایتی. حالا در تمثّل شما آیا از این خانه باید بیاورید اینجا سؤال من

اینجاست این خانه را این خانه تمثل را باید بیاورید اینجا یا از خود این بیست و هفت تا ما بعضی را می‌آوریم اینجا، بعضی را می‌آوریم اینجا بعضی را می‌آوریم اینجا را پر می‌کنیم، کل این بیست و هفت تا همه اینجا تکرار می‌شود. بیست و هفت تایی که با یک مفهوم دیگری نه تایش آمده اینجا. کما اینکه نه تایی که آمده اینجا از نظر مفهوم با مفهوم این‌ها ممکن است فرق داشته باشد. یعنی چه؟ یعنی یک ضابطه عملی داریم، که وقتی بخواهیم وصف شود اگر در خاطرتان باشد هم می‌شود از این‌طرفی اینها را وصف گرفت، این را موضوع گرفت، هم بالعکسش می‌شود اینها را وصف گرفت. حالا چنین چیزی است، وقتی خود را وصف بگیرید باید اینها را بتوانید وصف بگیرید. یعنی خانه سوم را باید بتوانید تغییر دهنده در این بدانید. بالعکسش هم باید باشد. اگر فرقی نداشته باشد می‌شود عین همین بیست و هفت تا را در اینجا تکرار کرد. در عین حالی که نه تایی دیگر را به یک عنوان دومی یعنی عنوان قانون گذاری برده شده. کدامها است که باید بیاید

اینجا؟ تغییر اوصاف روابط انسانی [؟]

س (۱) یعنی متناظر آن، نه عین آن

ج) کیفیتها در این سه تا تمام می‌شود.

س (۲) اوصاف روابط انسانی تغییر کارایی اجتماعی روابط انسانی.

س (۱) البته به نظر حقیر می‌آید که،

ج) معنی وصفی اینجا باید دهد یا نه،

س (۱) قبل از این که وارد این شویم. فرق بین تشکیلات جامعه این مطلب روشن نیست که حالا مبتلا به به این شدیم که نمی‌دانیم چطوری این تقسیم را سازماندهی کنیم. جامعه به نظر می‌آید که هم تمایلات دارد هم پایه‌پذیر است هم فاعلیت ولی ساختار به نظر می‌آید که نه، اوصاف دیگری داشته باشد. ما این دوتا را با هم داریم، نمی‌توانیم درست تفکیک کنیم.

ج) شما باید بتوانید هم جامعه را ساده کنید در شکل سازمان به آن نظر کنید هم سازمان را در شکل جامعه.

این-طوری نیست که با یک اختلاف جزئی یعنی سازمان، فرقی این است که شما در جامعه عزل و نصبها را

مستقیم انجام می‌دهید، تمایلات غیر مستقیم انجام می‌گیرد. تصرف و در جامعه می‌گویند جناب آقای صدوق اگر برای مثال تریبون نماز جمعه دستش دهند به یک نسبتی، شناخته می‌شود. اگر ندهند تریبون مسجد رفعت را دستش دهند. به یک نسبت کمتری شناخته می‌شود. این به اصطلاح یک رسانه جمعی. اگر دستش رادیو، تلویزیون را به دست او دهند، به یک نسبت بیشتری بشناسند. حالا مردم بشناسند که خیلی هم سخنرانی او خوب نیست، ببندند تلویزیون‌ها را. یا بشناسد که سخنرانی‌اش خیلی خوب است، همه پای تلویزیون جمع می‌شوند. به هر حال شما معرفی شدید. [؟] و معنای آن این است که به یک نسبتی اعتبار سیاسی پیدا کردید. شما را نصب کنند برای کاری. برای مثال بگویند جای آقای عراقی در سپاه باشید. نصب شما یک حزانت سیاسی غیر از حزانت سازمان به شما خواهد داد. ولی اصلی‌ترین قسمت آن قدرتی است که در سازمان است. شما در سازمان می‌توانید از یک ابزار ویژه‌ای استفاده کنید که عین آن ابزار ویژه را در عموم نمی‌توانید استفاده کنید. مثل اصطلاحات علوم که ادبیات یک کار خاصی در جامعه است. این با فرهنگ عموم فرق می‌کند. هر چند شما از کرسی ادبیات اصطلاحی هم، یک کارهایی در جامعه می‌توانید انجام دهید. ولی زبان آنها نیست. برای رهبر، باید کل جامعه بصورت یک سازمان عمل کند. کل، یعنی؛ فرق ندارد که سازمان فقط مدیریت شماست. ایشان حاکم بر فلسفه حرکت‌های اجتماعی است. رهبری را باید یک موضعی را که می‌گیرد سازمانها تبعیت کنند. همین‌طوری که نهادهای غیر رسمی هم تبعیت کنند. همان‌طور آحاد مردم هم تبعیت کنند. تصرف ایشان در خود تمایلات عمومی جامعه از شعبش، البته سازمان است نظام ولایتی که دارد، برای هر کس است که متولی به ایشان است. تولی به ایشان مال همه افراد جامعه باید باشد. و این ظرفیت تولی را باید بالا ببرد. ولکن مدیران هر بخش، باید متناسب با عملکرد بخش خودشان بالا ببرند و این خیلی فرق دارد پس سازمان تشیکلاتی است که،

س ۲) هویت اصلی زیر پوشش معاونت سیاسی است.

ج) لذا رهبر را ما که در شکل خیلی خیلی خیلی عام که می‌بینیم، در شکل مقام رهبری و مقابله نسبت به کفار، می‌گوییم حتی یک کشور هم تحت پوشش نیست. هر کس تولی دارد به ایشان ولو در هند و آفریقا

باشد هر جایی که است. ولو سازمانهای آن مناطق موافق تبعیت نباشند. ولو کلیه عملیات سازمانی در آنجا بر علیه جهت گیری ایشان باشد. آیا در کل اینجا جای قانون است؟

س ۱) اگر سازمان شود در ادامه همین که فرمودید بیاید. اینجا سیاست گذاریهاست. اینجا قوانین است. اینجا هم اجراست.

ج) اگر قوانین باشد شکل قوانین را شما می‌توانید فرق بگذارید. بعضی‌هایش قوانین سازمانی است. بعضی قوانین عمومی است. که دارای روابط انسانی است. آنوقت روابط انسانی که عام‌ترین آنها است کجا می‌گذارید؟ می‌خواهم ببینم قوانین سازمانی را در چه بخشی می‌گذاریم. همه اینها قوانین هستند؟ ولی اینها در چه دسته‌ای هستند؟ من باب مثال، مثل اینجا که فرهنگ را تقسیم کردید. فرهنگ را باید اینجا بگذاریم، س ۱) نه، اول به نحو عام دوباره سازمان را معین کنیم. بعد بیاییم در سازمان فرهنگی. سازمان را به نحو عام، ج) در جامعه چکار کنیم؟

س ۱) جامعه که به نظرم می‌آید همین، ولی وقتی سازمان که شود، عکس می‌شود. یعنی؛ سیاست گذاریها اینجا می‌آید. قوانین اجرا اینجا می‌آید. یعنی اوصافش بالعکس می‌شود. یعنی؛ معاونت سیاسی اینجا خودش، می‌تواند موضوع واقع شود. که این ممکن است در رابطه با رهبری که امامت اجتماعی است، که تمایلات عمومی را جهت می‌دهد، از جمله تمایلات سازمانی را هم جهت می‌دهد. فقط اینجا معنی اوصافی که می‌نویسیم با اوصافی که رهبری به صورت عام که می‌فرماید جهانی است، فرقی این است که این، تغییر اوصاف می‌خواهد بدهد، ولی در ساختار است. در جهت، در نتیجه نیست.

ج) اوصاف خود سازمان را

س ۱) نه فقط در سیاست گذاریها، برای نصرت رهبری در همه سطوحش است. ولی در جهت نیست. در ساختار است. یعنی؛ اوصاف را در ساختار می‌خواهد سازماندهی دهد، نه در جهت. در جهت، به عهده امامت اجتماعی است.

ج) موضوع سیاست گذاریها درون سازمان است. در این که شکی نداریم سیاست داخلی را ما بحث می‌کنیم.

س ۱) در هر صورت اگر رهبری رهبر، بکشد تا عموم مردم، این جهت گیری‌اش به عهده امامت اجتماعی است.

ج) یعنی مقابله با پرچم کفر، یعنی سیاست خارجی اساسش است.

س ۱) ولی وقتی که معاونت سیاسی می‌خواهد کمک کند در آن جهت، مجبور است که این را شکل دهد به صورت سازمانی که در مسجدها بیاید.

ج ۱) مسجدها هم همان طرفداری از شعار را می‌کنند.

س ۱) باید بیاید. این دیگر شکل جهتی ندارد. سرپرستی تغییر اوصاف به عهده معاونت سیاسی، دیگر شکل جهت ندارد.

ج) اینجا به هر حال شما روابط رامی‌خواهید بگذارید. قوانین اجتماعی را

س ۱) نه این را می‌خواستیم بگویم که فرق بین تصرفی که در اینجا براساس سیاست گذارها در اوصاف می‌شود و تصرفهایی که رهبر در اوصاف، تمایلات عمومی می‌کند، این شکل جهتی است، این شکل ساختاری است. فرقی باید کند. سیاست گذارها می‌شود که ساختار و اوصاف را شکل دهد. وگرنه این را قبول دارم که اینجا قوانین است. بعد اینجا هم اجراست.

س ۲) می‌شود بگوییم که قوانین سیاسی با قوانین فرهنگی و قوانین اقتصادی و خود قوانین مربوط به سه قسمت می‌شود [؟]

ج) نهادهایی که در جامعه حضور دارد. حالا بیاییم در خود سازمان. بعد می‌رویم سراغ جناب [س ۲] حالا اینجا معنای پذیرشها یعنی؛ اگر اینجا را ما می‌خواستیم این سه تا خانه را اول کار، بنویسیم که تعلقات جهت، تعلقات عاملیت یعنی خانه سیاست، اینجا هم خانه تمثل، قانون با مثال چه شباهتی دارد؟ پذیرشی که اینجا ذکر کردید در آنجا فلسفه را آوردید تا ادبیات. البته آقای [علیرضا] که چیزی نیارد روابط اجتماعی من می‌خواهم بدانم از قبیل ادبیات است؟ یا نه؟ یعنی ادبیات سیاسی ما روابط اجتماعی نیست؟ این یک سؤال است. در خود جامعه. سؤال را من طرح کنم. گاهی می‌گوییم پذیرش در جامعه فقط ادبیات. گاهی می

گوییم ادبیات اصلاً ادبیات یعنی؛ سیاسی اصلاً بکن و نکن. سیاسی به اصطلاح مقاله‌های سیاسی نیست. امر و نهی، ادبیات سیاسی است. البته شما فرهنگ هم در سیاست دارید، که فرهنگ شما در سیاست معین می‌کند که رابطه‌ی این بکن نکن‌ها مثلاً فلسفه چیست. آیا سه تا خانه را باید بگذاریم فلسفه، یا فلسفه را همین یکی ظرفیت آن را که گذاشتیم، کافی است. دیگر در جزئیاتش وارد نشویم. این سه تا را نگذاریم برایش. مثلاً فلسفه، علوم، ادبیات. این سه تا بعداً خرد می‌شوند، اگر آنها را بالا بیاوریم. برای آنها ظرفیت و جهت و الی آخر می‌نویسیم. در کل که بخواهیم جمع کنیم، آیا روابط اجتماعی به معنای ادبیات یک جامعه در ارزشها نیستند؟

س ۱) از این زاویه هم می‌شود دید. ولی الان جامعه را از زاویه جامعه که وارد شویم

ج) به عبارت دیگر، ارزش هم، جزء پذیرش شده‌ها است یا نه

س ۱) ارزش هم، واقعا قابل تبدیل است به این معنا. ولی در تقسیم بندی این یک بحث دیگر است. قابل تبدیل است.

ج) در کل، اگر بگوییم امور ارزشی. یک جامعه با یک زبان حرف می‌زنند. آیا با یک زبان که حرف می‌زنند، معنای آن فقط همین صداهاست که شکل و فرم خاصی برای مفاهیم فلسفی یا این که زبان در خدمت مجریان قانون هم زبان است؟ زبان معلم اخلاق هم زبان است؟

س ۱) زبان کامپیوتر هم یک زبان است.

ج) حالا زبان علوم را شما نوشتید. ادبیات اصطلاح ... زبان کامپیوتر را باید آنجا پیدا کنید. آیا زبان فلسفه، زبان علوم، زبان با اصطلاح عمومی، اصل هستند؟ که اینجاها نوشته می‌شود.

این را ما بیاوریم بالا، آن تقسیماتی که شما می‌فرمایید از درونش می‌آید بیرون. یعنی ادبیات را ما بگذاریم این بالا. در این سه تا. در تقسیماتش همه زبانها می‌آید بیرون. درست هم است. یعنی منحصر هم نمی‌کند ادبیات را به همین اصطلاح خاصی که صحبت می‌کنیم. ولی به صورت...

روابط و قوانین می‌خواهم بدانم چه اصلی از ادبیات است. در کنار ادبیات قرار می‌گیرد در پذیرشها، در مثالها، در با اصطلاح تمثلهایی که ما می‌گوییم اگر جامعه خواست در آن شکل و نظام پیدا شود. تکلیف، تبدل، تمثیل پیدا شود. در جامعه قانونها چگونه است؟ قانونها در این دسته هستند یا در این دسته؟ نسبت به جامعه در این دسته‌اند. یعنی کل را نگاه کنیم تحت سرپرستی امامت اجتماعی است. این تقریباً می‌شود شکل نظام سیاسی.

چه خصوصیتی در خاطرتان است که قانونها در این دسته باشد.

نه، یعنی عینیت تصرفی ولی...

عینیت تصمیم. وقتی می‌خواهد بیاید تصمیم در خارج، از طریق امر و نهی می‌خواهد بیاید تا خارج. از یک سیر می‌گذرد تا می‌شود قانون.

س ۱) من قبول دارم. این در چارت تشکیلاتی درست هم است. یعنی؛ از ابتدا، اگر که تصمیم تشکیلاتی بگیریم که چطور جریان پیدا می‌کند.

ج) پیدایش تصمیم یک حرف است. که سیر پیدایش تصمیم در جامعه شما ممکن است بگویید که یک جایی، جهت‌گیری رهبر است. یک وقت معاونتهای رهبری است. یک جایی مجلسی است که قانون گذاری می‌کنند. یا هیئتهایی یا افرادی که قانون گذاری می‌کنند. یک جایی هم افرادی هستند که آن را اجرا می‌کنند. معنای آن این است تصمیمی؟؟ نسبت به جهت داشته تبدیل شده به یک بکن و نکن اجتماعی و عمل شده. این یک حرف است. در این صورت آیا قوانین اینجا قرار می‌گیرند یا نه؟

س ۱) بله، یک وقت فرهنگ عمومی...

ج) فرهنگ عمومی، نه فرهنگ به اصطلاح جریان یک اداره

س ۱) بله، آن را نه

ج) جریان عموم را که نگاه می‌کنیم، آیا کلاً قوانین می‌آیند اینجا،

س ۱) سیاست گذارها هم می‌آید. یعنی با وجودی که در رتبه اول است، اینجا می‌آید در رتبه سوم.

ج) در رتبه سوم چطور سیاست گذاری می‌کنیم؟ مثلاً در این رتبه سیاست گذاری چطور است؟

س ۱) بعد از آن پذیرش‌هاست. یعنی؛ به طور عام، بعد از آن شکل‌گیری فرهنگ عمومی است. پشت قضیه این، ابزاری برای تصرف نباشد. [؟] نمی‌توانیم بگوییم اگر تکلیفی نباشد، نظام تمثلی نباشد، نمی‌شود تصرف کرد. تا یک شکل‌گیری فرهنگی عمومی نباشد نمی‌شود اصلاً سیاستی را مطرح کرد اگر مبانی علمی نداشته باشیم نمی‌توانیم استراتژی خاصی مطرح کنیم. در پست آن هم می‌گوییم تمایلات عمومی نسبت به جامعه.

ج) عینی که در اینجا ذکر می‌کنید، سیاست گذاری را به عنوان یک عینیت. سیاست گذاری را از طرف مسئولین اداره می‌گویید دیگر.

س ۱) بله.

ج) مسئولین اداره در جزئیت عینی هم موضع دارند؟ مگر این که بگویید که به عنوان یکی از کارهای عینی شخص آقای خامنه‌ای به عنوان یک انسان، که ایشان صبح بلند می‌شود، فرضاً دو بعد از نصف شب بلند می‌شود. کارهایی می‌کند از جمله چای هم می‌خورد. از جمله کارهای ایشان هم سیاست‌گذاری است. اگر بگوییم که به عنوان کارهای عینی یک شخص است. که می‌شود ادامه این بنویسید در مثلاً چهار بند یا ده بند... اگر به عنوان یک کار عینی یک فرد...

س ۱) جایگاه آقای خامنه‌ای، در این خانه‌ها در این جا است. اینجا و اینجا... و در اینها هم آنجایی که تویی به مولا باید پیدا شود. یعنی مشخص است. جهت‌گیری‌هایی در خانه‌های خاصی را جهت‌های کلی را می‌بینیم...

ج) اگر بنا شد که ایشان را به عنوان یک کسی که کارهای علمی می‌کند ذکر کنیم، اینجا می‌توانیم پیدا کنیم. عیبی ندارد. در وضعیت نیروی انسانی است. که به عنوان یک نیروی انسانی رهبران می‌توانیم... ولی اگر یک وقتی می‌خواهیم بگوییم که نه، کاری که می‌کند موضع آن چیست؟ آن کار کاری است که محور است نسبت به همه کارها. اگر محور است، اصلاً اینجا نباید پیدا شود. یعنی اگر کارش را به عنوان تقسیم کارهای سازمانی ببینیم. تقسیم کارهای سازمانی که در اینجا دیگر در هیچ کدام از اینها نیست.

س ۱) وقتی این جدول تبدیل به منصب می‌شود اینطور است. یعنی وقتی آن را جمع می‌کنیم. یعنی سیاست-گذارها را همه می‌آوریم اینجا. روابط با آن جدول را می‌آوریم اینجا. اجرائیت یک جدول دیگر می‌گذاریم. اینها تقسیم می‌شود، همین‌طور که می‌فرمایید رهبر بالا قرار می‌گیرد.

ج) رهبر اینجا است. هیچ کس دیگر آنجا نیست.

س ۱) بله، در نحوه دیگر تبدیل کردن جدول، درست می‌شود.

ج) اگر چنین چیزی باشد. رهبر را اینجا، بگذاریم. بعد اینجا کسانی که می‌توانند در بزرگترین ظرفیتهای اجتماعی که زیر نظر رهبر است، کار کنند. اینهم [؟] من باب مثال هیئت دولت را اینجا بگذاریم. مسأله کل معاونت فرهنگی ایشان که از حوزه و دانشگاه و صدا و سیما و مسأله فرهنگی دست او است، اینجا می‌گذاریم، اینجا هم فرض کنید روحانیت، اگر روی تعلقات روحی مردم عمل کند، تا ائمه جمعه تا بخشی از صدا و سیما که روی تعلقات کار می‌کنند، همه را اینجا بگذاریم. اینجا چه می‌گذاریم؟

س ۱) اینجا همان فرض کنید جای والی جای استانها و نماینده‌های ولی فقیه هم می‌توانیم بگذاریم...

ج) اینجا؟

س ۱) در همان قسمت که فرمودید ائمه جمعه قرار می‌گیرند.

ج) اینجا. از نظر موضوع کارشان است، نه اینکه شخصشان. کارایی‌ها، کجا، چه اثرهایی دارد، اینجا باید گذاشته شود. کارایی سیاسی که روی علایق‌های. ائمه جمعه باید باشد. اگر والی‌ها روی امور سیاسی مؤثرند، آن روح، تعلقات روحی نه اینکه والی به عنوان رئیس سازمان، رئیس سازمان دولتی اگر است اینجا باید باشد. که عمل می‌کند.

س ۱) کمیته‌های قانون گذاری می‌شود در سطح دوم... یعنی ابزار قانون گذاری برای هر دسته می‌شود. جای این مجلس متمرکز را می‌گیرد. کمیته‌های مجلس را اگر تجزیه کنیم در جدول، زیر مناصب، می‌آید زیر پوشش این. هیئتهای قانون گذاری.

.....

ج) اینجا مناصبی که قانون گذاری می‌خواهند کنند اینجا بیایند. ... [حدود ۳ دقیقه قطع صدا] استانداران بخش این است. نمی‌توانند نه اینجا بیایند، نه اینجا. رئیس جمهور اینجا، که معاونت سیاسی است. باید بیاید بخش...

س ۱) معاونت سیاسی که

ج) معاونت اقتصادی در نظام سیاسی عمومی است.

س ۱) یعنی ما در اجرا سه بخش داریم..

ج) یعنی در عینیت

س ۲) در امور اجرایی می‌شود معاونت اقتصادی.

ج) بله. با [؟] یعنی؛ عاملیت در این جاست. اینها در تمایلات تصرف می‌کنند. اینها در اصطلاحات تصرف می‌کند. این هم در عینیت تصرف می‌کند.

س ۱) در هر صورت همان که فرهنگ هم اجرا داریم یا نه

ج) حالا سؤال همین جاست

س ۱) مثلاً یک سازمان تبلیغات می‌آید اینجا، یا درسهایی که حوزه می‌گذارد برای عموم مردم تبلیغاتی... می‌آید اینجا. این اجراییات دولت می‌آید اینجا. در رابطه با سطح تعلقات روحی هم اجرایش می‌کنند.

ج) اینجا چه قسمتی می‌آید؟

س ۱) نیروهای قانون گذار

ج) آیا تصرف در قوانین اینجا می‌آید؟ یا مثلاً قسمتی که در فرهنگ است؟ تصرف در قوانین فرهنگ. اگر قوانین فرهنگی باشد. قوانین محتوای فرهنگی اینجا به طور مرتب مصداق می‌شود؟ یا اینکه نظام آموزشی را قصد شما است؟ یا اینکه مثلاً این خانه را می‌گویید؟

س ۱) نه اصطلاحاتی که اینجا بود، نیست آنها بحثش در جامعه است. اینجا بحث ساختار و تشکیلات است که آن نظام آموزشی را شکل می‌دهد.

ج) نظام آموزشی است که فرضاً عرض می‌کنم، یک خانه منطق شما است، که اصطلاحات را تغییر می‌دهد. یک خانه هم نظام آموزشی است. یک خانه هم مثلاً چه فرقی دارد که یعنی اگر کسی بگوید که در این خانه منطق [؟] که ظرفیت علوم را عوض کند.

س ۱) باید جای دیگر انجام شود.

ج) سه تا ظرفیت. اینجا منطق را می‌گذاریم، اینجا هم کیفیت علوم را عوض می‌کنیم. اینجا هم نظام آموزشی را. نظام آموزشی را مثلاً بگویند اینجا است. که بگویند ولایت علوم اصطلاحی یعنی نظام آموزشی.

س ۱) این به حساب در تقسیمات جامعه است. جای آن هم مشخص است. ولی وقتی در ساختار مدیریتی می‌آید دیگر همان آموزش عالی می‌شود. آموزش و پرورش مثلاً می‌گوییم که در اصطلاح متناظرش است در تقسیم بندی خودمان که ظرفیت، جهت، کیفیت دارد باید مشخص شود. در ساختار سیاسی باید نگاهش کنیم فرهنگ را، نه از موضع فرهنگی، فرهنگ عمومی کشور حوزه را اینجا ببینید.

ج) حوزه را کجا می‌بینید؟

س ۱) حوزه در تقسیمات جامعه است. دوباره خودش می‌تواند بالا قرار بگیرد یک تقسیمات دیگری داشته باشد. آن وقت کل جامعه را می‌گیرد. کلا حوزه در این بخش است. کارش را انجام می‌دهیم، تصرف در کل اصطلاحات از پایگاه فلسفه تا پایگاه ادبیات.

ج) کل جامعه را که می‌گوییم، مگر اینجا را نمی‌گوییم ظرفیت تمایلات، جهت تمایلات، ولایت جهت تمایلات کار فرهنگی است، کجاست؟

س ۱) در جامعه که تقسیم می‌کنیم این فرهنگی نیست. این خود تمایلات است. سه بعد از تمایلات.

ج) این بعدش کجاست؟ این بعدش کجا تجزیه می‌شود...

س ۱) این اگر بخواهد به نفسش تجزیه شود باید برود بالا. که دوباره سه تا تمایلات دارد.

ج) ولکن بخواهد بگوید که این منتهی حاصلش چه چیزهایی است؟ چه طوری

س (۱) تمام اینهایی که فرمودید وصف این می‌توانید قرار دهید. یعنی این نقطه می‌تواند این قرار بگیرد، همان طور که وصف این می‌تواند قرار بگیرد.

ج) و حالا پس بنابراین شما اینجا را مخصوص قسمت به اصطلاح ادبیات‌های مختلف می‌دانید. ادبیات در سطح فلسفه، ادبیات در سطح علوم، ادبیات در سطح عموم.

س (۱) خرد شدن در این قسمت‌ها، با آن جدول قبلی بهتر می‌شد این سه تا را تقسیم کرد.

ج) برای تشکیلات گفتید اینجا قانون گذاری‌ها را بگذارید.

س (۱) اینجا قانون گذاری‌ها.

ج) اینجا چه چیزی؟

س (۱) اجرا می‌گذاریم در مجموعه تا آخر.

ج) اجرای چه چیزی را می‌گذارید؟

س (۱) اجرای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، مثلاً فرض کنیم مالیات گرفتن و اینها اگر اجرای سیاسی باشد، در این بخش اجرای فرهنگی مثلاً کلاس تبلیغی، پرورشی اجرای عملیاتی جاده‌کشی و اینها...

ج) شما عین اوصافی را که در اینجا نوشتید نمی‌آورد اینجا بگذارید و اینجا و اینجا؟ یعنی؛ ابزار طرحتان یا تغییر اوصاف را اینجا گذاشتید. آیا کیفیت گذاری‌ها به معنای همین قوانین بود که اینجا گذاشتید؟

س (۱) یعنی آن ظرفیت کیفیت که به نحو عام بود، وقتی در اجرا می‌آید این معنی را دارد. نه این که اینها را ما بردیم آنجا...

ج) اینها وقتی را که ما ببرید در یک عمل اجرایی، کل مدیریت به عنوان یک عمل اجرایی قابل مطالعه است یا نه یک عمل عینی. یعنی روی یک موجودی به عنوان تشکیلات یک عده‌ای بروند فعالیت کنند. این به عنوان یک عمل عینی است... به عنوان یک عمل عینی که باشد. این طوری نیست که این ابزار طرح را یا تغییر اوصاف‌ها را اینجا بشود آورد؟ قانون گذاری‌ها را اینجا بشود آورد؟ به عنوان یک عمل عینی.

س ۱) اگر بخواهیم به عنوان یک عمل عینی ببینیم، دقیقاً می‌آید اینجا. نسبت به جامعه هم‌اکنون می‌آید اینجا.

ج) به عنوان یک عمل عینی در اینها سازمانی یعنی می‌توانید سازماندهی کنید؟ به عبارت دیگر، اعمال عینی که دارید، این کارهای عینی شماست که دارید. این کارها را یک آرایش سازمانی بدهید یا همه آنها هم سطح اند؟

س ۱) آرایش سازمانی می‌آید در اینجا... این شکل اینجا این‌طوری پیدا می‌کند.

ج) خیلی خوب حالا می‌خواهیم آرایش سازمانی کنیم.

س ۱) اینجا سیاست گذاری است. اینجا قانون گذاریهاست.

ج) قوانین یعنی اینها این دسته را بیاوریم اینجا...

س ۱) عملاً همین کار را کردیم دیگر، این سیاست گذاری بود این سیاست گذاری بود، این سیاست گذاری بود آوردیم بالا اینها قانون گذاری بود، وسطی‌ها، آوردیم اینجا، سومی‌ها هم اجرا بود آوردیم پایین.

ج) تغییر اوصاف روابط انسانی. تغییر کارایی روابط انسانی. بالا رفتن نسبت تأثیر ولایت نسبت به روابط انسانی

س ۱) البته حاج آقا در بالا آوردن شکل‌شان این نه تا نه تا است. بعد باید بشود سه تا نه تا بیست و هفت تا فرق می‌کند

ج) حالا می‌خواستم ببینم چه چیزهایی را شما اینجا می‌گذارید... سه تای اولی را متوجه هستم که تغییر اوصاف، کارایی و بالا رفتن نسبت ترتیبی، عین اینها را گذاشتیم روابط انسانی را اضافه کردید. حالا اگر ما اینها را بیاوریم اینها قانون گذاری کنیم یعنی سازمان بدهیم کارها را، در اینجا قرار دهیم این سه تا بنویسیم.

س ۱) تقریباً همان اجرایات را داریم سازماندهی می‌کنیم در سه مرحله.

ج) آن وقت بیست و هفت تای آخرش را باز عین خود اینها تکرار می‌کنیم یا چیز دیگریست.

س ۱) عینش که می‌شود نه تا... جای بیست و هفت تای سه‌ای لازم داریم ضرب در آن کنیم.

ج) خوب حالا اینجا یک ضریب کم است، بنویسیم. تغییر اوصاف روابط انسانی را بنویسیم یا ننویسیم؟

س (۱) نه، عینش را نباید بنویسیم ننویسیم؟

ج) چرا اینجا نباید بنویسیم...

الان اینجا داشتیم تغییر اوصاف سیاست‌گذاری‌های سیاسی، حالا موضوعش عوض کردیم، هر کاری که اولی را کردیم حاج آقا همان کار را برای...

ج) تغییر اوصاف روابط انسانی، اینها یک رابطه‌هایی بگذاریم که...

س (۱) ما اینجا منظورمان از روابط انسانی سیاسی بود

ج) ظرفیتها را شما عوض نمی‌خواهید کنید؟ تغییر اوصاف سیاسی روابط انسانی. مثلاً اگر این همچنین چیزی می‌شود. این اهداف قانون گذاری شما نیست؟ الان صحیح نیست که بگوییم هدف از قانون گذاری در این بخش این است؟ یعنی قانون می‌گذارد برای این هدف. هدف می‌خواهد حول این کار کند. وظیفه این قسمت چیست.. می‌گویند آقای پیروزمند شما چای درست کنید. شما می‌روید آب گرم می‌کنید.. می‌گویند چرا آب گرم می‌کنید. می‌گویند خب می‌خواهم چای درست کنم یعنی هدف مرحله‌ای. اینجا سیاست‌گذاری کردید سیاست گذاری بحث عامی است. می‌خواهیم خصوصی کنیم. در این خصوص دوباره قید موضع و مرحله را می‌خورد. قید موضوع را می‌خورد. شما می‌خواهید تغییر دهید این روابط انسانی را. روابط سیاسی را حول این سیاست‌گذاری. این محور کار همانطوری که این محور است نسبت به این سه تا. این هم محور است نسبت به این سه تا. اگر این محور باشد شما این محور است و لکن هدف که نیست. فرق بین هدف و محور را ظاهراً این طوری اگر بگوییم که هدف آن چیزی است. که می‌خواهد به وسیله یک کاری حاصل شود. محور آنست که خط کش آن کار است. تحت آن بخواهیم عمل کنیم. [؟] حالا به اصطلاح محور و اصطلاح هدف را بخواهیم معنای آن را مشخص کنیم، معنای آن یکی است یا دوتا؟ شما خط کش داشته باشید یک خط صاف بکشید. ولی با این خط کش یک جدول درست کنید. اگر خط کش نداشته باشید خط صاف نمی‌توانید بکشید. ولی خط کش دست گرفته می‌شود برای جدول ساختن اگر مثلاً شما هدف جدول ساختن شما

معین باشد. آنوقت ابزار خاصی را می‌خواهد یا نمی‌خواهد برای کار؟ یک وقت می‌گویید که ما نمی‌توانیم هرگز روابط سیاسی انسان را وصف آن را تغییر دهیم. مگر معین شده باشد که در چه سیاستی. و در چه جهتی. مثلاً عرض می‌کنم می‌گوییم که اوصاف انسانیت را تغییر دهیم قانونش را بگذارید. شما می‌گویید که براساس سیاست طرفداری از مستضعفین، یا بر اساس طرفداری از رشد سرمایه... وصف انسان را می‌خواهم عوض کنم. چه وصفی را عوض کنم؟ حرصش که قوی تر شود، یا اینکه مثلاً ایثارش قوی تر می‌شود. به ذهن می‌آید که تغییر اوصاف، اوصاف سیاسی، اینجا هم تغییر اوصاف فرهنگی، اینجا هم تغییر اوصاف اقتصادی روابط، موضوع ما هم قوانین است. هدفش غیر از سیاستها است. که معین شده است بر حول آن سیاستها یک اهداف جزئی‌های باید، یعنی غایات جزئی در مجموع کار باشد. مثلاً شما وقتی که دلکو را در سیستم برق سازی درست می‌کنید. هدف برایش قائل می‌شوید در تقسیم برق برای رساندن به سر شمع. در عین حال در یک هدفی دارید برای خود کار قسمت‌هایش را ذکر می‌کنید، در بخش برق رسانی‌تان هم یک هدف کلی ذکر می‌کنید که هدف جزئی مانع نیست به هدف بخشی و هدف کوچکتر شما نسبت به هدف بزرگتر شما که این تازه هدفش درست شود. در آن خط است. تغییر اوصاف سیاسی روابط انسانی، قانون را طوری بگذار که وصفهای سیاسی عوض شود.

س (۱) منطقی هم است این نکته‌ای که می‌فرمایید حاج آقا. منطقی بودنش هم علتش این است که در این سطح که امامت اجتماعی رهبری می‌کند. را منتهی است. هم روی این تعبیر آن باید منتهی باشد. هم اینها و هم اینها. اما بعد که می‌آید در ساختار دقیقاً باید اهداف جزئی تحت آن هدف کلی مشخص شود.

ج) حالا آیا می‌توانیم اینجا بنویسیم به اصطلاح در اینجا دوباره بنویسیم قوانین. مثلاً در این خانه بنویسیم هدف از قوانین، تغییر اوصاف فرهنگی مثلاً روابط انسان. در این هم بنویسیم مثلاً اینجا هم هدف، قوانین تغییر اوصاف اقتصادی روابط انسان. اگر چنین چیزی بنویسیم آیا در خانه بعدی چه چیزی بنویسیم؟

س ۱) البته نباید در هیچ کدام از این خانه‌ها اینجا را بنویسیم. بر این معنا برای سه تا خانه حاکم باشد. و این معنا بر این سه تا خانه حاکم باشد. این معنا بر این سه تا خانه حاکم باشد سه عنوانی باید بدهیم که اینها محقق شود.

ج) سؤال این است که اینجا قانون‌هایی که می‌گذاریم فقط تغییر وصف است؟ یا تغییر کارایی هم است؟ یعنی یک دسته از قوانین را شما می‌گذارید که تعلقات افراد را مورد تصرف قرار می‌دهد. یعنی محبت‌های اعضای شما اینجا بوسیله قانون محبتی را که نسبت به سازمان و اشخاص دارد، با محبتی که نسبت به ارتکازات یعنی تولی فرهنگی دارند با تولی اقتصادی‌شان یعنی اینجا قوانین صحیح است این‌طور نوشته شود. تولی سیاسی، اینجا هم تولی فرهنگی، اینجا هم تولی اقتصادی این را می‌توانید بگویید یا نه؟ قوانینی که حالا تولی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را می‌آورد، پشت سرش نباید بخش‌های دیگرش باشد؟ یعنی اینجا تغییر اوصاف در این انسان یا در سازمان می‌شود تولیها. برخلاف تغییر اوصافی که در اینجا قدرت سازمان. اینجا صحیح است بنویسیم قدرت سیاسی سازمان. قدرت فرهنگی سازمان. این هم قدرت اقتصادی سازمان. اگر سیاست خوب گذاشته باشد و هماهنگ شده باشد، این سه تا نسبت تأثیر یا سه تا قدرت بالا می‌رود. معنای آن این است که قدرت منتهی که تحت یک رهبری است بالا می‌رود. ظرفیت کلی سازمان بالا رفته نسبت تأثیر عمومی‌اش بالا رفته. حالا اینجا می‌خواهم عرض کنم در قسمت بعد هم این کارایی اجتماعی را در سازمان به چه چیز می‌توانید بگویید؟

س ۱) من هنوز برایم روشن نشده یعنی این اشکال برای ما، که این امری است که حاکم بر این سه تا است. ج) به عنوان یک بعد بله. یعنی قانون گذاری که می‌خواهید بکنید یک دسته از قوانین است، که اوصاف سیاسی افراد را می‌خواهد تغییر دهد. یک دسته می‌خواهد قانون است. ولی قانون می‌خواهد بهینه سازی کند نسبت به تصمیم گیرها و شدت علاقه‌ها. اینجا شدت علاقه‌های فرهنگی اینجا شدت علاقه‌های انسانی زین این دسته قوانین دیگر شما لازم دارید، که کاری به شدت علاقه نداریم، می‌خواهیم کیفیت آن علاقه را کارایی‌اش را بالا ببریم. یعنی اینجا تکنیک است...

س (۱) اینجا بر اساس مدلی که داشتیم یعنی؛ «ظرفیت، جهت، عاملیت». اینجا وقتی می‌گوییم فرهنگ، اینجا ظرفیت و اینجا هم جهت. اینجا هم باید بشود سیاسی. منتقل کردم اشکال خودم را؟

ج (ج) من فرمایش شما در نظرم است. اگر نخواهیم معاونتها را معاونت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بگذاریم. جریان اوصاف باید طوری باشد، که اینجا هم سیاسی باشد، اینجا هم سیاسی باشد. ولی اگر مناصب دارید معین می‌کنید. این طوری بنا بر باشد.

س (۱) خوب حالا اول اوصاف را معین کنیم بعد...

ج (ج) اوصاف قاعده‌تاً به نظر می‌آید... اوصافی که فرمودید باید سیاست اینجا باشد، اینجا باشد، اینجا باشد.

س (۱) روشن کنیم. بعد مناصب را بعد جدول آن را جدا بکشیم. راحت‌تر است. برای ما

ج (ج) عیبی ندارد. اوصاف و..

س (۱) روشن نیست برای ما در یک سازمان

ج (ج) اوصاف در سازمان را قاعده‌تاً همان که فرمودید است. اوصاف سازمانی‌تان این است که اینجا خانه تعلقات باشد، اینجا تمثیل، اینجا اجرا. عیناً این جدول اوصاف است. در معنا کردن اینها بود که ما این صحبتها را کردیم.

س (۱) من به نظرم می‌آید که این در رابطه با جامعه است عیب. این تمایلات، پذیرشها و فاعلیتها این مال جامعه است.

ج (ج) نه اوصافی که می‌خواهید گویند رنگ منصبها و کارها را بردارید. یعنی از این بالا تا پایین را بصورت وصف ببینیم. وصفها را خرد کنیم. وقتی وصفها را خرد می‌کنیم یعنی معنای آن این است که فرق بین جامعه و سازمان در اینجا نمی‌ماند. وصف اگر ببینیم. یعنی شیء را به عنوان موضوع ببینید. جریان وصف ببینید. عنایت بفرمایید. باید در آنجا هم حتماً این‌گونه باشد. یعنی عین سطح دیگری بنویسیم برای آیا اگر بخواهیم جریان اوصاف بنویسیم غیر از این است که اینجا معنی «ظرفیت، جهت، عاملیت» را باید بیاورد؟ این سه تا را برای سازمان هم باید همین را بیاورد.

س (۱) فکر می‌کنم باید فرق کند اوصاف سازمان با اوصاف جامعه نباید وقتی حذف هم می‌کنیم، مناصب باید فرق کند...

ج) چرا؟

س (۱) خصوصیت منتجه در آن است. این خصوصیت منتجه در آن نیست.

ج) در کدام آن نیست؟

س (۱) در جامعه خصوصیت منتجه است. که سرپرستی آن به عهده امامت اجتماعی است.

ج) سازمان کوچک هم همین‌طور. در خانواده هم همین‌طور. باید در یک نفر هم این طوری باشد. مگر شما قوانین عام تقسیم را نگفتید؟

س (۱) بله.

ج) قوانین عام تقسیم را دارید، بزرگترین تقسیمات که بیاوریم تا کوچکترین آن که نمی‌توانید فرق داشته باشد.

به عبارت دیگر «ظرفیت، جهت، عاملیت» همه جا هست. فرقی ندارد که در جامعه باشد در سازمان باشد؟

س (۱) بله، از این جهت فرقی نمی‌کند. فقط اگر خانواده باشد. ضرب در خانواده می‌شود. اگر سازمان باشد، ضرب در سازمان می‌شود.

ج) اگر اوصاف حرکت تعلقات را دارید مدلس را می‌گویید، که با این مدل که فرقی ندارد. نمی‌تواند فرقی کند.

س (۱) فقط قید موضوعش را دارد.

ج) این طوری نیست که فرق داشته باشد. آنجایی که شما منصب نویسی می‌کنید مجبورید بیابید اینها را علی حده بنویسید. و آلا

ج) همین را حضرتعالی، عذر می‌خواهم، در رابطه با همین که ما الان نوشتیم. که اینجا الان قید [؟] دارد. قید تشکیلات داشته باشد. می‌فرمایید همین اینها است. دیگر...

ج) نه ما می‌گوییم که یک جدول از این عام‌تر شما داشتید که این جدول شما بوده. این جدول شما جدولی است که بحث کردید گفتید که هر تعلق که در هر جا فرض شود ظرفیتی دارد، کیفیتی دارد، عاملیتی دارد. س ۱) همین را می‌آوریم الان.

ج) این را دقیقاً گفتید که این عینا برای جامعه هم می‌شود آورد...

س ۱) برای سازمان هم می‌آوریم.

ج) برای سازمان می‌گویید که به اینجا که می‌رسد بگویید قانون، برای جامعه می‌گویید به اینجا که می‌رسد بگویید ادبیات...

س ۱) الان پذیرفتید که اینجا قانون سیاست‌گذاری است.. برای سازمان...

ج) برای سازمان اینجا تعلق‌ها و اینجا هم قانون گذارها. و اینجا هم اجرا...

س ۱) یعنی موضوع سیاست‌گذاری‌ها تعلق‌ها موضوع قوانین، پذیرش‌هاست. و موضوع اجرایات، فاعلیتهای عینی

ج) آن وقت عملیات اشخاصی که هستند، عملیات شخصی که اینجا دارد کار می‌کند، ولو یک شخص است به عنوان یک کار عینی کار می‌کند، ولی موضوع کارش چیست؟ موضوع کارش علاقه‌های سیاسی، علاقه‌های فرهنگی، علاقه‌های اقتصادی.

س ۱) این باید این فرهنگها را جمع کنیم بیاوریم اینجا. جمع کردنها درست است.

ج) اگر این‌طوری است پس بنابراین باید چه بنویسیم الان، یعنی بالا بردن کارایی اینجا...

س ۱) سیاسی این است حاج آقا این تغییر اوصاف روابط انسانی، حالا اینجا فرهنگی. اینجا اقتصادی. هر سه تای آن قوانین روابط انسانی فرهنگی...

ج) فرهنگی را اینجا باید بگذاریم. معاونت فرهنگ باید قوانین فرهنگ زیر دستش باشد. یا معاونت سیاست.

س ۱) در هر صورت اگر که.

ج) شما این را حل بفرمایید که جریان اوصاف را ما بصورت مدل کلی گفتیم که حاصل و اثر عملکرد اینهاست. شما آب روی کتری می‌گذارید روی چراغ. شما مولکولها را تغییر نمی‌دهید. شما تجزیه‌ای را انجام نمی‌دهید. حاصل عملکرد شما پیدایش یک وصف است. و آن تجزیه اکسیژن هیدروژن و بخار شدن رفتن بالاست. شما تغییر حجمی آب را به بخار که سبک است و بالا می‌رود، شخصا شما انجام نمی‌دهید. اثر عمل شما یک گردشی دارد. می‌خواهم عرض کنم که این آقایانی که اینجا کار می‌کردند، این شده جدول اوصاف شما آمده، این دوتا جدول اوصاف شماست. جدول اوصاف شما رفته به تجسد، کارهای عینی را معین کردید که حالا این کارهای عینی شما باید طبقه‌بندی شود. طبقه‌بندی اگر شود، آن وقت سازمان از آن درمی‌آید. به عبارت دیگر وقتی عملیات سازمانی هم انجام می‌دهند، دارند اینها را می‌چرخانند. با ابزار غیر مستقیم...

س ۱) به نظر حقیر می‌آید که این دوتا می‌آید اینجا... کارایی‌ها می‌آید اینجا و بعد آن سومی، بالا رفتن نسبت تأثیر هم می‌آید اینجا.

ج) اگر این طوری که شما می‌گویید تقسیم کنیم. یعنی، این سه تا فرهنگ سه تا سیاست را بیاوریم اینجا. یعنی بگوییم سیاستهای سیاسی. سیاستهای فرهنگی. سیاستهای اقتصادی. در سه معاون سیاسی.

س) اینجا که راجع به روابط انسانی است سه تا بخش می‌آید اینجا «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی».

ج) ما حالا اینجا بنویسیم یکبار بعد آن گیریم که لازم باشد بنویسیم قوانین تولی فرهنگی، هدف: تغییر اوصاف فرهنگی روابط انسانی. اینجا هم بنویسیم قوانین اقتصادی، هدف: تغییر اوصاف اقتصادی روابط انسانی. این حق دادید به معاون سیاسی که در کلیه قوانین فرهنگی صاحب نظر باشد در روابط انسانی، قانونها. آیا چنین حقی را به فرهنگ هم می‌دهید نسبت به سیاست یا نه؟

س ۱) در کارایی‌اش که هم کارایی «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی». یعنی از جهت کارایی اجتماعی نظارت می‌کند به این بخش.

ج) قانون می‌گذارد برای اینهایی که کنترل کارایی؟

س ۱) قانون می‌گذارد برای کارایی اجتماعی.

ج) اگر این قانون بگذارند برای کارایی «سیاسی، کارایی فرهنگی و اقتصادی». این یکی قانون می‌گذارد برای چه؟

س ۱) برای بالا بردن نسبت تأثیر یعنی این سه تایی که اینجا داشتیم بخواهیم جمعش کنیم، روی شکل اول.

ج) یعنی این معاونت نظارت دارد عملاً بر نسبت تأثیر تغییر اوصافها و کاراییها و این معاونت بالعکسش نظر دارد. آن وقت در خردش چکار می‌کنید؟

س ۱) در اجرا که الان باید آن سه تایی که خلاصه باید مشخص شود یک سه تایی دیگر باید مشخص کنیم که...

ج) لا اگر کارهای سیاسی را کلاً آوردیم زیرنظر معاونت تا خانه آخر. ولی موضوعاتش را عوض کردیم.

س ۱) عملاً موضوعش عوض می‌شود. آنجا موضوعش اوصاف است. اینجا قوانین است. اینجا هم اجرا زیر نظر معاونت. سه رده تصمیم گیری...

ج) بعد جمع‌بندی کلاً وضعیت فرهنگی یک سازمان چطور است، چکار می‌کنید؟

س ۱) جمع‌بندی روی اوصاف...

ج) نه جمع‌بندی روی این که بخواهیم بدانیم که وضعیت فرهنگی جدا است. همه این فرهنگی‌ها را علی حده می‌کنید یا نه؟

س ۱) جمع‌بندی فرهنگ را؟

ج) فرهنگ وضعش چطوری است..

س ۱) باز دوباره بیاوریم زیر یک جدول.

ج) یک جدول دیگر؟

س ۱) بله. غیر از این.

ج) پس بنابراین درست است.

یک جدول دیگر بگذاریم برای جمع‌بندیها، که در آن جدول جمع‌بندی، فرهنگها همه جمع باشند. نه این که فرهنگ یکی‌اش در این خانه باشد و یکی دیگر در آن خانه. سیاستها هم همه جمع باشند. یعنی برای مدیریت بالاتر یک جدول می‌خواهد که اینها را بر حسب موضوعات آنها جمع کند نه بر حسب مناصب. ولی برای اینجا می‌خواهد مناظر مناظر به هم باشد. حالا اگر کسی بخواهد بنویسد

س (۱) عملاً حاج آقا سه تا جدول پیدا می‌کنیم. یک جدول اوصاف داریم. یک جدول مناصب داریم. یک جدول تحلیل داریم. بر اساس اصول عام خود سه تا جدول پیدا می‌کنیم برای این [؟] که آن هم خودش یک جدول سیاسی است توضیح اختیارات. جدول فرهنگی قدرت تحلیل را فرق می‌دهد. یکی جدول عاملیت (ج) نهایت اینکه قبل از اینکه بنویسیم، یک سؤال است که آن را هم حل کنیم. به نظر حضرتعالی می‌آید که جدولهای کارایی که می‌نویسیم با نسبت تأثیر چه معنایی دارد؟ چه فرقی دارد؟

س (۱) اینکه فرمودید وقتی که محصول تبدیل شد.

ج) محصول تبدیل به قدرت شد.

س) حبّ و بغض ارزش انسانی شود می‌آید در نسبت تأثیر. ولی وقتی دارد کارایی‌اش را یعنی جهت کی، کجا برود.

ج) پس بنابراین همان را باید بگویید. کیفیت باید بگویید

س (۱) کارایی کیفیت جهت کیفیت کارایی یعنی؛ خود نفس کارایی برابر با جهت کیفیت است. خود کارایی بار کیفیت دارد.

ج) کارایی معنای خاص کیفی دارد. آن وقت نسبت تأثیرش معنی عملیتی کارایی هم همین را می‌رساند. چه فرقی دارد؟ نسبت تأثیر یا کارایی؟

ج) کلمه کارایی نسبت تأثیر، کارایی نسبت به غیر است یا کارایی خودش است؟ نسبت تأثیر ظاهراً تأثیر نسبت به غیر باشد. نمی‌شود تأثیر نسبت به خود باشد. حالا حل که می‌شود منحل می‌شود در قدرت دیگر در بالا رفتن نسبت تأثیر فاعل بالاتر یا نظام که می‌شود.

[۴]

ج) به عبارت دیگر گاهی شما درست می‌کنید یک آلیاژ را تغییر اوصافش است. بعد این آلیاژ را در یک ساخت خاصی به کار می‌برید. این فرمول را در یک چیز خاصی به کار می‌برید. یک چیزی درست می‌شود. میکروفن می‌شود. بعد که میکروفن شد. می‌آید در نظام ولایت، یک کارایی دیگری غیر از کارایی اولیه فیزیکی، برایش قائل می‌شوی. می‌گویید قدرت حکومت بالا رفت. وقتی می‌گویید ارزش ریال ما افزایش یافت معنایش بخاری درست شدن نیست. بخاری هم، تبدیل می‌شود به یک چیز دیگری که می‌گویید قدرت ارزی ماست.

بله، یعنی کلیه قوانینی که اول کشف می‌کنیم یک قانونی است که نسبت به تغییر وصف است. ولی شیء تغییر وصف یافته، کلاً تبدیل به یک ساخت می‌شود، یک محصولی پیدا می‌کند. بعد آن محصول یک اثری دارد. مطلوب است برای شما به دلیل دیگری. که اگر این را ببریم در آزمایشگاه. می‌گوییم این یک‌جا ابزار آزمایشگاهی است و ابزاری است برای تصرف کردن در وصف این. که اصلاً مثلاً آقای مهندس اسلامی آن موقعی که آلیاژی را مثلاً یک‌طوری درست می‌کند، نه بخاری درست می‌کند. نه شفاف‌تری است. نه تلفنی است. نه تلکسی است. هیچ چیز نیست. کسی هم برود آنجا نگاه کند، می‌گوید که همه زحمتی که کشید نتیجه آن این شد که آب آن شیشه رنگش عوض شد. یا مثلاً یک چیزی از کوره درآورده یک تکه‌ای است که خیلی سفت است. ولی شما می‌گویید فلان قطعه اتومبیل که تا حالا سختی آن کم بود می‌شکست. این که پیدا کرده دیگر نمی‌شکند. قطعه‌ای که ساختی قدم دوم است. اصل و نصب و قطعه که دارد نه غرض آن نتیجه بوده و نه فرمول بوده. این بوده که شما حمل و نقل برایتان حاصل شود. مثلاً عرض می‌کنم این قانون را هم باید بتوانید بیاورید که آیا این معنای یک سازمان، یک جا وصف افراد را عوض می‌کند. و قوانینی می‌گذارید برای وصف عوض شدن. مثلاً می‌گویید قوانین سیاسی یک مجموعه امداد می‌کند تصمیم‌گیری‌ها را. بعد می‌گویید که یک قوانین فرهنگی داریم که امداد می‌کند که این تصمیمات نسبت به موضوعی که معنای آن فکر کردن بود بچرخد. بعد می‌گویید هر دو تا سه‌تای اینها نتیجه‌اش این شد که یک آدم نسبت تأثیرش

بالا برود. اثرش چیست؟ مثلاً می‌گوییم مقاله خوب می‌نویسد، سخنرانی خوب می‌تواند کند. در میزگرد خوب می‌تواند شرکت کند. در مناظره خوب می‌تواند. صحبت کند می‌گویید مجموعه شما دارای عناصری هستند که نسبت تأثیرشان در فرهنگ کشور، خیلی بالا رفت. دارای سرعت انتقال‌های شدید، مباحثی توسعه یافته و الی آخر است. حالا قوانینی که سعی می‌کند که ادبیات شما را بالا ببرد. هنر شما را بالا ببرد. غیر از قوانینی که فکر شما را بالا ببرد. کنترل می‌کنند. می‌گویند که انشای ایشان، ادبیات ایشان، ادبیات خوبی نیست. نمره می‌دهید به آن موضوع کار فرهنگی نیست. کار فکری نیست. موضوع کار هنری است یک جا موضوع هنر نیست، موضوع کار روحی است. می‌گویید آدم پر پشت کاری است. اگر جدا کنید جناب آقای صدوقی اشاره ای کردند که اشاره‌شان بجا بود. که نه، هر کدام از معاونتها حق نظارت روی کل داشته باشند. تا سیستم خودش را تصحیح کند. بعد برای جمع بندی عملیات که بخواهیم این وصفها را معین کنیم. که این مدیر بالایی باید جمع بندی کند. آن باید یک جدولی باشد که همه‌ی کارهای فرهنگی بیاید یک جا. هم کارهای سیاسی بیاید یک جا همه کارهای اقتصادی بیاید یک جا. بعد به معاون سیاسی بگوید کار شما خوب نبود؟ چرا خوب نبود. برای اینکه حاصل راندمان سیاسی که آوردیم خوب نیست. کار معاون فرهنگی مثلاً چطوری بود؟ کار معاون اقتصادی چطوری بود؟ حالا برویم جلو ببینیم چطوری می‌شود؟ فقط حالا در تعبیرش یک تعبیر لطیف‌تری اگر بشود پیدا کنیم که رساتر شود، خیلی بهتر است. که کاملاً تفکیک کنیم. نسبت تأثیر معنای بالا رفتن اثر سازمان نسبت به غیر سازمان. در یک رتبه درست است که این می‌شود در نتیجه است خود رهبری سرپرستی را به عهده دارد، در یک رتبه هم اینها اوصاف هستند. در رتبه قانون گذاری، قوانینی که می‌خواهد تأثیر را اصلاح کند، یک حرف است. قوانینی که می‌خواهد کارایی را بالا ببرد، یک حرف است. ظرفیت کارایی و ظرفیت تأثیر.

س (۱) در نسبت تأثیر به نظر می‌آید منحل شدن این کالا، اثرش در نظام ولایت معنی توسعه و اینها..

ج) حالا اگر همین که به آثار به اصطلاح کارایی بگوییم این خود کارایی آن کارایی در توسعه اگر بگذاریم باید موضوعاً را عوض کند.

س ۱) عوض می‌شود. یعنی همان‌طور که آن جلسه فرمودید که منشأ حب و بغض می‌شود این کالا و اینها. یعنی جزء پیکره وجودی است. ممکن است خیلی کالاها بسازند ولی در مطلوبیت جا پیدا نمی‌کند، از رده خارج می‌شود. جزء قدرت حساب نمی‌شود. خیلی چیزها هم کشف می‌کنند هم می‌سازند، تستش هم می‌کنند، ولی آخر کار نمی‌آید در اجتماع...

اینجا به نظرتان می‌آید که نوشته شود. قوانین تغییر مثلاً موضوع توسعه می‌خواهید بگویید تغییر اوصاف داشتید، اینجا هم تغییر دارید یا نه؟ تغییر کیفیت؟

س ۱) بله، تغییر کارایی‌ها. هم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی. کارایی را مثلاً جهت می‌دهد تغییر کارایی اجتماعی.

ج) کارایی سیاسی اجتماعی. سیاسی روابط انسانی. تغییر کارایی

ج) دقت کنید...

س ۱) قوانین توسعه سیاسی فعلاً بگذاریم تا بعد...

بسمه تعالی
ساختار تشکیلات

جلسه ۱۴

۱۸۲۳

این بحث درباره این است که این که در اینجا تغییر اوصاف سیاسی روابط انسانی هستیم در اینجا تعیین ضوابط اجرایی سیاسی هستیم نسبت به تغییر اوصاف، اوصاف سیاسی. ضابطه می خواهم بگم قانون نمی خواهم

- روابط ارگانیت نسبت به اجراییان می شود ضابطه؟

- بله .

- می خواهم عرض کنم که این بحث از قبیل سیاستها، سیاستها منزلتش در اجرا مثل کلیات قانون اساسی است نسبت به سازمان. این دو تا بخش صحیح هم است که بعدا برایتان به اصطلاح مناسب را که نوشتیم. حقوق و حدود شونو بنویسیم اینجا جای تعیین کلیات نسبت به اجرا اینجوری می شه باید در کلیات جای تبدیل شدن به ابزارهای اصلی قانون اساسی اصل هست.

به حضورتون عرض کنم اگر این طور باشد ضابطه اجرایی نسبت به تغییر اوصاف سیاسی است ضابطه ۲۷ ضابطه هست که

به نظر می یاد که خانه های وسط ضوابط اجرایی باشد بلکه ما اینجا باید به خود اجرا هم برسیم . ما باید به

آیین نامه اجرایی می خواهیم برای اجرای

باید مثال عرض کنم باید براتون بنویسم تا از حضور همه تون استفاده کنیم

اجرا را ما باید در سه جهت تقسیم کنیم

یکی خود نفس عاملیت باشد یعنی نفس اجرا باشد

ضوابط اجرایی نسبت به تغییر اوصاف فرهنگی، سیاسی

- یه خونه هم خونه سیاسی

- خونه های وسط ضوابط و آیین نامه های سیاسی

یه سوال؟ شما یه تغییر اوصاف سیاسی دارین که هدف خردتون هست . درسته؟؟

تقسیم اوصاف سیاسی نسبت به امور سیاسی و اجرایی و جریان امور سیاسی

سوال از حضور مبارکتون اینه که شما وقتی می گید که به موقع چیز بدن یا یه قسمت براتون باید مهمترین

قسمت در امور سیاسی باشد یعنی تغییر

تغییر وصف را قبلا به شما گفتم تغییر وصف تغییر وصف یعنی شدت اگر شدید تر باشد باید از راه عمل بشه

از راه عمل به چی؟؟

عمل نسبت به امور اجرایی سیاسی عمل نسبت به وظایف اجرایی و سیاسی.

درباره چی؟

درباره به نسبت به خود تصمیم گیری

سوال؟ ایا واقعا می تونیم برگ عرض یابی را جای دیگه وفقش کنیم

حالا برگ عرض یابی قابل آوردن برای کل اینها یی که ذکر شد هست یا جاش فقط همین جاست؟

اگر برگه عرض یابی که محاسبه فرد نسبت به وضعیت خودش مراقبت سازمان نسبت به محاسبه فرد.

ملاحظه نسبت بین گزارش سازمان و گزارش شخص

به عبارتی دیگر قاعدتا و علاقه بالاترین چیزی که می نویسد صدق است یعنی صداقت تشکیل می دهید.

حالا هر گونه صدق را می تونید بالا ببرید

حالا اگر بیاد بگه که من کار نکردم یک نوع صدق آورده که اقرار کرده من فلان وقت کار نکردم ولی در

وظیفه ای که بهش محول کرده خلاف کرده است

اگر کار نکرده باشه یک تخلف از کار نکردش یه تخلف از اعلام کار نکردنش

شما نسبت بین این دو تا را که ملاحظه می کنید در امین بودن او نسبت به صداقت نسبت به تشکیلات

خود این شخص یک عملی را انجام می ده که نسبت بین فعلش و گزارشش

مثلا گفته که من ساعت ده و نیم اومدم یا یازده اومدم

اگر تکرار شد امر به غفلت نکنیم ما نمونه های زیادی از این محاسبه ها را دیدیم

موضعی که شما می گیرید نسبت به متخلف چه در تفریط

در آخر برگه عرض یابی بیاد

به نظر می یاد که توجه دارید به تغییر وصف یعنی تغییر محبت ها یه کارهای کوچیکی را می گیرید که از

نظر اون کوچک است

که پاداش های بزرگی براش در نظر می گیرد این پاداش پاداش وضعیت اصلاح تصمیم گیری اوست نه

پاداشی که یه ساعت دیرتر آورده یا یه ساعت زودتر آورده

دو روز کار را زودتر تمام کرده یا دیرتر تمام کرده. به نظر می یاد کاری که نشده مطلبی که می خواسته

آورده

اگر ما اینو بگیم که تغییر اوصاف سیاسی به ضوابط انسانی نسبت به اجراییات فرهنگی

خوب وضعیت فرهنگی او تغییر کرده است یعنی چه؟؟ اطلاق جهت

برگه کارایی را آوردین اینجا باید اوصاف ذکر شود

مگر اینکه که باید خرد بشه.

دام باد خرد بشه باید یه جدولی بشه که تغییر اوصاف

در جدول در یک قسمت باید جمع بزنی متناسب با

جدولی می خواهیم که تغییر اوصاف را در سازمان تقسیم کنیم

که باید کار فرهنگی و کار سیاسی

ما دو تا جدول پر کنیم حالا کلیات اینکه اینجا ضوابط اجرایی

اجرایی ها سه قسمت سیاسی اقتصادی فرهنگی است

تقسیمات سیاسی

آیین نامه های سیاسی

نفس اجرا است

تمام این قسمت های علمی پر بشه

آخرین سطحش عمل کردن است

چه چیزهایی باید باشه

یک ظرفیتی را باید در اجرا مطرح کنیم که این ظرفیت در حکم تغییر اوصاف تصمیم های محوری است

آیین نامه هایی اجرا که نفس اداره است که جلسه را اداره می کنم

قوانین قانون گذاری است

من این رو الان معنی کردم

موضوعات با هم مختلف هستند و همه شون اجرایی هستند هیچ کدام اجرا در سطح روسا نیستند اجرا در

نازلترین سطح اند مگر این که شما بفرمایید بگید بعضی از قوانین برای کنترل یک دسته هستند بعضی دیگر

برای کنترل یکی دیگر هستند مثلا بگید اگر بحث می کنید یعنی مدیریت سیاسی نمره ای بدهید کیفیت

امتحان کردن مال عرض یاب ها بپرید مال کار هیئت ارزیابی معنانش کنترل است اگر بالاترش برا قانون

گذاری است می پرید نزد آنها

یعنی می خوام عرض کنم که یه قسمت هر سه تاش اجرایی است نه اینکه یه کی اش اجرایی است

همه اش اعمال است یکی اش عاملیت است یکی اش آیین نامه دادن است

اگر ما یه دسته عاملیت کما که همه اینها را عامل گرفتیم چه عیبی داری کما همه اینها را سه تا عالم

گرفتیم باید موضوع عاملیت را عمل می کند در

باید موضوع عاملیت عمل می کند در اموری که تعلقات

موضوع تغییر را شما می توانید

دیگه از بالا تا پایین

ضوابط اجرایی را

این همه اینهایی که می نویسیم باید وسیله کنترل برای تک تک اینها بشه یا فقط برای اعضای است که برای قسمت پایین اجرایی است

یعنی این جزوه نوشته می شود یه کارهایی است که برای رده پایین است که به عناصری می دهید که آن عناصر را تحت کنترل می گیرید به وسیله این که برگه عرض یابی آقای حسینیان که هست بنابر صحیح است که ۲۷ ضابطه داریم بر حسب موضوعات مختلف اند ولی نسبت به مراتب مختلف صحیحه وسیله کنترل قرار می گیره

در هر تشکیلات لازم است که صد تا قانون بگذارید ۲۷ بگذارید برای حد متوسط ۲۷ تا برای بالاترین ۲۷ تا برای کنترل کل خود منتشر بوسیله ؟

عاملیت در اوصاف کارایی و سومی

یا باید برگردیم به صورت الگوی جمع بندی نگاه کنیم که باید این رو بگذاریم اینجا این سه تا هم را بگذاریم اینجا بعد هم بیایم عین همون را بنویسیم یعنی معاونت سیاسی معاونت فرهنگی اوصاف سیاسی

موضوع که نباید فرق داشته باشه مثلا موضوع را می نویسد فرهنگ سیاست اقتصاد موضوع را مثلا می نویسید دوباره می نویسید سیاست مدلتون مدل عمومی است مدل خاصی نیست

یعنی این سه تا با هم چه فرقی دارن این خونه با خونه چه فرقی دارن

تغییر اوصاف سیاسی روابط انسانی نسبت به اجراییات فرهنگی

کلا چه چیزی رو می رسانند؟

اگر تغییر اوصاف بشه تغییر کارایی باید برای کارایی معنایی غیر وصف برد. فرق این با ان چیست؟

عبارت گویا نیست اگر فرهنگی بیان یه جا و عبارت ها جوری بشه کا کارایی های بشه کارایی تغییر فرهنگی

عاملیت در کارایی ضوابط اجرایی عاملیت یعنی چه یعنی شما می توانید عمل کنید

باید به سه تقسیم کنیم هم ضابطه هم نفس عاملیت هم به چیز دیگه

شما سر امتحان ضابطه می خوایم برای نمره دادن

۲۷ ضابطه می خواهیم کما اینکه بالاتر است باید ۲۷ ضابطه می خواهیم برای بالاتر

پشت آنها دنیای است برای مدل های بیشتر

یه مدل هست که یه عالم ان عالم تمایلات است اینجا عاملیت ها است خود عاملیت را طبقه بندی کردیم

عمل ها گاهی عمل می کند رهبر نه اینکه عاملیت ها را شما طبقه بندی می کنید اینجا سیاست گذاری

است عاملیت اینجا سیاست گذاری است . عاملیت اینجا تو قانونگذاری است یک عالم داریم

اینجوری که عاملیت یعنی مناصب عملی را که در اینجا منعکس است اگر اینجا را بگیریم عمل ها یعنی

عمل ها عینیت ها را در سطوح مختلف طبقه بندی و ارایش عمل و ما کاری به عمل روحی نداریم موضوع

عمل است که قانون است که روح را در ذهنش خوب باشد قانون می گذارد که انشاش خوب باشد ولكن

اضافه اجرایی است مثل عاملیت ها باشند عاملیت ها در سه حد هستند سیاست گذاری قانون گذاری...

بعضی از عمل ها عملهایی هستند که حاکم بر فلان عمل است

یعنی موضوع عمل یک موضوع بسیار بزرگی است مثلا تغییر کل اوصاف ولی عامل هستند معاون را ما یک

عامل می دانیم نسبت به وضعیت سازمان. اینجا قانون گذار ها را هم عامل می دونیم در مرتبه دوم . اینجا

اون قسمت از اون اوصافی که شما می فرمایید که بگیم یکی اش تعلق باشه در اینجا مطالعه نمی شود توی

موضوع قرار می گیره برای همه یعنی ظرفیت موضوع عمل قرار بگیره یعنی موضوع عمل قرار بگیره اینجا

جهت با ید موضوع عمل قرار بگیره یعنی عاملیت فرد موضوع عامل دیگر قرار بگیرد مثلا معاونت اقتصادی

باید کنترل روحی داشته باشد معاونت سیاسی باید کنترل روحی داشته باشه معاونت سیاسی البته مستقیم

نه بلکه از طریق این بخش این بخش هم فقط قوانین تنها نیستند قانونگذار یعنی هیئت ارزیابی سیاسی

هیئت ارزیابی فرهنگی هیئت ارزیابی اقتصادی اختیارات شون هم باید جاری بشه از طریق افرادی که

مسئول این روابط هستند. ولی اینا همش موضوع عمل هستند

اگر غیر از این کنیم تقسیم بندی موضوع عمل است این سه تا با هم چه تعبیری دارن

اینا باید نتیجه یه قانون داشته باشیم طریق اجراش این ضوابط اجرایی باشه

اگر این با این یکی باشه نباید فرق باشه اگر عین این منعکس بشه یعنی فرقی اینه که فرق بین روابط

انسانی بعدش موضوع قرار بگیره برا عمل

ظرفیتش یکی است

این خونه چه فرقی با اون خونه داره یعنی این بر عکس جریان اوصاف که می گفتیم این سه تا قید هستند

اینا قید هستند برای اینا یعنی قانونی که اینجا نوشتیم معاونت سیاسی حق سیاستگذاری در باره امور

سیاسی تشکیلات را؟؟؟

الف) کلیه امور سیاسی که مربوط به جریان تخلف های سازمان باشد.

ب) کلیه امور سیاسی که مربوط به جریان تخلف های فرهنگی سازمان باشد.

ج) کلیه امور سیاسی که مربوط به جریان تخلف های اقتصادی سازمان باشد.

- امور سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی سازمان چیست؟

امور سیاسی یعنی موضوعاتی که شما در تخلف و تصمیم سازمان دارید، هر فرد تا کل سازمان.

- این همیشه سیاسی؟

- این همیشه سیاسی .

- مثلا پس خود تمام این مجموعه می شود سیاسی.

- بله . خوب مجموعه مال معاونت سیاسی است باید هم سیاسی باشه.

- یعنی ایشون سیاست !

- ما سؤال ما جایی دیگه است ! سؤال ما در اصل اینکه که جدول طرح اوصاف سازمان چه جوری می شه؟

بعدش به فرمان که درآمد و معاونت سیاسی جمعش کنه ما از حضورتون!

- اشکالی که الان پیش آمده به خاطر همینکه چون ما هنوز اوصاف را در سازمانی که تو عاملیت تو اینجا

کامل برای ما روشن نیست ما داریم جمع بندیش را تحت اوصاف و!

- اوصاف چرا! اوصاف ما یک اوصاف داریم نسبت به ظرفیت که تو این سه تا روشن است .

- خیلی خوب.

- تو این سه تا که تحویل می دهن هیچی روشن نیست برای من الان

یعنی این سه تا را می دونم جریان اینکه این بخش با این بخش چه اختلافی داره؟

- چه اختلافاتی داره خدمت حضورتون؟

این را تو نتیجه می فرمایید. یعنی هنوز اوصافش روشن نشده برای حقیر شما دارید تحت معاونت سیاسی

توضیح می فرمایید.

این را ما همراhton هستیم . یعنی جمع می کنیم امور سیاسی را تحت معاونت سیاسی می گم که به عهده

آن آقاست! چه تعلقات نسبت به امور سیاسی و چه تعلقاتی نسبت به امور فرهنگی! آن را من همراه هستم

خدمتون!

- خوب

- اما در رابطه با خود اوصاف؟

- موضوع سؤالتان را بفرمایید؟

- خود اوصاف و تشکیلات رده سوم

- خود اوصاف و تشکیلات در جدول اوصاف در رده سه سوم چه مسائلی اتفاق می افتد؟

- سه تاش هم روشن است تا اینجا هم من باز همراه حضرت عالی تمام شد.

- شما تو این چند سال چه کار کرده بودید؟

- شما تو این چه کار کردید؟

- شما تو این نگفته بودید که ما تعلق های روانی داریم؟ یک سری تعلق های روانی آمده تبدیل شده به

حساسیت تمسلی نسبت به تعلق های روانی یعنی اینجا حساسیت تمسلی نسبت به

- اینجا به نسبه به او نگاه نمی کردیم

- یک تفکیکی بالای سرش باید نگاه می کردید یا نه؟

نه! یعنی تو معنی کردن اینجوری نبود . کاملاً این ردیف تمسلی بود و مستقل هم معنا می شد نه اینکه

مستقل یعنی اینها وصلند و قرار نمی گیرند.

- اگه یکی ازتون سؤال می کردند اینها تکراره یعنی همش تکراره.

تو معنا کردن اومدیم چه کار کردیم تکلیف و تبدل و تمسّل را در این ضرب کردیم

- در چی چی ضرب کردید؟

- در ظرفیت، جهت ، عالمیت.

- پس بنابراین !

- ۲۹

- معنای ظرفیت جهت عالمیت را باید نشان بدید این ظرفیت هست!

- بله این ظرفیته جهت عاملیت

ظرفیت جهت عاملیت، ظرفیت جهت عاملیت ضرب در تکلیف تبدل و خود تمسّل که این را تحویل ما دادید

الان این بود که اینجا نوشتید.

خالی در ظرفیت خالی از تکلیفی اینجا تبدلی اینجا تمسلی. اینها نه تا فرق دارند با هم دیگه .

- بله.

- اگه فرق دارند چگونه می تونید بگید که این آقای؟؟

- کجا؟

- اینجا که نوشتید فرق ندارند

- بله.

- مگه قرضتون از جریان اوصافی که اینجا نوشتین آنها نیستند؟

- این الان که یک اختلاف داریم که اینها جمع بشوند این که نباید جمع بشه! بعد این اینو می خونید بعدش هم اینو می خونیم.

- نه ما می خوایم این رو یک وقت دیگه که این رو جا به جا می کنیم.

- یک صحبتی

- بله

- شما این صحبتها را نداری؟

- نه

- خیلی راحت خیلی پاکنویس می کنید؟

- بله.

ولی یک صحبت داریم درباره این است که این خونه را چه در باره چی چی بود تو مساله عاملیت که می آمد

- بله .

- درباره به حضورتون تغییر اوصاف، کارآیی و نسبت تأسیه. حالا این سه تا را می شه ضرب در کرد ۲۷ در آورد؟

نه نباید ضرب بکنیم باید خود را اینجا پیداش بکنیم. ظرفیت جهت عاملیت حالا حاج آقا خرد شده به نحوی دیگه تو خونه نیامده.

- اینجا ظرفیت داشتید اینجا جهت اینجا عاملیت.

- بله . اینجا هم باید ظرفیت جهت عاملیت باشد.

۴۰۱

- اینجا این سه تا را داشتید ۱. ظرفیت ۲. جهت ۳. عاملیت . این را ضرب کردید در تمسّل و تکیّف و تبدّل.
یعنی سه تا عنوان داشتید . قبول دارید که سه تا عنوان را ضرب کردید در؟؟ سه تا عنوان دیگه هم شما
تحویل گرفتید چی جور میگرد.

- سه تا عنوان که دارید چی بود؟ تغییر اوصاف، کارآیی و نسبت تأسیه.

- حالا شما این سه تا عنوان را بنویس الف ب ج ما کاری نداریم.

- اونش که روشن است انحراف کلیات اشکال نداریم تو مصداق عینی اشکال داریم.

- این یک سه تا وصف داشتید به نام ظرفیت.

- درسته

- بله.

- جهت ، عاملیت.

این یک سه تا وصف داشتید.

دو سه تا وصف داشتید.

تکیّف، تبدّل، تمسّل.

یک سه تا وصف دیگه هم داشتیم.

تغییر وصف ، تغییر کارآیی ، تغییر نسبت تاسیه یا توسعه.

- بله توسعه.

- تغییرش را می شود نزاریم حاج آقا؟

وصف ، کارآیی، توسعه حالا با کارآیی لازم می باشد.

پس ببین این سه طور ضربش را هم خود به خود می شود سخت و وصل کرد.

- سه طور را معنای همان ظرفیت حد عاملیت فرمودید شما.

- نه نهایت!

- نه ديگه.

- حالا عمل كرديد.

- درست.

- حالا تصرف كرديد.

درست

- خطه ديگرش كه در اينجا باز بشه ديگه چيه؟

- من سوال اينه؟ من قبول دارم

- سؤال من اين است كه اين سه تا با اينها يكي بشه با هر كدومش يكي بشه نمي شه.

- نه من قبول دارم.

- اگر نمي شه اگر سه ضرب در سه ضرب در سه اينها نتيجه اش پيشرفت نيست. حالا من سؤال را دوباره

تكرار مي كنم سه تا ديگه باسه چه كاربه؟ اگر اينها شبيه هر كدوم هستند مي تونيم بگيم؟

- اينجا عرض مي خواهم به جاي ظرفيت بنويسد تعلق، يعني حد اوليه.

اينجا هم بنويسيد جهت تعلق.

- اينجا هم جهت تعلق.

- اينجا هم بنويسيد نظام تعلق.

- اينجا هم نظام تعلق.

- درسته.

- بله .

- ما وقتي كه مي خواستيم اسم ۲۹ خانه را بنويسيم كه نوشتيم ظرفيت فعاليت تكيفي خبري از اين سه تا

نيست نه اينكه هيچ يعني معني ظرفيتي نيست. معني جهتي و عامليتي نيست ولي ديگه تعلق اينجا نيست

با معني تعلق اينجا به يك معنای ديگه است تعلق هست اينجا.

- آن وقت مثل شما می خواهم عرض کنم !!

- یعنی معنی عام ظرفیتی هست، من متوجه هستم.

- نه ! یک چیزی دیگه هم می خواهم عرض کنم: در قانون گذاری و مناسب خرد کردن همان قبلی است یا

اینکه قبلی را صف می کشید صدا می کنید.

- نه .

یعنی طریق اجرای قبلی است یا این که شیء یک چیز جدید است . اوصاف جدید ما می خواهیم یا طریق

اجرای همان قبلی.

- طریق اجرای قبلی این جور نیست که جمع بشه به جدید بودنش.

- خصوصیت جدید می خواهد شما .

- بله، خصوصیت جدید.

خصوصیت جدید معنایش این که ضبط می کنید. یعنی هر تک دونه از اینها باید هم درش از این رده و هم

از این رده و هم از این رده باز باشه.

- حالا من سؤال می کنم: شما اینجا چی جوری اینها را پر کردید با ضربی اینجا نوشتید همچین چیزی

نیست توش.

- حالا به این می گویند ظرفیت فعالیت تکلیف .

- درسته.

- درسته.

- حالا این کجاش تعلق هست؟

- کلمه ظرفیت هست تعلق نیست!

- این ظرفیت یعنی تعلقی که فاعل دارد در تکلیفش ظرفیتی دارد این ظرفیتش را ذکر کردیم بعدا جهتش را

ذکر می کنیم بعد هم ولایت تکلیفش را ذکر می کنیم. یعنی سه موضوعی که دارد آمده این داخل این سه

موضوع یا نیامده و همچنین در موضوع اینجا یعنی صحیح است اگر ما می خواستیم همه ظرفیت ها را
 برداریم اینجا بنویسیم سه تا ظرفیت بنویسیم اینجا می شد عینا صحیح بود که تعلق را بنویسیم یا نه. یعنی
 صحیح بود که بنویسیم تعلق در تکلیف، تعلق در تبدل،

تعلق در تمسّل، این معنایش این بود که تعلق را در این در عالم مثال نگاه می کردیم.

- در عالم مثال با قید عالم مثال.

- آیا وقتی می گوئیم در قید عالم مثال قانون هم می گوید که قوانین از آن عالم بالاتر یا توی تشکیلات.

- توی تشکیلات.

- اگر توی تشکیلاته این سه تا!

- توی سال های نظام.

- توی نظام! نظام معنایش این است که آن مطلبی که می خواستیم سیاست گذاری کنند در سطح بالا

- بله.

- عین همون را باید بیان خوردش کنند.

- درسته حالا این را تحویل ما داده تو این سطحی این سه تا ما هم قبول داریم یعنی ظرفیت جهت عاملیت

شده این سه تا .

- موضوعش یا کارش؟

- چی موضوعش

- خوب مثال اگر گفتند تغییر وصف ظرفیت تغییر وصف جهت تغییر وصف عاملیت قرار بدیم یا نه؟

- قرار می دهیم.

تغییر وصف ظرفیت اینجا یعنی چه؟

یعنی من مواظبت می کنم بینم علاقه طرف چه جوری روش ضابطه قرار می دهیم.

- تغییر وصف یعنی تغییر علاقه.

- تغییر وصف که (علاقه).

- علاقه در سطح سوم.

- این را کلا موضوع عامل قرار می گیره یا نه ؟

- نه.

- موضوع عامل عمل می کند برای تغییر وصف و صف علاقه در ظرفیت ، در جهت ، در عاملیت.

ضوابط سیاسی شما چه چیزی را تمام می کند فقط علاقه ها را تغییر می دهد.

- ظرفیت غیر از تغییر اوصاف است؟؟ چیزی دیگر است که ما همراه باشد .

- اگر ما بخواهیم علاقه را مطالعه بکنیم و موضوع فعل قرار بدهم ضابطه اجرایی برایش قرار بدهیم آن وقت

بگوییم آن اجرایی نیست؟

ضوابط سیاسی که موضوع آن علاقه ها است.

تغییر وصف علاقه ها.

- ظرفیت را به ضوابط وصف می فرمایید.

- ضابطه برای

- درسته، ضابطه برای تغییر اوصاف

- ضابطه برای این تغییر اوصاف

- درسته

ضابطه برای دیگه چی؟

ضابطه برای تغییر جهت، جهت علاقه

ضابطه

- کارایی است.

- چرا این جوری می گوئید کارایی.

کارایی را ما دوباره قرار می دهیم

نه من قرض این است که ظرفیت جهت عاملیت برای طرف غیر اوصاف ضربش می کنیم چه جوری معنی می فرمایید؟

حرف ضابطه ظاهرا نیست تغییر وصف با ظرفیت تغییر وصف.

هرگاه شما گفتید که می تونید سیاست، این را دقت کنید اگر گفتید سیاست سیاست سیاست می توانیم هرچه خوردش کنیم می تونیم هی ببریمش بالای جدول چه جور نمی توانیم؟

- قبول داریم حاج آقا، نه آن قاتی نشود، این را برداریم می زاریم آنجا تقسیم می کنیم می بریم پایین، نه قبول است. نه می خوام بگم این دو تا موضوع است

- چرا دو تا موضوع است؟

- نه وقتی که این را می خواهیم بر کنیم معنایش می خواهیم بکنی ولی وقتی که می خوای این را معنا کنی تمام اینها نسبت به آن سقط می کنند.

آن را ور می داریم می زاریم اینجا

وقتی که این را بخوایم بر کنیم معنایش می خواهیم بکنیم

ولی وقتی این را می زاریم این بالا تمام اینها

با عاملیت

۲۷ عنوان برایش می نویسیم نه یکی این جور می خواهیم بنویسیم یک عنوان می نویسیم.

نسبت به توی جدول باید بتوانیم یک عنوان را معنا کنیم وقتی میزاریمش بالا سه تا و نه تا و بیست و هفت

دیگه برایش عنوان پیدا کنیم یعنی بتونیم تجزیه اش کنیم

اگر شما توانستید برای

تصرف معنی درست کنید برای تعلق هم معنا درست کنید سه تا برای تمسل هم سه تا

من می خوام بدونم چه چیزی را کم دارید تا من آن را برایت کم کنم.

یک عمل خارجی دارید شما که می گوئید کنترل می کنید

با چشم هم دارم می بینم طرف و با گوش هم می شنوم

این طرف چی قرار دادی.

جهت علاقه طرف

اخلاق علاقه طرف

من به ذهنم می یاد

خودش را که می گید روشن کنید که چیه؟

سؤالی که دارید فعلا خودش که می گید روشن کنید

گاهی موضوع عمل شما طرف در اوصاف شخص است

بله

گاهی طرف به حضورتون که عرض کنم

گاه طرف در قدرت اثر فرد است

اوصاف حد داره یا نداره اوصاف حد نداره

ظرفیت قرصی ایمانی ایشون رو باید بسنجیم

میگم ظرفیت روحی باید بریزیم ظرفیت روحی ایشون قوی بود قرص بود نترسید تو سینه اش رفت

بعد می گیم ولی برای خدا می خواد می گم کسر کنیم

می گم چه ضابطه هایی بگذارند که ایشون توجهشون به خدا بیشتر باشه ظرفیتش خوبه شدتش خوبه و

می ایسته

ولکن جهت گیریش برای خدا نیست او را باید حساب کرد

حالا در عالمیت الحمد لله رب العالمین خوبه

عاملیتش خوب نیست یعنی آوردن این جهت در وصف خودش که عالم موازی باشه مرتب

نه وقتی که دلش بشکنه خیلی خوب گریه می کنه ولی این تو ذهنش نیومده

سه در ده

اول

آیا سه در سه؟؟

من به نظرم می آید حضرت عالی تغییر اوصاف را ضربدر این سه تا می کنید.

اگر ضرب نشن این خط موازی می شن

سوال اینه که آیا اوصاف روحی را ضرب می کنیم.

البته باید ضربدر اینها هم بشه.

کیفیت ضرب شدن

اسمش رو بذاریم الف

ب ج وه ت ی

الف می نویسیم مثلا ضربدر ب ضربدر

باید دوباره الف داشته باشیم ضربدر ب ضربدر ه

یه دونه دوباره الف داشته باشمی دوباره باید الف داشته باشیم ضربدر ب ضربدر

کلیه اینها را هر سه تا رو بخوره یعنی هیچ کدومشون

ضربدر مثلا باید در خودش ضرب بشه در اینا ضرب بشه تا این ثبت بشه.اون چیزی که کم در ذهن شما

نیست دنبال ظرفیت جهتی معنانش بودم که معنایش

یعنی موضوع تصرف می تونه به وضوح قرار بگیره امور روحی ، ذهنی ، عینی از نظر تغییر وصف از نظر

کارایی از نظر به حضورتون!

عملی که او عمل موصوف به یک چیز دیگه است

به حضورتون عرض کنم که ان شاء الله تعالی حالا برای دو تا کار همین یک زحمتون نباشه وقتی که این ها را می نویسید موضوعات سیاسی زیرش فقط موضوعات سیاسی باشه یعنی این باش اون باشه متناسب با مناصب باشه

فرهنگی سیاسی

به طور مناسب بنویسیم

که همان تناسب

یکی به لحاظ نظارتی تعیین شد

تا اینجا این هم

به حضورتون عرض کنم که

نهایت این است که نه ! نه !

تغییر اوصاف از نظر موضوع که موضوع فرهنگی است که موضوع فرهنگی را باید به منصب فرهنگی بدهید

برای جمع بندی که فرهنگ چطوری

ایشون حق داره یا کنترلش را حق داره ؟

حالا اگر کارایی سیاست شخص مسئول چی؟ یعنی اینا به اقسام مختلف تقسیم بشه

تغییر کارارایی

یعنی جدولی داریم

حالا مثلا عرض کنم ایشون حق داره برای اوصاف

سؤال دیگه ممکن شما

سیاست فرهنگی

سیاست گذاری فرهنگی

حالا اگر کارایی خود شخص را به

مسئول بالاتر باید

از امور سیاست گذاری تغییر کارایی از امور چی؟

جهتی

درسته

آن وقت جدول دیگه احتیاج داشته باشیم

یعنی یک جدولی داریم مال جریان اوصاف

مناسب

اینجا یک جدول هم برای یه جدولی هم برای جمع بندی که به وظایف و اختیارات خود عمل کرده یا نکرده

چیز مناسب مناصب چطور مناصب ها باید ناظر بر همدیگر باشه

همین که

تغییر اوصاف یکی

با جدول اوصاف یکی

یکی جدول مناسب کارها جمع می شه

معاونت اقتصادی کاراش می یاد زیر که قدرت جمع بندی می دهد.

معاونت سیاسی می یاد زیر معاونت سیاسی

احتیاج داریم که گردش کار را

گردش که بعد از اینکه معین شد که تقریباً یک جدول سیاسی می شه

یکی جدول فرهنگی که قدرت تحلیل می دهد

سه تا جدول می شه

از طرفی

سه تا جدول داریم یک جدول عام داریم این تشکیلات سه تا جدول داره که یه مسئول می تونه با سه تا

کار کنه اصول عام تقسیم می شه به سه تا که یکی ش می شه قدرت توضیح اختیار می ده

سه تا جدول باید تحویل ما بدهد

که یک مسئول باید

جدول اوصاف اولی

اون چیزه اصول عام که تقسیم می شود به سه تا

یکی قدرت توضیح تحلیل می دهد به مسئول

یکی قدرت گردش کار را می تواند ببیند

گردش کار که نفس اجراست

جریان آثار را ببینه

همه اش ضابطه است

بتوانیم

ما باید بدانیم که

این سیستم کارش از کجا شروع می شود و به کجا ختم می شود

گردش فرمان ها به صورت اجرایی چه به صورت

یک جدولی که شیء کار کردن

کار کردن خود ماشین را و نحوه کارکردن

سؤال دیگری نه!

پس بنابراین به حضورتون عرض کنم که موضوع عمل عامل می تونه کلیه بخش های قبلی قرار بگیره که

ضابطه جزئی باید باشه یعنی مباشر باید ضبط کنه نسبت به یک کار بزرگ یعنی گزارش که می دهد یعنی

وسیله یا ابزار برای کنترل ان باشد

مثلا عرض می کنم باید بتونه

نمی دونه نسبت

بالا که می یاد

بعد برای خود معاونت هم

هر موضوع

وسیله یا ابزار یا ضابطه برای

چه بخش به درونش باشه

نوشتن چیزی را

۲۷ وصف برای کار ایشون هرگاه نتونه معنانش ضعف است

ضوابطش فرق می کنه

سؤالات در ظرفیت کسی که معاون است سوالات در ظرفیت کسی که قانونگذار است

این سؤالات در ظرفیت کسی که

یعنی در حقیقت زیر بنای مدل فقط همین است جدول هم نیست

سه تا است این باید تمام بشه

خوب انشاء الله موضوع عوض بشه اگر سازمان باشه

یعنی به اصطلاح قید خصوصیت این شی را یا این شخص یا ان سازمان را یا ان جامعه را چه جوری وارد می

کنه

عام فقط عدد ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

حالا یک بحث دیگه این که تو تمسل اجتماعی شما نظرتون چیه قانون میاد توش؟

تمسلی اجتماعی فقط و فقط ادبیات و حرف زدن و هنر

قابلیت ها پذیرش ها؟

خودش اگر موضوع قرار بگیرد

علماء فقط حاکم بر ادبیات هستند یا قانون گذارها هم هستند حکام هم هستند

حکام از طریق علما به کار می تونند

خودش با قانون گذاری اصلاح تصمیم می کنن

تصمیم جامعه را کنترل می کنند شکل انسانی دارد یا نه

قوانین جزء ادبیات سیاسی یک جامعه است

مثلا می گم اگه یک نحوه میل و رغبت و سازماندهی مشروطه باشد یک نحوه دوره سازمان انقلاب اسلامی

باشد

یا آیا کلا ادبیات این تعلقات قوانین هستند یا نه اگر این جوری باشد آن وقت آن جدولی که تنظیم کردیم

برای اوصاف جامعه سؤالی که فقط فلسفه و تمسل ، تمسل اجتماعی فقط از طریق نوشتن و دوختن و

قضایای اخباری و قضایای انشایی جزو ، تصرف در قالب مثال افراد

یک حاکم در یک چیزی می زاره قانون می ذاره این فقط تو روح اثر می کنه یا اینکه نقش کیفیت دارد.

قوانین و روابط انسانی آیا فقط روابطی که به وسیله حرف زدن و مصاحبه انجام می گیره در علم مؤثر است

یا کلیه روابط مؤثر است؟

اگر این سه تا را بزاریم این وسط روابط انسانی را بذاریم اینجا قوانین مادی قوانین مادی چی چی را بشیریم

اشیاء

اشیاء را که می خوایم بگذاریم

مثلا خود شیء را می تونیم

خود اشیاء

رانندگی جزء روابط انسانی

یک وقتی می گوئید که قواعد ماشین ساختن تعمیر ماشین یا امثال اینها ...

این قسمت را گفتم که با بیان تکنولوژی باشه نسبت به اشیا نسبت به انسان و روابط انسانی یا شناخت

میدان به اصطلاح فلسفه و علوم و ادبیات و فنون

یعنی این سه تا فلسفه علوم و ادبیات

علوم مگر جزء تکنولوژی نیست به نظر شما

مگر اینکه جداش بکنند

مگر اینکه علوم را دو قسمت بکنند در حقیقت علم اداره با ضوابط انسانی بیاریم اینجا این قسمت را هم

بیاریم در قسمت علوم و ادبیات

روابط انسانی

و آن قسمت را بیاریم

به فلسفه و روش های متناسب خودش را ادبیات

میدان تکنولوژی باشد

روابط

تو این قسمت اول می خوام

یعنی تو قسمت دوم فقط توجیه فلسفه می کنیم

تمایلات جهت تمایلات که اینا موضوع چیزی توش نیست تعلق را دوست می دارن

تولی هم برای خدا هست

فقط

چیزی توش نیست فقط دوست می دارند تعلق را دوست می دارن

جهت دوست داشتنشان جهت خدا است

نه سیاست گذاری به عنوان رسم عام مثل تعلق را در انسان

بعد می خواد بگه که اینا تبدیل به یک اوصاف می شه علاقه شون نسبت به افراد فرق پیدا می کنه اینها از

جام یا تبدیل م شه به روابط انسانی

پذیرش های آیا اعم اند از الفاظ و هنر کلا یعنی آدم فقط می فهمد به وسیله به حضورتون عرض کنم که

مباحث علمی یا نه.

والسلام

بسمه تعالی
ساختار تشکیلات

جلسه ۱۵

۱۸۲۴

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همه دارند کار می‌کنند و این از اول وجود دارد یعنی تقسیم کار از اولی بوده است رئیس و رهبر دارند کار می‌کنند، معاون‌ها دارند کار می‌کنند بخشها دارند کار می‌کنند، هیچ کدام بدون موضوع نیستند، یعنی بر خلاف این که ما وقتی می‌خواهیم ببینیم راندمان چگونه است می‌رویم سراغ این که کارها چه اثراتی داشته است یعنی جریان وصفها چه چیزی بوده است؟ بر خلاف این مطلب آن موقع که جریان و صفها می‌بینیم آن وقت جریان وصفها را هم در دو شکل می‌بینیم، یکی سیر از بالا به پایین یک برگشتنش را بتوانیم کنترل کنیم وقتی که می‌خواهیم کار کنیم و می‌خواهیم چارت سازمانی بنویسیم همه از این بالا اینجا باید موصوف باشد، وصف نباید داشته باشد، نهایت یک جدولی قبلاً برای وصفهای مان است که اینجا به صورت موصوف موضوع تأثیر این قرار می‌گیرد یعنی مثلاً عرض می‌کنم اگر ما خواستیم بگوییم سیاستگذاری‌های تغییر اوصاف سازمان را به چه معنا و به چه تعبیری می‌گویید جزء اوصاف است؟ یک وقت است که می‌گویید که فعل سیاست‌گذاری که هدفش تغییر اوصاف است، مورد نظر ما است، می‌گویم بنابراین اینجا تغییر اوصاف برای فعل موصوف است یا موضوع است، اینجا هم باز موضوع و برای فعل موصوف است. اینجا هم باز موضوع موصوف است برای فعل. به همین معنا.

س (۱) قبلاً که ما در جدول عام‌مان هم داشتیم که گفتیم اینجا مثلاً تعبد خواه است اینجا میدان فعالیت فاعل تعلق است، اینجا میدان فاعلیت فاعل توسل است، اینجا میدان فاعلیت فاعل عینیت است، آخر این همه‌اش عینی است. اینجا عینیت در موصوف، موضوع آن در سه رتبه دیده شده است. موضوع گاهی است که تغییر وضعیت روحی افراد اوصاف و کارآیی‌شان است، یکی توسعه عملکرد فعل است

ج) یعنی در حقیقت آن چیزی را که در اینجا به دست آورده بودیم طبقه بندی کردیم؛ به عبارت دیگر صحیح است بگوییم ما یک اصول فلسفی داشتیم که تقسیماتی داشت یک سیر خاصی که به تقسیم رسیدیم. حال که عمل عینی پیدا کردیم چه چیزهایی است برای هر موضوعی، خود اینها را می‌توانیم طبقه بندی کنیم یا نمی‌توانیم یا همه در یک سطح هستند؟ شاید گفته است نه خود اینها را هم می‌تواند طبقه بندی کند، آن وقت خودش را هم که بخواهیم طبقه بندی کنیم نسبت به یک نظام، آیا می‌توانیم بیاوریم خود این اعمال را، که مجموعه اعمال اینجا ۲۷ تا است این مجموعه اعمال باید وضعیت عملیات سازمان را مشخص کند آن وقت آن را که تقسیم کردیم باید ببینیم این جا چه چیزهایی را کم داریم ضرب در چه مطلبی دارد می‌شود که ۲۷ تا است؟ آن وقت عملاً ۲۷ تا باید بشود به عبارت دیگر ۴۰ تا است. آن وقت در این ضربی که می‌بینیم باید اینها را هم اینجا ببینیم حال بفرمایید، در هر صورت حال قوانین توسعه عملکرد، ضوابط اجتماعی،

س ۱) جایگاه ظرفیت سیاست‌گذاری‌ها ظرفیت را نشان می‌دهد، قوانین جهت را نشان می‌دهد و روابط اجرایی، می‌خواهم بگویم این نکته‌ای که دیروز هم من یک مقدار درباره آن صحبت کردم. یک جای آن نوشتن قوانین یک جای آن نوشتن ضوابط اجتماعی. در اینجا در واقع ضوابط بالا آمده است. یعنی اگر آن موضوع اول را حضرت عالی بپذیرید موصوف در سه رده، تغییر اوصاف و کارایی، آن محصول و آن توسعه باشد بعد این‌ها که می‌خواهد وصف آن قرار گیرد.

ج) [؟]

س ۱) نه جدول حضرت عالی این است که من بر اساس آن این را پر و تکمیل کردم. این مال حضرت عالی است.

ج) بله. درست است، حال من از حضور مبارکتان بیشتر استفاده کنم. این جدول خود شما است که اینجا در وضعیت جامعه است، حال البته در وضعیت جامعه آیا می‌توانیم مثل بعضی از سازمان [؟] یا نمی‌توانیم؟ این

یک بحث است فعلاً در این بحثی که جدول سازمان، این تغییر سیاست‌های تغییر اوصاف سازمان، سیاست

های تغییر کارایی سازمان، سیاست‌های تغییر عملکرد سازمان. این با زیری چه فرقی دارد؟

س (۱) این در رابطه با آن چیزی که خدمتتان عرض کردیم، سه رده موضوع، موضوع، عینیت. اینجا سیاست

گذاری‌ها، اینجا قوانین، و اینجا ضابطه‌ها، موضوع‌ها قرار دارند.

ج) حال خود سیاست گذاریها موضوع می‌خواهند یا نمی‌خواهند؟

س (۱) نه خودشان اینجا موضوع هستند، البته ما غلط نوشتیم، اگر بخواهند موضوع باشند نباید اینگونه

نوشت،

ج) چگونه بنویسیم؟

س (۱) باید بنویسیم تغییر اوصاف سیاست گذاریها.

ج) تغییر اوصاف سیاست گزاریه‌ها که می‌توانیم به دو رقم به یک مطلب نگاه کنیم، یکی این که می‌گوییم

اینجا خانه‌ای است که مثلاً آب دارد این طور جریان پیدا می‌کند. یکی اینکه دستور می‌دهیم که اب را این

طور جریان دهیم، که دیگر نمی‌گوییم آب اینجا چگونه حرکت می‌کند می‌گوییم اینجا جایی است که شما

باید مثلاً شبکه آب رسانی شهر را تصرف کنید. در اینجا وقتی بخواهید بعداً آن را مطالعه کنید می‌گویید

سیاست‌های تغییر اوصاف سازمان. اینجا این معنایی که می‌گویید تغییر اوصاف سازمان، تغییر اوصاف

سیاست‌های سازمان، این تغییر اوصاف را اگر بالا بیاورید چه فرقی، چه معنایی پیدا می‌کند؟

س (۱) خود سیاستها موضوع تصرف می‌شوند، دیگر نباید باشند،

ج) اگر این سیاست‌گذاری برای تبدیل و تغییر اوصاف می‌شود، این دیگر موضوع فعل است، تمام شد. وصف

در اینجا چیست؟ موضوع فعل چیست؟ اعمال سیاست گذاری، یعنی درست عمل اجرایی است، برای تغییر

سیاست‌های سازمان یا سیاست‌گذاری برای تغییر اوصاف است. پس اینکه اینها عمل اجرایی است، ضابطه هم

می‌خواهد؛ یعنی ضابطه اجرایی خود این دارد، قانون و اساس گذاشتن ضابطه می‌خواهد، نمی‌شود که شما

بگویید نه، آنجا دیگر ضابطه اجرایی نداریم، برای کارگران ضابطه اجرایی داریم. برای خود این هم ضابطه اجرایی داریم. اصلاً کل این ضابطه اجرایی است، یعنی این برگ ما یک غیر ضابطه اجرایی در آن نباید باشد.

س (۱) ضابطه را به معنای عام می‌گیریم؟

ج) ضابطه را به معنای تصرف کردن با یک چار چوبه‌ای که باید با آن چار چوب تصرف انجام بگیرد. این معنای ضابطه است ببینید ضابطه اجرایی سیاست‌گذاری آیین نامه مجلس قانون اساسی است. این آیین نامه، آیین نامه-ای است که اگر آقای مدنی بلند شد گفت که دو سوم آن نمی‌شود، می‌گوید نه این حرف قبول نمی‌شود. این ضابطه‌ای است برای.

س (۱) جدول در حوزه اختیارات است.

ج) احسنت. اینطور نیست که بگوییم جدول، جریان اوصاف است دیگر کاری به عینیت نداشته باشیم. ما یک بحث داشتیم در کار فلسفه‌مان، آنجا که نگاه می‌کردیم می‌گفتیم کیفیت در سه شأن درست می‌شود، یک کیفیت برای اوصاف است مثل حالات روحی، یک کیفیت برای افکار است، مثل مفاهیمی که داریم، یک کیفیت برای عینیت است که تصرف [؟] این در جدولی هست که بعد می‌خواهیم کارهای عینی را تقسیم کنیم، کارهای عینی را که می‌خواهیم برای یک سازمان تقسیم کنیم می‌گوییم یک سازمان مسئولان دارد که عمل می‌کنند، تولید آنها چیست؟ تغییر وصف سازمان. یک عده‌ی دیگر عمل می‌کنند آنها وظیفه‌شان چیست؟ تغییر قوانین سازمان. یک عده دیگر هم عمل می‌کنند تغییر مثلاً تدبیر سازمان. هر سه دیگر عامل هستند و دیگر جریان بحث را که در آن وقت بگذاریم که جدول درست کنیم برای تقسیم کار سازمان نداریم.

س (۱) بر اساس این مطلب این جدول اشکال دارد و آن جدول، حال اگر موضوع تقدیر اوصاف در این رده باشند، نه. یعنی اوصاف هستند که در این سطح.

ج) این جا آیا باید سیاست‌گذاری داشته باشیم یا نه یعنی به عبارت دیگر معاون شما در اینجا سیاست تغییر قانون را می‌گذارد یا خود تغییر قانون را؟ معاونت سه تایشان به یک نحو در اینجا عمل می‌کنند، معاون شما

اینجا سیاست‌گذاری نمی‌کند برای کنترل .. یعنی پیشنهاد می‌دهد به شما فرضاً، شما تأیید می‌کنید برای کنترل [؟] اینجا که دیگر صحبتی [؟]

س ۱) این را که اگر که این درست باشد من آن معاونت را درست می‌کنم این مسئله‌ای نیست. ما آن را جمع می‌کنیم یعنی این و این را جمع می‌کنیم، به عهده معاونت [؟] می‌گذاریم
ج) نه این یک وقتی است که می‌خواهیم برگردیم محاسبه کنیم ببینیم که درست عمل کرده‌ایم یا نه، آن یک حرف دیگر است، یک حرف دیگری ما الآن داریم، ما حرف مال این است که سیاست‌گذاری فقط برای امور سیاسی داریم، یا سیاست‌گذاری...

نه امور سیاسی فرهنگی اینها را تقسیم نکرده‌ایم. یعنی آن تقسیم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، تغییر اوصاف سیاسی است به طور کلی، تغییر کارآیی‌ها فرهنگی است، و تغییر عملکردها اقتصادی است.

ج) آن وقت سیاست می‌گذارد برای تغییر قوانین یا اینکه این چه کار می‌کند،

س ۱) سیاست می‌گذارد قانون می‌گذارد و ضابطه برای اوصاف می‌گذارد.

ج) سه نفر این را دارید یا یک نفر این را دارید؟ یکی سیاست می‌گذارد درباره امور سیاسی، دومی سیاست می‌گذارد برای قوانین یا دومی یک کاری دیگری می‌کند برای این [؟]

س ۱) جدول مناسب ما نیست حاج آقا من نمی‌دانم جدول متناسب چگونه است،

ج) خب ما الآن باید جدول مناسب باید درست کنیم برای تشکیلات عین همین اوصاف را می‌آییم به موضوع تبدیل می‌کنیم.

ج) بله، دیگر. کار اجرایی‌مان اینجا وظایف این سه معاونت‌ها هستند، یکی معاون سیاسی است، یکی معاون فرهنگی است، یکی معاون اقتصادی است. در این چه گیری شما می‌بینید؟

س ۱) اگر این سه تا معاونت باشد، این سه تا،

ج) فعلشان هم این سیاست‌گذاری است برای اموری که در سازمان شما نقش سیاست را دارد، این سیاست-گذاری برای اموری که نقش فرهنگ را دارد،

س (۱) این هم برای اموری که نقش سیاست و فرهنگ و اقتصاد را در سازمان دارد جای فرمودید چه معنا کند.

ج) عیناً به حد اولیه که معنا کرده بودید یعنی حد اولیه تعلق بود، ظرفیت، جهت بود عامل. یعنی آن حدودی که گذاشتیم و در آن بحث در کردیم برای اینکه در همه اینها همانها جاری می‌شود فرقی ندارد که منصب شما منصب تغییر جهت باشد، یا تغییر تعلق باشد یا تغییر ملّیت باشد.

س (۱) خب اگر این طور است حال من این را در این بخش مطلع شدم حال این را به جای.. یعنی جهت را در چه چیزی معنا کنیم، به جای قوانین.

ج) این می‌شود تغییر جهت اینجا ظرفیت است بگوییم که، اوصاف گاهی شما وصف که می‌گویید سیاست گذاری درباره تغییر اوصاف سازمان درباره ظرفیت. یعنی من می‌خواهم سوال بکنم که این مطلبی را که شما به اصطلاح تمرین کرده بودید، چه مشکلی داشت وقتی آوردید بالا، یک مطلبی اینجا آورده بودید، س (۱) جدول خودتان را می‌گویید.

یعنی اینکه پرو تکمیل شده است شده ، این شده است.

ج) خیلی خب، یکی معاونت ظرفیت و جهت و عاملیت، تغییر اوصاف سازمان ، تغییر فرهنگ سازمان که جهت سازمان باشد، تغییر عاملیت سازمان .

س (۱) اینجا که جهت را میفرمایید جهت اوصاف است دیگر.

ج) بله دیگر تمام اینها جهت سازمان است، اوصاف سازمان است نه اینکه به معنایی که بیاییم اوصاف را علی حده کنید، بشود مسئول این، این نظر می‌کند به مجموعه‌ای که اینجا هست به نام سازمان، این کنترل می‌کند تعلقات این سازمان را، این هم کنترل می‌کند سه بعد بزیند، سه بعد نیورید این را دوباره روی این.

س (۱) ما معنی جهت را معنی قانون کرده‌ایم. ما همان غرض شما را گرفتیم درست است که معنای جهت یعنی ظرفیت را به معنای سیاست‌گذاری گرفتیم، و این را باید تفصیل بفرمایید اگر اشتباه نکنم یعنی سیاست‌گذاری را برابر با ظرفیت گرفتیم.

ج) اینجا هم باید سیاست‌گذاری بگیرید برای جهت. اینجا هم سیاست‌گذاری بگیرید. ببینید این عملکرد فرهنگ. سه بعد برای این بزنید. بگویید یک منشوری است از سه بعد مثل مثلث، ولی یک چیزی را دارد معرفی می‌کند.

س) عذر می‌خواهم این را پر کنید.

همان طور که حاج آقا می‌فرمایند برویم جلو سیاست‌گذاریهای ظرفیت، اوصاف سازمان سیاست‌گذاریهای جهت اوصاف سازمان، سیاست‌گذاریهای توسعه اوصاف سازمان

ج) حال این با این سه تایی را که شما ملاحظه کردید سه تا معاونت هستند که هر کدام از اینها بخش دومی را دارند از کارهایی که باید انجام بگیرند زیر نظر شما یعنی عمل سیاست‌گذاری باید سه بخش داشته باشند سه موضوع دیگر شما لازم دارید، حال موضوعاتی که شما ملاحظه فرمودید. این [؟] کارآیی است و این کارآیی است باید بشود قوانین ظرفیت کارآیی سازمان این دیگر قوانینی که بالا می‌برد ظرفیت سازمان را دیگر قوانین سازمان نمی‌شود می‌شود قوانین برلی روابط داخلی سازمان. یعنی شما وقتی می‌گویید قند شیرین، بعد می‌گویید مولکولش چگونه است، دیگر بعد از مولکول که صحبت آن را می‌کنید دیگر نمی‌گویید قند آن شیرین است، باید وضعیت مولکولی طوری باشد که بدهد شیرینی یا سفیدی، اینجا دیگر قوانین مورد بحث است که ما اینجا نوشتیم قوانین تولی سیاسی. تغییر اوصاف روابط سیاسی سازمان. قوانینی که موضوع کار آن چیست؟ این که روابط سیاسی دارد یا ندارد؟ روابط سیاسی چه بخشی؟ بخش اوصاف سازمان قوانین فرهنگی به هدف تغییر اوصاف فرهنگی سازمان،

س ۱) نه یک اوصاف جای آن این جا است اصلاً نباید بیاید اینجا.

ج) چرا؟ شما این را چگونه می‌توانید این را در این جا اعمال کنید، ببینید یک وقت می‌گفتیم سه دنیا فرض کنید یک دنیای اوصاف است، یک دنیای ذهن است یک دنیای عین است، یک وقتی می‌گوییم هر سه تایی اینها موضوع فعل است، اگر روح موضوع فعل قرار گرفت چه کار می‌کنید؟ شما، وقتی تصرف بخواهید بکنید می‌خواهید قانون بگذارید یانه، قانونی که موضوع آن روح است، قانونی که موضوع آن ذهن است، قانونی که

موضوع آن تصرف می‌کنید یک نفر دیگر دارید. من عمل می‌کنم از طرف سازمان روی جناب آقای پیروزمند آیا جریان اوصاف روحی ایشان موضوع عمل من نیست. باید گفت که یک حرکت روحی ایشان دارند علی حده، یک حرکت ذهنی دارند علی حده.

س (۱) نه ایشان اصلاً در سازمان باید یک اصطلاح دیگر پیدا کنند.

ج) ببینید حال اصطلاح علامت بگذارید شما برای چاقی برای من مهم است، بگویید حال هر حرفی را که ضربدر؟؟؟ این مسئله روح است یا روح نیست؟ من می‌گویم که ضوابطی که باید کنترل عدالت و اقای پیروزمند را، می‌گویند عدالت یعنی چه؟ می‌گویم گزارشی که داده است و گفته است که یک ساعت و نیم است که آمدم. مأمور تشکیلات که مراقبه کرده است گفته است که یک ساعت است که آمده است. اینجا من دنبال این نیستم که کم کار کرده است یا زیاد، دنبال این هستم که چرا دروغ گفته است؟ ضابطه من می‌خواهم بگذارم برای این که ایشان دروغ نگوید. یا ایشان راست گفته است، گفته است یک ساعت و نیم دقیقاً مأمور گزارش سازمان هم گفته است یک ساعت و نیم، گفتم صدق او در این مرتبه تمام است، وقتی می‌گویم صدق او در این مرتبه تمام است، او را تشویق کنیم، این ضابطه‌ای که می‌گذارم موضوع آن روح ایشان است، یا موضوع آن ذهن ایشان است، یا موضوع آن عمل است؟

س (۱) اگر این گونه است من جدول را این گونه صحیح نمی‌دانم. یعنی این اوصاف می‌شود، این جا کارآیی‌ها اینجا می‌شود توسعه عملکرد در همین جا،

ج) اگر یک معاون دارید،

س (۱) یعنی درست می‌فرمایید این جا می‌شود اوصاف، اینجا قوانین آن می‌شود اینجا عملکرد آن می‌شود،

جدول می‌خواهم [؟]

نه حال من دیگر،

یعنی کدام فرض آن را بیاییم که [؟]

ج) پس ایشان یک اوصاف روحی دارند، اوصاف روحی ایشان سه جهت دارد یا یک جهت؟ از سازمان در آمدیم می‌گفتیم فرد داریم، صحبت می‌کنیم، بعد روی سازمان می‌آوریم ایشان اوصاف بر وحی‌شان سه جهت دارد، یکی اینکه آیا راست می‌گویید یا نه، دو اینکه برای چه راست می‌گویید، برای خدا راست می‌گویید یا برای دنیا، سه اینکه با این راست گفته است که دارد چه نحو تأثیری می‌خواهد بگذارد، در چه؟ در وضعیت روحی اش، یعنی خودش را چگونه می‌خواهد ادب کند، درست است یعنی این سه را این جا می‌خواهد؟؟ یعنی روابطی که وضعیت تعلق ایشان یا تغییر اوصاف تعلق ایشان را نشان می‌دهد یا ضوابطی که تغییر اوصاف فرهنگی ایشان را نشان می‌دهد، ضوابطی که تغییر وضعیت اقتصادی ایشان را نشان می‌دهد اوصاف ظرفیت ایشان را نشان می‌دهد را، حال من می‌خواهم وضعیت ذهن ایشان را کنترل کنم، قوانین دارم می‌گذارم این ها ۳ دسته قانون است یک دسته قوانین هم می‌گذارم برای اینکه وضعیت کارآیی سیاسی ایشان چگونه است، کارایی فرهنگی شان چگونه است، کارآیی اقتصادی شان چگونه است، یعنی کارآیی‌ها که وسیله ابزار مثالی ایشان یا ذهن ایشان است، باز دارای سه ظرفیت است، بعد هم اینجا قدرت عاملیت نوشته‌ای که می‌نویسیم می‌گذارم می‌گذارند. اینجا هم ضوابط این‌ها را خود می‌کنم می‌گذارم خب این چه اشکالی دارد؟

س ۱) این بالای جدولمان را باید تغییر دهیم

ج) چرا بالای جدول را باید تغییر دهیم؟

س ۱) اینجا شد کارآیی اینجا شد اوصاف، اینجا کارایی.

ج) کارآیی جهت مگر نیست.

س ۱) اینجا باید بنویسم سیاست گذارندهای جهت کارآیی سازمان نه اوصاف. اینجا هم باید بشود سیاست گذارندهای توسعه عملکرد سازمان.

ج) خب شما را من مواجه به یک سوالی می‌کنید که از حضورتان سوال می‌کنم، برای اینکه دقیق هم که می‌

کنید خیلی خوب است ابدأ هم عجله‌ای برای تأخیر و تمام شدن نداریم، هر چند برای ضابطه [؟]

آقای پیروز مند هم عجله نکردند [؟]

حال من از شما یک سوال می‌پرسم اوصاف سازمان، یک اوصاف سازمان را حضرت عالی می‌گویید اینجا ذکر کنیم، بعد یک مرتبه، اوصاف سازمان مگر سه دسته نیست. اوصاف سازمان یا اوصافی است سیاسی، یا اوصافی است فرهنگی، یا اوصافی است اقتصادی. یک اوصاف سازمان را می‌توانید اینجا بنویسید.

س (۱) یعنی اوصاف سیاسی را [؟]

ج) این تغییر ظرفیت خود اوصاف یعنی می‌توان در اوصاف را عمل کرد مجدداً. یعنی به عبارت دیگر یک جدول شما داشتید، در عاملیت شما ضرب کرده بودید، این می‌تواند موضوع فعل قرار بگیرد یا عاملیت را دیگر نداشته باشید، اوصاف سازمان را گویی این گونه نوشتید. که منتجه کل اینجا این بالایی آمده است این شد. این منتجه‌مان این است که قدرت عملکرد سازمان، قدرت تأثیر سازمان، قدرت سازمان را بالا برد. این قدرت سه بخش دارد. حال این سه بخش را شما می‌فرمایید که اینجا آن تغییر ظرفیت اوصاف است خود ظرفیت را به نفسها، اینجا تقسیم کنید. جهت را اینجا تقسیم کنید، توسعه را اینجا تقسیم کنید، اگر این گونه تقسیم کنید، این تقسیم برای جمع بندی است که تمام سیاست‌ها می‌آید در این بخش، تمام فرهنگ‌ها می‌آید در این بخش، تمام به حضورتان عرض کنم که اقتصادها می‌آید در این بخش، ببینید اگر بیاید معنای آن این است که روابط اجرایی که ما داریم، روابط سیاسی مان قدرت عملکرد ما به درد کار معاونین نمی‌خورد. البته می‌توانیم این جدول را پر کنیم آن طور که جناب عالی می‌فرمایید ولی بعد برگردانیم آن را پخش کنید. می‌توانیم این جا را پر کنیم به عبارت دیگر ضوابط اجرایی یا اقتصاد، اینجا اقتصاد باشد، این جا هم اقتصاد باشد، و لکن دیگر مسئول اقتصاد پول نمی‌دهد. این جا هم سیاست‌گذاری دقت روی عملکرد می‌کند اینجا هم نسبت به این‌ها کاری ندارد فقط همان [؟] خودش را دقت می‌کند، اینجا هم.

س (۱) نه البته در این سیاست‌گذاری پخش شده است، کارآیی‌ها پخش شده است این طور نیست که سیاست گذارها که اینجا گذاشتیم.

ج) مثلاً عرض می‌کنم سیاست‌گذاری در کارآیی کار رده دو است یا کار رده اول است،

س) آن را جمع می‌کنیم این در رده این

ج) حال بر چه اساسی نوشتید ، بر اساس جمع آوری اوصافی که به نام

س (۱) اوصافی که جریان پیدا کند، در سازمان نه مناسب در جدول مناسب [؟]

سه تا را می آوریم این جا قوانین را می آوریم اینجا، کارآیی ها را می آوریم اینجا، باز سیاستها را می آوریم اینجا.

ج) اجرا را کجا می آوریم در جدول مناسب [؟]

س (۱) در جدول مناسب می آوریم در این جا

ج) در مناسب دیگر اجرا ندارد؟

ج) نه در مناسب اگر آن را جمع کنیم. این حال ارزیابی بکنیم، این خانه مگر کلاً اقتصاد نیست. اگر بخواهد

س (۱) بله. اقتصاد موضوعی است البته، نه وصفی.

ج) وقتی بخواهد،

س (۱) وصفی، عذر می خواهیم،

ج) بنابراین اول آن را باید جمع کرد آن وقت می خواهد آن را تقسیم کند. حال می گوئید این را من اینجا اگر

تا بزنم، یا اگر آن را خط بزنم اینجا، می گوئید اینها همه اش اقتصادی است، مگر این را نمی گوئید؟

س (۱) یعنی سیاست، فرهنگ، اقتصاد است،

ج) بله اینها همه اش اقتصاد است اینجا هم اقتصاد است، اینجا هم اقتصاد است. این برای چه موقع است،

برای وقتی است که مناسب نیست

س (۱) تغییر اوصاف در سازمان جریان اوصاف.

ج) حال اگر به صورت منصب بخواهیم آن را تقسیم کنیم چطور است؟

س (۱) آن چیزی که از خدمت شما استفاده کردیم این است که باید اینها را بیاوریم در اینجا یعنی این را و

این را بیاوریم اینجا.

ج) اگر این را آوردیم آن وقت می‌شود معاونت سیاسی، درست است؟ اینجا هم می‌شود معاونت فرهنگی، اینجا هم می‌شود معاونت اقتصادی، ما این را همین حالا باید آن را بیاوریم این جا با این بخش شروع کردیم به نوشتن.

س ۱) بنا به آن چیزی که فرمودید این است

ج) یعنی باید سیاست‌ها را بالا بیاوریم.

س ۱) یعنی سیاست گذاریها را.

این سه کارآیی اجتماعی است، ولی موضوعات آن را معین نکرده‌ایم،

ج) این چگونه است که سیاست گذاریها دست این آمد معاونت، این معاونت‌ها هم هیچ سیاست گذاری نمی‌کنند آن وقت، س ۱) نه آنها ...

ج) دیگر تعریف از سیاست گذاری.. جای آن اینجا آمده است دیگر اینجا نباید بیاید،

س ۱) البته این فرق می‌کند با این اینجا باید قوانین شود

ج) نه خب اگر شد قوانین. تمام صحبت من این است که در مناسب که نمی‌توانید بگویید این سیاست می‌گذارد، این قانون می‌گذارد، این اجرا می‌کند، در مناسب که این زیر دست این نیست که، همه در عرض این است.

س ۱) در مناسب نه.

ج) در مناسب دارید این را حال می‌نوسید مناسب سیاست گذاری کرد،

س ۱) نه این با این جدول فرق می‌کند باید آن را عوض کنید، یعنی اگر اینجایش را حفظ کنید، این روش را درست کنید، خب غلط در می‌آید. اگر متناسب با این بخواهیم عمل کنیم. خب فرق می‌کند.

ج) من می‌خواهم عرض کنم که در این باید یک ضعفی وجود داشته باشد که نمی‌تواند تبدیل به آن شود اگر ضعف نداشته باشد باید راحت بتواند تبدیل شود حال باز من استفاده می‌کنم از خدمتتان.

س ۱) حال اگر که من این روش را سوال کنم از خدمتتان که سیاست گذاری، قوانین، رابطه را یک معنا دهید چون بدانم اگر معنی ظرفیت و جهت و اینها، موارد آن را عوض کنیم.

ج) من معذرت می‌خواهم فرمودید این امور اقتصادی شد، این امور فرهنگی شد، این امور سیاسی شد. در عین حالی که تقسیم کردید شما که قوانین هم در این آمده است در حالی که امور سیاسی در این ضوابط اجرایی نباید باشد.

س ۱) نه. این سیاست، فرهنگ اقتصادی که می‌گویید فرق می‌کند یعنی اینجا ج) یعنی می‌خواهم بگویم در این خانه، بنا بود این خانه اقتصاد باشد، این خانه فرهنگ باشد، این خانه سیاست باشد

س ۱) در هیچ خانه‌ای نه سیاست محض داریم حاج آقا، که می‌فرمایید این جا گونه می‌کنیم ما سیاست محض که نداریم در هر خانه‌ای هم سیاست داریم، هم فرهنگ داریم، هم اقتصاد.

ج) خب حال اینجا در بالایش کار آن قانون بود، کار زیر دستی‌اش سیاست‌گذاری بود در اوصاف. س ۱) نه این مناسب که نیست.

ج) خب حال سیاست‌گذاری در این حال مناسب باشد اوصاف باشد، سیاست‌گذاری وصف قانون می‌شود که س) تبدیل نشد

ج) می‌دانم ولیکن قابل تبدیل که اصلاً با حفظ یک رویه یا برون حفظ یک رویه یعنی روش در این سطح، اگر گفتیم این سطح، کلاً طبقه بالاتر است یعنی پایین ترین این بالاتر از بالاترین این است.

س ۲) چون تصرف در اوصاف سازمان است. تصرف در اوصاف سازمان بالاترین رده است.

ج) تصرف در اوصاف آیا سیاست‌گذاری تصرف در اوصاف می‌کنند، چه کار می‌کنند؟

س ۱) هم با سیاست گذاری، هم با قانون، هم با ضوابط اجرایی بعد با ضابطه اجرایی که تغییر در اوصاف بکنند بالاترین رده است نسبت به کارآیی‌ها.

ج) با ضابطه اجرایی که می‌خواهند در تغییر اوصاف تصرف کنند به وسیله‌ی سیاست‌گذاری است یا بوسیله‌ی عملیات آیین اینجا.

نه دیگر حال اینجا در این رده که با ضابطه است، اینجا سیاست‌گذاری، اینجا قانون، اینجا ضابطه است، و با این عاملیت در تغییر اوصاف دارند و بالاترین رده هم نسبت به کارآیی‌ها و توسعه است [؟]

در سازمان ما اسم آن را می‌گذاریم این سه بحث را یک به اصطلاح کاری را چیزی را کنترل کند، اینجا تغییر اوصاف را کنترل کند، اینجا تغییر قوانین را کنترل می‌کند.

س ۱) نه دیگر اینجا اوصاف است، اینجا هم اوصاف است این جدول نظام اجرایی است در آن بالا اصلاً خانه اوصاف یعنی عاملیت یعنی فاعلیت به نحو عام در اوصاف... یا به شکل سیاست می‌گذاریم، یا به شکل قانون یا به شکل [؟]

ج) اینجا اگر بگویید کنترل سیاست‌گذاری است، از طرف بالا این هم یک ادراک است که بگوییم مسئول سرپرستی، کنترل می‌کند سیاست‌گذاری را، قانون‌گذاری را کنترل می‌کند، تغییر ضوابط را کنترل می‌کند، این معنایش این است که به حضورتان عرض کنم که مسئول سازمان کنترل می‌کند عملیاتی را که اینجا است، کنترل می‌کند عملیاتی را که اینجا است، کنترل می‌کند عملیاتی را که اینجا است. یعنی سه جدول درست می‌کند، سه جدول کمی، این سه را با همدیگر نسبت می‌دهد، چگونه شما می‌گویید گزارشی را که خودش می‌دهد، گزارشی را که سازمان می‌دهد، نسبتی که بین اینها است. کسی که مسئول این جا هست می‌تواند یک چنین جدولی را درست کند، بگوید کنترل می‌کنم تغییر اوصاف سازمان را، کنترل می‌کنم قوانین سازمان را، کنترل می‌کنیم.

س ۲) نه. ما قوانین در مقابل اوصاف نمی‌گیریم.

اینجا اوصاف است، این هم اوصاف است. این رده اوصاف سازمان است، حال یک بخش آن سیاست‌گذاری در آن تصرف می‌شود، یک گاه به شکل قوانین، یک گاه به شکل روابط اجرایی. در ذهن من این معنا است.

ج) من همان معنایی را که در ذهنتان است [؟] تلاش دارم برای اینکه هم بفهمم چیزی که در ذهن مبارکتان است هم اگر به نظر من می‌رسد که چیزی اضافه یا کم شود، همان با سوال اضافه یا کم شود، سوال من این است که این که می‌گویید این جا سه خانه تغییر اوصاف است، اوصاف سازمان را، گاهی می‌گویید برای تغییر قوانین چه وصفی اضافه یا کم می‌می‌گردد. این برای رهبر است، مسئول، سرپرست. می‌گوید اینکه تغییر قوانین چه نحو اثری داشت در ... یعنی نسبت تأثیر قوانین را در اوصاف می‌بینید این غیر از قانون گذاری است.

س ۱) قانون می‌گذاریم که اوصاف را عوض کنیم.

ج) قانون می‌گذاریم در این رده تا پشت سر سیاست‌ها قانون می‌گذاریم، به تبع سیاست‌ها، به تبع سیاستها که شد قانون یعنی قانونگذاری همیشه تابع سیاست‌ها است. یک وقت می‌آییم می‌سنجیم می‌گوییم حال تبعیت کردند مجلس از مثلاً امور استراتژیک یا نه؟ تبعیت کرد مجلس از قانون اساسی یا نه؟، آن وقت بیاید عیبی ندارد، بگویید نسبت تأثیر قانون گذاری در اوصاف سازمان. یعنی یک وقتی که شما می‌گویید قانون را برای فاعلیت می‌خواهم برای عینیت، یک وقت می‌گویید قانون را برای سنجیدن نسبت آن در وضعیّت اوصاف سازمان می‌خواهم اگر برای عینیت باشد، قانون همیشه باید تابع سیاست گذاری باشد، یعنی نمی‌تواند اینجا سیاست گذاری که ذکر می‌کند، قسمت اول آن درباره امور سیاسی باشد، قسمت دوم آن درباره تغییر قوانین باشد، یعنی موضوع فعل را دارم سوال می‌کنم؟ معاونین می‌خواهند فعلی را انجام دهد یا رئیس می‌خواهد ببیند که نسبت تأثیر قوانین نسبت به سازمان چه بود؟

س ۱) نه معاونین می‌خواهند فعل انجام دهند.

ج) اگر معاونین می‌خواهند فعل انجام دهند، باید سیاست گذاری برای سیاست کنند، سیاست گذاری برای فرهنگ کنند، سیاست گذاری برای اجرا کنند، بعد باید بر اساس سیاستهای تعیین شده، این بخش ... مجلس مقننه قانون-گذاری کند.

س (۱) حال این که سیاست‌گذاری می‌کنند برای سیاست‌های این طوری، یعنی اینجا سیاست‌گذاری می‌کنند برای قوانین، حضرت عالی این گونه می‌فرمایید، یا سیاست‌گذاری می‌کنند برای اجرا؟ به تبع بیانی که اخیراً فرمودید

ج) نه قاعداً باید سیاست‌گذاری که می‌کنند در این جدولی که می‌آید مثلاً اوصاف سیاسی، اوصاف فرهنگی، اوصاف جهت، اوصاف عمل نه اینکه اوصاف، ببینید ما می‌توانیم بگوییم قانون چه نسبت تأثیری دارد؟ بگوییم عمل چه نسبت تأثیری دارد در اوصاف؟ این برای سنجیدن اعمال بر اساس سیاستها انجام گرفت یا نه؟ قانون بر اساس سیاستها گذاشته شد یا نه؟ ولی اگر بخواهیم قانون بگذاریم ما می‌گوییم قوانینی را بگذارید که تعلقات عمومی، ظرفیت تعلقات را مثلاً بالا برد، یا مثلاً سیاستی بگذارید که ظرفیت تعلقات را بالا برد، یا می‌گوییم به اصطلاح قوانینی بگذارید که توسعه عملکرد بیاورد. عملیات را، اثر عملیات را بالا برد، این سیاست گذاریها است که تشکیل شد اینجا، قانون ما اینجا، [؟]

س) ما حال می‌گذاریم این جا که بخواهیم بگذاریم به این معنایی که می‌فرمایید [؟] سیاست گذاریها هیچ وقت موضوع تصرفشان

ج) سیاست گذاریهای سیاسی ... یعنی می‌گوید بخش سیاسی کشور چه کار کند؟ آقای محسن می‌گوید کسانی که همکار من هستند در کنترل سیاسی چه کار کنند، ایشان سیاست کلی شان را می‌گذراد بعد قوانین این سیاست را معین می‌کند، بعد اجرای آن را معین می‌کند، که حضرت عالی باز عرضتان از بخش سیاسی معین که اوصاف روحی را کنترل می‌کنند، و این قسمت کسانی هستند که ضابطه فکری را می‌گذارند.

ج) کنترل هم می‌کنند. اینها می‌گویند در خود ارزیابی، اینها می‌گویند تغییرات. اینها می‌گویند؟؟ جزوه برای بیرون.

س (۱) رده را به نظر من می‌آید که موصوف این رده را سه قسمت می‌کنیم. یعنی سیاست گذاریها،

ج) سه بعد از یک چیزی است

س (۱) سه بعد از سیاست گذاری؟

ج) نه. سه سیاست‌گذاری است درباره یک بحث، بحث سازمان منتهی، قدرت منتهی چقدر است؟ بحث منتهی چگونه است؟ این سه اوصاف منتهی است، اینجا روابط داخلی سازمان است، اگر این سیاست برای ظرفیت بد بگذرد، باید منتهی ظرفیت ضعیف باشد، اگر سیاست برای جهت بد بگذرد، باید جهت منتهی ضعیف باشد، اگر سیاست‌گذاری توسعه بد باشد، باید قدرت اثر کردن آن نسبت به بیرون کم باشد،

س (۱) آن وقت اگر دومی قانون باشد موضوع آن چیست؟

ج) اگر اینها قانون باشد قانونهایی که مربوط به این سیاست‌گذاری است، قانونهایی که مربوط به این سیاست-گذاری است، قانونهای مربوط به آن سیاست گذاری.

س) نه. موضوع آن چه می‌شود درست است حال ما بپذیریم که این سیاست‌گذاری بخواهد را بگذارند.

ج) خیلی خوب، قوانینی که مثلاً تکلیف را معین می‌کند فرضاً عرض کنم اگر اینجا همه‌اش مثالی باشد قوانینی را که تبدل را معین می‌کند، تبادلی سیاسی، تکلیف سیاسی، تبدل سیاسی، به حضورتان عرض کنم که یعنی عالم خیال سیاسی افراد را و عالم خیال به حضورتان عرض کنم که فرهنگی افراد را و عالم خیال اقتصادی آن ما را معین می‌کند خوب آن وقت اینجا که می‌رسیم سوال که آن روز در ذهن من برود اینها دو تا را با هم می‌آوریم اینجا یا نه؟ یعنی موضوع فعلی ظرفیت و تعلق به اضافه موضوع فعل این که تمثل است می‌آید اینجا در عینیت در کیفیت ظاهری. یعنی آیا این شئی حامل یک تعلق روحی و یک تفکر ذهنی و یک کاربرد عینی هست یا نه؟

س (۱) ما چیزی که داشتیم اختلا من که داشتیم در تعبیر ضابطه و قانون بود، که من ضابطه و قانون را یکی می‌گرفتم حال هم هنوز در ذهن من یکی است، یعنی دو تا معنا را نمی‌توانم تفکیک کنم،

در این قسمت معنای اجرا به نظر من می‌آید.

ج) خوب ضابطه اجرایی، شما آیین نامه اجرایی می‌نویسید قانون برای سازمان هم دارید قانون اساسی هم دارید، اینها،

س (۱) این‌ها من به نظرم اینجا است به معنی تکلیف و اینها می‌فرمایید یعنی در این رده می‌آید.

ج) من بیایم پایین تر، شما می‌توانید عمل کنید در عملیات و این را به آن دهید، ضابطه اجرایی [؟]

س (۱) آن چیزی که می‌فرمایید درست است ولی دو تا مطلب است یکی ما می‌توانیم عمل کنیم در عمل ضرب.

ج) نه احسنت پس موضوع عمل شما به عنوان یک فردی که دیگری را کنترل می‌کند می‌تواند وضعیت روحی او باشد، می‌تواند وضعیت ذهنی‌اش باشد، می‌تواند وضعیت عینی‌اش باشد، اگر این گونه است باید به اضافه این، به اضافه‌ی این کنید این شد ضابطه آیا شما هر جوری که دلتان خواست عمل می‌کنید؟ در غیر می‌گویند نه یک ضابطه‌ای بگذارید که آقای صدوق طبق آن ضابطه عمل کند،

س (۱) بله ما هم می‌گوییم این ضابطه اینجا روشن شد اینجا دیگر نفس عمل در فعل او است، یعنی بیست و هفت تا نفس عمل در فعل او است

ج) این عمل در فعل او که می‌خواهد،

س (۱) ضابطه هم نیست.

ج) نه این عملتان آیا بیست و هفت وصف می‌خورد یا یک وصف یا نه وصف می‌خورد این سؤال من است؟

س (۱) بیست و هفت وصف.

ج) اگر بیست و هفت وصف می‌خورد بیست و هفت زاویه می‌خواهد اینجا نه زاویه بیشتر نمی‌خواهد.

س (۱) نه این همیشه این طوری است اشکال نیست؟

ج) نه حاج آقا سوال من این است که،

نه من همین اشکال را می‌آورم در اصل مدل حرکتی‌مان ما چون بیست و هفت وجه تصرفی عینی داریم نمی‌توانیم نه تا تمثل داشته باشیم. باید بیست و هفت تا تمثل داشته باشیم.

ج) در تمثل که می‌گویید بیست و هفت وصف می‌گویید فکر می‌کنم از خارج نسبت به بیست و هفت وجه این حرکات و [؟] را که می‌توانیم بیست و هفت تا برای آن قرار دهیم.

س ۲) اگر اینجا بیاورد اینجا درست است؟

ج) اینها خودشان نمی‌توانند. خودش واقعه‌ش که نه تا است، ولی وقتی می‌آورد بشمارد بیست و هفت وجهه را هم می‌توانیم بگوییم،

س ۱) خودش نه تایی را که موضوعش مثلاً می‌گویم این سوالی که می‌کند این را حمل کنید به این. این را حمل به این کنید معنایش این است که سه علامت دارید، اینجا یک الف دارید، یک ب دارید یک جیم دارید، برای هر سه تایش این را می‌دانید این برای هر سه تا می‌تواند عام این سه را بپوشاند یا این سه را نمی‌پوشاند؟ ما اینجا یک کاری داریم به نام تمایلات عینی، روابط عینی، تکنولوژی عینی. هر سه تای اینها را می‌پوشاند به اصطلاح حساسیت حساسیت تمثلی ... پوشاند؟ یعنی این است دیگر کار را صحیح است که بگوییم ظرفیت تعلق تمثلات حساسیت تمثلی ... یعنی آن چیزی که در اینجا نوشته بودیم دیگر صحیح است بگوییم نظام تعلقات روانی نسبت به حساسیت تمثلی در تمایلات عینی دارد یا نه.

س ۲) کلمه نسبت [؟] می‌توانید با نسبت بیاورید ولی بعد [؟]

ج) اگر با نسبت [؟] بیاورید این را دیگر یکی نگوییم یک وقت [؟]

س ۱) فقط حاج آقا این را هم نمی‌توانیم بنویسم. این را هم می‌توانیم بنویسیم کیفیت نظام، تعلقات روانی حساسیت، تمثلی تمایلات عینی و این را هم می‌توانیم بنویسیم.

ج) نسبت به کیفیت یا نسبت به تعلق؟

س ۱) نه حال

ج) نه می‌خواهم ببینم این یک فرقی ظاهراً دارد، خوب این را از اینجا می‌گیرید. می‌آید تا اینجا،

س ۲) یعنی در جدول این گونه است، ولی غلط است، سوالی نیست.

یعنی آن را هم باید بتوانیم یک کاری بکنیم، این را هم باید یک کاری کنیم یعنی نسبت نوشتن‌ها را یک جوری باید تا آخر بتوانم بنویسم یعنی من باید بتوانم سهم تأثیر این را در این ببینیم. ولی جدولی نشان من نمی‌دهد، این مطلب را، هی اینجا منحصر کردیم این را ضرب در این کردیم.

ج) حال من یک سوالی دارم هر گاه که این بیست و هفت تا را برگردانید در ضریب خاصی و جمع بندی کنید، باید نهایتاً هر سه تا ی اینها را و نهایتاً این جا را تخلیه کنیم یا نه؟ من می‌گویم این را در این هم نشان می‌دهد می‌گویید چرا نشان می‌دهد، می‌گویم از راه نسبت تأثیر خود نشان می‌دهد برای این ضریب مثلاً یک دو، گذاشتیم، دو گذاشتیم بعد می‌گویید این سبکی که می‌گویید ضریبی هست که دارد یا نه؟ می‌گویید بله در جمع بندی مشخص می‌شود.

س ۱) پس این سوال به طور کل در جدول بندی مطرح می‌شود نه در خود جدول، یعنی اینکه می‌فرمایید این در این ضرب می‌شود به این بیان ضرب نمی‌شود، باید در جمع بندی ضرب شود درست است؟
ج) اگر که آمدند این نیاید تا اینجا چگونه شما می‌خواهید در جمع بندی بیاورید اینجا، یعنی به عبارت بهتر آیا اینجا نظام تعلقاتی که دارید با اینجا کیفیت نظام دو تا است یا یکی؟
س ۱) دو تا است.

ج) پس بنابراین این سه تایی که اینجا داریم به این سه تایی که اینجا داریم
س ۱) برابر نیست. یعنی می‌دانید حاج آقا در این کلمه تمایلات که نوشتیم این فرق‌ها را اخذ کردیم نه اینکه دوباره می‌آید. ما تمایل را که نوشتیم دقیقاً وضعیت تعلق آوردیم به علاوه، یعنی دقیقاً این را که آمد اینجا، این معنای کششی دارد.

ببینید یعنی شما تصرف در عینیت را که یک ضربی درست کردید کردیم، گفتیم سه چیز در سه چیز ضرب می‌شود حال خدمت شما هست؟
س ۱) نه خدمت خودتان است.

ظرفیت جهت تکامل که این تعلق حیثیت اینجا عامل نظام، نه خوب این حد اولیه است اساسی، حاج آقا من نوشتم. [۹]

ج) خب اینها در هم ضرب می‌شوند یا نمی‌شوند؟ می‌خواهم عرض کنم که،

س ۱) یعنی دقیقاً ما ضرب می‌کنیم اما چه چیزی در ضرب آن عقب افتاده است؟

ج) این را شما می‌فرمایید که ضرب می‌کنیم؟ درست است؟ آیا موضوع کار تک تک اینها نسبت به بقیه قرار می‌گیرد یا نه؟ یا می‌تواند قرار گیرد یعنی ما اگر یک چیزی داشتیم که بیست و هفت وجه داشت، یک مخروطی در ست کنیم که بیست و هفت وجه برش به آن دهیم. آن وقت من می‌گویم این یکی‌اش [؟] است. انعکاس همه شیشه‌ها در این هست یا نیست؟ است، یعنی آیا عمل در تغییر تأثیر توسعه آن چیزی که می‌کنیم، یعنی عمل در این این این اگر این جوری است پس طبیعتاً بیست و هفت تا می‌شود این را چطور آوردیم. به نظر خودم این طور سوال می‌آید که هر گاه شما سوال می‌کنید گویی که می‌گویید یک عالم دیگر [؟] ربطش به این کار این است که می‌گویید تا اینجا می‌آید پس باید بیست و هفت تایی که دارید، بیست و هفت وصف را زیر نظر این نه تا بیاورد.

س ۱) من منتقل نمی‌شوم که حال چه اثری در عنوان نویسی دارد یعنی اصل موضوع را ما قبول داریم، اما وقتی می‌خواهیم عنوان بنویسیم، در این عنوان نویسی‌مان باید این یک هویتی داشته باشد، که دقیقاً همان که می‌گویید در هم ضرب می‌شود، بتواند خودش را به خودش نشان دهد،

ج) یعنی یک اسم دیگر روی آن بگذاریم، یعنی اسم حسن می‌گذارند به یک آدمی که [؟]

س ۱) معنا معنا، [؟]

ج) معنای آن که یعنی همین معنای طولانی.

س ۱) این که تا این اندازه [؟] است ولی حال خواستیم معنا کنیم یعنی حال معناهایی که کرده‌یم اینجا نوشتیم ولایت فلسفه مثلاً. ملاحظه می‌فرمایید. این یک ولایت فلسفه که می‌نویسیم با این بالا رفتن نسبت تأثیر نظام ولایت خب فرق می‌کند نه اینکه این در این سهم ندارد. ما که نمی‌خواهیم بگوییم در این سهم ندارد. یا این در آن سهم نداشته باشد، یعنی با هم نمی‌شود تبدیل شود، این بی‌عنوان‌هایی را که می‌نویسیم مثلاً بریده باشد.

ج) بنده یک سوالی دارم اینجا در [؟] حضرت عالی...

س (۱) حال آن چیز حاج آقا عذر می‌خواهم ما حال کاری که اینجا کرده‌ایم، اینجا تعلق، تمثل، مثلاً همان چیز اولیه‌ای که داشتیم مثلاً این تعلق حساسیت تمایلی که گفتیم این مگر برای همین نبود که سیاست را در سه رده معنا کنیم، این برای همین بود که ما این عبارت طولانی را به این نحو نتوانیم در هم ضرب کنیم، چون گیر کرده بودیم در معنایی که کرده بودیم.

ج) سوال من این است که این معنایی را که می‌کند، [؟] آن را به من نشان دهید، که غرض شما چیست از گیر اجتماعی تا من حال

س (۱) حال حضرت عالی یکی‌اش را معنا کنید تا واضح شود، چون آن طور که قبلاً از خدمتتان استفاده کردیم، با این جدول به نظر من می‌آید که آن را حلش کردیم. یک دور ما این جوری رفتیم جلو، من دارم تکیه می‌کنم اگر یک مبنا است، عدول از یک مبنا نکنید اگر چیز جدید می‌فرمایید که باز ارتباط بی تمثل دهیم یعنی غیر از این نکته‌ای که اینجا فرمودید.

ج) حال به حضورتان عرض کنم که می‌خواهید [؟]

س (۱) حال در همین مدل عامه اگر صلاح می‌دانید یکی‌اش را معنا کنید، همان نظام تعلقات روانی حساسیت تهلی تمایلات عینی را. یکی‌اش را معنا کنید، اگر چیزی غیر از این است، که ما استفاده کردیم از خدمتتان خب رعایت کنیم در عمل کردن.

ج) این را به جناب آقای حسینی هم همان روشی که من گفتم پر کردید؟

س (۱) بله.

ج) سیاست گذارهای سیاسی، اینجا ذکر کردیم تغییر اوصاف سیاسی را،

س) حال مثلاً اینجا نسبت به سیاست گذاری‌های که نداریم اینجا توسعه نسبت به سیاست‌گذاری قبلی بیاید که نیامده است.

ج) حال می‌خواهید اینها اینجا باشد، من یک دقتی روی آن می‌کنم.

س (۱) ببینید در کیفیت معنا کردن، ما این را اگر عوض شده است آن را رعایت کنیم،

ج) انشاءالله تعالی [؟]

س ۱) من قرار بود که از [؟]

ج) پیشنهاد شما هم مشخصاً پشت آن یک اشاره‌ای کنید.

س ۱) پیشنهاد ما فقط همین ضربهایی که شما می‌فرمایید در اینکه سیاست را در سبقت معنا می‌کنیم واقع و می‌شود، قبلاً این طور فرموده بودید.

ج) نه. این درست است، و لکن آیا [؟] چه شکل می‌آید، یک شکل می‌آید که فلسفه اصلی‌اش است،

س ۱) نه. آنکه آوردید جای مثلاً خیر معنا کردید واضح‌تر است دیگر، آن که از خدمتتان استفاده کنیم، بله، جای مثلاً این که می‌خواهیم استفاده کنیم اینجا ظرفیت فاعلیت، تکلیفی دقیقاً در معنا کردنی که از خدمتتان استفاده کردیم معنای حساسیت فرمودید، آن وقت این دیگر نسبت به فاعلیت در ظرفی که تعلق است ندارد،

ج) ببینید اگر نداشته باشد، چرا فردی هر فردی که نمی‌تواند نسبت به اینها نداشته باشد،

س ۱) فردی که به خاطر خانه تعلق است، نظام تعلق است؟

ج) نظام تعلق روانی یا باید شما بگویید با کلمه ظرفیت این را نشان داده است، نسبت به تکلیف.

س ۱) بله.

ج) هیچ فرقی ندارد، با کلمه ظرفیت شما می‌توانید نسبت به [؟] این جوری ناقص است جمله‌تان، به این

جمله که برسید نسبت است [؟] نه با همان ظرفیت ما این را نشان دادیم، نسبت به یعنی اینجا نمی‌خواهد اصلاً داشته باشد.

س ۱) نه.

ج) چرا نداشته باشد؟

س ۱) چون ظرفیت همان حامل نسبت به است. مثلاً می‌گوییم ظرفیت به معنای حساسیت نسبت به،

ج) می‌شود این ظرفیت را قید گرفت برای ذات تکلیف بعد هیچ تکلیف هیچ در [؟] باشد، یعنی بگوییم تکلیف خودش دارای ظرفیت است، اینجا تکلیف خودش دارای ظرفیت است. مثلاً مثل احتمال است، احتمال دارای قدرت است نسبت به ظرفیت تعلق یعنی نسبت به ...

س (۱) بله . قطعاً وقتی از این طرف بخواهد نسبت پیدا کند همین است، مثلاً از این طرف خوانده شود، ظرفیت معروف به این است نه نسبت به این .

ج) از آن طرفش هم می‌توانیم بگوییم. آن را می‌توانیم بگوییم ظرفیت تعلق روانی، نسبت به تکلیف ظرفیت تکلیف یا می‌توانیم بگوییم [؟] نسبت به پس بنابراین این خانه نمی‌تواند از فروع این خانه نباشد، خصوصاً وقتی که قانون‌گذاری می‌کنیم، یک وقتی شما می‌گویید که من سه عالم را ملاحظه می‌کنم، می‌گویم این عالم در جاذبه آن عالم است، آن عالم در جاذبه آن عالم است، یک وقتی می‌گویید که قانون مگر می‌شود قانون بگذاریم که بدون تبعیت سیاست‌گذاری باشد، قانون که معنا ندارد که بر بسط در؟ سیاست داشته باشد، اگر این گونه است پس بنابراین سیاست گذاریها اینجا در قانون گذاریها حاکم باشد و قانون گذاریها هم که بر عینیت حاکم است، به اضافه جایی که می‌گوییم تحت یک قانون ضابطه، اجرایی گذاشتیم [؟] یعنی عملاً اینها [؟]

یعنی اگر یک سطح را بگذارید سیاست‌گذاری بعد اشکال در موضوع بود. بعد اگر یک وقتی سیاست‌گذاری را در این سطح قرار ندهید، آن وقت بعد اشکال از جهات دیگر وارد می‌شود [؟]

ج) اگر [؟]

س (۱) اگر اینجا را مثلاً ما بگذاریم سیاست‌گذاری که در جدول گذاشتیم، من جدول حضرت عالی را بیاورم. اینجا را می‌گذاریم سیاست‌گذاری ها، یعنی موضوع عملکرد سازمان سطحی را که [؟] اینجا قوانین است، اینجا اجرا است.

اینجا مصوبه‌های اجرا، چرا می‌گذارید به اجرا؟

س (۱) به لحاظ آن چیزهایی قبلی مان که از حضرت عالی استفاده کردیم، یعنی این را آوردید این جا، اینجا

ضابطه اجرایی است اینجا البته این جدول شما در اینجا به وجود آوردید اینجا [؟]

ج) ببینید اگر بیاورید اینجا ضابطه اجرایی می شود.

س) خود اجرا می شود؟

ج) نه خود اجرا که می گوید کیفیت است،

س (۱) خب به کیفیتش همان قوانین است.

ج) نه اینجا اجرا اگر بخواهد شود یعنی بیست و هفت نوع اجرا [؟] ندارد، خوب دقت کنید، بیست و هفت

نوع اجرا بعضی اجراها بدون قانون انجام می گیرد اینجا آن ... قانون دارید قانونهایتان باید عامتر باشد،

اجراهایتان باید خاص تر باشد، پس باید بیست و هفت موضوع تحت شما نه قانون داشته باشد، باشید که

بدون ضابطه اجرایی تفاوتش با قانون این است که یک موضوع خاصی داریم که سه تای آن تحت یک قانون

قرار می گیرد.

س (۱) حالا اصلاً ما نظام آنها تحت اصلاً این رده یعنی

ج) سیاست گذاری قوانین، رده بغلی اش را بخواهم قرار دهیم، نمی توانیم ضابطه ی بگذاریم باید اجرا شود،

یعنی این جدولی که،

ج) نه، سوالی که من می کنم از شما ، شما سوال من را بنویسد یعنی چه، [؟] آیا بیست و هفت عمل اجرایی

مختلف دارید س) یا نه.

ج) دو: آیا این بیست و هفت عمل اجرایی مختلف تحت قوانین انجام می گیرد

س) یا نه؟ نه

ج) برای تحت قوانین انجام گرفتن آن ما بیست و هفت ضابطه لازم دارید یا نه؟

س (۱) نمی دانم

ج) شما بگوئید لازم نداریم بیست و هفت ضابطه.

س (۱) نه من هر ضابطه و قانون را نمی‌دانم قانونی جز این، راهنمایی می‌گویید که هنوز [؟] مسئله این است که اگر یک وقتی می‌شود اینها هی بالا بیاید هی برگردد. سوال ما این است که این سیاست‌گذارها یک قانون مجلسی داریم، یک آیین نامه اجرایی دولت داریم، چون آیین نامه، در جدول شما اگر با این نوع قانون باشد بیست و هفت عمل انجام می‌گیرد. عملهای اجرایی وقتی می‌گویید اجرا هست، خود نفس عمل است، اختلافات عمل چطور کنترل شود؟

س (۱) این همه سوال بالا می‌آید که اگر؟؟ قانونها بدون سیاست‌گذاری و [؟] نمی‌شود باید بالا (ج) نه. ببینید عمومیت اینجا ایجاب می‌کند سه دسته از قوانین را در خود می‌گیرد.

س (۱) همین را ما

(ج) اگر؟؟ ما بیاییم همین را بگوییم ضابطه نمی‌خواهد، من بگویم ضابطه می‌خواهد،

س (۱) نه نه، نگویید ضابطه نمی‌خواهد می‌خواهم بگویم روابطش در این جا قرار می‌گیرد و اینجا اجرا است.

(ج) باشد، اجرا [؟]

س (۱) مگر نه تا قانون‌گذاری نیست، سه دسته قانون‌گذاری نمی‌شود نه دسته سیاست‌گذاری می‌شود،

(ج) چرا نه دسته می‌شود، من می‌گویم این جا شامل‌های است این جا شامل خوب دقت کنید. در این بخش

هر یک از قوانین شامل سه عمل می‌شود خوب است، هر یک از عمل بدون ضابطه باید انجام گیرد بیا باید آن

قانون را با قید خصوصی اینجا بنویسیم؟

س (۱) من فرق بین قانون و ضابطه را متوجه نمی‌شوم.

اگر موضوع قانون‌گذاری عام شد، درجه عمومیت آن خیلی بالا رفت، می‌گویند سیاست‌گذاری، درجه

عمومیت قانون کم شد می‌گویند قانون، درجه عمومیتش باز کمتر شد می‌گوییم ضابطه اجرایی، ضابطه

اجرایی از قبیل مصادیق در منطق، که صدق بردیگری نمی‌کند، لفظ بشر صدق بر من شما، آقا آقا آقا

میکند، لکن این لفظ را می‌آید یک قیدی می‌زند درجه عمومیتش را [؟] می‌کند، یک قید دیگرش می‌گذارد

خودش معین می‌کند،

س ۱) حالی اگر این طور باشد، در عینیت که در جدول من قبول می‌کنم این جا را،

ج) این ضابطه اول معلوم شود. نگاه کنید پس هیچگاه نمی‌گوییم به دلیل اینکه بیست و هفت ضابطه می‌خواهم من یک وقتی یک سوال از شما می‌کنم می‌گویم چرا این جا بیست و هفت، اینجا نه است، برای کسانی که توجه فرمایید به اینکه خصوصیات جزئی‌های که تحت قانون قرار می‌گیرد، در ضابطه‌تان باید بیاید. س ۱) [؟] ما جلسه قبل را هم از حضرتعالی قبول کردیم فقط یک اشکال در جدول جامعه‌مان پیدا می‌شود.

ج) چه اشکالی؟

س ۱) یعنی اینجا که ما می‌گفتیم تمایلات عمومی، پذیرش‌ها و عینیت، اینجا سه دسته عملکرد عینی داشتیم، سیاست‌گذاری بود، قوانین بود، اجرا بود، درست است، اینجا نبود، اینجا که ننوشته است، اگر درست کنیم در عینیت شما عینیت را بردیم بیرون.

ج) نه. اجرای سازمانی اجرای بدون قانون است، یک سوال می‌کنیم.

س ۱) نه آن را قبول داریم حاج آقا، می‌خواهیم بگوییم فاعلیتها مگر نمی‌گوییم تمایلات، قابلیت‌ها، فاعلیتها، فاعلیتها که ختم نمی‌شود به ضابطه که، ما حرفمان

«والسلام»